هو الله العزیز

جلد اول سوانح عمری

امپراطور ممالک روسیه معروف

بتاریخ پطر کبیر و شرل دوازدهم

امپراطور مملکت سوید از تالیفات

داکتر والتر ایرلندی

بزیور طبع درآمد



DUTTPRASA PRESS BOMBAY

جلد اول تاریخ پطر کبیر

بسم الله الرحمن الرحیم

حکیم والتر میگوید که صد و پنجاه سال قبل ازین اهالی اروپ برین بودند که در میان سلاطین مشرق زمین کسیکه در امور لشکرکشی و مهام کشورگشائی مهارت تام و معرفت مالاکلام دارد شارل دوازدهم پادشاه سوید است و چنان تصوّر مینمودند که بر روزایام جمیع ممالک مشرق زمین را بزور و قوّت و شوکت بید تصرّف و تملّک خواهد آورد و از کیاست و فراست و حزم و تدبیر پطر کبیر غافل بودند و تدابیر او را محض جهالت و نادانی و سراب دروغ و چراغ بیفروغ تصوّر نموده چنان میدانستند که در اندک مدّتی شیرازهٔ مملکت او از هم گسیخته و ارکان دولتش ریخته خواهد شد و طوق عبودیّت شارل را طوعاً و کرهاً بگردن خواهد گرفت بمحض دیدن و شنیدن چند فتحی از شارل اهالی عوام که جز ظاهر نه بینند و تدبیر مرد کافی را واهی میشمارند از مودّت و عصبیّت شارل مالامال شده بود غافل ازینکه پطر کبیر بحسن تدبیر دولت و مملکت روسیه را بجائی خواهد رسانید که رسید و کرّ و فرّ شارل چون آفتاب زمستان است و ابر تابستان که گفته اند سَحَابَةُ صَیْفٍ عَنْ قَلِیْلٍ تَقَشَّعُ اکنون که نتیجهٔ آن خیالات بظهور آمد و دولت روسیه را سر مباهات از اوج سماوات در گذشت میدانند که پطر کبیر در کار مملکت و امور دولت تا بچه حد بصیر بوده من که سی سال قبل ازین تاریخ شارل را مینوشتم اقرار بر مردانگی و فرزانگی او داشتم و او را یکی از نامداران جهان و بزرگان روزگار میشمردم امروز که تاریخ پطر را مینویسیم ناچار اقرار میکنیم و اذعان مینمائیم که شارل دوازدهم شایسته این بود که در میان افواج پطر کبیر صالداتی باشد و بر این مباهات کند اگر کسی را وقوف بر احوالات این دو پادشاه بهم رسد چون من اقرار خواهد کرد که در دعوی خود صادقم زیرا که شارل بسبب لشکرکشی و تعدّی و تهوّر و جسارت مملکت و رعیّت خود را خراب و پریشان ساخت و پطر کبیر برفاهیّت رعیّت و آبادی مملکت کوشیده سد شوارع ضلال و رد نوازع ملل دیگر از ملک خود مینمود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا شارل بسبب

ابر تابستان پس از اندکی ابل میشود

صالدات سرباز و سپاهی را گویند

شکر کشی و خونریزی مملکت سوید را از هجوم لشکر و فتنهٔ حشر و حرص بر تسخیر قلاع خراب ساخت اصلاً در غم آبادی رعیت و در فکر امنیت مملکت خود نبود و پطر کبیر بر خلاف شرل بحسن تدبیر از هر جانب ابواب رفاهیت و امنیت بر مملکت خود گشود و اگر حادثهٔ رو میداد تدارک آنرا با حسن وجهی مینمود و از دلهای مردم بالطاف و عواطف زنگ کدورت و کلفت میزدود و بدین جهت اقرار میکنیم که بمثل شرل متهوری و متجلدی مانند پطر کبیر صاحب عزم و تدبیر پادشاه و سروری میبایست که تا هر چه او بجسارت و جلادت خود خراب و منهدم مینمود این بعدالت و کفایت خویش تدارک آن بکوشد تا بنیان مملکت را خللی و ارکان دولت را تزلزلی نرسد و روز بروز کار رعایا و برایا بالا گیرد

در بیان وسعت ممالک روسیه بر ممالک دیگر و ذکر ملل متفرقه و مذاهب ایشان

امروزه ممالکی که در تحت لوا و زیر فرمان کمترین پادشاه روس که یکنفر زنی بیش نیست منتظم است هیچ پادشاهی و تاجداری میسر نشده است با اینکه قیصر و دارا و اسکندر که بحشمت و شوکت در میان سلاطین مشهورند مالک مملکتی بدین وسعت و صاحب عرصه بدین فسحت نبودند مملکت روس از جمیع ممالک اروپ طولاً و عرضاً زیادتر است چنانکه از مغرب تا مشرقش صد و هفتاد درجه است اگر در مغربش ظهر باشد در مشرق شب است و نزدیک بده و هزار فرسخ طول و ششصد و پنجاه فرسخ عرض دارد تا جمعیتی که شایستهٔ آن ممالک و سزاوار آن ولایات بود داشته باشد نیست اگر چند پادشاهی چون پطر کبیر که عواقب امور را چون آفتاب روشن دیدی و انجام کار را بفکر صایب و حدس ثاقب ملاحظه نمودی مالک این ممالک وسیع بشدی جمعیتی که شایستهٔ این مملکت بودی فراهم آوردی صد و ده سال پیش از این کسی از دولت انگلیس مامور بسفارت مملکت روس شده و در این ضمن کتابی درج کرده و نوشته است که مملکت اسپانیا خرابترین ممالک اروپاست و بحسب ضرب در هر فرسخی چهل نفر مسکون میباشد و باقی خرابست و همچنین در مملکت روسیه پنج نفر سکنی دارند این شخص مبالغت در خرابی و ویرانی خاک روس کرده است چنانکه عنقریب در فصل دوم تفصیل جمعیت این مملکت مذکور خواهد شد اکنون بذکر شانزده قسم طوایف مختلفه مملکت روس بپردازیم که رشتهٔ بیان باسهل وجهی بچنگ آید و فهم آن باشکال نکشد

قسمت اول لیونی است

اهالی لیونی از قدیم الایام ستایش و پرستش اصنام میکردند و در سنه ۶۸ هجری الی زمان مالکین این مملکت شده مذهب نصاری رواج دادند و دویست و چهارده سال اولاد ایشان سلطنت نمودند پس از انقراض مدت سلطنت و دولت ایشان پادشاهان پولاک و روس متصرف شدند از ایشان نیز بدولت سوید منتقل شد تا پطر کبیر داخل خاک روسیه نمود

قسمت دوم ولایات ریول پطربورغ و ولیبورغ است

شهر ریول را در سنه ۷ هجری اهالی دنیمرک بنیاد نهادند و متصرف دولت سوید در آمد پطر بزرگ از دست تملک اهالی سوید گرفته

لوا بیرق و علم را گویند

اصنام بمعنی بتها

دنمارک

بخاک روس اضافه کرد و شهر پطربورغ را در قرب این شهر بنا نهاد که امروز بحسب بناهای رفیع و معابر وسیع و کارخانه و قورخانه و دیگر علوم و صنایع امتیاز بر اکثر بلدان جهان دارد اگر کسی مکان این شهر را دیده باشد که جمله وحل و جنگل بوده است از حیز امکان و حوصلهٔ انسان بعید میشمارد که در چنین مکان چنان شهری بنا توان کرد و بزرگی و همت پطرکبیر استدلال کند که تا چه حد و چه مرتبه در کارهای بزرگ ثبات داشته اکنون در شهر پطربورغ یک کرور نفس مسکون است

قسمت سیم ولایت ارشانجل است

ولایت ارشانجل این مملکت در یورپ کم نام بوده و کسی را بآنجا گذر نیفتاده تا در سنهٔ ۹۳ دولت انکلیس همت بر آن داشت که از دریای شمال معبری بهندوستان مفتوح کند شانسلور نام انکلیسی که از جانب دولت مأمور بدین خدمت بود این مملکت را پیدا کرد دولت انکلیس و فلمنک از این راه با روسیه بنای تجارت و معاملت گذاشتند تا پطرکبیر طریق بحر بالتک را مفتوح ساخت این راه مسدود شد

قسمت چهارم لاپونی است

لاپونی تعلق بدولت سوید و دنیمرک دارد و اهل این مملکت قصیر القامه و سیاه پوست هستند و اهالی قریب این ولایت بعکس بلند قد و سفید جلد خداوند عالم بمقتضای حکمت بالغه مزاج آنها را بحدی تمام کرده است که برودت در ایشان اثر نکند و پوست ایشان ضخیم و عروق و اعصاب پای آنها بطوری خلق شده که از روی یخ و کوههائی که از یخ مرتفعست چون اسب میدوند و عمر بسیار می کنند البته در ولایت گرمسیر زندگانی نتوانند نمود بعضی از آنها که نزدیک آبادانی هستند مذهب مسیحی دارند مابقی در کوههای یخ توطن دارند از دین و آئین بهره و نصیبی ندارند اگر از اهل این مملکت کسی بخانهٔ ایشان درآید پیش زن و دختر خود برده التماس میکنند و تعریف از صباحت و ملاحت آنها نموده ترغیب بمباشرت می نمایند تا مگر طفلی بخوبی او در طلعت و قامت پیدا کنند

قسمت پنجم مسقو است

که قدیم ترین ممالک روسیه است همیشه جای بزرگان و مسکن امیران روسیه بوده است و این شهر در کنار رود مسقا واقع است بحسب هوا از پطربورغ گرمتر و خوش هواتر است این شهر عظیم چهار صد و پنجاه سال پیش از این بسبب اجحاف و تعدی و تاخت و تاز طایفهٔ مغول خراب و ویران بود پس از آنکه قوتی پیدا کرده و از جور و ظلم مغول خلاص شدند بآبادی پرداخته یوماً فیوماً جمعیت و رعیت فراهم شد براهنمائی یکنفر معمار از اهل ایطالیا بناء چند کلیسا گذاشتند که بیننده را خالی از غرابت نیست در اروپ اسم این شهر در سنهٔ ۱۰۴۹ مشهور شد و لیبانوس نام که نایب ایلچی نمسا بود و سیاحت بسیار کرده کتابی نوشته و تعریف زیاد از شهر مسقو نموده است و بالحقیقه جای تعریف و موقع توصیف دارد چون

وحل
بلجن و سلاق را
گویند

دینمارک نسخه بدل

ضخیم
زفت و کلفت را
گویند

بی ناموسی اهالی
لاپونی

صفت
شهر مسقو میباشد

درآن عصر در مملکت ایشان مانند مسقو شهری نبود و مدّت سی سال بعد از سفر اوریلیا نوس گوئنت کارلیس نام از دولت انگلیس
بسفارت آنجا مامور شده مردی بوده هوشیار و جمله صحراها و شهرهای آنجا را گشته و از روی فهم اطلاع یافته میگوید که
مسقو بدترین شهرهای روی زمین بوده است و اهل آنجا مانند بهایم هیچ تربیت نداشته اند نجبای آن عمر با عدم فهم و
ادراک طالب جلال و مایل منال بوده همواره بر دوش خویش چون نجبای انگلیس با جامهای حریر و زربینه آرایش
میدادند و خانه و منزل ایشان برخلاف سلیقهٔ ایشان بود رخت خواب از پوست پلنگ و خوراک لذیذشان از گوشت
خرچنگ بود اندرون خانه را چون مأوای دواب و مضجع کلاب کثیف نگه میداشتند که اگر کسی وارد میشد رغبت نشستن نمیکرد
و صاحبان صنایع در میان آنها نبوده هرچه مایحتاج داشتند از جای دیگر می آوردند آن قدر فراست نداشتند که چون
مردمان سایر ممالک در فن علم و صناعت بیاموزند و بدول خارجه محتاج نگردند چنین تصوّر میکردند که خداوند عالم اهل آن
مملکت را از برای چیزی علیحده آفریده ممکن نیست که اهل مسقو صنعت و عملی را که نکرده اند توانند آموخته و عمل کرد ولی آن
چیزها که در میان ایشان متعارف و معمول بود در حد کمال از عهده بر می آمدند از آنجمله صنعت مسگری و زرگری بود در آن ایام
ناقوس بزرگی از مس ساختند که الآن در شهر مسقو است و از جمیع ناقوسهای ولایات اروپ بزرگتر است اهل مسقو در دین
خود بسیار خوش اعتقاد بودند از آنجهة اسباب طلا و نقره درست کرده بسیار بکلیسا برسم تحفه و نیاز میبردند لهذا زرگری را
درست یاد گرفته بودند نخست برادر پطر بزرگ بنای آبادی این شهر نهاد و پطر بزرگ با تمام رسانید از آنروز تا حال یوماً
فیوماً در ترقی بوده معمور و آباد میشود اکنون مسقو یکی از شهرهای معتبر روی زمین است

در عدم تربیت اهالی مسقو

مضجع بمعنی خوابگاه

قسمت ششم ولایت اسمولنسکو است

این مملکت در طرف مشرق مسقو واقعست از قدیم خاک بزرگان روسیه بوده است که دویست و سی و یکسال پیش ازین
سکیزموند سیم پادشاه پولند تصرّف نموده و بعد از چهل و سه سال الکسی پدر پطر از دست پولک گرفت بعد از آن این ولایت
چند مرتبه اغتشاش بهم رسانید و از عهد پطر بزرگ تا حال خاک روسیه است

قسمت هفتم مملکت نووکورود است

ولایت نووکورود فیما بین خاک پطربورغ و اسمولنسکو واقعست تاریخ نویسان مذکور کرده اند که این مملکت از قدیم از
اهل سلاون بوده و آنچه بر ما مشخّص است مگر طایفهٔ سلاون این مملکت را تصرف کرده شهر نووکورود را آنها ساختند و
ایوان بازیلویچ در سنه ۸۸۳ هجری از دست طایفهٔ سلاون گرفته بخاک روسیه ملحق کرد

قسمت هشتم مملکت کیودی و بعبارت دیگر اوکرانی است

این مملکت را فیما صدر روم آباد کردند بهترین جاهای روی زمین است آب و هوایش در کمال خوبی است طایفه قزاق که
ساکن این ولایت اند بسیار کاهل و بیکاره بوده هرگز در اندیشهٔ آبادی ولایت نبوده اند آنچه بخودی خود از خوبی و پرتو

خاک بعمل می آمد قناعت کرده گذران میکردند گاه با دولت عثمانلو دوست میشدند و گاه با پادشاه پولند اطاعت میکردند و اکثر اوقات در میان خود یکی را ببزرگی اختیار کرده اطاعت می نمودند مدتی با دولت روسیه راه رفتند تا اینکه پطر بزرگ طلوع کرده ایشانرا باطاعت خود درآورد مذهب این طایفه بت پرستی بود کمی از ایشان مسلمان بودند بعد از تصرف پطر کبیر اکثر مذهب مسیحی اختیار کردند قزاق زاپوراوی که بجهت قرار و قانون مختصی خود در هر جا مشهورند در میان این طایفه هستند ایشان هرگز با زن در یکجا نمی نشینند و زندگانی را با زنان خلاف غیرت میدانند ولایت خود را دو قسم کرده رودخانه که از میان خاکشان میگذرد سر حد قرار داده زنان در یکطرف سکنی کرده و مردان در سمت دیگر هر وقت خواسته باشند نزدیک زنان رفته و نه ده نفر بیست نفر جمع شده و از رودخانه گذشته نزد زنان میروند قاعده عروسی و اختصاص زناشوئی فیمابین ایشان نیست هر کس بسلیقه خود زنی را گرفته چند روزی در میان آنها می مانند گذران مینماید و هنگام مراجعت ها می نماید غالب اوقات پدر با دختر و پسر با مادر و برادر با خواهر زنا میکنند و در سالی یکدفعه فرقه مردان باتفاق و اجماع با طایفه زنان بیکجا جمع آمده جماع و مقاربت نمایند و بعد از چند روز اطفال ذکور هفت ساله را مردان با خود برداشته از زنان جدا کنند و بچگان کوچک و دختر کان نزد زنان میمانند دولت روس سعی و اهتمام زیاد می نماید که این طریقه شنیعه و اعمال قبیحه را از میان آن گروه بردارد این اوقات آنطرف رودخانه در میان زنان کلیسا ساخته اند و قلعه هم دارند احتمال هست که در اندک مدت مذهب مسیحی را اختیار کرده این قاعده هم خود

تعریف قزاق زاپوراوی

قسمت نهم مملکت بلقورود است

بلقورود یکی از ممالک معموره روسیه است آنچه گاو و گوسفند در ولایت پولک مصرف میشود از این ولایت می برند

قسمت دهم مملکت ورونیج است

ورونیج بطرف جنوب مملکت بلقورود واقع است پطر کبیر تخت کشتی جنگی را درین مملکت ساخت

قسمت یازدهم مملکت نیش نقرود است

نیش نقرود متصل مملکت ورونیج است رودخانه ولگا از این ولایت میگذرد از این سبب گندم این ولایت بسیار میشود و بهمه جا میبرند

ولقا نهر

قسمت دوازدهم حاجی ترخان است

آب و هوای این مملکت وسیع بسیار خوبست طایفه تاتار که پیش از عهد چنگیزخان درین مملکت میباشند در امور خود بسیار سست و کاهل بوده اصلا در قید آبادی مملکت نیستند رودخانه ولگا از میان خاک حاجی ترخان میگذرد اگر آب ولگا را بکار میبردند آباد ترین ممالک روسیه مملکت حاجی ترخان میشد این ولایت تحت در دست طایفه تاتار بود و چنگیزخان تصرف کرد و تا شهر مسقو مدتی در تصرف پادشاهان مغول بود در سنه ۹۷ هجری ایوان ازیلیدس پادشاه روسیه تصرف کرده داخل خاک روسیه کرد

ولقا نهر

قسمت

قسمت سیزدهم ولایت اورنبورک است

اورنبورک متصل بحاجی ترخانست از قدیم مکان دزدان و مسکن قاطعان طریق بود هرچه مردم از ترکستان و ایران میگریختند درین مملکت سکنی نموده دزدی و بیحسابی میکردند دولت روسیه این مملکت را هم تصرّف کرده مدّت صد و ده سال میشود که داخل خاک روس شده است

قسمت چهاردهم ممالک قازان است

این ولایت را یکی از اولاد چنگیز تصرّف کرد بعد از آن مدّتی در دست اولاد تیمور لنگ بود اکنون از طایفه تاتار و مسلمان در قازان بسیار ندین مملکت بزرگ بخاک سبیر متصل است بعد از آنکه بتصرّف دولت روسیه آمد در میان خراسان و قازان از پول و اسباب طلا و نقره بسیار بهم کردند از قراریکه نوشته اند جمیع تجارت روسیه و ایران و هند و افغانستان در خاک قازان بوده و دولت بسیار درین مملکت فراهم شده بود بعد از آن کم کم رو بخرابی گذاشت حالکه در تصرّف دولت روسیه است روز بروز در ترقّی و آبادی است

قسمت پانزدهم مملکت سبیر است

سبیر بزرگترین ممالک روسیه است هزار و دویست فرسخ طول و چهارصد فرسخ عرض دارد در سنهٔ ۹۸۷ در عهد سلطنت زان بازیلیدس یکنفر اینکانام تاجر این مملکت را پیدا کرد اینکا از اهل ارشانجل بود و مرد بسیار متموّلی تجارت مینمود گاهی در بازار ارشانجل مردمان غریب را میدید که هیچ به اهل آنولایت شباهت نداشتند و زبانشانرا کسی نمیدانست تا اندک اندک زیاد شدند و چند گاه پوست گرگ و جلد روباه و غیره می آوردند و مانند مردم تنگی دنیا در برابر اجناس خود پارچه شیشه از قبیل منجوق و چیزهای کم قیمت گرفته مراجعت مینمودند اینکا احوالات این طایفه را بسیار غریب و عجیب دیده چند نفر از نوکرهای خود و پسرش را همراه آنها روانه نمود و قدری از اجناسیکه پسند ایشان بود بآنها داد که رفته در مملکت سبیر معامله نمایند و مشخّص کنند که مملکت ایشان در کجاست و چگونه جائیست پسر اینکا در میان آنها دو سال مانده مراجعت نمود و از آنوقت دولت روسیه راه پیدا کرده با سبیر بنای تجارت گذاشتند از قراریکه احوالات این طایفه را نوشته اند از اهل لاپون چندان تفاوتی ندارند همیشه در میان برف و یخ پرورش یافته هرگز پلاو و نان نخورده اند و مذهبی اختیار نکرده اند بعضی از آنها پوست گوسفند را ستایش میکنند و او را بهتر از چیزها میدانند ستالبرک نام سویدی مدّت پانزده سال در میان ایشان بوده میگوید که روزی از ایشان پرسیدم چرا پوست گوسفند را بچیزهای دیگر ترجیح میدهید جواب دادند هرگاه پوست گوسفند نمی‌شد ما درین مملکت سرد زندگی نمی‌توانستیم نمود از توجّه و عنایت پوست است که تلف نشده ایم ازین سبب احترام و پرستش پوست بر ما واجب است با اینهمه مذهب ندارند هرگز در میان ایشان معصیت نیست آدم کشتن نمیدانند و دروغ نمیگویند و کسرا با کسی کاری نیست

قاطعان طریق: راهبران

سیبیریه

در کشف سیبیریه و چگونگی سکنهٔ آن دیار

ترجیح: برتری دادن

همه مشغول کار و کردار خود میباشند و موافق قاعده و حکمت باید در میان آنها کاه نباشد زیراکه طمع و احتیاج بکسی ندارند

نزقرا یکه ستار البرک نوشته در میان اهل سیبیر زنانی هستند که پستان ایشان سیاه و سایر اعضا ایشان سفید میباشد

و میگوید در کوهستان سیبیر طایفه است که بدنشان ملوّن و رنگ برنگ میباشد و پیوسته در میان یخ معیشت

وگذران مینمایند و هرگز داخل آبادی نمیشوند

قسمت شانزدهم کامسانکا است

اهل کامسانکا اگرچه تربیت نیافته همه عوام کالانعام میباشند ولی ترکیب ایشان بترکیب انسان میماند پیش از آنکه

رعیت دولت روسیه شوند هیچ مذهب نداشته مانند مردم سیبیر آنچه برخود لازم بود آنرا خدا دانسته ستایش میکردند

دولت روس کشیشها فرستاده بسیاری از ایشان را بدین مسیحی آوردند

فصل دویم در بیان جمعیت روس و مذهب و قرار دولت و لشکر و غیره است

زیادتی و کثرت جمعیت هر ولایت موقوف بتربیت و مراقبت رئیس و بزرگ آنجاست و در ترقی و نموّ فرقهٔ انسان با

گروه حیوان مشابهت و مشارکت تمام دارد و هر دو در تربیت زمربّی ترقی حاصل مینمایند و آناً فآناً زیاد و افزون می شوند

جمعیت روسیه نخست در تعداد با عدم تربیت و استعداد از سایر قرالات فرنگستان کمتر بود زیراکه اهالی آنجا از راه

سخافت رای و سفاهت و قلت تجربت و کمی کیاست و فراست و تهوّر بیجا و جنگ بیموقع روز بروز و ساعت بساعت

بی اوضاع و پریشان و قری و بلدان آنجا خراب و ویران گشته بود لهذا مدت صد و بیست سال پیش ازین جمعیت

روسیه بهم رسیدت چهل کرور بود و این همه جمعیت زیاده از پنج کرور رعیت نداشت بیست کرور زن و دختر و اطفال

نابشعور بود یک کرور طایفهٔ اشراف و نجبا و دو کرور لشکر و نوکر و یک کرور کشیش و ملا و زاهد و تارک دنیا بود و

هر یکی از کشیش و ملا و اشراف چهار پنج نفر خدمتکار و پرستار داشتند که پیوسته واقف حضور و خادم بودند و نزدیک بسه

کرور جماعت لواطه و اجلاف و فقیران و دیوانگان مانند بهایم مهمل و نفوس معطل میشدند فی الحقیقه پنج کرور رعیت با

کسب و زراعت از عهدهٔ گذران و معیشت سی و پنج کرور جمعیت نمیتوانند برآمد درینصورت واضح است که اینگونه مملکت و

دولت با این رعیت و پنج یوماً فیوماً خراب و مفلوک و پریشان خواهد گشت و کار رعایا و برایا از کثرت فلاکت بمرتبهٔ هلاکت خواهد کشید

پادشاهان روسیه از بلادت و عوامی زمام مهام و اختیار و عنان اقتدار را بدست کشیشان بی کیاست و ملایان بیفهم و فراست

داده چنین تصور میکردند که خلاف رای این طایفه موجب بهم خوردن کره آسمان و خرابی صفحه زمین میگردد و کشیشان و ملایان مصلحت کار و

رواج بازار خویش را در پریشانی رعایا و خرابی ممالک یافته شعور و فراست مردم را موجب اختلال کار و اغتشاش امور و نقصان

منال دانسته زمام تسلط و اختیار را نمیکردند وجه مالیات ممالک روسیه تا عهد پطر بزرگ چهار کرور بود و اعیان دولت چهار

مقابل آنرا خرج مینمودند آن چهار کرور هم بود و رسم نداشت اعیان دولت و ارکان ملت را هر چه پیش می آمد بی ملاحظه نفع و ضرر

سیبیریه

کالانعام
چون چارپایان

قرالات
ایالات و مملکتها
نویسند

سخافت
سستی رای

قری
جمع قریه و دهات

۱۸۱ د منظور

بمنظور خیر و شر بعمل می آوردند پادشاه روسیه در امور چندان تسلّطی نداشت و بی رخصت کشیشان کسی را بکاری نمیگماشت طایفه
استرلیس که در شمار چهل هزار و در بی پروائی و خیره سری مانند ینکچری عثمانلو همه کمربسته کشیشان و پیوسته با ایشان بودند آنچه را میخواستند
از پیش میبردند در حقیقت پادشاه آن دولت کشیش ملت بود و پیوسته قرار کار و مدار کردار ایشان بدین نسق بود که روزهای عید
کشیش اعظم چون ملوک معظم سوار اسب میشد پادشاه روس پیاده و سربرهنه پیشاپیش او میرفت چون بکلیسا میرسید با
عزّت و احترام او را داخل کلیسا میکرد و اوضاع دولت روسیه تا عهد پطر کبیر بدین قرار میگذشت و بهیچ وجه مهمات دولتی را
نمی پرداختند و همواره جدل بیحد و نفاق بیحصر و شرارت بسیار در میان رجال ملّت بود هر که را شرارت زیاد و کلّه پرباد بود
بمهام سلطنت و امور دولت قیام مینمود چند ملوک از آن مملکت در مقام خصومت و عداوت ایستاده جبه و دیناری برسم
مالیات میدادند و لشکر روسیه پیش از سلطنت پطر در همه جهت دویست هزار بودند ولی لشکری بی نظم و جمعیتی بیحزم که هم
از پا و بازی از وغا و جنگ از ننگ تمیز نمیدادند و در هنگام کرّ و فرّ از این دویست هزار لشکر کار بیست هزار نفر بعمل نمیآمد و
در روی آب کشتی را از حباب نمی شناختند بزرگان و رؤسای مملکت روس بالمرّه از جنگ دریا مأیوس بودند و برابر خصم با
عجز و انکسار از جنگ دریا استغفار نموده تسلیم میشدند

فصل سیّم در بیان احوالات ملّت و پادشاهان قدیم دولت روسیه

ملّت روسیه پیش از عهد پطر بزرگ در نهایت عوام و کم تجربت بودند و آنچه موجب مزیّت و ترقّی انسانیت
در مادّه ایشان نبود از آنجمله تجارت را با دول خارجه خلاف مصلحت خود میدانستند و چنین تصوّر میکردند که اگر تجّار ملّت خارجه
باین مملکت مراودت نمایند باعث کمی تنخواه ولایت و فقر و پریشانی رعیّت خواهد گشت و مردم این ولایت بیخبر از صنعت
و حرفت بودند و همه بالطبع خریدار اختراعات و متاع دول خارجه گشته ایشان را حرفت و صنعتی نبود که موجب میل سایر
ممالک بوده باشد تا عوض تنخواهی را که بدانجهة از ولایت بیرون میبرند بیاورند تنها مداخل گندم و آهن ممالک روسیه برای
زراعت و تجارت سایر ولایات میگشت ولی تجّار و رعیّت روس را هرگز این فراست نبود که متاع این مملکت را در موقع خود
بکار برند ترقّی و تزاید ملّت و دولت موقوف بتجارت و زراعت است زیرا که اگر کسی سالی صد خروار گندم بکارد اقلاً پنجاه خروار
منفعت از آن برمیدارد و آنسال معاش خود را برفاهیّت میگذراند معلوم است که سال آینده دویست خروار خواهد کاشت
و نفع بالمضاعف خواهد برداشت انسان در هر کار که منفعت یافت و گذران پیدا کرد دوباره بآن کار اقدام میورزد و همّت
خواهد بست پس درین صورت اگر رعیّت امسال هزار نفر باشد سال آینده بضعف همان قدر علاوه میشود و در معیشت و گذران هم
بدین قرار افزون میگردد حکما و مهندسین تیزفهم خورده بین چندانکه برآورد کرده اند و با معان نظر دقت نموده که با عقل ثاقب و
حدس صائب این مطلب را ثابت نمایند جنسی که بفروش میرسد چند نفر از آن تنفّع میکرد و کسی بفهم آن پی نبرده و همه از درک
آن قاصر آمده زیرا که جنس از معدن تا محل فروش اقلاً بیست دست میگردد و بیست نفر از آن انتفاع برمیدارند منفعت تجّار
و رعیت سبب آبادی مملکت است و از جهت کثرت و ازدیاد مردم زمین خالی نمیماند و روز بروز معمور و دایر میشود و مدخل

وغا: جنگ
مراودت: آمد و شد کردن
قاصر: عاجز
معدن: کان

دولت زیاد میگردد و مردم بعد از مشاهده اختراعات و صنایع دیگران بغیرت آمده عزیمت کسب و صنعت مینمایند تجارت
و مراودت با دول خارجه موجب دوستی و یگانگی گشته در روز خوب و بد بکار می آید در میان روسیه آنچه از برای رواج تجارت
لازمست نبود رعیّت را قبیح و کاسبی را شنیع میدانستند هر کسی کاسبی میکرد میانه خلق آبروئی نداشت و اگر کسی بی ملاحظه آبرو مشغول
کسب میشد پس ظلم و جبر میدید ناچار دست می کشید و محصول رعیّت بفروش نمیرفت و بجهة کمی مالیات و زیادی مخارج دولت
علاوه بر مالیات از رعیّت میگرفت و گاهی که دولت تخفیف میداد حکّام در مقابل مالیات معامله میکردند از این سبب
محصول گران میشد در آن اوقات عرّاده و کالسکه با سرداری فیمابین روسیه متعارف نبود حمل و نقل با اسب و قاطر میشد و برعیّت
محصول از هر جهة مظنّه گران میفروخت با ضرر میکرد و از روی دریا مراودت بجای دیگر نداشتند اگر کسی از روی آب بجائی سفر میکرد
او را دیوانه میدانستند و نمیدانستند که تردّد از روی آب چه قدر باعث ترقّی تجارتست اوضاع روسیه چنین فراهم آمده بود
که کسی از جائی راه معیشت و گذران نیافته عموماً بنوکری راغب و مایل بودند هر کس بواسطه نوکر میشد و درک نمیکردند که نوکر
بمصرف مالیه نیاتی مخارج و خرابی ممالک است هیچ جهة نفعی بدولت ندارد و بخانه مانند که پی و بن نداشته باشد و بزودی
خراب گردد قوام دولت با رعیّت است چنانکه قوام و حاصل زمین با آب پادشاهان قدیم روسیه هرگز در فکر این چیزها
نبوده و پیوسته در فکر خوش گذرانی و لذّت بودند و از کردار خود بسیار راضی همه همّت بسته بر این بودند که سلطنت از دست ندهند

فصل چهارم در بیان احوالات اجداد پطر کبیر است

احوالات و اوضاع روسیه را بالتفصیل نوشتیم درین فصل احوالات اجداد پطر را بیان می کنیم تا مطالعه کنندگان معلوم شود
که پیش از سلطنت پطر کبیر هیچیک از پادشاهان روسیه در فکر ترتیب ملّت و تنظیم دولت نبوده اند امروز دولت روسیه
که یکی از معتبرین دول فرنگستان محسوب میشود محض از کفایت و تدبیر پطر کبیر است نخستین سلطان مشهور و معروف طایفه پطر میشل رومانوف
بوده چند سال پیش از سلطنت اجداد پطر چندی از اعیان و ولایات روس با رؤسای دولت و پادشاهان ملّت اظهار عداوت و
خصومت میکردند از آنجمله بوریس گودونوف نام از طایفه سترلیس طلوع کرده مدّتی با پادشاه روس جنگ نمود پادشاه روس در بین
اشتعال نایره جنگ از پا در آمد و از حیات درگذشت وی بعد از مشاهده این حال پسر پادشاه را که دیمتری نام داشت دستگیر و او را
حکم باخراج بلد فرمود که در خارج شهرش بقتل آورند و هر چه از طایفه پادشاهی باقی مانده بود همه را از خاک روسیه بیرون کرده خود پادشاه
شد بعد از چند سال دیمتری نام کشیشی از سمت پولند پیدا شده مذکور ساخت که پسر پادشاه روسیه است و از دست آدمهای
بوریس گودونوف خلاص گشته بولایت پولند گریخته بود و از اهل پولند جمعیّت زیاد برداشته وارد مملکت روس شد و با وی بنای محاربه
گذاشت [illegible] دیمتری چون خصم را در جنگ شکست یافته و در قید بسته دید خود در جای وی پادشاه شد مدت چند سال مردم
او را پسر پادشاه گمان کرده تمکین نمودند بعد آشکار شد که محض کذب بوده دولت پولند برای مصلحت خویش این اسباب و اساس را
فراهم آورده است اعیان دولت روس وی را نیز کشتند و باز دو نفر دیمتری نام در مدّت چند سال طلوع کرده هر یکی چند روز سلطنت

مراودت: آمد و رفت

اشتعال: افروخته شدن آتش

کرد

کرده عاقبت کشته شدند معلوم است که اینگونه آشوب چه قدر موجب خرابی مملکت میشود خاک روسیه هیچ چه صاحب نداشت
دول خارجه فرصت غنیمت دانسته سران ولایت سوید انگیمت و بزرگان مملکت پولند از سمت دیگر ولایات روسیه را تصرف
میکردند و کسی نبود که مانع شود تا اینکه در سنهٔ ۱۰۲۲ هجری نجبا و وکلا و کشیشان جمع آمده اتفاق نمودند که بنائی با مورد دولت و
ملت بگذارند قرار اتفاق و مدار عهد و میثاقشان بر این شد که میشل رومانوف پادشاه شود و وی در رسوم بزرگی و نجابت اصیل بود
و در فنون عقل و فراست نظیر نداشت و لیکن ایام پدر وی تارک دنیا و سالک مسالک عجبی گشته اعیان دولت دیتری اوّل
او را برسم ایلچی گری بولایت پولند فرستاده بودند و تا زمان سلطنت پسر مراجعت نکرده چون میشل پادشاه شد پدر را نزد
خود طلبید و او را کشیش بزرگ ملت کرد از این جهة امر سلطنت میشل انضباط یافت چون پدر عزت و مکنت خویش را بسته
سلطنت پسر دید بجمیع شهرها و اطراف ممالک روسیه آدم فرستاده نامه نوشت که اطاعت و انقیاد سلطان بر همه
کس واجب است هر که اطاعت پادشاه نکند اطاعت خدا نکرده است در فصل دیگر نوشتیم که در آن ایام کشیش بزرگ چه قدر تسلط
داشت مردم حکم او را حکم خدا میدانستند و هر کس که خلاف امر خلیفه را میکرد او را واجب القتل دانسته می‌کشتند حکم پدر میشل جمیع
مردم روسیه را بزیر اطاعت وی در آورد و او چون ملوک نامدار در سریر سلطنت فرازد و دولت برقرار شد قبل از این دو دولت سوید
و پولند مملکت روسیه را از خود دانسته فیما بین خود قسمت کرده بودند پیش از آنکه میشل پادشاه شود از یکطرف سیگیزموند سیم پادشاه
پولند پسر خود ولادیسلاس نام را بسلطنت ولایت روس موسوم نموده بود آنچه در سرحدات پولند ولایات روسیه بود از آشوب
مملکت و تعدی دولت بتنگ آمده بولادیسلاس اطاعت میکردند و از نیکمت آدولف برادر پادشاه سوید در ولایاتیکه نزدیک
بخاک سوید بود پادشاهی میکرد چون حکم پدر میشل بآن ولایت رسید از دول خارجه رو گردان شده اطاعت میشل را گردن کشیدند دولت
پولند و سوید از تمرد و خیانت ملت روسیه متغیر گشته با ایشان بنای مجادله و محاربه گذاشتند چون منظورشان سلطنت بود
خیالشان صورت نه بست و مقصود بحصول نپیوست کاری از پیش نبردند بالاخره با دولت میشل مصالحه کردند در آن اوان
اوضاع دولت روسیه از بس پریشان بود دیگر قوت جنگ و قدرت مقاومت در برابر خصم نداشتند بر حسب خواهش دشمن
عقود مصالحت و عهود موافقت فیما بین دو دولت بسته شد و ولایات بسیار از خاک روسیه بتصرف دولت پولند و سوید
در آمد چون مملکت قدری آرام گرفت و لشکر دشمن از خاک روسیه بیرون رفت پادشاهی میشل پایدار شد و سلطنت او قرار
یافت پدرش خواست که در حال حیات عروسی پسر را ببیند در آن ایام قرار پادشاهان روسیه این و قاعدهٔ ایشان چنین بود که
وقت عروسی بجمیع ولایات ایلچی میفرستادند تا هر جا دختر مقبولی پیدا مینمودند بپای تخت آورده مدتی موافق سلیقهٔ خود تربیت
میکردند پس پادشاه تنها میان دختران فته تفرج مینمود بهر کدام که میل بهم میرسانید در دل پنهان میداشت و کسی را آگاه
نمیکرد سه روز بعروسی مانده وزرا یکدست رختی که شایستهٔ زنان پادشاه باشد درست کرده نزد پادشاه می آوردند پادشاه
هر دختری که مایل شده بود رخت را پیش او میفرستاد باقی دختران را بعد از خواستن آنان خلعت داده مرخص مینمود قرار قدیم را

سالک
سالک جمیع مسالک را هم گویند

قرار عروسی سلاطین قدیم روسیه
مقبول
وجیه و خوش‌شکل را گویند

میشل هم نزده دختران صبیح و ملیح ولایات را جمع نمود در میان آنها دختر عینی را برای خود پسندید مورّخین نوشته اند که پدر دختر هیچ وجه از این واقعه خبر نداشت و مشغول زراعت بود چون این بشارت باو رسید از غایت خوشحالی بیهوش گشت پس ویرا بهوش آورده نزد دخترش بردند در عهد سلطنت میشل اوضاع دولت هیچ چه تغییر نیافت مگر ولایت اندکی آرام شد و ظلم و تعدّی تخفیف یافت میشل رومانوف بعد از سی و دو سال شاهی وفات کرد و پسرش الکسی میکایلویچ در شانزده سالگی بجای پدر بر سریر نشست

فصل پنجم در بیان احوالات سلطنت الکسی میکایلویچ

الکسی پدر پطر بزرگ مدّت یکسال از سلطنت میشل پدر خود گذشته بنای عروسی گذاشت و دختر یکی از نجبای روسیّه را بعقد خود در آورد بعد از چند سال او مرده دختر ناریشکین را گرفت مورخین نوشته اند که الکسی در نظم ممالک هوشیار بوده و هنگام ممالک داری دلیر و جرّار در عهد سلطنت وی ایّام دولت و ملّت روسیّه قوام گرفت و ترقّی کرد فی الحقیقه راست نوشته اند الکسی چند ولایتی که پادشاه پولند در عهد پدر وی از روسیّه گرفته بود باز پس گرفت و دو سه بار با دولت عثمانیّه جنگ کرد اگرچه بدشمن غالب نشد و فتح ننمود ولیک مغلوب نیز نگشت تا سال [illegible] متارکه جنگ با دولت فرنگ بنا کرده اوست و در عهد وی مملکت آرام شد و پادشاهی قوام گرفت الکسی مانند پدر بعد از سی و دو سال سلطنت ایّام عمرش بسر آمد و دو زن در حبالهٔ نکاح او بود از یکی دو پسر و شش دختر داشت و از دیگری یک پسر که پطر باشد و یک دختر داشت یکسال پیش از مردن فیودور پسر بزرگ خود را ولیعهد کرده از آن سبب پس از وفات الکسی ارکان ملت فیودور را پادشاه کردند چون مشارالیه مزاج ناخوش بود بعد از شش ماه پادشاهی درگذشت و برادر مادری او ایوان لال و کر مادرزاد بود و خود هم اولاد نداشت و پطر ده ساله بود پطر را بولیعهدی برگزید و صلاح مملکت و دولت خویش را در سلطنت وی دید چون مردم وصیّت و خواهش او را مقرون مصلحت و عاری از مضرّت یافتند همه بولیعهدی پطر راغب و مایل گشتند ولی صوفی نام خواهر فیودور طایفهٔ سترلیس را تحریک نمود که پطر را بپادشاهی قبول نکرده ایوان را بخواهند طایفهٔ سترلیس که پیوسته چون ابلیس آشوب مملکت میخواستند و راه مداخلشان این بود صوفی برای پیشرفت کار خود بزرگان آن طایفه را جمع کرده با ایشان عهد بست و قسم خورد که اگر ایوان پادشاه شود و طایفهٔ مادری پطر تلف کردند و صوفی خود وکیل ملّت باشد مواجب ایشان را بالمضاعف بدهد بزرگان سترلیس قبول کرده بالاتفاق متعهد شدند که هرچه خواهش صوفی باشد بعمل بیاورند و خلاف نکنند صوفی باعتضاد آنها چهل نفر از طایفهٔ مادری پطر بزرگ نامزد کرد که بقتل آورد طایفهٔ مزبوره همان ساعت فتنه بخانهٔ آن بیچارگان ریخته همه را کشتند علاوه بر آن هزار نفر دیگر از نجبا و غیره تلف کردند بزرگان ملّت و ارکان دولت اوضاع را در نهایت پریشانی دیده مجبوراً اقرار دادند که ایوان و پطر هر دو پادشاه باشند و صوفی وکیل ملّت گردد چون خواهش صوفی بعمل آمد آنچه بر طایفهٔ مزبوره وعده کرده بود بجا آورد و ولایت آرام گرفت صوفی در حقیقت پادشاه روسیّه گشت پرنس گالیسین را نزد خود طلبیده او را بمنصب وزارت مختار نمود گالیسین مردی بود هوشیار چون کفایت و درایت و عقل و فراست پطر را ملاحظه کرد دانست که اختیار

مواضعهٔ صوفی با سران سترلیس
بالمضاعف یعنی دو چندان
اعتضاد مدد و یاری نمودن

واقتدار

واقتدار صوفی با وجود پطر برقرار نخواهد ماند روزی در مجلس مشاورت با وی گفت اگر امروز پطر را تلف نکنی هرگز کار تو انضباط نپذیرد و قرار نگیرد و اختیار تو پایدار نماند صوفی نظر برفتار سابق خود و مکنون خاطر با وی بجهت شد که پطر را قرین هلاک و دفین خاک نماید شخصی از عمله خلوت صوفی ازین اندیشه بد آگاه گشته پطر را خبر داد پطر در آنوقت شانزده ساله بود در کمال رشد و شعور تمام پایهٔ تمیز و ادراک همه چیز داشت بعد از اطلاع برین ماجرا خود را از پای تخت بیرون کشیده بکلیسائی که در آن ایام لبست بود برفت جمیع بزرگان دولت و ملت را نزد خود طلبید و این مطلب را بایشان القا کرده گفت شما میدانید که سلطنت بالاستحقاق از آن منست و برادرم در وقت مردن مرا ولیعهد خود کرد صوفی محض از برای پیشرفت کار خود همهٔ این اوضاع را فراهم آورد و بمن ظلم نمود و پادشاهی مرا غصب کرد با وجود این هرچه او خواست قبول کردم که ولایت آرام بگیرد و در مملکت آشوب نباشد و خون مردم بیجا ریخته نشود درین کار چون نوکر و خدمتکار با او رفتار کردم شما میدانید که این همه خفت و ذلت را در راه ملت کشیدم ولی صوفی عقل خویش را بپرنس کالیس داده بنا گذاشته که مرا تلف نماید و سلطنت خود را برقرار نماید من از دست او گریخته در اینجا بست نشسته ام حال خود دانید اگر از صوفی راضی هستید و او را میخواهید اکنون خواهش شما بعمل آمده من نیز تا عمر دارم ازینجا بیرون نخواهم رفت و اگر غیرت دارید و میخواهید که حق من مجری و محقق شود باز اختیار با شماست جمیع اجزای مجلس از صوفی و از کالیس شاکی و ناراضی بوده اقرار کردند که حق بجانب پطر است و صوفی نهایت ظلم و خیانت دربارهٔ او کرده است و هرکس بقتل برادر خود فتوی دهد واجب القتل میباشد چون صوفی و کالیس ازین ماجرا اطلاع یافتند خواستند که طایفهٔ ستر لیس را دوباره بجنگ ایشان تحریک نمایند چون در مدت شش ماه سلطنت صوفی با ایشان خوش نگذشته بود صوفی از برای مصلحت دولتی بعضی از ایشانرا کشته و برخی را فراری و دربدر کرده بود لهذا طایفهٔ مزبوره طرف پطر را گرفتند و خوفی از صوفی نکردند صوفی ناچار فرار را برقرار اختیار کرده از شهر موسقو گریخت چون این خبر به پطر رسید در نهایت تمکین و آرام بشهر مراجعت فرمود بتخت سلطنت و سریر دولت متمکن گشت همانروز پرنس کالیس را گرفته حکم بگردن زدن کرد چون از طایفهٔ پرنس کنیفر در خدمت پطر بانجام خدمات مشغول بود و بانواع التفات مشمول درین باب از پطر استدعا کرد که از کشتن او بگذرد پطر دعوت او را اجابت فرموده از کشتن او درگذشت حکم فرمود مادام العمر در سبیر محبوس باشد روزی سه پول بجهت معاش او برقرار شد و اغتشاش و آشوب ممالک روس باخر رسید

فصل ششم در بیان احوالات و سلطنت پطر کبیر است

پطر جوانی بود خوب صورت و نیک سیرت خوش سرشت و نیکو سریرت قامت رعنا داشت و چهرهٔ زیبا دلی دانا و بازوی توانا در عنفوان جوانی صحبت او موجب حیات و مایهٔ زندگانی بود در برش چون تیغ و در ریزش چون میغ اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده او را عموم سلاطین متفقند اگر در صغر سن موافق طبیعت سلیم و طبینت مستقیم خود تربیت از استاد میدید هرآینه در آداب بکمال نظیر نداشت شاهزاده صوفی صلاح خود را در عدم تربیت و تحصیل او یافته همت بتربیت او

نسخه: موسقو

ابر: تیغ

نگماشت و اکثر اوقات از روی عمد اورا از اکتساب آداب معرفت معطّل میگذاشت اگرچه در آن اوقات کسب کمال و
تحصیل علوم دربین مردم متعارف نبود ولی شاهزادگان را در بدو شباب تحصیل علوم و تکمیل آداب لازمست پطرکبیر تا روزی که
بتخت سلطنت نشست بجز خوش گذرانی و عشرت کاری نداشت اما جوهر ذاتی و مایهٔ جبلّت وی مستغنی از اکتساب
مسالک رسوم و استفهام مناهج علوم بود سخنان وی جمله بسلامت نفس و صرافت طبع بود از آن سبب همه با تاثیر و حرکات او
همه از روی فراست و دانش بود و مقبول خاص و عام می افتاد چون بتخت سلطنت متمکّن گشت و بمهام مملکت مقتدر شد
اوضاع ولایت و احوال خویش را مشاهده کرده از کیفیت سلطنت و امور مملکت خود خجل گشته مکرّر در میان عاظم و اکابر
بر زبان میراند که من هنوز سزاوار پادشاهی نیستم و ولایت من شایستهٔ سلطنت نمیباشد لخت لخت بتکمیل و تربیت خویشتن
پرداخت پس از چندی بنظم و نسق و رواج و رونق امور دولت و ملت مشغول گشت در آن ایّام ملت روس کسی را عاقلتر
از طایفهٔ نمسا و فلمنک در روی زمین نیافته کردار و اعمال ایشانرا در حدّ کمال می پنداشتند لهذا مصمّم شد که زبان ایشانرا
یاد گیرد و کتب ایشانرا بخواند تا از اوضاع سلطنت و طریقهٔ این دو دولت آگاهی بهم رسانده در امور حکومت و پادشاهی
بصیرتی حاصل نماید پس در اندک مدتی زبان نمسا و فلمنک را فرا یاد گرفت و از کتب ایشان استنباط کرد که جهت
استحکام امور سلطنت و رسوم دولت انضباط مهام لشکر ضرور است تا حراست و حفظ مملکت صورت بندد و
تسخیر بلدان امکان پذیرد در روسیّه امور لشکر در بحر و بر نظمی نداشت و نظامی شایسته نبود در رسوم کشتی هیچ نداشته
در روی آب بجهت ذهاب و ایاب معطّل و چون کشتی غریق و سرگردان بودند و اگر جنگ بحری و کشتی جنگی را در خواب
بدیدندی از هول آن زهرشان آب شدی و عقلشان نقصان پذیرفتی و کار لشکر برّی ایشان چنان بی نظم و پریشان
بود که از وجود ایشان بجز خسران اثر و نتیجه از ضرر تهدید ندیده رعیّت و ولایت را ظلم و خسارت بسیار از ایشان میرسید
رعیّت از دفع ضرر و رفع شر ایشان عاجز بودند و اعیان دولت آنقدر تسلّط و قدرت نداشتند که ظلم و تعدّی صاحبانرا
مانع شوند و رعیّت بر فاهیت نگهدارند اگر فوجی از لشکر بکشوری عبور میکرد چنان مینمود که اصلاح پذیر نمیگشت و هنگام
جنگ هیچگونه طالب نام و ننگ نگشته کاری از ایشان بعمل نمی آمد و همه در بند سلامتی خویش بودند نه در صدد
مذهب و کیش پطرکبیر این حال را منافی خیال خود دیده دانست آنچه در نظر گرفته با این اوضاع هرگز از پیش نخواهد رفت
باید تدبیری در امور لشکر و نظمی بانتظام حشر خود بکار برد تا مملکت را از خذلان و سلطنت را از خسران بیرون آورد و اگر در مهام
سپاه و نظام لشکر وهن و فتوری روی دهد سلطنت خود نیز مانند سلطنت اجدادش مثمر ثمری و موجب شهرتی نخواهد شد
لاجرم بفکر انجام لشکر و سامان حشر در افتاد و اهتمام فرمود که اوضاع سابق را بالکلّیه تغییر دهد و نظامی تازه اختراع
نماید اوّل خواست که چند کشتی در روی آب بسازد تا مردم را از رواج همه بیرون آورده ایشانرا مشقی باشد که در مقام ضرورت
بکار آید و در نظر گرفت که اوّل خودش بدین کار اقدام کند تا مردم سعی و تلاش ورا مشاهده کرده بسر غیرت آیند و برادو

معطّل: بیکار

مناهج: جمع منهج راه کشاده را گویند

ذهاب وایاب: رفتن وآمدن

وهن وفتور: سستی وناتوانائی

امداد

امداد نمایند و خود نیز ترس و واهمه زیاد از آب داشت گاهی که سواره از رودخانه میگذشت یا پیاده از پل عبور میکرد رنگ
از رخسارش می پرید و ناخوشی بر مزاجش غالب میشد و ازین احوال خود پیوسته در مرارت بود و میدانست که بعد از اتمام
شدن کشتی تا خود سوار نشود و اقدام ننماید مردم قیام نکرده این عمل لغو و بیفایده خواهد شد ناچار قرار داد که روزی یکدفعه
بمیان آب رود تا آن واهمه را از خود رفع کند روز اول که داخل آب شد غش کرد چون بحال آمد مردم بر او گرد آمدند که او را
ازین خیال ممانعت نمایند قبول نکرد روز دویم باز بدان قرار بآب فرو رفت تا مضمون اَلعادَةُ کالطَّبیعَةِ الثّانِیَة
بصولت آب تاب آورده اندک اندک آتش دل آبرا فرو نشاند و ترس و واهمه را از خود دور کرد و بساختن کشتی مصمم گشت روزی
در خارج شهر مسقو در کنار رودخانه یوزا با وزرای خود سیاحت میکرد در کنار رودخانه کشتی کوچک شکسته را بدید
پطر از ترکیب آن متعجب شده پرسید این کشتی بکشتیهای روسیه نمی ماند یکی از وزرا عرض کرد که این کشتی را در عهد پدر شما یکنفر
فلمنکی درست کرده و بادبانی بر آن قرار داده بود که هنگام وزیدن باد روانه گشته احتیاج بچیز دیگر ندارد پطر بزرگ تا آن وقت
کشتی که بادبان داشته باشد ندیده بود گفت پس چرا آن فلمنکی را نگاه نداشتند و کشتیهای متعدد نساختند وزیر عرض
کرد که پدر تو درین باب مبالغی خرج کرد و چند نفر از طایفهٔ فلمنک آورده روانهٔ حاجی ترخان نمود که در روی دریای
مازندران کشتیهای تجارتی و جنگی بسازند در آن اوقات اهل حاجی ترخان یاغی گشتند و هر چه کشتی ساخته بودند آتش
زدند و جمعی از ایشان هلاک نمودند ما بقی خلاص شده بولایت ایران گریختند مگر یکنفر برانت نام که مدت مدید در حاجی
ترخان توقف کرده بعد بشهر مسقو مراجعت نمود که اکنون در شهر است پطر باحضار او حکم فرمود چون برانت بخدمت
او رسید مأمور شد که کشتی شکسته مزبور را درست نماید برانت در زمان اندک کشتی مزبور را راه انداخت و شکستهای
او را بساخت پطر کبیر بجدی برانت را التفات کرد که رحمت لاحقهٔ وی بر زحمت سابق غالب گشته مرارتی که در عهد
پدر پطر کشیده بود فراموش کرده در پیش خود عهد بست و سوگند یاد نمود که تا جان دارد بخدمت پطر اقدام ورزد و بطاعت
او قیام نماید پطر نیز بتقدیم صداقت و انجام خدمت وی مطمئن گشته وظیفه و راتبهٔ او را زیاده از رتبت او مقرر فرمود
و او را بزرگ نجاران کشتی نمود برانت در مدت دو سال پنج شش فروند کشتی از چوب خوب طراز داد پطر کبیر با جمع
کثیر سوار کشتی شده بتعلیم برانت در مدت قلیل رسوم و آداب کشتی را یاد گرفت بطوری که خودش در فن کشتیبانی اجتهاد
و تصرف زیاد مینمود و اولاد نجبا و اکابر که همواره با پطر سوار کشتی میشدند چون پادشاه را بکشتیبانی راغب و مایل دیدند
بمقتضای مصلحت بر آن کار رغبت نمودند و اصرار کردند پطر اینقدر را از ایشان توقع درین کار نداشت ولی میخواست که فی الجمله
بکشتی عادت کنند و روز بروز مایل شوند دیگر بند چند نفر همراه پطر فن کشتی به شیوهٔ خوب و طرز مرغوب یاد گرفتند
در حقیقت تدبیر وی موافق افتاد و حرکت او با مقصود منطبق گردید چون پطر ملتفت نتیجهٔ تدبیر خود را ملاحظه نمود مجدداً
حکم بکشتی ساختن فرمود و سیصد نفر از اولاد خدام خود قرار داد که پیوسته نزد برانت باشند و برانت کشتی گری را

مرارت: تلخی و زحمت

عادت: چون طبیعت دویم است

التفات: نوازش

بر آنها بیاموزد و در کتب متقدّمین خوانده بود که در فن کشتی کسی سررشته کامل بهم میرساند که در علم هندسه ماهر باشد در ضمیر خود مخمّر کرد که علم هندسه را بخواند و اسلوب و قواعد آنرا بداند لهذا باطراف و ولایات مثال داد و حکم فرمود که هر کس علم هندسه دانسته باشد بخدمت سلطان بیاید و مکرمت سلطان را در باره خود ببیند یکنفر از اهل نمسه که در علم هندسه مهارت تام داشت پیدا شد و بتعلیم او موسّم گردید و بنای تدریس گذاشت پطر کبیر از بس بتحصیل و طلب این علم راغب و مایل بود صبح و شام اوقات عزیز صرف کرده بقدریکه در قوّه معلّم بود اخذ نمود و چون مردم سلطانرا باین علم راغب یافتند کسان بسیار از خدّام حضرت و پروردگان نعمت خدمت سلطان عریضه نوشتند و استدعا نمودند که سلطان معلّم خود را مرخص فرمایند تا باطفال ما درس هندسه تعلیم نماید چون این تدبیر پیوسته مکنون ضمیر پطر کبیر بود در ساعت حکم کرد که مکتب خانهٔ علیحده بجهة تحصیل علم هندسه بسازند که هر که میل بآن علم داشته باشد بآنجا رفته بخواند و مثال داد که هر کس علم هندسه را درست یاد گیرد از جانب دولت بجهت او منصب و مواجب مقرر شود این مثال باعث مزیّت اقبال و کثرت شوق طلاب این مدرسه و متعلّمین علم هندسه گردیده روز بروز طلّاب ترقّی کرد و معلّمین زیاد گشت و خود نیز بزرگ مکتبخانه مزبوره شده در هر پنجروز یکدفعه بمدرس شاگردان میرسید و بهر یکی از آنها که ترقی میکرد انعام و نشان داده التفات شایسته درباره او مینمود اینگونه رفتار پطر باعث شد که در اندک مدّت پانصد نفر شاگرد از نجبا و رعیت در مکتبخانه مزبوره مجتمع گشته شب و روز مشغول تحصیل شدند چون خیال ملاحظه عواقب امور بود لهذا بمضمون الانسان عبید الاحسان بنوازشات شایسته مردم را فریفته نعمت و شیفته منّت خود میکرد و مردم نظر برغبت سلطان روز بروز از طبیعت النفاس و عادت عوامی بعید شده بلباس انسانیّت متلبّس می گشتند و آناً فاناً کار ایشان بتحصیل علوم و اکتساب آداب و رسوم بود در هر جا عالم و متتبّعی بود بحضرت وی میبرد و کمال احسان و الطاف بی پایان پطر را دریافت کرده بتعلیم ملّت روسیه می پرداخت و از رشحات علم و ثمرات فهم او منفعت برعیّت و دولت میرسید و در عهد اجداد او یکنفر صاحب مدرک در جمیع ممالک روسیه پیدا نمی شد اتفاقاً اگر کسی از خارج می آمد که اطلاع از مراتب علوم میداشت اهل مملکت او را مفتن و مزوّر پنداشته درصدد عداوت و اذیّت او بر می آمدند بیچاره لابد مانده درصورت قدرت میگریخت و بعضی که پای گریز و طاقت ستیز نبود گوشه نشینی اختیار میکرد و از مردم پنهان شده با عسرت و فلاکت روزگار بسر می برد از جمله اینگونه اشخاص فورنامی بود از اهل جنوا در عهد سلطنت پدر پطر همراه یکنفر نمسه که از جانب وی مامور بوده که چند نفر صاحب منصب از فرنس بروسیه بیاورد آنها وقتی وارد مملکت روس گشتند که پدر پطر درگذشت و زمام مهام سلطنت بدست صوفیه سپرده بود صوفیه ایشانرا خاین ملّت دانسته همه را قرین هلاک و دفین خاک کردند فوری فی الفور از آنجا گریخته نزد ایلچی دانیمارک نوکر شده و بشهر مسقو آمده بود چون سلطنت بپطر رسید و فور آوازه محبت و رافت وی را درباره علما و فضلا شنید جسارت کرده بخدمت پطر بیامد پطر بعد از آگاهی از کمال و فضل او او را

اخذ بمعنی گرفتن

نسخه امتثال

یعنی انسان بنده احسان است

رشحات جمع رشحه بمعنی چکّه و تراوش

بجدّی بنواخت که جمیع زحمات و مشقّت دیرینهٔ وی که در راه پطر کشیده بود فراموش گشت و او را بندیمی خود بگزید اگرچه
علم فور بسر حدّ کمال نبود لکن سیاحت بسیار کرده بود و سرد و گرم روزگار دیده و بهر چیز سر رشته بهم رسانیده و بچند زبان
تکلّم میکرد خاصه زبان نمسا و فلمنک را خوب میدانست پطر کبیر که این دو زبان را بزحمت بسیار یاد گرفته بود و کسی را نداشت
که با او صحبت بدارد و همزبان باشد ازین جهت بمقدار فور بیفزود و وجود وی را غنیمت شمرد و هیچ وقت او را از پیش خود
دور نکرد و فور نیز بتقدیم خدمت و حسن صداقت قلب پطر را چنان بجانب خود منقلب نمود که هر چه میگفت پطر بدون توقّف
و انکار قبول کرده موافق نصایح و گفتار او رفتار مینمود لاجرم پطر در نظر گرفت که طایفهٔ ستر لیس را استاصل نماید تا امور لشکر و
سلطنت خود برقرار بماند اگرچه استیصال طایفهٔ مزبوره در آن ایام اشکال داشت زیرا که طایفهٔ ستر لیس جمله وابستهٔ
کشیشان بودند و همواره باعتضاد و استظهار ایشان کار میبردند در ینصورت بزیر طاعت آوردن و داخل نظام کردن
ایشان غیر ممکن بنظر می آمد ولی پطر از ینگونه توهّمات باک نکرده همّت بر این امر بزرگ گماشت و بی تأمّل بنای نظام گذاشت
و فور پطر کبیر را بجهت انضباط این تدبیر اشاره و اشعار نمود که واجب تر و مقدم تر از هر چیز اطاعت لشکر است بسلطان
و در میان اهل نظام بزرگی و کوچکی با منصب است و منصب بخدمت داده میشود و تا عهد سلطنت پطر قرار دولت
روسیّه این بود که از رعیّت غیر از سربازی کسی منصب دیگر نمیرسید صاحب و سرکرده را از اولاد بزرگان میکردند و زینکه
پسر یک سردار از مادر متولّد میشد سرهنگ یا سرتیپ میگشت کار بجائی که در روز جنگ از چنان سرتیپ و سرهنگ مادر
زاد بر آید معلوم است که نتیجهٔ آن چه میشود و حاجت ببیان و تفصیل ندارد پطر تدبیر فور را پسندیده و از برای انضباط
و استحکام این کار باز خود پیش افتاده حکم کرد چهل نفر از اولاد نجبا و چهل نفر از رعایا هر روز همراه پطر در عمارت پادشاهی جمع
آمده مشق نمایند و فور را با این هشتاد نفر معلّم قرار داد تا در امور نظام کوتاهی و مساهله نشود و از برای این هشتاد نفر که از
آنجمله یکی سلطان بود هشتاد دست رخت نظام درست کرد که در وقت تعلیم لباس جمله بیک طرز باشد تا از همدیگر خجالت
نکشند و در هنگام مشق پطر کبیر لباس سلطنت را بر کنده رخت نظام می پوشید و باقی نجبا و رعیّت نیز مثل او میکردند تا اینکه
نجبا معنی انقیاد و اطاعت را بفهمند و بدانند که اگر کسی در اوّل کار مرتبهٔ کوچکی را بر خود هموار نکند در آخر بپایهٔ بزرگی نمیرسد اوّل پطر
خود بالابان را بدست گرفت که پست ترین شغلهای نظام است و بعد از چند روز ترقی کرده صالدات شد اندک اندک ده باشی
شد پس وکیل شد تا اینکه بخدمت بمرتبهٔ سالطانی رسید طایفهٔ روسیه که نام نظام را در بارهٔ خود کفر و خسران و اقدام این کار را
سراپا زیان میدانستند چون پادشاه را در امور نظام مصرّ و با سعی تمام یافتند بجهت محض همرکابی و همقطاری سلطان
پیشکش میدادند و مردم را واسطه میکردند که داخل دستهٔ پادشاهی شوند و مشق نمایند بسیار کسان از اولاد اعیان و سرداران
از منصب بزرگ خود اعراض و سرباز زدند تا بصالداتی دستهٔ سلطان سرافراز گشت سلطان برای آنکه عظمت نظام
بدهد هر کس را که بدستهٔ خود راه میداد هزار منت می نهاد. در زمان قلیل این هشتاد نفر پنجهزار نفر شد که برابر جمیع لشکر روسیه

بودند در آن اوقات جنارال قورردون هم از اهل اکوس پیدا شد پطر او را سردار این پنجهزار نفر فرمود و ایشان را بدستی می سپرد و فور را
سردار آنکل کرده حکم نمود که دوازده هزار نفر دیگر گرفته داخل نظام کند اسم صالدات در میان مردم چنان معتبر شده بود که در مدت
چند ماه حکم پطر بانجام رسیده دوازده فوج صالدات با کاردانی و راهنمائی فور با تمام رسید چون پطر کبیر هفده هزار نفر لشکر
نظامی را دید خواست که روزی تماشا کند که جنگ لشکر نظام چگونه میشود لهذا حکم فرمود که قلعه در بیرون شهر بسازند و
جنارال قورردون با لشکر خود در قلعه متحصن باشد و فور با لشکر ابواجمعی خود قلعه را محاصره نماید چون احکام پطر بانجام رسید
مجموع لشکر از برای جنگ در میدانی وسیع حاضر گشتند و بنای محاربه گذاشتند بعد از چند مرتبه یورش جنگ و جدال از هر دو
جانب چنان گرم شد که دروغ براست و شوخی بجدی و بازی بجنگ مبدل گشت و از طرفین آدم بسیار مجروح و
زخمدار گردید از آنجمله هنگام گیرودار فور زخم برداشت تا اینکه آتش حرب خاموش شد و شعله جنگ فرو نشست پطر
کبیر را غیرت و دلاوری سرداران صالدات آنروز بسیار مقبول و مستحسن گردید مبلغ کلی برسم انعام بصالدات داد
و جنارال قورردون را صاحب نشان نمود و فور را سردار لشکر بری و بحری خود فرمود وقتی که پطر فور را سردار لشکر دریائی خود
کرد بهمه جهت شش فروند کشتی داشت در مدت دو سال هفده بیست فروند کشتی کوچک درست کرد که در روی رود
خانه کار بکند و نیز دو فروند کشتی بزرگ ساخت که هر یکی سی عراده توپ داشتند و پنجاه نفر از اهل فلمنک که در آن ایام در
کشتی سازی نظیر و مانند نداشتند نوکر دولت روسیه نمود که شب و روز مشغول خدمت بودند پطر همه اوقات در باب
ترقی و تربیت لشکر اهتمام میکرد اینگونه حرکات و تدابیر پطر کبیر در مهمات باعث شد که اوضاع طایفه کشیشان بغایت
خراب و پریشان گشته دستشان از شیطنت و اخلال در امور سلطنت کوتاه شد و از ریاست خود مایوس گشتند و تسلط
پطر بر خلاف ایشان زیاده و افزون گردید و طایفه ستر لیس بجز اطاعت و انقیاد چاره نیافته گردن بربقه اطاعت و
دایره تبعیت او بنهادند و خدمت ویرا بر خود لازم و واجب شمردند و هر کس از افراد رعیت و آحاد ملت بکار خود
مشغول گشته در نهایت آسودگی و رفاهیت بدعای پطر کبیر پرداختند

فصل هفتم در بیان جنگ با دولت عثمانلو و روانه نمودن پطر کبیر چند نفر از نجبای روس بممالک فرنگ بجهت تحصیل علوم متفرقه

وقتیکه مملکت روسیه آرام گرفت و اهل ولایت باستراحت پرداخت و پطر کبیر مشغول تربیت لشکر و نظام حشر خود
بود اتفاقا پطر از اجحاف و طغیان دولت عثمانلو مجبور شد که تدارک سفر دیده بمقابله و مقاتله ایشان پردازد توضیح این
مقال آنکه دولت عثمانیه در آن اوقات در مقام اذیت و صدد عداوت دولت روس آمده و از کیمت با دولت
همسایه جنگ میکرد و از سمت دیگر ولایات نیز اتنک آورده کم کم بقرار دکیز دست درازی کرده تا اینکه جمیع ولایات و
اطراف و اکناف دریای مزبور را متصرف شده بود و قناعت بآن ولایت ننمود اندک اندک صدمه و خسارت بممالک

روسیه میرسانید چندمرتبه در ایام سلطنت پطر کبیر خبر آوردند که لشکر عثمانیه در اطراف دریای آزف بسیار طغیان
وبی حسابی می کنند پطر بمقتضای مصلحت سکوت کرده جوابی نمیگفت ولیکن در آخر دید که اگر بیش ازین ساکت شود و
نشست بگیرد جرات دشمن زیاده گشته انجام این امر باعث بدنامی دولت و ننگ ملت خواهد شد بالاخره بسرداران
خود مثال فرستاد که تدارک لشکر دیده شود و جنارال گوردون را با پنجهزار اردوی جمعی خود و جنارال فور را با دوازده هزار نفر لشکر
مامور این سفر فرمود و پانزده هزار نفر نیز از طایفه سترلیس لشکر غیر نظام گرفته روانه نمودند پطر کبیر نیز همراه بود ولیکن
سرکردگی خود را مصلحت ندید و بجهت آنکه کار نظام مختل نشود در منصب سلطانی خود بماند و شهر ازوف در دست
لشکر عثمانلو بوده هرچه زور و قوت ایشان بود در شهر مزبور فراهم آورده بودند لشکر روسیه چندمرتبه بدان شهر یورش
برده کاری از پیش نبردند و بسیاری از لشکر طرفین مجروح و مقتول گردید در بین گیر و دار و مقام کارزار اتفاقی افتاد
که باعث شکست لشکر روسیه شد تبیین این اجمال و تفصیل این مقال آنکه توپخانه لشکر روس در زیر حکم شخص نام پروسیه بود
و او را جودانی بود یعقوب نام بسبب خطائی که از و سرزده بود شخص او را مقصر دانسته چوبکاری کرد یعقوب از رفتار شخص
بسیار تغیر کرده در نصف شب آتشخانه جمیع توپها را میخ کوبیده گریخت و بسمت لشکر عثمانلو رفته مسلمان شد لشکر روسیه
سه چهار ماه دیگر در اطراف قلعه ازوف مکث کرده بسیار سعی و تلاش و کوشش بیفایده نمودند کاری از پیش نبردند بالاخره
مجبور گشته مراجعت نمودند و حکایت یعقوب تجربه و امتحان پطر را زیاده کرده دانست که بی نظامی به چه مرتبه موجب عیب و
نقصان کارها میگردد و همیشه میگفت که مردم را با آبرو و حرمت و رفتار خوش و گفتار دلکش بهتر راه میتوان برد
کشتن و اذیت نمودن فایده ندارد زیرا کسیکه غیرت و حمیت دارد کشته شدن یا گریختن نزد دشمن ترجیح میدهد و اصلا
خیانت بدولت نمیکند از آنروز پطر تنبیه و سیاست را بقدر مقدور از میان لشکر خود برداشت و مقصر را نمی کشت
بلکه از وجود او منفعت بدولت میرسانید هر کس را موافق تقصیر او قرار میداد که خدمت بدولت کرده خلاص میشد اینگونه
غضب و سیاست پطر چشم مردم را بیشتر میترسانید زیرا که یکدفعه کشته شدن زحمت یکساعت است اما ده پانزده سال
زنجیر در گردن کار کردن روزی یکبار مردن است ازین سبب امور دولت پیشرفت تمام داشت پطر از سفر آزوف بسیار
دلخور و مخوف بود که چرا در سفر اول شکست خورد بعد از مراجعت لشکر روس بولایت خود حکم کرد که دوباره سامان و تدارک
لشکر به بینند تا در بهار آینده بجنگ و مقاتله بپردازد و بجنارال فور نیز حکم کرد که تدارک کشتیهای جنگی را که در مدت
سلطنت خود ساخته بودند به بینند و از راه رود تانای و رونیز همراه لشکر روانه شوند چون بهار رسید و عبور و مرور راهها
آسان گردید پطر بدون درنگ بعزم جنگ روانه گشت این دفعه تلافی انکسار و انفعال سفر اول را کرد که از سمت دریای
ازوف کشتیهای جنگی فتح نمایان کردند و از سمت دیگر لشکر نظام بعد از پنج روز محاصره شهر آزوف را تصرف نمودند
و همان یعقوب نام نیز دستگیر گردید پطر کبیر حکم فرمود که خرابیهای شهر مزبور را مرمت نمایند که فیما بین خصم و روسیه سرحدی

چنانچه در این ایام در تمام اروپا مقصرین را قوت لایموتی داده کار از قبیل صحافی و نجاری و پارچه بافی وغیره از ایشان میکشند ۱۲

مضبوط باشد و هیچ چه از جانب دشمن احتیاط نداشته باشند و قلعه تازه مضبوط و مستحکم بنزدیکی شهر مزبور ساختند و بانجام تدارک و آذوقه ضروری پرداختند و نیز مثال داد که مجدداً چند فروند کشتی جنگی بسازند که پیوسته در دریای آزوف حاضر و موجود باشد چون داخل دولتی بمخارج کفایت نمیکرد حکم فرمود که جمیع اعاظم و وزرا و کشیشان و وزرا و تجار امدادی درباب اخراجات بدولت نمایند حسب الحکم پطر هرکس بقدر قوه و طاقت مددی بدولت کردند و خواهش پطر در هرباب بعمل آمد و کارها موافق حکم او انجام پذیرفت در آن اوقات ایوان برادر بزرگ پطر درگذشت و حیات خود را بپطر گذاشت پطر کفیل خیرات و اخراجات او شد چنانکه در زندگی همه مخارج ایوان بعهده کفالت او بود پس پطر کبیر با حشم و خدم خویش مدت یکسال در شهر آزوف مکث فرمود و امور آنجا را حسب المرام خود محکم و مضبوط نموده با جمعیت و لشکر خود با مسرت نامحصور و بهجت نامعدود بشهر مسقو مراجعت نمود و روز ورود حکم کرد که جمیع شهرهای مملکت خود را چراغان نمایند و دکان بازارها را بآذین تمام آئین بسته سه شبانه روز عیش و عشرت کنند و مثال داد نشانگاهی در پای تخت بجهت فتح لشکر نظام و نصرت بخت با فرجام بسازند و در هنگام ورود بشهر مسقو پطر کبیر رفتاری کرد که هیچیک از ملوک سلف نکرده بود کسی را از گروه نامعدود که به پیشواز وی آمده بود نداحضار نفرمود و جمله را اول به بدین سرداران حکم فرمود چنانکه از رفتار و اخلاق پطر متعجب گشته بحضور وی در آمد و در بین صحبت خطاب بجنرال فور نموده گفت ساعتی که من داخل شهر میشوم و تخت می نشینم شما را ببزرگی و سلطنت خواهم گزید و من در پیش شما صاحب منصبی هستم سپاس و شکرگذاری مردم بر وجود شما و لشکر لایق و سزاوار است من نیز در میان همقطاران خود اگر مصدر خدمتی شده ام منبعث بجال خود موجب منتی خواهم گشت بروید و محبت رعیت ملت را بر همه چیز مقدم دارید و کار یکه درین سفر از ما سر زد بدیشان حکایت نمائید فور جواب نداشته برگشت و فرمایش پطر را امتثال نمود چون از دروازه شهر داخل میشدند اول سرداران موافق نظام در پیش بودند پس سر تیپها و بعد هر کس موافق منصب خود در میان تیپ راه میرفتند پطر کبیر در میان سلاطین فوج بود چون داخل شهر شدند مردم از کثرت شوق خودداری نکرده نتوانستند که موافق نظام رفتار کنند بالاتفاق پطر را بجانب خود کشیدند و فریاد بر آوردند که پادشاه ما زنده باد و دولتش پاینده و پطر را با آن رخت سلطانی پیش انداخته در نهایت شادی و خوشحالی بعمارت پادشاهی داخل کردند چون پطر وارد عمارت شد لباس خود را عوض کرده بقاعده قدیم خود بتخت سلطنت قرار گرفت و بار عام داد جمیع اعیان و اشراف و خاص و عام بموقف و مقام و معرض سلام سلطان حاضر آمده بالطاف عمیم و اخلاق کریم وی امیدوار گشته پطر کبیر بعد از زمانی استراحت بقدر کفایت مهام دولت و امور ولایت انجام داده سکه سلطنت را بروی سیم و زر بدین مضمون باسم خویشتن زد که پطر اولین امپراطور روسیه و بر روی آب و آتش فتح کننده آزوف است لاجرم پطر کبیر از هر باب راضی و خوشحال بود مگر از یکجهت دلخوری داشت که چرا در دولت من چون دول خارجه مردمان عاقل و صاحب ادراک

پیدا نمی شوند که من مجبور و لابد گشته نفرستم از دول خارجه آدم بیاورم و در دریای آزوف کشتی بسازم هم پول بدهم و هم خجالت بکشم ازین حالت متغیّر گشته حکم کرد که صد نفر جوان فهیم و خوش ترکیب از افواج جنارال فور جدا نمایند که شصت نفر بولایت ایطالیا رفته مشغول تحصیل کشتی سازی باشند و بیست نفر روانه ولایت نمسا فرمود که علم نظام یاد بگیرند و بیست نفر مامور شدند که بولایت فلمنک رفته تحصیل سایر علوم نمایند تا ایّام سلطنت پطر احدی از سلاطین روسیّه باین خیالات نیفتاده بود مردم از تدبیر و هوشیاری پطر کبیر تعجب میکردند و عدالت و کیاست و رفتار و بزرگی ورا دیده جان فدوی گشتند که بتجربه پیدا مد حکما راست گفته اند که یک حکم سلطان عادل به از یک کرور لشکر پادشاه ظالم کار میکند پطر کبیر با وجود جوانی در مدّت چند سال چنین تسلّط در ممالک روسیّه بهم رساند که احکام او چون آیهٔ انجیل بنظر مردم می آمد سلاطین قدیم شبها از ترس و هول جان در خانهٔ خود نمی توانستند بخوابند پطر کبیر هنگام شب فرد و تنها در میان کوچه و بازارهای شهر مسقو راه میرفت و مردم او را بمنزلهٔ پدر پنداشته با اخلاص و ارادت باطنی او را حرمت میداشتند و شب و روز اوقات را بخدمت و پرستش او صرف مینمودند و خیانتی در حق او بخاطر احدی خطور نمیکرد انجام خدمات و تقدیم فرمایشات پطر را جمله برخود فخر دانسته همواره درین خیال و پیوسته درین تمنّا بودند که ما چگونه جان خود را نثار او نمائیم تا بخودش مشخص شود که این جان دادن ما محض اخلاص است تا امپراطور از ما راضی و خوشحال باشد

فصل هشتم در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

ازقراریکه مذکور شد پطر کبیر صد نفر جوان از افواج جنارال فور روانهٔ ولایت فرنگستان نمود بعد مشاهده کرده دید که ازاوّل سلطنت خود هر کاریکه در ولایت روسیّه بعمل آمده است جمله از عزم خویشتن بوده تخت خود تعلیم گرفته بعد مردم محض پیروی سلطان آنرا یاد گرفته اند از آنجمله زبان نمسا و فلمنک را در جمیع روسیّه بیش از چهار نفر نمیدانستند کشیشان نظر بفساد و اختلالی که جبلّی و ذاتی ایشان بود گروه عوام را از رسم نظام و تعلیم زبان دیگر ممانعت میکردند و می گفتند که اگر کسی زبان ملّت خارج را یاد بگیرد کافر حربی و مرتدّ واقعی میشود پطر تخت خود در یاد گرفتن زبان مزبور سبقت نمود و بدانسبت بعد مردم نظر بمتابعت سلطان تحصیل کردند پس از اندک زمانی این دو زبان در میان روسیّه خاصه در شهر مسقو مشهور و متداول گردید تا جمله بزرگان بآن زبان متکلّم گشتند و همچنین علوم دیگر که اگر اوّل پطر خود متعلّم نمیگشت و درس نمیخواند کسی اقدام نمیکرد پطر این مرحله را درست دریافت کرده میترسید که بعد از مراجعت جوانان از فرنگستان کاری از ایشان بر نیاید و کسی بعلوم ایشان اعتنا نکرده منفعتی برای دولت حاصل نشود و تبیان این اجمال اینکه چون پطر زیاده از حد بخویشتن مغرور بود احدی را که علم و تتبّع او زیاده از وی میشد نمی توانست به بیند بخصوص نوکر و زیردست خود را که در حوصلهٔ غیرت او نمی گنجید که فهم نوکرش زیاده برخود باشد و میخواست که عاقلترین طایفهٔ روسیّه خود باشد امّا بعضی را میل طبیعت و مقتضای طینت این است که در عالم کسی جز فهیم و دانا نباشد و خود نیز در نادانی بماند احوال پطر عکس

این بود میخواست که نوکرش در هر علم ماهر باشد و خود نیز بیش از آنها زحمت کشیده کاملتر شود و پیوسته سخنش این بود که پادشاه
باید سعی زیاد نماید تا اینکه پایهٔ عقل او چون وجود او از همه دیگر مخلوق اشرف باشد و هر خبطی که از عوام صادر شود باعث
خرابی وجود خود میگردد ولی خطای سلاطین موجب خرابی عالم میگردد و از ثمره دانش یکرعیت در صورت ترقی نهایت
صد نفر منفعت می یابد اما از رشحات علم یک سلطان عاقل صد کرور بهره مند میشوند انسان تا در کاری لذتی نیابد
هرگز بر آن کار اقدام نمینماید پطر مکرر میگفت که اگر من کمال نداشته باشم ارباب کمال را دوست نمیداشتم لذت
خوراک خوب را کسی میداند که آنرا خورده باشد پطر کبیر بعد از رفتن جوانها بر روز از این حرفها میزد و کسی خیال او را
نمیدانست تا اینکه روزی جمیع وزرا را جمع کرده فرمود که من باید از برای مصلحت ملت خود سفری کنم بفرنگستان
و از اوضاع دول خارجه استحضار بهم رسانم که در وقت مراجعت بتربیت ملت خود بپردازم و نگذارم که اهل
مملکت مانند ایام سابق عوام و بی تربیت بمانند و نیز فرمود چون تنها رفتن من بولایت غربت درست نیست
لهذا خیال دارم که همراه چند نفر که بولایت فرنگستان بلدیت داشته باشند بروم و آن چند نفر را پیشتر از خود باسم سفارت
بآنجا بفرستم تا دولت مرا با ایشان دوست و موافق نمایند و مکرر مذکور شده که تسلط و اقتدار پطر در ولایت
خود چنین نبود که کسی از وزرا جرأت کرده دخل و تصرف در امور او نماید و این نه از ترس و بیم بود بلکه او را از همه عاقلتر ترجیح
آورده بودند امر و نهی او را بدون توقف اطاعت میکردند پطر در همان مجلس سفرا را برقرار فرمود جنارال فور را که
دوست عزیز خود بود ایلچی ولایت نمسا نمود و حاکم سبیرستان مأمور شد که بروم و ایطالیا برود و نیز از اکابر یکنفر
مأمور شد بسفارت دانیمارک و فلمنک و از برای هر ایلچی پنجاه نفر صالدات از افواج قور قرار داد که همراه باشند
و چهار نفر نایب و دوازده نفر کرسی نشین و دو نفر پیشخدمت از برای هر یکی از سفرا تعیین نمود خود پطر کبیر یکنفر پیشخدمت
و یکنفر فراش همراه خود برداشت و بعد از انجام تدارک سفر امور ولایت را بدست رومادونوسکی نام که یکی از نجبای
روسیه بود سپرد و مردم را وداع نموده روانه شدند حکیم والتر از راه تعجب میگوید که پادشاهی چون پطر جوان بیست و
پنجساله با این تسلط که تقاضای سن او خوشگذرانی و عشرت است دفعةً میل و خواهش طبعی خود را ترک کرده در صدد
منفعت و مصلحت مملکت افتاده بجهة تعلیم علوم رنج غربت را اختیار کرده با یکنفر نوکر داخل جمعیت سفرا و
نوکران خود شده روانه فرنگستان میشود و در هیچ تاریخ چنین پادشاه صاحب جرأت و غیرت مذکور نگشته هر کس
از تواریخ قدیم روسیه آگاهست میفهمد که در آن ایام از برای پادشاهان روسیه چنین سفر چه قدر مشکل بود تا ایام پطر کبیر ملت
روس اسم فرنگ را نشنیده بودند و چنین تصور میکردند که هر کس از ولایت خود بیرون رود بمعرض تلف خواهد رسید
و تا روز روانه شدن پطر خویش و اقوام آنکسانی که پیش از او مأمور فرنگ شده بودند شب و روز میگریستند که اولاد و خلف
ما جمله تلف شدند این سفر پطر کبیر آنها را اطمینانی داده خاطر جمع نمود و چشم جمیع اهل روسیه را گشود و فهمیدند که

غیر از خودشان طایفهٔ دیگر هم بوده است و لازمهٔ تربیت و ترقّی یک ملّت آنست که با همهٔ ممالک روی زمین راه داشته مراوده نماید چون سفر پطر را بتفصیل خواهیم نوشت ازین جهت ضرور است که اوّل بطور مختصر از احوالات آن ایّام و پادشاهان ممالک اروپ مذکور نمائیم تا خیال پطر درست مشخّص گردد و در تاریخ ایشان محلّی باقی نماند در آن ایّام سلطان مصطفی دویم پادشاه ممالک روم بود و با دولت نمسا جنگ داشت از روزیکه پطر آزوف را متصرّف کرده امر دولت عثمانلو قدری اغتشاش بهم رسانید و امپراطور نمسا نیز در جنگ آخر فتح کرده بود و ژان سوبیسکی پادشاه پولند در سنهٔ ۱۷۱ تلف گشته چون خلفی ازو باقی نمانده بود لهذا دولت بدست ساکس آمده بود یکی از اولاد پادشاه ساکسون در مملکت پولند سلطنت میکرد و شارل یازدهم پادشاه سوید نیز درگذشت شارل دوازدهم که در جمیع ممالک اروپ مشهور است در سنّ پانزده سالگی بتخت سلطنت نشسته بود و دولت نمسا با دول عثمانیه و فرانسه جنگ داشتند در آن اوقات اوضاع دولت بسیار پریشان شده بود و میخواست که با لوئی چهاردهم که در آن ایّام پادشاه فرانس بود مصالحه نماید و دولت انگلیس در آن ایّام با هیچ دولت خصومت نداشته مشغول انضباط امور دولت خود بود و سایر دول اروپ نیز جمله بکار خود مشغول بودند که پطر کبیر روانهٔ فرنگستان شد و در اوایل بهار سنهٔ ۱۷۱۲ از خاک روسیه بیرون رفته داخل خاک ولایات نووگورود شد و از آنجا از راه استونی بولایات لیونی که همیشه سبب آشوب دولت روس و سوید و پولند شده بود وارد شدند پطر کبیر جهت خوبی آب و هوا بولایت لیونی میل زیاد داشت لهذا در آنجا چند روز توقّف کرده مشغول سیاحت بود و شهر ریگا که پای تخت آنجا و بسیار مشهور بود بخصوص قلعهٔ شهر مزبور که آن اوقات در حصانت طاق و شهیر آفاق بود پطر کبیر عازم شد که قلعهٔ مزبوره را تماشا کند حاکم شهر ریگا ممانعت کرد و نگذاشت که پطر داخل قلعهٔ مزبوره شود و در مدّت توقّف وی در آنجا الی هیچ وجه احترامی دربارهٔ او بجا نیاورد و اعتنائی بشأن او ننمود و بنای بیحرمتی گذاشت ازینحال زیاده از حدّ ملال دماغ پطر بسوخت چون چاره نداشت حکم کرد که بزودی از خاک لیونی بیرون روند اگر کسان دیگر بجای پطر میبودند در سفر اوّل بدین حرکات و رفتار ناگوار متحمّل نگشته مراجعت مینمودند امّا ثبات و تمکین پطر در امورات چنان بود که اگر عزمی بکاری میکرد تا بنهایت نمیرسانید دست از آن نمیکشید جنارال فور در روز روانه شدن خواست که بهانهٔ حرکات ناپسند حاکم ریگا از خاطر پطر بیرون کند که در اوّل سفر دماغش نسوزد و گفت که اهل اینولایت بسیار عوام و بی‌تربیت هستند ندانستند که با چون تو شهریاری چگونه رفتار باید کرد انشاءالله وقتی سلوک و اسلوب طوایف اروپ را می‌بینید مشخّص خواهید فرمود که رفتار مردمان صاحب فهم چگونه میشود پطر در جواب فور گفت که ما نیز از برای این میرویم که تربیت را یاد بگیریم و کسان بی‌تربیت را تربیت بیاموزیم و نصیحت نمائیم روزی میرسد که حاکم شهر ریگا با گفتار شیرین و کردار بهتر ازین با سفرای من رفتار مینماید جنارال فور سخنان پطر را غور کرده دانست که مقصود او چیست

در جواب عرض نمود از قراری که شما را می بینم آن روز نیز خواهد رسید منظور من از این بود که عنقریب مملکت لیونی بتصرف شما خواهد
آمد و تلافی حرکات آنها را خواهید کرد چون از خاک لیونی بیرون شده بمملکت پروسیه داخل گشتند همان روز پادشاه
پروس چند نفر معتبرین دولت خود را مهماندار تعیین کرده نزد سفرای پطر فرستاد و در عرض راه همه جا ایشان را با نهایت
احترام و حشمت و اعزاز تمام وارد شهر برلین کردند پادشاه پروس با پطر کبیر چنان رفتار خوش نمود که حرکات حاکم ریگا را
فراموش کرده زیاده از حد خوشحال گشت و در ایام توقف خود شهر مزبور و اطراف آن را با کمال دقت سیاحت
مینمود تا درست مشاهده کند چیزی را که از دیدن آن نفعی بمملکت و دولت خود داشته باشد یاد بگیرد و سفرای پطر بسیاحت
شهر برلین مشغول بودند اهل پروس لباس فرنگی میپوشیدند و اهل روسیه تا ایام پطر کبیر رخت نظام نداشته لباس
ایشان چون لباس اهل ایران بود قباهای زری و لباسهای رنگین اهالی روسیه در نظر مردم پروس بسیار جلوه
میکرد پطر کبیر از روزیکه داخل ولایات دول خارجه گشته بود رخت نظام دربر و هوای سیاحت در سر داشت
که کسی متوجه او نشده بدون خوف و هراس در میان شهر مشغول تفنن و سیاحت باشد و کسی او را نشناسد لاجرم پطر
کبیر هنگام توقف شهر برلین شبی در خانهٔ وزیری مهمان بود و آن وزیر از جانب پادشاه پروس پطر را میزبان اتفاقا
در بین صرف شام سخنان فور بنظر پطر ناملایم و خام آمد پطر از شدت تغیر و کثرت غرور شمشیر بر روی فور کشید اگر ارکان
آن مجلس و اجزای آن مجمع دستگیرش نمیشدند مآل آن حرکت موجب انفعال او میشد و تحصیل او تعطیل و کمالش وبال می گشت
چون بمنزل خود مراجعت کردند اندکی از آن حالت باز آمد و خشم او فرو نشست از سوء کردار خویش منفعل گشت و فی الفور
بمنزل جنارال فور آمد و از وی عذر خواست و رخسار او را ببوسید فور هرگز این توقع را نداشت که امپراطور بجهة عذرخواهی
در منزل او بیاید عرض کرد که شما مختار هستید پادشاهان در امور خود بحث نمیتوان نمود و شما دیشب کاری نکردید که موجب عذر
خواهی باشد و درباره من التفات فرمودید وجودیکه با گلوله یا شمشیر دشمن فانی خواهد گشت مردن او با تیغ دوست کمال رحمت
و مرحمت است نه مایهٔ اذیت و زحمت پطر از خجالت سر بزیر انداخت و صورتش سرخ شد و گفت وای بر احوال من
که میخواهم یک ملت بزرگ را تربیت نمایم و هنوز خود تربیت ندارم نوشته اند که پطر کبیر تا روز وفات کردار آنشب
خود را فراموش نکرده پیوسته در مجالس بزرگ حکایت مینمود و خویشتن را ملامت میکرد و میفرمود منتهای حماقت است
کسیکه اختیار وجود خود ندارد بخواهد که اختیار مردم در دست او باشد پطر بعد از حکایت مهمانی آنشب زیاده از
چهار روز در شهر برلن نماند پس از آنجا روانه شد و پادشاه پروس لازمهٔ احترام را در حق او بجا آورده او را مشایعت و
وداع نمود در این سفر پطر کبیر از سفرای خویش پیش افتاد که باسودگی و فراغت تفنن و سیاحت نماید و هرچه در بین
برلن و امستردام پایتخت فلمنک در عرض راه اتفاق افتاد جمله را تماشا کرد و در خاطر نگاه داشت و پیش از سفرای
خود وارد شهر امستردام شد در آن ایام بعد از طایفهٔ انگلیس کشتی سازی فلمنک شهرت داشت پطر کبیر بعد از چند روز

از ورود این شهر لباس خود را عوض کرده مانند کشتی سازها رخت پوشید در قرب جای کشتی گران اطاق کوچکی کرایه
کرده داخل کشتی سازها شد و همچون ایشان شب و روز کار میکرد و آن صنعت را یاد میگرفت و هیچگونه از کشتی سازان
تفاوت و امتیاز نداشت پیوسته مخالطت و معاشرت با ایشان میکرد و هر وقت که بمنزل خود مراجعت مینمود
کاغذهای سفرا و روسیه را نزد او می آوردند تا نصف شب میخواند و اگر جواب داشت می نوشت اوقاتی که
پطر کبیر در امستردام مشغول تحصیل بود پادشاه پولند از وی خواهش امداد نمود تا اغتشاشی که با مورد دولت او روی داده
بود رفع نماید همان پطر که در آنجا کشتی سازان او را استاد پطر می گفتند حکمی با منادی دولت روسیه نوشت که سی هزار
نفر لشکر روانه پولند نمایند و نیز در آن ایام دولت عثمانیه از پطر خبردار شده لشکر زیادی بسر شهر آزوف روانه کرده بودند و جمله
تاتار که در اطراف دریای آزوف می نشستند با دولت عثمانیه یار گشته با ممالک روسیه بنای طغیان و عدوان
گذاشتند اما لشکر نظام پطر کبیر از هر طرف ایشان را دستگیر میکردند و هر جانب که سر از ربقه اطاعت باز میزدند
بدایره اطاعتشان می آوردند وصول این اخبار و ظهور این گفتار در ولایت غربت پطر را باعث ازدیاد شوق و فرط
غیرت میگشت که لمحهٔ از تحصیل خود غفلت نمی نمود و از سعی و اهتمام خود در باب ترقی ملت و تربیت دولت باز
نمیماند و اضطراب تمام داشت که در تحصیل اصناف علوم تعجیل کرده بتعجیل تمام بولایت خود مراجعت نماید و در
مدت قلیل کشتی سازی و کاغذسازی و سایر صنایعی که از برای ممالک روسیه واجب و محتاج الیه میدانست
یاد میگرفت پس مدتی نیز مشغول تحصیل علوم متفرقه شد از آنجمله در نزد حکمای شهر امستردام علم حکمت درس میخواند
ولیتس که استاد ایشان باشد و چند نفر دیگر از حکمای معتبر فلمنک در کتاب خود نوشته اند که چون حافظه پطر
کبیر حافظ غیبا شد در مدت دو ماه کار دو سال مردمان زیرک و هوشیار را در تحصیل علوم دیده بود تعجب در
آنست که مردم در این تحصیل زیاده از دو علم در یکوقت نمی توانند حفظ و ضبط کنند اما پطر کبیر صدگونه کار را
در یک وقت بیکبار میپرداخت و در فرنگستان صنعتی نماند که از آن سررشته بهم نرساند و جراحی و طبابت را که دخلی
بپادشاهی و سلطنت نداشت یاد گرفت و هر روز در بیمارخانهای شهر امستردام همراه حکما مردم معالجه میکرد
جنارال فور روزی از ایشان پرسید که هر علمی را که تحصیل کردی و هر علمی را که سررشته بهم رسانیدی معلوم است که چه قدر
از برای روسیه منفعت دارد لکن علم طبابت را نفهمیدم که از برای شما چه خاصیت دارد که این قدر زحمت میکشید
پطر در جواب گفت که در هنگام جنگ بیکار تر از پادشاه کسی نیست در آن هنگام اتفاق می افتد که یکنفر سردار
من ناخوش یا زخمدار شود من خود معالجه خواهم کرد پطر چون هر چه در شهر امستردام آموختنی بود بقدر کفایت
تحصیل نمود پس از آنجا بعزم ملاقات گیوم پادشاه انگلیس روانه شد چون بخاک انگلیس رسید بنزد گیوم فرستاد
و پیغام داد که ایشانرا بخلوت و پنهان خواهم دید گیوم خواهش او را قبول کرد جواب فرستاد که پطر کبیر

دستگیر
اسیر کردن

حسب الخواهش خود تشریف بیاورد پطر جنارال فور را همراه برداشته نزد پادشاه انگلیس رفت کیوم بعد از ملاقات
پطر از عقل و فراست و بزرگی و کیاست او متحیّر شد تا آنوقت طایفه انگلیس چنین تصور میکردند که هرگز در میان ملّت
روس مرد صاحب فهم پیدا نمیشود و بقابلیّت ایشان اطبیعی پید انستند پطر کبیر اهالی انگلیس را مشخّص و مدلّل نمود
که فهم و ادراک مردم هر ولایت با تعلیم و تربیت است و عقل و فرهنگ اختصاص بمردم فرنگ ندارد و نیز پطر
خود بکیوم اظهار و اخبار نمود که از جانب دولت روس ایلچی مأمور است که بخدمت ایشان برسد کیوم ازین خبر خوشحال و
ممنون شد و حکم کرد که تدارک زیادی از برای ایلچی روسیه مهیّا نمودند بعد از چند روز که ایلچی روسیه بخدمت پادشاه
انگلیس میآمد پطر نیز در آن مجلس حاضر بود فی الحقیقه لذّتی دارد که ایلچی از جانب دولتی بجائی مأمور شود و
پادشاه خود را نیز در آن دولت به بیند چون سفیر پطر از پطر حکم داشت که در مجلس امپراطور انگلیس هیچ جز بجانب
پطر التفات نکرده مشغول خدمت خود باشد ایلچی نیز حسب الحکم رفتار نمود و خدمات محوّله خود را بجا آورد لاجرم کیوم در
مدّت توقّف پطر در لندن بکمال تکلّف و نهایت احترام بروفق مرام او بانجام رسانید و التفات زیاد با ایلچی روس کرد و تعارف
کثیر بر جمله همراهان سفیر پطر کبیر فرموده ایشان را بجانب ولایات خود روانه نمود پطر بعد از سیاحت لندن باز
بامستردام مراجعت نمود و کشتی سازهای این ولایت را جمع کرده کشتی که در سفر اوّل سیاحت با تمام آن پرداخت
کشتی مزبور شصت عرّاده توپ داشت جمیع عملهٔ آن کشتی را از اهل فلمنک گرفت و تا مدّت یکماه هر روز شهر امستردام را
گشته هر جا یکنفر چیز فهم و صاحب کمالی پیدا میکرد بهر تدبیری که بود او را نوکر و منسوب خویشتن میفرمود چنانکه در مدّت
یکماه زیاده از صد و پنجاه نفر از اهل امستردام و شصت نفر از اهل فرانسه و طوایف دیگر نوکر گرفت و مواجب برای
ایشان قرار داده همراه کشتی که خود ساخته بود روانه ارشانجل کرد که از آنجا بشهر مسقو بروند تا ایام پطر در جمیع روسیه غیر از ارشانجل
شهری نبود که در کنار بحری واقع شده باشد و هر کشتی که از دریای محیط بروسیه می آمد بارشانجل می آمد و از آنجا بشهرهای دیگر
میرفت چون پطر کبیر هر کاری که داشت در ولایت فلمنک تمام کرد و آنچه در نظر گرفته بود بعمل آورده باز مصمّم شد که بشهر
لندن برود و در سفر اوّل محض ملاقات پادشاه انگلیس در نظر داشت و بکار دیگر مشغول نشده بود این دفعه عازم شد که
چند وقتی بماند و آنچه در آنجا هست تماشا نماید و اگر چیز تازه ببیند یاد بگیرد چون درین سفر بدولت انگلیس نوشت
که در جای خلوت ملاقات امپراطور را مشتاقم کیوم فرصت یافته خواست مکنون ضمیر خود را که منتهای میل و محبّت
بود در حق پطر آشکار نماید لهذا کشتی پادشاهی خود را با چند فروند کشتیهای جنگی باستقبال ایشان فرستاد و بجمیع اکابر
لندن حکم احضار داد که هنگام ورود پطر کبیر پیشواز کرده او را بکمال احترام داخل شهر نمایند و حکم فرمود که یکی
از عمارات پادشاهی را خالی کنند که در آن عمارت منزل نماید از قراریکه کیوم فرموده بود همه را امنای دولت
انگلیس مهیّا کرده روز بروز زیاده از حکم کیوم محبّت و احترام نمودند چون پطر کیوم را دوباره ملاقات نمود و اینکه

ورود سفیر دولت روس بدربار پادشاه انگلستان

سیّاح جهانگرد

محبّت او را ملاحظه کرد خجالت کشید و عذر خواست گفت من هرگز از شما این توقّع نداشتم که از برای یکنفر مرد سیّاح
اینقدر زحمت بکشید حال که منظور شما این بوده که مدّت توقّف من درین شهر از برای وجود من خوش بگذرد پس توقّع
از شما دارم در قرب جائیکه کشتیهای دولتی شما را می سازند خانهٔ بمن بدهید که منظور من از سفر اوّل محض ملاقات
شما بود و درین سفر علم تحصیل کردن است هرگاه منظور شما خوشوقتی من است قدغن فرمائید اوّل خانه را که احتیاج
دارم درست کنند تا من هر جا بروم و هر کارخانهٔ دولت را که میل تماشای آن نمایم مانع نشوند که در حقّ من التفاتی
ازین زیادتر نمیشود تا من از صنایع و علومیکه در میان شماست بهره بردارم و التفات شما را فراموش ننمایم
گیوم با جبین گشاده پطر را جواب داد و مسئول او را قبول نمود تحصیل علوم و صنایع را از روی مضایقه نفرمود پطر
کبیر همانروز از عمارت دلفروز شاهی بیرون رفت در خانهٔ که از برای او معیّن کرده بودند منزل نمود اتّفاقاً همان
شب قاصد و مبشّر به پطر کبیر رسید و خبر داد که لشکر روسی در نزدیکی شهر آزوف جنگ عظیمی با طایفه تاتار و
لشکر عثمانلو کرده شکست فاحشی بخصم داده اند و شهر اورکائی را نیز تصرّف نموده پطر این مرحله را هم میدانست
که دولت انگلیس با دولت عثمانلو در آن اوقات خصومت و عداوت دارند لهذا گیوم ازین خبر خوشحال خواهد شد
همان ساعت کاغذ اخبار را نزد گیوم فرستاد پادشاه انگلیس از شدّت خوشحالی حکم کرد که نسخهٔ از کاغذهای
مزبوره بچاپ خانها بدهند که در میان کاغذهای اخبار بگذارند بحکم گیوم جمیع اهل شهر لندن آن کاغذها را خواندند
و از فتوحات لشکر روس خبردار شدند پس جمیع اعاظم سفرا و اکابر نجبا بخدمت پطر مشرّف گشته تهنیت
و شکرگذاری پطر را بجا آوردند و همه اقرار کردند که چون او پادشاهی نیامده است زیرا که ولایتی مثل روسیّه را
در اندک مدّتی بجائی رسانید که در هنگام غیاب سلطان دشمن بنای آشوب طغیان کرده و لشکر هیچکدام بوجود پادشاه
محتاج نگشته بخودی خود فتح نمایان کردند پطر کبیر همهٔ ایشان را التفات شایسته فرمود و جمله را با لطاف خود امیدوار
نمود پس دنبالهٔ کار خود را گرفته بتحصیل کشتی سازی پرداخت و در کشتی سازی طایفهٔ انگلیس و فلمنک تفاوت
بسیار دید کار انگلیس جمله از روی علم هندسه بود و طایفهٔ فلمنک چندان در پی آن نبودند پطر درست دقّت کرد
دید که از برای دوام و ثبات کشتی انگلیس صد مرتبه از کشتی فلمنک بهتر است چون خود از علم هندسه بقدر مقدور
سررشته داشت در شهر لندن نیز علم مزبور را بخواند و بجائی رسانید که خود درس میگفت بعد همراه کشتی سازان
انگلیس کشتی بقاعدهٔ ایشان بساخت و از آن حظّی تمام میبرد کشتیهای فلمنک در یکساعت دو فرسخ راه میرفتند
آن کشتی چهار فرسنگ طی مینمود در آن اوقات تجّار انگلیس نزد پطر آمده استدعا نمودند که امپراطور رخصت
فرماید تا تنباکوی چوبوق با ولایات روسیّه ببریم و درین ضمن سی هزار تومان پیشکش میدهیم پطر با اینکه در دست
روسیّه چوبوق کشیدن قدغن بود خواهش تجّار را قبول کرده همان تنخواه را گرفت و با آن تنخواه سه نفر

سردار کشتی جنگی و بیست و پنج نفر نایب که در هنگام ضرورت کار سردار از ایشان بعمل آید و چهل صاحب منصب
دریائی و سی نفر کشتی بان و دو منار روسی نفر حکیم و جراح و دویست و پنجاه نفر صاحب منصب توپخانه و سیصد
نفر استاد متفرقه از ساعت ساز و تفنگ ساز و چکمه دوز و سایر ارباب حرف و صنعت را جمله نوکر خود
نمود که بهمه ولایات روسیه بفرستد تا بجمیع مملکت خود صنایع خویش را بیاموزند و اسباب و آلاتی که
بجهت آن صنایع ضرور بود همه را خرید چند روز پیش از رفتن پطر کبیر کیوم پادشاه انگلیس خواست که نظام
جنگ بحری خویش را بپطر بنماید مثال داد که جمیع کشتیهای جنگی را حاضر آوردند و مشق جنگ قیام کردند پطر در همان روز
سوار یکی از کشتیهای جنگی دولتی انگلیس شد و در هنگام تعلیم کشتی مزبور را چنان اداره برد که جمیع سرداران از رفتار
او تعجب کرده با همدیگر گفتند که از میان روسیه چنین سردار هوشیار و پادشاه جرار چگونه طلوع کرده است پطر
کبیر آنروز در فنون کشتی هیچ کسری نگذاشت و کیوم بعد از مشاهده مهارت و زکاوت پطر همان کشتی را که
پطر سوار شده بود با جمیع اسباب و ادوات و توپخانه آن بپطر موهبت فرمود پطر کبیر نظر بمیل و شوقی که بکشتی داشت
بی اختیار از وی قبول کرده بعد از چند روز کیوم پادشاه انگلیس را خدا حافظ کرده همراه کسانیکه نوکر خود کرده بود سوار
کشتی مزبور شده با ستردام مراجعت نمود و در شهر مزبور بجهت تدارک سفر چند روز بماند و جمله مایحتاج سفر خود را
بانجام رسانیده با کشتی خود روانه ممالک روسیه نمود و خویش با چند نفر راه نمسا را پیش گرفت که ولایت نمسا را
سیاحت کند در عرض راه اگر شهری میدید بجهت سیاحت چند روز توقف میکرد و اگر بحری امیدید چند وقتی بتفرج
مینمود لاجرم پطر کبیر همه جا هرچه آموختنی بود بدست می آورد و سالها ازین قرار ولایات نمسا را تماشا میکرد تا اینکه
وارد ویانا پای تخت نمسا شد. آنجا از امپراطور نمسا خواهش کرد و رخصت طلبید که او را در خلوت ملاقات
نماید امپراطور خواهش او را قبول کرد و روز معینی قرار داد که ملاقات شود پطر کبیر با همان لباس سیاحت نزد او
برفت امپراطور نمسا آوازه و شهرت ویرا شنیده بود اما صورت و هیئت و آداب و سیرت او را ندیده بود
بعد از ملاقات کمال محبت و نهایت حرمت را در حق او بجا آورد چون تا آن ایام دولت روسیه و نمسا باهم راه
نداشتند و قراری فیمابین دولتین نبود و مردم نمی فهمیدند که این دو امپراطور چگونه باهم رفتار خواهند کرد پطر کبیر تدبیری
بکار برد تا امپراطور را دستگیر شود که با همقطار خود چگونه رفتار کند لهذا در پیش امپراطور نه نشست او نیز مجبور شد
که در پیش پطر نه نشیند بالجمله صحبت ایشان طول کشید نوشته اند که امپراطور نمسا آنروز از پطر خواهش کرده بود که امداد
باو بکند و نگذارد که دولت عثمانیه بر ایشان زور بیاورد فی الحقیقه این مطلب معلوم نیست آنچه از قول مورخین
مستفاد میشود این است که پطر اوقاتیکه در ویانا توقف داشت امپراطور نمسا خلاف نکرده همه خواهش پطر را بعمل
آورد و هرچه میتوانست از آداب حرمت و تقدیم خدمت درباره او نمود و نگذاشت که در اوقات توقف آنجا

از برای وجود پطر ناخوش بگذرد پطر کبیر هر چه جای تماشا در شهر ویانا بود جمله را بتفصیل تفرّج نمود و از اوضاع دولت
نمسا استحضار درست بهم رسانید چون در آن اوقات نظام لشکر نمسا از جمیع دول بهتر بود لهذا پنجاه و شصت
نفر صاحب منصب از آنجا منتخب کرده همراه برداشت و بصحابت سفرائی که در ولایت نمسا گذاشته بود
روانهٔ روسیه نمود و خود مصمّم گشت که با چند نفر و لایات ایطالیا را نیز گشت و سیاحت نماید آنروزها خبر
رسید که در شهر مسقو آشوب و اغتشاش بهم رسیده و طایفهٔ ستر لیس نیز بنای یاغیگری گذاشته اند پطر مجبور گشته از
امپراطور عذر خواست و او را وداع نمود امپراطور نمسا از پطر خواهش و تمنّا کرد که پیوسته ایلچی دولت روس در
شهر ویانا پای تخت نمسا توقّف نماید تا دوستی دو دولت برقرار بماند پطر از خبر آشوب تعجیل و اضطراب
داشت لهذا نتوانست که خواهش امپراطور را بعمل آورد زیرا کسانی که بصداقت و ارادت ایشان اطمینان
داشت نتوانست که از خود جدا کند و وجود همه در آن وقت از برای خود ضرور میدانست از این سبب زیاده از یکروز
دیگر معطّل نگشته روانهٔ روسیه شد

فصل پنجم در بیان آشوب ولایات روسیه و ورود پطر کبیر بشهر مسقو و تنبیه طایفهٔ ستر لیس و فرقهٔ نجبا و کشیشان

طایفهٔ نجبا و زمرهٔ کشیش که همواره ایشان مخالف دولت و مذهب بودند و ظلم و تعدّی رعیّت کیش و
مطاوعیّت بی سبب را مایهٔ عزّت بی جهت را رتبه و پایهٔ بی سبب شرف مخلوقات بودند و بی جهت
عمدهٔ موجودات بی فراستی حامی آن همه میشدند و بی حراستی راعی آن رمه وجود کاینات را بستهٔ وجود خود
میدیدند و ستایش ممکنات را بستهٔ بسجود خویش خلق خدا را بهایم خود میدانستند و تصنّعات ایزد تعالی را کرامات خود می
پنداشتند نور آفتاب را از نور جبین خود قیاس میکردند و شعلهٔ آتش را از نفس گرم خود اقتباس مینمودند با اشتباه مالک
رقاب امم بودند و با افترا قاید ارباب کرم پطر کبیر با فراست و تدبیر و صفای ضمیر خود دریافت کرده بود که ایشان در
حقیقت احمق اند نه مردم حق مالک جیفهٔ دنیا اند نه سالک مسالک عقبی و تمامی ایشان و نظام و قانون پطر
چون اجتماع آتش و آب بود و اقتران پیری و شباب که شراره در آب قرار نگیرد و بیداری با خواب اجتماع نپذیرد
ایشان نیز این مرحله را فهمیده بودند که پطر بعد از مراجعت اینها را اعتنائی نخواهد کرد هر کس که خدمت بدولت
میکند عزّت او بیش کرد و او را پیش کشیده امور ولایت را بدو می سپارد لاجرم بعد از رفتن پطر بفرنگستان فرصت
غنیمت دانسته خواستند که او را از میان بردارند و یکی از خواهران او را در جای وی بگذارند و مانند پادشاهان
قدیم تسلّط و سلطنت بدو بسپارند و بنظر عوام و طایفهٔ ستر لیس چنین جلوه دادند که پطر کافر شده و پیوسته خلاف
مذهب روسیه در نظر وارد و از برای پیشرفت خیال خود بفرنگ رفت که با دول خارجه ساخته و از طایفهٔ آنها

قاید
رئیس و پیشوا و
سردار را
گویند

نوکر بگیرد و منظور خود را بعمل بیاورد فی الجمله ورود صاحب منصبان فلمنک و انگلیس وغیره را با تجار تنبا کوفروش را دست آویز مقصود خویش کرده مردم را از راه بردند که خواهر پطر را پادشاه کنند و پطر را هنگام مراجعت بپای تخت راه ندهند غافل از اینکه پطر کبیر را تخت این مطلب پیش نهاد خاطر و زاده تدبیر ضمیر گشته پیش از این بملاحظه نفع و ضرر امور کرده در آغاز انجام کارها را بسرانجام نموده و فصول افساد مفسدین را با عقل نکته بین فیصل داده بود از آنجمله جنارال گوردون و جنارال شین از جانب پطر حکم داشتند که هر وقت چنان آشوب از نجبا و کشیشان سر زند بدون درنگ و اهمال لشکر خود را جمع کرده با ایشان جنگ نمایند چون جنرالان از عزیمت و خیالات ایشان مطلع شدند لشکر نظام را از هر طرف جمع کرده در پانزده فرسخی شهر مسقو حاضر شدند فرقه کشیش و نجبا نیز از طایفه سترلیس وغیره بقدر سی هزار نفر جمع آورده حکم دادند که بر سر لشکر نظام ریخته کار ایشان را باتمام رسانند بی خبر از اینکه ده نفر لشکر نظام برابر صد نفر غیر نظام است ژنرال گوردون و شین از نهضت و حرکت خصم آگاه شده ایشان نیز گروه لشکر نظام و افواج جرار خون آشام را حرکت داده در ده فرسخی شهر مسقو مشغول جنگ و تحصیل نام و ننگ گشته لشکر نظام گروه خصم را در یک شبانه روز چنان شکست دادند که از ایشان بجز هلاک اثری نماند و غیر از مرگ خبری نیامد اجسام ایشان طعمه کلاب شد و ابدان ایشان لقمه غراب برخی را بطون ذئاب قبور شد و بعضی را متون تراب گور گردید بقیة السیف بشهر مسقو فرار نمودند و در بیغولها متواری شدند لشکر نظام نیز بتعاقب ایشان درآمدند و بانیان این آشوب و نفاق را دستگیر کردند پطر روز بروز از احوالات ولایت روسیه آگاه گشته در هرجا بطور چپری خود را از راه پولند بشهر مسقو رسانید و بمجرد ورود جمیع مقصرین را نزد خود طلبیده و قریب بصد و پنجاه نفر از نجبا و کشیشان که تقصیر ایشان بحد و پایان بود بقتل رسانید و سه روز مرده ایشان را عبرة للناظرین در میان کوچه و محلهای شهر مسقو بداشتند و اولاد و عیال ایشان را نیز روانه ولایات خراب و بایر فرمود که رفته آنجاها را آباد و دایر نمایند و از طایفه سترلیس هزار و پانصد خانوار بولایت حاجی ترخان فرستاد مجملا این آشوب و طغیان ایشان دولت پطر را در عوض ضرر ثمر بخشید و بجای زیان و ضیاع سود و انتفاع داد طایفه سترلیس را که پیوسته پادشاهان قدیم از شرارت و افساد ایشان مداوا امان نیافتند و بنیان دولت و سلطنت شان با وجود آنها خراب و ویران بود چنان از پای درآورد که اثری از ایشان نماند و از ترس پطر کسی اسم ایشان بزبان نمیراند و با عیال آنها ولایات خراب آباد شد اگرچه امثال طایفه سترلیس را خراب و پامال کردن در جنب پادشاهان مقتدر سهل و آسان بنظر می آید ولکن با اندک تأمل معلوم میشود که مشکل ترین کارهاست طایفه ینکچری عثمانلو که در نزد آن طایفه بشمار نمی آمدند چه کارها بر سر قیاصره و سلاطین روم آوردند یک دولت بزرگ در تصرف ایشان بود بی اذن ایشان هیچ کار بپایان نمیرسید چند نفر از سلاطین عزم دفع ایشان کردند و کاری از پیش نبردند

نهضت و حرکت هر دو یکمعنی دارد

کلاب جمع کلب سگرا گویند

غراب کلاغ

بطون جمع بطن شکم را گویند

ذئاب جمع ذئب گرگ را گویند

و خود ایشان

و خودشان کشته شدند طایفه سترلیس صد مرتبه از ایشان بدتر و شریرتر بودند پطر کبیر بحسن تدبیر آن گروه شریر را چنان
تمام کرد که احدی نفهمید که ایشان بخودی خود تلف شدند یا اینکه دست از شرارت برداشته نوکری و صداقت را
بگردن کشیدند چون پطر از انضباط امور دولت خاطر جمع شد و ولایت را از وجود طایفه سترلیس و کشیشان خالی
نمود خواست که آنچه در مدت دو سال بولایت فرنگستان با زحمات بسیار تحصیل کرده بود در ممالک خود بکار برد و
ولایاتی که در زیر حکم خود بود در نهایت خرابی بود آباد نماید و اسم بزرگی در دنیا بگذارد همیشه میگفت که قاعدهٔ کسان کامل
و مردان قابل آن نیست که در بند لذت باشد و خوش گذرانی آدمی باید عمر و زندگانی خود را بکارهای بمصرف صرف نماید
و بهمتی پردازد که آثار آن در روی روزگار بماند تا از مخترع آن مهم سالها یاد کنند و بنظام و انتظام امورات و تحسین نمایند
و صنایع نیکو و کارهای پسندیده را در عالم یادگار بگذارد تا نام او در صفحهٔ روزگار زنده و پایدار باشد مجملاً پطر کبیر
بعد از مراجعت جملهٔ آن کسانرا که از فرنگستان همراه خود آورده بود هر کدام را موافق صنعت و قابلیت خود بولایتی فرستاد
و بشغلی مأمور نمود که صنایع خویش را بمردم ولایات روس یاد دهند و اسباب و آلاتیکه ضرور داشتند جمله را بداد و حکم کرد که کار
خانها از جانب دولت ساخته آنچه بتوانند بکار برند و صاحب منصبان ایشانرا در میان لشکر خود منصب و محل داد
و از هر جا صالدات [سرباز] گرفته بدست ایشان سپرد که بتربیت ایشان بپردازند و کشتیهای دولتی را جمله بتصرف صاحب
منصبان دریائی بداد و از اولاد نجبا نزدیک بهزار و پانصد نفر عمله کشتی گرفته نزد ایشان گذاشت که علم کشتی سازی و
راندن کشتی در روی دریا و مشق جنگ کشتی را یاد بگیرند تا بعد از این مناصب و مواجب درزادیرا فراموش کرده بفهمند
که کسی بیزحمتی مستحق مرحمتی و بی موجبی سزاوار مواجبی و بی مشقتی مستوجب منصبی نخواهد گشت هر کس را بقدر خور قابلیت
و حسب خدمت و صداقت از جانب دولت گذران و معیشت میدهند و حکم کرد که چند مدرسه در شهر مسقو بسازند
یکی از برای تعلیم زبان و یکی بجهة نظام و یکی بجهة لشکر دریائی و دوتای دیگر بجهت علوم متفرقه و قدغن کرد که هر کس در مکتب
خانهای مزبوره درس نخواند و تعلیم نگیرد او را بنوکری قبول نکنند و پطر کبیر خود نیز از برای انضباط این امور قرار قدیمی
خود را فراموش نکرده در میان لشکر جای خود را نگاهداشت و در منصب سلطانی باقی بوده هر روز تعلیم میکرد چون جمیع
این امور با تمام رسید پس تدبیر کرد که از برای پیشرفت این کارها تنخواه زیاد میباید و هرچه حساب میکردند مداخل از مخارج
کمتر بود و میدانست که اگر چارهٔ این امر بزرگ را نکند هر زحمتی که کشیده و رنجی که برده است جمله در مدت اندک ضایع
و خراب خواهد شد تا ایام سلطنت پطر قرار ولایات روسیه این بود که مملکت هر کدام در دست بزرگی بوده از رعیت
چند مقابل مالیات داد و ستد میکردند و کمتر از مالیات بدیوان میدادند و هر حاکمی را در درخانهٔ پادشاهی وکیلی بود
که بزور او همه بیحسابی خود را میگذرانید رعیت بیچاره از ظلم و تعدی تمام میشد و کسی بداد ایشان نمیرسید امنای
دولت بیکدیگر محتاج و با هم همدست گشته همواره امورات السلطان مشتبه کرده بر حسب خواهش خود میگذرانیدند

وبپادشاه می گفتند که آباد تر از ولایت تو ولایتی نیست چون پطر کبیر از اوضاع قدیم اطلاع و استحضار تمام
داشت لهذا بجهت رفع این تعدی و دفع این ستم از رعیت و ولایت خود جمیع حکام را با چند نفر از معتبرین
رعیت یکان یکان بشهر مسقو طلبیده از ایشان تحقیق فرمود که چه قدر مالیات از رعیت می ستانید پس از
شنیدن جواب قرار مالیات و مدد رعیت را خود مقرر فرموده و دستور العمل حاکم هر ولایت را بداد و از برای
هر حاکمی موافق رتبت و ولایت خود مواجبی معین فرمود و التزامی از ایشان گرفته بدست رعیت بداد که من بعد
بر رعیت زیادتی نکنند اگر زیاده از مالیات بگیرند در عوض یک تومان ده تومان باز داده مورد مؤاخذه و سیاست گردند
و از رعایا التزام علیحده گرفت که هرگاه از قرار مالیات دیناری کم و زیاده بدهند مورد جریمه و سیاست باشند
حکام و رعیت با کمال خوشی و رضامندی بولایت خود مراجعت کردند این دقت و مراقبت جزئی پطر باعث شد
که مالیات ممالک ده برابر ایام سابق گردید و جمیع رعیت و عموم ملت بدین معنی راضی و راغب گشتند درین اوقات
جنارال فور که دوست عزیز پطر بود در سن چهل و چهار وفات کرد پطر کبیر از مردن او بسیار غمگین و دلگیر گشته چند شبانه
روز بجهت او بگریست احوال پطر این بود که هرگز خدمت و خیانت کسی را فراموش نمیکرد صد درجه خدمت از هر کسی مشاهده
مینمود هیچ چیز از وی مضایقه نمیداشت و وقوع خیانتی را از هر کس که ملاحظه میفرمود هرگز از تقصیر خیانت وی نمیگذشت
بجهت فوت فور اهل شهر امثال داد و قدغن نمود که جمیع دکاکین اسواق را ببندند و اعیان و اشراف جمله سیاه
بپوشند و بعزای وی بنشینند و خود نیز کسوت نیلی در بر نمود و حکم فرمود که در وقت حمل و نقل نعش او پنجاه نفر
صالح الذات و صاحب منصب پیشاپیش تابوت او تا بقبرستان برفتند خود نیز همراه ایشان او را تا بمدفن مشایعت
فرمود و مبالغی خطیر بفقرای ولایت موهبت کرد مورخین از اینگونه رفتار پطر در حق فور چنین گمان کرده اند که کارها
و تدابیر پطر کبیر جمله بسبب فور بود که فور در اول جوانی پطر کبیر آنچه میدانست برادر بکمال صداقت بیاموخت
در مقام انصاف پطر در ایام حیات فور زیادتر تحصیل کرد و تربیت یافت از آنچه بعد از وفات او نمود پس
معلوم میشود که پطر هر کاری کرده است همه را موسس و بانی خود بوده چیزیرا آموختن تا بعمل آوردن بسیار فرق
دارد کسانی هستند که تعلیم بچیزی میدهند اما در مقام عمل چنان بنظر می آید که از آن هیچ نفهمیده بعضی هستند که عملش با علم مطابقت
و در مقام عمل چنان تسلط دارد که گوئی خود موسس و مخترع همان کار است پطر چنانکه در مقام علم دقت مینمود صد چندان در مقام
عمل جرأت و جسارت بروز میداد و در کاریکه نفع میدید پیوسته در عمل آن کار ثابت و برقرار بود خدمت فور در
باره پطر این شد که در هنگامیکه هیچ نمی فهمید آگاهش نمود و بیدارش کرد که پادشاهی غیر از آنست که اجداد او
کرده بودند باقی هر کاریکه دید خود پسندید و شریکی در افکار و تدابیر وی نبود چون امور مالیات و حکام و رعیت را
تمام نمود و راه مداخل پیدا کرد مصمم شد که امور لشکر و نظام را بجائی رساند که هرگز اخلالی روی ندهد و کار سلطنت

اسواق جمع سوق بازار را گویند

کسوت لباس را گویند

روز بروز مضبوط و مستحکم گرداوّل خوت نظام صالدات را قرار داد که غیر از جامهٔ نظام لباس دیگر نپوشند و در هیچجا
رعیّت از صالدات در خصوص لباس امتیاز داشته باشد پیش از آن لباس صالدات با رعیّت تشخیص و تفاوتی
نداشت روزی یکساعت مشق میکردند پس بتلاش روزی مشغول می گشتند و نیز حکم فرمود که اهل نظام او قاتی که
مرخّص نگشته بکار دیگر نپرداخته شب و روز مشغول تعلیم گردد بعد قدغن فرمود که هیچ صالداتی خلاف
حکم بزرگ خود را نکند و همچنین صاحب منصبان موافق مراتب خویش هر گاه خلاف رای بزرگشان بکنند مورد
مؤاخذه و سیاست شوند و هر ماه مواجب و رواتب ایشان از گماشته دیوان داده شود و اگر سرکردگان در دادن
مواجب صالدات و صاحب منصبان تقلّب نمایند بعوض یکدینار ده دینار بدهند و تنبیه را ملتزم شوند بسبب
توسّط یا پیشکش تا تکلّف احدی را منصب ندهد هر کس را موافق خدمت وی از قرار تصدیق چند نفر سرکرده منصب و
مواجب از جانب دولت افزون کرده همچنین نشان ایشان بقدر خدمت و رتبت التفات شود اگر جنایت
و خیانتی از اهل نظام سر زند یا کسی در بین جنگ بجانب خصم نماید از تقصیر او نگذشته او را موافق قانون نظام
نیز بپیش کشند و در همه جا اهل نظام را محترم بدارند هر کس بحرمتی با ایشان نماید مبتلای سیاست گردد هر گاه کسی بخواهد
در نصف شب بی اسم شب از جائی که تردّد از آنجا قدغن شده باشد تردّد نماید و با اهل نظام اطاعت نکرده
بنای زور بگذارد صالدات مرخّص است که او را بکشد امر نظام لشکر و انضباط کشور نیز از قرار مذکور مضبوط
شد که احدی جرأت خلاف کردن نداشته موافق قانون قاعده راه میرفتند اهل روسیّه همواره مملکت خود را
در اغتشاش و بیحیائی دیده بعد از مشاهدهٔ این اوضاع تعجّب میکردند که چگونه پطر این قانون را فراهم کرد و در میان عوام
تعجّب و حیرت بجائی کشید که او را رسول خدا دانسته می پرستیدند پطر کبیر دقّت و غوری در امور علما و فضلا
فرموده دید که ایشان نصف مال مردم را میخورند و جسارت کرده اندک اندک دخل و تصرّف بر امور دولتی میکنند
اگرچه پطر بقدر امکان پر و بال ایشان را زده بود و پاره عملها که در عهد سلاطین قدیم میکردند در ایّام پطر نمی توانستند و
آن جرأت قدیم را نداشتند و با حوال خود راه میرفتند پطر خواست بالکلّیه تسلّط ایشان را از روسیّه بردارد و امر دولت را
مضبوط نماید از آنجمله مذکور ساخت که کشیش بزرگ از برای ممالک روسیّه ضرور نیست جمیع کشیشها در نزد خدا
یکی هستند این اخراجات بی مصرف است که یکنفر کشیش اسم خود را بزرگ دیگران گذاشته چون دستگاه سلطنت
اوضاعی از برای خود چیده و مال مردم بیجا خرج نماید و مردم را تنبیه و سیاست میکند اینگونه حرکات کار
پادشاه است مردمان مقدّس را دخل و تصرّف با مور سلطنت ضرور نیست ایشان باید پیوسته بدعاگوئی
دوام دولت و عبادت پروردگار عالم مشغول گردند از طالع پطر در هنگامیکه میخواست این امر مشکل را از میان
بردارد کشیش بزرگ که ادرین نام داشت آن ایّام عوامی مردم را بکار برده شکل پادشاه در جمیع روسیّه

وفات کشیش بزرگ و بهم خوردن حرمت بست در ممالک روسیه

سلطنت میکرد درین بین وفات کرد پطر فرصت یافته اول قدغن کرد که من بعد کشیش بزرگ نباشد و بست را نیز از خانه کشیشان برداشت تا آن ایام هرکس مقصر میشد همینکه خود را بخانه کشیشی می انداخت دیگر جمیع لشکر سلطان او را از خانهٔ کشیش بیرون آوردن نمی توانست و همچنین جمیع کلیساها بست بوده سلطان تسلط نداشت که از کسی مؤاخذه نماید لهذا بست را بالمرّه موقوف کرد و بجهت کشیشان از دولت مستمری قرار داده نگذاشت که مداخل زیاد نمایند در میان روسیه پیش از عهد پطر قرار بود که از زن و مرد هرکس تقدس اختیار میکرد تارک دنیا گشته از جمیع مال دنیا دست می کشید و مدت عمر خود را در یکی از کلیساها بسر میبرد این اوضاع نیز طبع پطر را دشوار و ناگوار می آمد از اینگونه اشخاص پانزده هزار در میان روسیه بود که هیچ چه مصرف نداشتند و برآورد کرد دید که اگر آن پانزده هزار نفر از این خیال پوچ دست کشیده از کلیساها بیرون بیایند اقلاً سالی هزار نفر اولاد از آنها بعمل آمده باعث آبادی مملکت میشود پطر کبیر پیوسته می گفت که ترقی دولت بسته بجمعیت است و وجود یکنفر را از کارهای بزرگ ترجیح میداد پس حکم کرد که جمیع تارکین دنیا از کلیساها بیرون آمده مشغول کار دیگر باشند مگر کسانیکه سالشان از پنجاه گذشته باشد حکم کرد هر شغلی را که ایشان از برای خود بپسندند مختارند و هر نفر مردیکه سال او از پنجاه گذشت دیگر وجود او از برای دولت فایده ندارد اینگونه حکم پطر باعث شد که یکنفر کشیش کتابی نوشت و مذکور ساخت که پطر کافر شده هرکس او را اطاعت کند او نیز کافر است لکن کار از آنجا گذشته بود که بجناب نوشتن و تکفیر کردن در امر پطر اخلال بشود چند نفر کشیش دیگر بجهت خوش آمد امپراطور نوشتند که پطر کافر نیست زیرا که ما بسیار دقت کردیم دیدیم که در اسم پطر ششصد و شصت و شش پیدا نیست و در هر اسم که ششصد و شصت و شش نباشد صاحب آن اسم کافر نمیشود دیگر آنچه میگوید کافر آنست که سلطان امر خود را بجائی رساند که چشم مردم از وی بترسد و خود با مردم رفتار داشته باشد بعد از آن هر چیز در نزد او آسان است پطر کبیر شان خود را از آن بالاتر میدانست که آن کشیش تهمت زننده را سیاست کند یا بکشیشان دیگر التفات فرماید لهذا هیچ چه متحمّل ایشان نگشت و همت بتربیت ملت و دولت گماشت از قراریکه در فصول دیگر مذکور شد اهل روس بسیار عوام بوده هیچگونه تربیت نداشتند و هرکس که کمال جزئی بهم میرساند مردم او را کافر دانسته بنای عداوت با او میگذاشتند خاصه با ملل و طوایف دیگر بسیار معاند بوده اگر از پطر نمی ترسیدند از کشتن ایشان مضایقه نداشتند چنین گمان میکردند که ایشان پادشاه را فریفته اند میخواهند ولایت روسیه را نیز تصرف کرده همه را چون خویشتن کافر نمایند پطر کبیر تدبیر کرد و همت گماشت که این واهمه و شبهه را از میان مردم بردارد و مردم را بفهماند که طوایف دیگر نیز مانند ایشان آدمی هستند و از وجود ایشان ضرر و خسران بر آنها نمیرسد مردم علی الظاهر سخنان پطر را قبول میکردند ولی در باطن انکار داشتند پطر بقرائن فهمید که باعث عداوت مردم ترکیب لباس اهل نظام است که در نظر عوام قیافهٔ ایشان عجب می آید از آن سبب همه برداشته چنین خیال می کنند که

تغییر یافتن وضع لباس اهالی روسیه بحکم پطر کبیر

خدا آنها را طور دیگر آفریده است اگر لباس ایشان بطرز دیگر نمی بود هرگز متوجه نمیشدند و مثل برادر با ایشان سلوک و رفتار
میکردند پیش از آن اهالی روس جامهٔ بلند و گشاد می پوشیدند و ریش میگذاشتند اهل فرنگستان برخلاف ایشان
لباس نظام پوشیده ریش را میتراشیدند وقتی روسیه فرنگیها را با آن هیئت میدیدند چنین خیال میکردند که ایشان
از طایفهٔ شیاطین اند و ایشانرا هرگز بخانهٔ خویش راه نمیدادند پطر کبیر نخست خواست که بر اهل فرنگستان حکم کند
که مانند روسیه جامه پوشند تا این عداوت از میان برداشته شود بعد تأمل کرد دید که با آن رخت کاری از ملت ساخته
نمیشود و در بیکاری قدیم باقی میمانند و مخارج بگردنشان بار شده همیشه در زحمت و مرارت خواهند ماند از قدیم مصارف یک خانوار
روس را بر آورد کرده بودند هرگاه سیصد تومان بود دویست و پنجاه تومان بلباس خرج میشد پطر کبیر ملاحظه کرد که اگر
رخت نظام متداول بشود همان خانه را زیاده از پنجاه تومان خرج نبود و باعث قلت زحمت رعایا بلکه فراغت و موجب
استراحت عموم اهل مملکت خواهد گشت و حسرت مردم که موجب افساد و شرارت است اندک خواهد شد زیرا که اگر لباس مردم
همه بر یک قیاس باشد مردم چشم از تمنای همسری ما فوق خود می پوشند و در مزیت برتبت خود از دیگران نمیکوشند
و حسد و حسرت بلباس گران بهای همدیگر نمی برند در اینصورت اگر نوکر بابست بی اندیشهٔ مؤاخذه و سیاست
بخوردن مال دولت جرأت نمیکند و اگر از کسبه و تجار است از آبروی خود گذشته باتلاف مال مردم و اسراف
مال خود جسارت نمیورزد و بیکارهای بی اندیشهٔ خوف جان بنای دزدی و قطع طریق نمیگذارند علاوه بر آنها جامهٔ بلند
و گشاد مرد را سنگین و کاهل مینماید و بزرگی و غروری آورد و بنوکر و خدمتکار محتاج گردد و بنان خوردن بی زحمت
معتاد میشود و بعزیزی بحیث مبتلا میباشد و از تجارت و زراعت دست میکشد و بزحمت نوکری و خدمت
گذاری متحمل نمیشود آخر کار بجائی رسد که جمیع اوضاع دولت و رعیت مغشوش و پریشان گشته هرچه دقت
میکنند و فکرت بکار برند عیب کار را نمیفهمند و نمیدانند که در آغاز کار مرد میباید فکر ثاقب و تدبیر ثابتی بکار
برد که انجام آن کار بدان قرار باتمام رسد و زیان و نقصان نپذیرد پطر جمیع این حالاترا فهمیده باوجودیکه رخوت
روسیه را تغییر دادن تعسر داشت و در نظر غیر ممکن بود مثال داد و حکم فرمود که تا مدت دو ماه هر کس از جمیع رعایا و عموم
سپاه از جامهٔ قدیم دست نکشد و رخت نظام نپوشد چشم از زندگی و حیات خود بپوشد و خویش را در هلاک ببیند و
سیاست امپراطور را دربارهٔ خود بپسندد و تسلط و اقتدار بجائی رسیده بود که جملهٔ احکام او را اطاعت کردند یکماه
نکشید که جمیع روسیه رخت نظام پوشیدند و رخوت قدیم بالمره از میان برداشته شد کم کم ریش را نیز کم کردند پطر آنچه
در نظر داشت بعمل آمد روزی حکم فرمود که جمیع ارکان دولت و عموم اعیان ملت و اعاظم رعیت بعمارت پادشاهی
حاضر شدند پطر خود نیز داخل مجمع ایشان گشت بعد از لوازم التفات اجزای آن مجلس و افراد آن مجمع فرمود که من
میخواهم این مطلب را از شما تحقیق نمایم و از شما خواهش دارم که امروز جواب مرا براستی و درستی بدهید از روزیکه من تخت

سلطنت و سریر دولت روسیه صاحب شده‌ام کردار و اطوار مرا پسندیده‌اید یا نه همه اجزای مجلس بجلال خدا و بفرق امپراطور قسم خوردند و گفتند که ما قابلیت آن نداریم که کارهای امپراطور را تشخیص نمائیم و تمیز دهیم ولی چون امپراطور براستی از ما جواب میخواهد لهذا معروض میداریم که جمله کارهای امپراطور از روی عقل و حکمت است و عموم کردارشان عمده و پسندیده میباشد و ما بدون اغماض بزرگی و کیاست و فهم و فراست امپراطور اقرار داریم خداوند عالم از روزی که عالم را خلق نموده بسی آفریده هیچ دیده مانند پطر کبیر پادشاهی ندیده و گوش هیچکس همال او را نشنیده است پطر کبیر فرمود که من نیز اقرار میکنم که آنچه تا حال کرده‌ام همه بامداد شما بوده است و بعد از این هر کاری که میکنم باز بیاری شما خواهم کرد از این سبب امروز شما را زحمت داده‌ام که درین مجلس حاضر باشید الحمد لله امور ولایت و مهام لشکر و دولت حسب المرام انضباط و انجام یافت چند فقره باقیست که باید امروز ان شاء الله تمام نمائیم اول آنست که اینگونه پرهیز نگاهداشتن مردم بخلاف قاعدهٔ حکمت و مصلحت دولت و ملت است زیرا که چون مردم شش ماه نان خشک میخورند در وجود ایشان قوت باقی نمیماند که در هنگام ضرورت از آنها کاری بر آید خداوند عالم از ما پرهیز نمیخواهد پرهیز ما آنست که پیوسته خود را مستعد و آماده سازیم که دین و دولت خود را از شر دشمنان نگاهداریم ثانیاً فرمود که این چه ظلم است که در مدت عمر یکزن بگیریم و پیش از گرفتن او را نتوانیم به بینیم و این از برای مسلمانان خوبست که در مذهب ایشان هر مرد ده زن میتواند بگیرد و اگر بیکی از آنها میل نکند او را بیرون کرده دیگری را بگیرد ما که تا زنده هستیم با یک زن عمر خود را بگذرانیم مروت نیست که آن زن را نیز ندیده بگیریم بلکه در همان شب اول پسند نکردیم با دائم العمر تعیش بر ما حرام میشود جمیع اجزای مجلس عرض کردند که فرمایش امپراطور جمله صحیح و معتبر است و بجان و دل قبول داریم و اطاعت مینمائیم از آنروز پطر کبیر قرار داد که هر کس زن بگیرد اول عروس خود را به بیند و قرار پرهیز را چنان فرمود که هیچ چیز بوجود مردم ضرر نداشته همه می‌توانستند نگاهدارند پطر اینگونه ولایت روسیه را تربیت کرده و در اندک مدت کار را بجائی رسانید که دول خارجه در مدت چهارصد سال بدان پایه و رتبت نرسیده بودند

فصل دهم دربیان بعضی اختراعات پطر کبیر و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ روس با سوید و شکست دادن شارل دوازدهم لشکر پطر را با انضمام دو دولت دیگر

بعد از وفات جنارال فور که بوفور الطاف پطر کبیر شایسته و بیکر قابلیتش بخلعت اعتماد او آراسته بود پطر در میان لشکر جای او را خالی دید و وجود سایر صاحب منصبان افواج را بسبب صدور خدمات نمایان از آن منصب عاری ... لوین را در جای فور برقرار داشت و نظم و نسق افواج فور را در کفهٔ اهتمام او گذاشت چون پیش از آن در لشکر و کشور روسیه نظم درستی نبود چنانکه هر کس باعتقاد خود مرحله می‌پیمود و بی‌لایل عقل تدبیری مینمود پطر کبیر هر یک از بزرگان لشکر و سران سپاه را بنشانی مفتخر ساخت و نشان را چنان عظم داد که سرکردگان یک نشان که چیک را مبلغ ده هزار

همال
مانند

پرهیز
روزهٔ نصاری را
گویند

تومان بخریدند و جان میدادند که صاحب نشان باشند و نشان که در دولتی قرب و عظم بهم رسانید نفع بسیار بر آن
دولت میرساند کسی که نشان نداشت شب و روز همت میگماشت که صاحب نشان گردد و در میان ایشان خود سرافراز
باشد و هر کسی را نشان دادند نشان در گردن او زنجیر گشته اصلا خیانت و بی غیرتی از و سر نمیزد علاوه بر این کسی را که با هزار
تومان انعام راضی نمیتوان نمود با یک نشان کم قیمت چنان ممنون میشد که جان خود را در راه دولت دریغ نمیکرد
بعد از قرار نشان اوّل کسیکه در عهد پطر صاحب نشان شد کولوین بود که در اندک با حسن خدمت پطر را از خود چنان
ممنون نمود که اگر پطر را وفا و عهد خود دامن گیر نمیشد خدمات فور را بالمرّه فراموش میکرد و لیکن احوال پطر چنین بود
که تا آخر عمر خود فور را فراموش نکرده هر وقت کولوین بحضور می آمد فور را بخیر یاد مینمود و در حقش خوانده اشک از
چشمان میریخت چاپ چاپخانه را در ممالک روس اختراع کرد تا ایّام سلطنت پطر چاپخانه در ولایت روسیّه نبود و
کتب زبان روسیّه را با مشقت بسیار می نوشتند و بهای گران میفروختند که کسبه و رعایا از قیمت آن عاجز گشته
جمع کثیر از آن سبب بتربیت و تعلیم اولاد خود نمی پرداختند و هر چه کتاب خوب و نسخ مرغوب بود بمرور ایّام تلف میگشت
و از نسخه بعض کتب در جمیع روسیّه بقدر دو جلد پیدا نمیشد نفع باسمه خانه آنست که کتاب فراوان و قیمت آن
ارزان و همه را تحصیل و تعلیم علوم آسان میباشد ثانیاً از یک کتاب ده هزار نسخه بر میدارند و نسخه آن کتاب دیگر
تلف نمیشود و بعد از آن پطر کبیر بانضباط امور دیوان پرداخت در جمیع روسیّه تا آنوقت بحساب از روی درستی و
صواب نمیکردند و هیچ محاسبه از قرار قانون و قاعده نبود ارباب قلم در محاسبات مردم بسیار تقلّب و اغتشاش
مینمودند پطر در دست نویسندگان دیوان بجز مانده بود و محاسبین دیوان فیمابین خود حسابی داشتند که غیر از ایشان
احدی نمی فهمید و هر گونه تقلّب و مغالطه را در بین حساب بکار میبردند پطر کبیر چاره در این باب ندید مگر اینکه قدغن
فرمود که جمیع محاسبات روسیّه را بقاعده هندسه بکنند اگر من بعد بکنند میرزا خلاف حکم امپراطور نماید موجب
سیاست گردد اهل دفتر سعی بسیار کردند و متقبّل پیشکش بسیار گشتند که شاید پطر را از این خیال برگردانند ممکن نشد و
پطر فرمود که ابرام و پیشکش دادن شما بر تقلّب شما دلیل است و معلوم است که مال مردم را میدزدید چنانچه اگر ده تومان
بدهید صد تومان از برای خودتان میگذارید پطر کبیر از تدبیر خود برنگشته در مدّت دو ماه جمیع محاسبه روسیّه را
بقاعده هندسه مقرّر و ممضی فرمود و مداخل دولت را بالمضاعف بیفزود در هنگامیکه پطر بتربیت ملّت و نظم دولت
مشغول بود اتفاقاً کاری واجب تر از اینها از خارج روی داد که پطر مجبور شده بخیال جنگ افتاد و توضیح اینمقال آنکه
ممالک لیونی و اینجری که از قدیم ملک روسیّه بوده در عهد سلاطین سلف بتصرّف دولت پولاک در آمده بود پس
از آن شارل دهم پادشاه سوید ممالک مزبوره را بزور خود متصرّف گشته بود چون شارل فوت شد و پسرش شارل یازدهم
بسلطنت برخاست کمی در امور دولت و مهام سلطنت دقّت و مراقبت چندان نکرد و جمیع ممالک سوید پریشان و مغشوش

سلف گذشته

شده بود از آنجمله فرمانفرمای لیونی و اینجری نهایت اجحاف و بیحیائی نسبت برعیّت میکرد و اهالی این دو مملکت بزرگ از
حکّام بتنگ آمده پاتکول نام را که یکی از اکابر لیونی بود با چند نفر دیگر از جانب خود وکیل کردند و نزد شرل یازدهم فرستادند
که رفته چارهٔ بامور و مهام ایشان بکند پاتکول نظر بخواهش ملّت خود پیش رفته این امر بزرگ را متقبّل شد چون بخدمت
شرل یازدهم رسیده مطالب خود را معروض داشت شرل عرایض او را گوش نداده بتحریک چند نفر از امنای دولت
خود که با حکّام آنولایات دوست بودند پاتکول را مفسد و خاین دانسته بحبس او مثال داد خواهش امنای دولت
این بود که او را بکشند شرل نیز قبول کرده بود لکن پاتکول بالطایف حیل از آن مهلکه بجست و از آن مجلس فرار نموده مدّتی در
ولایات سویس بماند چون شرل یازدهم و زان سوبیسکی پادشاه پولند هر دو سپری شدند و اوگوست پادشاه شد
پاتکول از سویس بپولند آمد و بخدمت پادشاه رسیده عرض کرد که شما چرا باید متحمّل بشوید که مثل لیونی و اینجری دو مملکت
بزرگ شما را دولت سوید ضبط نماید فرصتی از امروز بهتر نخواهد شد شرل دوازدهم که درجای پدر پادشاه گشته هنوز
طفل است و در امور سلطنت و مهام کشور و لشکر سررشته ندارد هر گاه شما بیست هزار لشکر بمن ابو الجمع فرمائید من
بسپردم و بسهولت ممالک شما را مسخّر کرده بکف اختیار شما تسلیم و واگذار مینمایم چون در آن مدّت و اوقات اوگوست
با پطر کبیر صدیق و دوست بود خواست که این مسئلت را با او نیز مصلحت کرده باشد لهذا پاتکول را با یکنفر از کسان
معتبر خود روانهٔ شهر مسقو نمود که بخدمت امپراطور رسیده احوالات را معروض دارند چون پطر از احوالات اطّلاع یافت
بسیار خوشحال گشت و حرکاتی را که حاکم ولایت لیونی در سفر فرنگ با او کرده بود بخاطر آورده خواست تلافی واقعی
و پاداش کافی بدولت سوید کرده باشد و میدانست که هر گاه ولایت مزبوره از دست دولت سوید خلاص شود
بدون شبهه مال خود خواهد شد در آنروزها که پطر کبیر متردّد و متفکّر بود که باتّفاق دولت پولک بجنگ اقدام نماید
یا نه از جانب دولت نیز ایلچی رسید که اگر ایشان جنگ نمایند ایشانها نیز امداد خواهند کرد پطر از این معنی بسیار خوش
وقت گشته حکم داد که تدارک شصت هزار نفر لشکر دیده شود دوازده هزار در میان این لشکر اهل نظام و مابقی غیر نظام
بودند با صد و چهل و پنج عرّاده توپ روانه شدند در عهد سلاطین قدیم بهر ولایت که خبر ورود لشکر میرسید جمیع
اهل آنولایات میگریختند عدالت و نظم پطر کبیر چنان مردم را خاطر جمع کرده بود که رعیّت بجای وحشت و فرار غربت
و قرار داشتند و از امپراطور استدعا میکردند که لشکر از خاک آنها بگذرد چون قدغن بود که هیچ چیز سورسات از
ممالک نگیرند لشکریان ما یحتاج و مصارف خود را پول داده میخریدند این معنی باعث مداخل و رفاهیت رعیّت
میگشت پطر کبیر لشکر زیاد و جمعیت کثیر بولایت اینجری برده شهر نروا را که یکی از شهرهای معتبر آنولایات بود
محاصره نمود و از قراین حال دانست که اهل شهر مزبور زیاده از پنج شش روز در قلعهٔ محصوره دوام نکرده و تاب
مقاومت نیاورده خود بخود تسلیم خواهند شد از این جهت وجود خود را در میان لشکر لازم ندانسته حکم لشکر را

بدست شاهزاده کروی که از اهل فلاندر بود و بدولت روسیّه خدمت مینمود سپرد و امور نظام و خزانه بدست شاهزاده
دولکوریکه که یکی از اقوام خود بود سپرده بهمراه مازیکوف نام دوست خود روانه ولایات نووکورود شد که بودن این
مازیکوف در جای دیگر بتفصیل گفته خواهد شد در هنگامیکه لشکر روسیّه بجانب اینجری وارد شد از آنطرف لشکر پولک
بطرف لیونی حرکت کردند حکیم والتر چند سال قبل از نوشتن تاریخ پطر تاریخ شرل دوازدهم را نوشته بود لهذا افسوس
میخورد که چرا تاریخ این دو پادشاه بزرگوار را در یکجا ننوشتیم تا محسنات تاریخ من جمیع الجهات ظاهر گردد با وجود
این باز در تاریخ پطر بطریق اجمال احوال شرل دوازدهم را ذکر می کند که هیچ جهه درین تاریخ ابهامی باقی نماند و مطالعه
کنندگان را اطلاع درست حاصل شود شرل دوازدهم جوانی بود دلاور و جری و از جملهٔ امثال و همال خود برتری داشت
هنگام جنگ با شیر و پلنگ برابری و همسری مینمود روز نبرد تن چون پیل داشت و دل چون دریای نیل چون اطلاع یافت
که سه دولت اتفاق کرده اند که او را بالمرّه تمام کنند و اسم ملّت سوید را از روی زمین بردارند در عوض آنکه از
جنگ اعراض کند و از خصم هراس نماید و در مقام عجز مصالحه و دوستی از این سه دولت جویا باشد بجای آن افتاد
که تدبیری بکار برد تا خصم را بالمرّه مستاصل نماید و خاک جهان را از وجود ایشان پاک سازد با جمع اندک که همراه داشت
تخت سمت ولایت دانیمارک را در نظر گرفته بدون درنگ بعرصهٔ جنگ شتافت و در مدّت بیست و پنج روز
چنان صدمه بلشکر خصم زد که قوّت حرکت و قدرت ستیز و آویز و طاقت گریز برای دشمن نمانده از حملهٔ یلان خون
آشام جمعیّت ایشان بالکلیّه تمام شد و از آنجا نصف لشکر خود را بسمت ولایت لیونی مامور کرده خود با نصف
دیگر از افواج لشکر روانه ولایات اینجری گردید که شهر نروا را از جنگ لشکر روس خلاص نماید زیرا که در میان این
سه دولت که بخصومت او کمر عداوت بسته بودند تشویش جزئی از دولت روسیّه داشت لهذا همت بدفع ایشان
بگماشت با اینکه فصل زمستان احدی را مجال مرور و فرصت عبور از آن جای پر شر و شور نبود که سختی سرما از
هوای زمهریر نشان میداد و شدّت برودت بتحریر و تقریر نمی گنجید لاجرم شرل دوازدهم از سختی زمستان پروا
نکرده روانه شهر نروا شد اهل شهر مزبور که مدّت دو ماه در دست سپاه روسی محصور بودند از غلبه و کثرت دشمن و
قلّت آذوقه بتنگ آمده دیگر طاقت درنگ و قوّت جنگ نداشتند انجام کار ایشان بمقام تسلیم و تخلیهٔ شهر کشیده
بود که خبر ورود شرل بر ایشان رسیده جری شده و ثبات ورزیدند و قرار یافتند شرل دوازدهم بهمه جهت
نُه هزار نفر لشکر و ده عرّاده توپ همراه داشت در مقابل شصت هزار نفر عسکر روس و چهل عرّاده توپ
شرل در اوّل ورود در دو فرسخی شهر نروا نزد قراول لشکر روسیّه رسید و چنان شکست داد که زیاده نصف لشکر
خصم تلف شده مابقی فرار کردند شرل از فتح خویش شادمان و خوشدل گشته در یک فرسخی شهر اردو زده آنشب را در آنجا
منزل کرد فردای آنروز پرنس کروی بشاهزاده دولکوروکی حکم داد که با نصف لشکر روانه شده مانع از عبور لشکر شرل

قلّت: کمی

نصف زیاده: نسخه بدل

گردد و خود مصمم گشت که همان روز بشهر یورش برد شاهزاده دول گوروکی در جواب گفت که حکم از من است امپراطور لشکر را بدست من سپرده شما را نشاید که بمن حکم نمائید باید جمیع افواج لشکر از قرار حکم من رفتار نمایند این فقره باعث شد که دو نفر سردار که امور لشکر بعهدهٔ ایشان بود با هم مدعی گشتند معلوم است که در بین جنگ نفاق و خصومت دو سرهنگ بچه مرتبه عرصه را بلشکریان تنگ مینماید و چه قدر دشمن وسعت و فرصت دست میدهد صاحب منصبان دیگر نیز رفتار سرکردگان را مشاهده کرده خواستند خصومت سابق را که با هم داشتند در همان روز تلافی نمایند از انجمله صاحب منصبان روس بچند جهت با صاحب منصبان نمسا عداوت داشتند اول عداوت و کین مذهب و دین فیما بین ایشان بود دوم انیکه پطر کبیر بجهت معرفت بصاحب منصبان نمسا محبت میکرد و از صاحب منصبان نمسا خاطر جمعی داشته ارباب مناصب روسیه را بدست ایشان سپرده قدغن کرده بود که در هیچ باب مخالفت حکم ایشان نکنند او قاتیکه سرکردگان با هم خوب بودند در میان لشکر نظمی بود و کسی جرأت خلاف نداشت همه در نهایت درستی و صداقت اطاعت میکردند و روزیکه نفاق در میان ایشان افتاد افواج لشکر اطاعت بصاحب منصبان نمسا نکردند بطوریکه در اردوی روسیه هیچ بزرگ معلوم نبود و هر کس برای خود حکم میکرد شاهزاده کروی با صدلیت و لعل پنج شش هزار نفر روانه کرد که پیش روی لشکر سوید را گرفته نگذارند که پیش بیایند ولی شرل دوازدهم چنان بلشکر خود مسلط و مقتدر بود که احدی سر از ربقهٔ طاعت او بیرون نمیبرد با اینکه آن روز شدت برف و حدت کولاک چنان آشوب بر هوای آن خاک انداخته بود که پرنده را مجال عبور آن هوا و چرنده را فرصت مرور آن فضا ممکن نبود شرل دوازدهم در آن هنگامهٔ برف و بوران را از خدا خواهان بود که لشکر روسیه قلت عدت و جمعیت او را او را نفهمند تا جرأت نمایند و لشکر خود کثرت و زیادت خصم را ندانند تا هراس کنند بنا بر این فرصت را غنیمت شمرده بلشکر خود حکم داد که پیش از طلوع آفتاب بعزم جنگ دشمن حرکت کنند در عرض راه بر آن پنجهزار سپاه روسیه بهم خورده بدون درنگ حکم بجنگ فرموده در مدت یکساعت لشکر خصم را از پیش برداشت و افواج دشمن را از هم بپاشید آنانکه از هلاک خلاص شدند و لات حین مناص خویشتن را بدو انداخته از هول جان دوستان را از دشمنان تشخیص نداده با همدیگر بنای محاربت نهادند چند نفر از صاحب منصب نمسا کشتند و عزم قتل سرکردگان داشتند که ناگاه لشکر شرل از عقب ایشان در آمدند و مانند گرگ بر آن رمهٔ بزرگ در افتادند و لشکر روس بسکه غافل و پریشان گشته بودند کاری از ایشان نیامد و بجز شکست طرفی نبستند و غیر از انفضام و انهزام نامی ننهادند و لشکر سوید در مدت چهار ساعت شصت هزار نفر جمعیت روسیه را تمام کردند سی هزار نفر اسلحهٔ خود را تسلیم کرده اسیر و دستگیر شدند ما بقی هلاک گشتند مگر کمی از آن حشر فرار کرده خود را از آن تنجه خونین و هنگامهٔ محشر خلاص نمودند مجملا جمیع اوضاع لشکر روسیه از خزانه و توپخانه و قورخانه و ذخیره بتصرف شرل دوازدهم در آمد تعجب است که آن اعجوبه روزگار

کولاک طوفان را گویند

یعنی و نیست گریزگاه

انفضام خورد و ریز شدن

تنجه میانه آب و بالا گویند

بشانزده سالگی در بین مدّت هشت ماه سه دولت بزرگ را شکست فاحش بدهد و اصلاً بیم و هراسی از ایشان بدل راه نداشته باشد و بر حسب خواهش خود فتح نماید و قاتیکه شارل دوازدهم در دانیمارک با لشکر پطر کبیر مشغول جنگ بود از آنطرف لشکری که بولایت لیونی فرستاده بود بعساکر پولک شکست فاحش داده ممالک لیونی را از دست دشمن گرفته بودند خبر آن فتح و نصرت جانفزا نیز در شهر نروا بشارل رسیده در کمال خوشی و نهایت مسرّت همراه لشکر خود با اسیرانی که از لشکر خصم دستگیر کرده بود بممالک سوید مراجعت فرمود

فصل یازدهم در بیان احوالات روسیه بعد از جنگ نروا و تفصیلات محاربهٔ دولت روسیّه با دولت سوید

بعد از واقعهٔ جنگ نروا و شکست سه دولت جمیع اروپ چنان تصوّر میکردند که من بعد در دولت پولند و دانیمارک و روس قوّت حرکت و قدرت جنگ نخواهد بود بالحقیقه این طور بود بجزئی قوّتی که این سه دولت طرور را یام و شهور بهم رسانیده بودند تمام شد شارل دوازدهم بنهایت آرام و خاطر جمعی و اطمینان تمام بولایت خود مراجعت کرده یقین داشت که من بعد هرگاه خود با این سه دولت کار نداشته باشد آنها بهیچ جه با او کار نداشته اصلاً بجنگ اقدام نخواهند کرد خبر شکست نروا در سنه ۱۷ مسیحی مطابق سنه ۱۱۱۲ هجری در بین راه نووکورود بپطر کبیر رسید پطر کبیر از استماع این خبر مدّت یکساعت مستغرق دریای فکرت و مبهوت غرقاب حیرت گشته زمانی بخود فرو رفت چون بحالت خویش باز آمد بگروهی که در آنسفر همراه بودند فرمود که شارل و طایفهٔ سوید از اینگونه صدمات بسیار بلشکر ما میرسانند ولی ما نیز از بسکه شکست و صدمه میخوریم آخر الامر تجربه و وقوف از رسوم و آداب لشکر کشی و خصم افکنی تحصیل مینمائیم وقتی که پطر کبیر این حرف امیزد بهمه جهت بجز از نفر لشکر داشت و در جمیع روسیّه زیاده از بیست عرّاده توپ نمانده بود و از هیچ دولت امید اعانت و امداد نداشت در آن عرض راه احکام متعدّده بحکّام ولایات نوشت که هر قدر بتوانند لشکر بگیرند و بشهر مسقو نیز حکم فرستاد که بقدر امکان توپ بریزند و یکساعت غفلت نکنند و فرصت را از دست ندهند یکی از نجباکه همراه پطر بود و علی الظّاهر غصّه و اندوه میخورد و در باطن از شکست و استیصال و پریشانی اوضاع و احوال پطر وجد میکرد و لذّت میبرد عرض کرد که فرمایش کردید توپ بریزند و حال اینکه یکمثقال مس یا برنج در کلّ روسیّه پیدا نمیشود پطر در جواب فرمود که هرگاه مس نداریم کلیسا ها دارند این همه ناقوس از برای چه خوبست در راه ملّت و دولت هیچ چیز را نشاید مضایقه و دریغ کردن همانساعت حکم فرمود که از جمیع کلیسا ها ناقوس جمع کرده آب بکنند و توپ بریزند بعد از آنکه لازمهٔ احکام را نوشته بهمه جا روانه کرده خود با معدودی از کسان خویش بولایت پولک روانه شد که اوکوست پادشاه پولند را ملاقات نماید و قراری بکار کار زار بگذارد که شاید او نیز امداد کرده بقدر امکان لشکر دهد تا دوباره با شارل دوازدهم بمقابله و مجادله پردازد اوکوست بمحض اظهار پطر کبیر قبول

کرده خواست که بقدر مقدور لشکر حاضر کرده بدست ایشان بسپارد و لکن ملت پولک مانند طایفهٔ روس نبود که آنچه
پادشاه فرمایش کند بدون جواب اطاعت نمایند طایفهٔ پولک در آن هنگام آزاد بودند و دخل و تصرف در کار دولت
میکردند در باب لشکر فرستادن و امداد بپطر کردن نیز مداخله کرده او کوست را جواب دادند که ما از اول جنگ کردن
شما را با دولت سوید راضی نبودیم و نخست در کار ممانعتی کرده و لشکر خویش را در برابر ایشان از نهرمیتیان شمرده و شکست
خود را درست فهمیده بودیم محض از برای خاطر شما ده بیست هزار نفر جمعیت ما رفت و تلف شد بالفرض اگر فتح از جانب
ما میبود منفعت چندان از برای ما نداشت و تفاوتی باحوال ما نمیکرد و اگر نفعی بود بجهت دولت روس بود و بغیر از ضرر چیزی بما
عاید نمیشد حال که دوباره بمقام اتلاف دولت و استیصال رعیت درآمده اید ما نیز آشکارا میگوئیم که احدی از
ملت ما بجنگ دولت سوید نخواهد رفت چشم طایفهٔ پولک از غلبه و صولت شارل دوازدهم ترسیده و از جنگ وی
هراس داشته چنین تصور میکردند که ده هزار لشکر سوید در تصرف جمیع ممالک پولند کافیست دیگر شارل دوازدهم را
احتیاج بتزاید لشکر نیست و نیز چنین فهمیده بودند که او کوست و پطر کبیر هر دو اتفاق کرده میخواهند که آزادی را از میان
لشکر پولک بردارند این فقره زیادتر باعث یأس ایشان از پادشاه خود گشته بود او کوست از عدم امضای حکم
خود منفعل گشته اصرار بسیار در اجرای حکم خود فرمود و درین خصوص بهواخواهان و طرفداران خویش تأکید و مبالغت نمود
ملت نیز در مخالفت حکم او جمعیت کرده سر از ربقهٔ انقیاد و اطاعت او باز پیچیدند و بنای خصومت و یاغیگری گذاشتند
پطر کبیر بعد از ملاحظهٔ این اوضاع از اعانت و امداد ایشان نا امید و مأیوس گشت و بتعجیل تمام بشهر مسقو مراجعت فرمود و
باستحکام امور ولایات خود پرداخت از روزیکه حکم کرده بود که ناقوسهای ممالک را جمع کرده توپ بریزند صد عراده توپ
بزرگ و یکصد و چهل عرادهٔ توپ کوچک در شهر مسقو ریخته و آماده ساخته بودند پطر کبیر از ملاحظهٔ آنها خوشحال گشته بکسانی
که این خدمت بزرگ را بانجام رسانیده بودند زیاده از حد التفات فرمود و مدت یکماه که در شهر مسقو توقف داشت
ساعتی آرام نگرفت تا کار سپاه را مضبوط و پرکار نمود و در آن اوقات یکنفر از کسان خود نزد پادشاه دانمارک فرستاد
و از و اعانت و امداد طلبید پادشاه دانمارک وعده کرد که سه فوج سواره و سه فوج پیاده در هنگام ضرورت پیش پطر کبیر
بفرستد و لکن وقت ضرورت بسبب ترس و تشویشی که از شارل داشت جرأت نکرده از ارسال پیاده و سواره کوتاهی
کرد و از وعدهٔ خود تخلف نمود از وقوع اینگونه امور هیچ واهمه و تشویش در دل پطر کبیر هرگز نکرده اعانت و امداد
دول خارجه را کأن لم یکن انگاشت و در انضباط و استحکام مهام لشکر ثبات ورزیده چیزی فرو نگذاشت صبح
و شام اهتمام فرمود تا تدارک لشکر را مهیا نمود و جمعیت حشر را انجام داد جنارال پاتکول که مکرر اسمش مذکور شده و
او باعث جنگ سوید گشته بود از اوضاع پادشاه پولند مأیوس شده نزد پطر کبیر آمد خدمت و ملازمت پطر را
بر ذمهٔ خود گرفت پطر چون پاتکول را بدید و اطلاع از احوالات و فهم و فراست او حاصل نمود بقدر و رتبهٔ او بیفزود و در حال

منفعل: شرمنده

کأن لم یکن: گویا هرگز نبود

التفات

التفات و محبت درباره او بظهور نمود و او را در نزد خود نگاهداشت پاتکول از مهام نظام و قانون لشکرکشی سررشته تمام داشت
و بسیار دلیر و جرار بود پطر کبیر در اول کار که با مور سپاه سرکشی مینمود وی را همراه خود بمیان افواج لشکر میبرد چون مهارت
و وقوف او را در کار نظام بسرحد کمال یافت او را بمنصب سرداری سرافراز کرده مهام لشکر را بر ذمه اهتمام او سپرد
پاتکول بانتظام سپاه و استحکام نظام پرداخت و در مدت اندک چنان مضبوط نمود که امور لشکر مراتب از دفعه
اول بهتر شد در آن اوقات شرل دوازدهم از اوضاع ولایت پولند و خیالات پادشاه این ملت و تدبیر پطر کبیر
اطلاع یافته نخست خواست او گوست را تمام کند بعد بممالک روسیه پرداخته آنجا را بالکلیه تصرف نماید و ممالک
یک قسمت رومی مین کرد و پس با لشکر سجد و سپاه بی مرز روانه ولایت پولک گردید چون این خبر بپطر رسید که لشکر
شرل ممالک پولند را زیاده از نصف تصرف کرده و از هر طرف لشکر بسرحد روسیه فرستاده که نگذارند احدی تردد نماید
پطر کبیر بعد از شنیدن این اخبار باندیشه حراست ولایت نووکورود افتاد تا آنجا را از شر دشمن مصون و محفوظ بدارد و دست
تعدی و تسلط خصم را از آن ولایت کوتاه کند حکم فرمود که چند فروند کشتی جنگی در دریاچه پی پوس بسازند و دریاچه مزبور
در سرحد ممالک نووکورود و لیونی و استونی واقع است سی فرسخ عرض و دوازده فرسخ طول دارد و در بعضی جاها طول آن
پانزده فرسخ است و دو رودخانه عظیم که یکی بر آن جاری و داخل است و دیگری از دریاچه مزبوره بیرون می آمده بدریای
فینلند میریزد و بوساطت همان رودخانه که آنرا نیو نامیده اند دریاچه پی پوس مذکور متصل بدریا شده است کشتیهای
شرل میتوانستند که از آن رودخانه عبور کرده داخل دریاچه مزبور شوند و بولایت نووکورود صدمه بزرگ و آسیب عظیم
رسانند پطر کبیر ازین سبب در سد شوارع و مجرای آن دریاچه بسیار اهتمام داشت حکم فرستاد که در آنجا چند فروند
کشتی بتعجیل تمام مهیا و سرانجام سازند علی هذا در هر جای ممالک روسیه کشتی ساز بود روانه دریاچه مزبوره فرمود در مدت
یکسال صد فروند کشتی کوچک بساختند که هر کدام سه چهار عراده توپ و پنجاه نفر عمله داشت در هنگامی که مردم
بانجام احکام پطر کبیر مشغول بودند خود پطر نیز بانضباط امور دولت میپرداخت و همیشه میگفت که جنگ
ولایت را خراب میکند باید چاره و تدبیری کرد که تلافی خسارت جنگ شود از آنجمله در سنه ۱۱۱۳ هجری بجهت پیدا
کردن و بیرون آوردن معدن بسمبر آدم فرستاد و یکصد نفر از اهل پولند که در عمل زراعت سررشته تمام داشتند نوکر گرفت
و ایشان را بجمیع ولایات روسیه قسمت کرد و بر ایشان حکم کرد که رفته در اکناف مملکت رعیت را رسوم زراعت بیاموزند
و نیز تا ایام سلطنت پطر گوسفند در ولایت روسیه درست بعمل نمی آمد و پشم آن هیچ بکار نمیخورد و گوسفند ولایت
پولک بسیار خوب میشد لهذا پطر فرستاد که چند نفر شبان از پولک آوردند و بمرور ایام گوسفند ولایت روسیه را
چنان تربیت دادند که پشم آنها کفایت میکرد که جمیع لشکر لباس ماهوت بپوشند چون پطر کبیر از استحکام اوضاع لشکر
و انضباط امور دولت و کشور خاطر جمع گشت بتعجیل روانه شهر پلسکو شده حکم بسرداران فرستاد که لشکر را از هر طرف

نسخه: مواظبت

سد: بستن

اکناف: اطراف

مستقو نسخه

حاضر گردد روانهٔ آن سرحدات شوند که لشکر سوید در آنجاها آمده بودند جنگ اوّل فیما بین شرل و پطر کبیر در سرحدّ ولایت لیونی
و نزدیکی شهر درپت اتفاق افتاد لشکر روس در زیر حکم جنارال شره متوف بود و لشکر سوید در زیر حکم سلیپن بک بود بالجمله
جنگ عظیم در میان لشکر روس و سوید واقع گشته بالاخره جنارال روس شکست درست داد چهار بیدق از لشکر سوید گرفت
در آن سفر پطر کبیر شره متوف را بمنصب مرشلی سرافراز کرد بعد از چند روز از فتح لشکر روس گذشته دوباره نایرهٔ حرب
اشتعال یافت و هر دو گروه بجنگ و قتال پرداختند ولکن این دفعه لشکر سوید از طرف دریا و از سمت دریاچه پی پوس
آمدند سردار روس نیز حکم کرد که کشتیهای جنگی خود را حاضر نمایند پس مدّت چهار شبانه روز در دریاچه مزبوره جنگ کردند با
اینکه سپاه روسیه جنگ دریائی را تازه یاد گرفته بودند و لشکر سوید را پیوسته جنگ دریائی شغل و کار بود باز لشکر روس
در آنسفر فتح کردند و یک فروند کشتی که چهل عراده توپ داشت از دست سپاه سوید گرفتند لشکر سوید بعد از هزیمت و
شکست دفعهٔ دویم جمعیت خویش را بولایت لیونی و استونی کشیده منتظر حکم شرل شدند لیکن سردار روس فرصت را از دست
نداده همواره از راه دریاچه پی پوس با چند فروند کشتی سه فوج همراه برداشته بولایت لیونی و استونی که در آن اوقات در
تصرّف شرل دوازدهم بود صدمهای بزرگ میرسانید لاجرم سه مرتبهٔ دیگر لشکر سوید در نزدیکی شهر درپت از لشکر روس شکست
خوردند خبر این حوالات هر روز بشرل میرسید ولکن اصلاً هراس و تشویش بخاطر او خطور نمیکرد و از ولایات پولک جای کم و
اندک مانده بود که بتصرف او بیاید شرل میخواست که آنجا را بالمرّه تمام کند چون هر وقت با سپاه روس جنگ میکرد با لشکر
قلیل بجمعیت کثیر روسیه غلبه مینمود و فایق می آمد از بی نظامی سرداران روس خاطر جمعی داشت و چنین تصوّر میکرد که با
بیست هزار جمعیت جمیع روسیه را باطاعت خواهد آورد از این سبب هر وقت خبر میرسید که در ولایت لیونی و استونی
صدمه و شکست بلشکر سوید رسیده میخندید و ریشخند میکرد و هرگز از خیال او نمیگذشت که روز بروز استحکام امور لشکر و
نظام پطر در تزاید است و نمیدانست که انسان در همه جا و هر زمان قابل ترقّی است و فتح و نصرت موقوف باستعداد
لشکر و تربیت سردار است و چنین میدانست که طایفهٔ روس را خداوند جهان مانند بهایم و حیوان آفریده و ایشان اصلاً
قابل تربیت نیستند هر وقت می شنید که پطر کبیر پیوسته مشغول انجام امور نظام است و صاحب منصبان از هر ولایت
می آورد که نظام را بطایفهٔ خود یاد بدهد ریشخند میکرد و چنین میدانست که هرگز ممکن نخواهد شد که طایفهٔ روس مانند طوایف
دیگر تربیت شده از ایشان در هنگام کارزار کاری بر آید پطر کبیر بر عکس این باستعداد و قابلیت طایفهٔ سوید
اقرار داشت و میدانست که در همه جهت ایشان از طایفهٔ روس امتیاز و ترجیح دارند لکن قابلیت طایفهٔ مزبوره را از
تربیت میدانست و میگفت که هرگاه من ملّت خود را تربیت بدهم البتّه از طایفهٔ سوید قابلتر خواهند شد در آن اوقات
خبر بپطر کبیر رسید که شرل بیست سی فروند کشتی جنگی مامور کرده که از راه ارشانجل داخل خاک روسیه شود و خود نیز
با لشکر بسیار از راه پولند خواهد آمد پطر هرگز احتیاط از دست نمیداد و همیشه می گفت که باید تدارک زمستان را

مهیّا کرده هرگاه زمستان سخت نشود از بخت باید دانست پس بیدرنگ روانه ارشانجل شده و بعد از ملاحظهٔ اوضاع بنای
قلعهٔ جدید را در کنار دریا لازم دید تا جای تشویش نماند پس جای قلعه را مشخّص کرده نقشهٔ آنرا کشید و اوّل سنگ را بدست
خود گذاشت و حکم بلیغ و تاکید اکید و دستور العمل در تعمیر آن قلعه داده مراجعت فرمود چون بشهر مسقو رسید چند فوج دیگر
نیز روانه نمود که رفته در خدمت مرشل شره متوف باشند و حکم جدید بمرشل مزبور فرستاد که هر قدر در قوّه دارد پیش از آنکه امداد
از برای سردار سوید برسد پیش برود و از ولایات لیونی و استونی تصرّف نماید و خود پطر بنای تدارک بزرگ گذاشت و بلشکر خود
حکم داد که جمله حاضر شوند تا در وقت ضرورت معطّل نمانند چون افواج جدیده و احکام پطر کبیر بسردار روس رسید
بدون درنگ بعزم جنگ روانه گشته بنای محاربه گذاشت لشکر سوید در کنار رودخانهٔ امبک بودند سردار روس
ایشانرا از آنجا حرکت داده بآنطرف رودخانه گذرانید پس جنگ عظیم واقع شده لشکر سوید روی بهزیمت نهاد
بیست عرّاده توپ و شانزده بیدق از ایشان بتصرّف سپاه روس درآمده در قرب رودخانهٔ مزبور شهریست ماریا
مبورک نام اهالی شهر مزبور خواستند که تسلیم شوند و شهر را بتصرّف لشکر روس بدهند جمعی از لشکر دولت سوید که در میان
شهر مذکور بودند از خیالات آنها اطّلاع یافته بشهر آتش زدند لشکر روس قانون حزم را از دست نداده اطراف شهر را احاطه
کردند هر کس که از شهر عزم فرار میکرد دستگیر و اسیر مینمودند شهر مزبور جای بسیار کوچک و ناقابل بود و الآن اسمی و علامتی از
آن شهر باقی نمانده مگر از یک جهت وقتی که اهل شهر را اسیر کردند در میان ایشان دختری از اهل لیونی بود که رخسار آتشین او
بیک شعله عالمی را میسوخت و چشم فتّان او بیک اشاره دل جهانی را بهم میدوخت شب سیاه زلف او تا ماهی بود و سپاه
حسن او شاهی صورت خوش داشت و قامت دلکش از کودکی بزرگ کردهٔ کشیش بود و در بزرگی محسود بیگانه و خویش
کمال او زیب جمال وی بود و جمال او زینت کمال وی هر کس بصیرتی در مشیّت خالق بصیر و مربّی صغیر و کبیر داشته باشد
در قدرت پروردگار متحیّر و متعجّب ماند که خداوند دستگیر دختر اسیر را چگونه پادشاه کلّ ممالک روسیّه گردانید بالجمله
تفصیل احوال او در فصول آینده مذکور خواهد گشت اگر چه اثری از شهر مزبور باقی نیست ولی اسمش در همهٔ روسیّه معتبر است
صالدات روس بعد از فتح شهر ماریامبورک آنچه اسیر گرفته بودند همه را روانهٔ روسیّه کرده حکم فرمود که هرچه در دریاچه
پیپوس کشتی جنگی است همه از راه رودخانه داخل دریاچه لادوکا بشوند دریاچه مزبور نیز در ولایت لیونی است و
مسافت میان دو دریاچه بیست فرسخ راه است پطر کبیر همیشه در نظر داشت که دریاچه لادوکا در تصرّف او
باشد و بسبب رودخانهٔ نوا که از دریاچهٔ مزبور درآمده داخل دریای بالتیک میشود راهی بدریای مزبور داشته باشد
تا پیوسته کشتیهای خود از رودخانهٔ نوا بآن دریا تردّد نمایند چه سردار روس از خیال و تدبیر پطر کبیر اطّلاع داشت
و میدانست که هرگاه از عهدهٔ این خدمت برآید شایسته چه قدر مرحمت و عنایت از جانب پطر خواهد گشت
لهذا همّت گماشت که پیش از حکم پطر کبیر این امر خطیر را تمام کرده باشد پس بعد از آنکه کشتیهای جنگی را روانه کرد خود

بیان اسیر شدن کترین

نیز از راه خشکی با جمعیت و سپاه روانه شد چون وارد دریاچه مزبوره گشتند جوانان نامدار و دلیران جرار را انتخاب و
اختیار کرده از فوج لشکر جدا نمود و در میان کشتیهای کوچکی داد و حکم فرمود که بجزیره نوتبورک که در میان دریاچه است وارد
شوند و سردار نیز همراه آنها شد در جزیره مزبور سویدیها قلعه مضبوطی داشتند و پانصد نفر سرباز بجهت محافظت قلعه
در آنجا ساکن بودند بمحض ورود کشتیها محاربه و مقاتله دو گروه هم در پیوست و چهار شبانه روز بجنگ مشغول بودند
و از هیچ سمت فتح معلوم نبود بالاخره سردار روس حکم کرد که با کشتیهای کوچک داخل جزیره شده یورش برند و حمله
کنند و قلعه را تصرف نمایند سرباز جمله بحکم سردار اطاعت کرده با اینکه گلوله توپ و تفنگ در آن عرصه جنگ چون
قطرات باران میبارید پروائی نکرده بی خوف مرگ و تلف از چهار طرف داخل جزیره گشتند در آن هنگامه از سرباز سوید
بهمه جهت صد نفر مانده بود لکن این صد نفر در آن کر و فر چون شیران نر ایستادگی کردند و در برابر خصم ثبات ورزیدند سردار
روس پس از یورش نزد صاحب منصب سوید ایلچی فرستاد و پیغام داد که هرگاه قلعه را بتصرف لشکر روس بدهند کسی
با بقیه لشکر سوید هیچوجه کاری نداشته مزاحم نمیشوند و با اوضاعی که دارند مرخص هستند که بولایت خود مراجعت نمایند
صاحب منصب سوید اوضاع خود را ملاحظه کرده دید که بعد از آن جنگ و محاربه اولی ثمر و بی حاصل است و باقی لشکر تلف
خواهد شد پس بسردار روس جواب داد که من خواهش شما را بشرطی قبول میکنیم که شما نفر بفرستید و دو نفر صاحب منصب سوید که
در شهر لیونی هستند نزد ما بیایند و از اوضاع ما اطلاع بهم رسانند و بخدمت شارل دوازدهم پادشاه و ولی النعم ما عریضه
بنویسند که ما تا جان داشتیم در برابر خصم مقاومت کردیم و هم تسلیم نشدیم مگر وقتی که قوت و طاقت جنگ در ما باقی
نمانده بود و الا هرگز تسلیم نمیشویم و تا نفس آخرین در نفس واپسین جنگ و کوشش مینمائیم و قلعه را بتصرف شما نمیدهیم سردار
روس سؤال مشروط او را مقبول داشته حکم فرستاد تا دو نفر صاحب منصب سویدی از ولایت لیونی آوردند
و بعد از ورود آنها مشخص شد که سرباز سوید بهمه جهت پانصد نفر بوده اند دویست و شصت و یکنفر از ایشان مقتول و
صد و پنجاه و شش نفر از میان ایشان مجروح گشته اند و هشتاد و دو نفر باقی و سالم مانده اند چون موافق خواهش خود
صاحب منصبان سوید عریضه بخدمت شارل دوازدهم نوشته بدست ایشان دادند ایشان ناچار با چشم گریان و
دل نالان قلعه را تسلیم کرده روانه شدند از این فقره معلوم میشود که لشکر سوید چگونه لشکر بوده بعضی از مورخین
نوشته اند که فتوحات پطر کبیر چندان کار معظم و بزرگی نبوده زیرا که دشمن پرزوری نداشت این سخن بیمعنی است اولاً
لشکر سوید در آن اوقات مانند لشکر فرنگ صاحب وقوف و استعداد بودند و در امور نظام کسر و قصوری نگذاشته
بودند ثانیاً شارل دوازدهم خود بنفسه سرداری بود که در صحرای جنگ عدیل و نظیر نداشت ثالثاً دولت سوید دولتی بود
که آنچه از برای جنگ و پیکار ضرور و در کار است جمله لشکر سوید را حاضر و مهیا بود پطر کبیر طایفه روس را که ابداً اسم
تربیت نشنیده بودند و هرگز رسم و قانون نظام را ندیده چنان تربیت داد که در مقابل چنین خصم قوی پای ثبات ورزیدند

و بلشکر شرل شکست فاحش داد علی الخصوص پس از شکست نروا کارهائی که پطر کبیر کرد هیچ پادشاهی نکرده است و در بدو سلطنت و اول قوام دولت آن نظر شکست و انهزام که بدولت روسیه روی داد دیبا لیست طایفهٔ روسیه بالمرّه تمام شود زیرا که هرچه اسباب حرب و اوضاع نظام که بزحمات تمام و مرور ایام جمع آورده و بهم بسته بودند در بین دو روز جمله از دست ایشان برفت پطر کبیر با آن گونه صدمه و خسارت چنان دانشمندی و استادی بکار برد که در زمان اندک جمعیت و استعدادی فراهم آورد که بهتر از اوضاع نخستین گشت و از آن صدمات که از شرل دوازدهم بایشان رسیده بود اثری نماند مجملاً بعد از فتح نوبته رک لشکر روسیه بشهر مسقو مراجعت نمودند روز ورود لشکر پطر کبیر خود سوار گشته لشکر خود را پیشواز کرده مرشل شرمتوف را نهایت التفات نموده و صورت او را بوسید و از هر کس که مرشل شرمتوف حسن خدمت دیده بود اظهار رضامندی نمود پطر کبیر جمله را بفراخور خدمت و مناسب تبت خود نشان داده و مشمول عنایت فرمود و بر مواجب و مناصب و مراتبشان بیفزود و با کمال احترام آنها را داخل شهر کرده و در هنگام ورود حکم فرمود که بیدقهای دولت سوید را با بیدق کشتی جنگی که در جنگ دریا چه پی پوس بتصرّف لشکر دولت روس آمده بود پیش از ورود لشکر داخل شهر نمایند تا همه مردم از دیدن آنها خوشحال شوند و امیدوار کردند و چند نفر صالدات که در هنگام یورش از دشمن روگردان و گریزان گشته بودند حکم کرد که آنها را در میان میدان شهر نگاه بدارند تا کسانیکه بسبب خدمات شایان صاحب منصب و نشان گشته بودند در ملاء عام بر روی ایشان خیو اندازند و ایشان را انگوهش و سرزنش نمایند تا عبرة للناظرین بر جمیع خلق معلوم شود که بی غیرتی در چه مرتبه باعث بدنامی و بی عزّتی گردد و بعکس این غیرت و حمیّت چگونه آدمی را سرافراز میکند و پیش مردم معزّز و محترم گرداند همان روز اهل شهر از زن و مرد بالتّمام برکسانیکه خوب خدمت کرده و در راه دولت زحمت کشیده بودند مانند پدر و مادر و برادر مهربانی و محبت میکردند دو روز بعد از ورود لشکر بشهر مسقو پطر کبیر چند نفر مامور کرد که رفته در جزیرهٔ مزبوره آنچه خراب شده است معمور نمایند و اسم جزیره را از آن روز عوض کرده شولسبورک گذاشت یعنی شهر کلید و سبب این اسم اینست که جمیع ولایات اطراف بسته بر جزیرهٔ مزبوره بود بعد از تصرّف آن جزیره شرل دوازدهم قدری از رشخند خود دست کشید و دانست که روسیه را تصرّف کردن و پطر را از میان برداشتن بدان قرار که بنظر او آسان می آمد نخواهد بود بلکه دشمنی از همه پر زورتر خواهد شد

فصل دوازدهم در بیان چندین کارهای عظیم پطر کبیر و بنا کردن شهر پطربورغ و تصرّف شهر نرواست

در اوایل سنه ۱۱۱۵ هجری پطر کبیر در شهر مسقو بود و هر روز بگوش وی میرسید که نجبا هنوز از او راضی نیستند و کشیشان کارهای او را بی مایه و خلاف امر خدا دانسته او را در خفیه سرزنش و ملامت مینمایند و میگویند که قانون قدیم روسیه صد مرتبه از قوانین جدید و بهتر بود و اگر پطر این مرحله را در نیافت نکند و پیش از وقت چاره ننماید بالاخره مملکت روسیه خراب

خیو
آید برنی اکویند

کلید شهر
نسخه بدل

و ویران خواهد شد با وجود این سخنان بیهوده و نارضائی نجبا و کشیشان هر چه قرار و قانون پطر بود جمله را مردم یاد گرفته و معمول کرده اندک اندک عادت مینمودند از آنجمله ریشهای دراز و رخوت گشاد بالمرّه فراموش شده بود در زمان سابق دویست تومان اگر کسی میدادند که در عوض آن دو انگشت از ریش او کم نماید قبول نمیکرد و تحاشی مینمود تا در عهد پطر عادت چنان شده بود که اگر کسی هزار تومان میدادند که ریش را نتراشد قبول نمیکرد و همچنین در چیزهای دیگر مردم بالمرّه اوضاع قدیم را فراموش کرده بودند و کسانیکه بدخواه پطر بودند و از و نارضائی داشتند در ظاهر چنین مشتبه میکردند که نارضائی ایشان از راه دلسوزی و خیرخواهی دولت است ولکن باطناً غصّه میخوردند و حسد میبردند که چرا اوضاع قدیم از دست رفت و راه مداخل بسته شد هرگاه پطر کبیر اوضاع و قانون قدیم را از میان مردم برنمیداشت و بمداخل نجبا و کشیشان دست نمیزد البتّه از قانون جدید و نظام تازه بیش از پیش راضی و ممنون میگشتند چون پطر کبیر سبب لجوجی و جهت دلگیری ایشان را بهتر از همه دریافت کرده بود لهذا مصمّم شد که زحمت و قباحت قانون قدیم را بمردم بنماید بعد از چند روز یکی از نوکران خود عروسی کرده جمیع بزرگان شهر مسقو را خود مهمان طلبید و قدغن فرمود که هر کس بعروسی بیاید میباید از قرار و قانون قدیم رفتار نماید در عهد قدیم قرار این بود که در ایّام عروسی در خانهٔ که عروس بود هرگز آتش روشن نمیکردند در میان عوام چنان مشهور بود که هرگاه آتش در خانهٔ عروس باشد ما دام العمر از برای صاحب خانه بد میگذرد و بزرگان روسیّه در عهد قدیم شراب هرگز نمیخوردند شرب ایشان عرق بسیار تند بود و در عهد پطر عرق خوردن را فراموش کرده بودند پطر نیز حکم کرد که آتش نسوزانند و شراب بمجلس نیاورده بمجلسیان عرق بدهند از آن جهت در آن چند روز ایّام عروسی عیش مردم تباه شد روز جشن بزرگان سیاه گشت و روز کار حضّار مجلس بصورت مرگ گذشت و شدّت سرما بمرتبهٔ ایشان را اذیّت و آزار کرد که همه ناخوش شدند چند دفعه بخدمت پطر کبیر آمده التماس کردند که از سر تقصیر آنها گذشته یا با تمام عروسی حکم فرمایند یا بسوزاندن آتش و ترک کردن عرق رخصت دهند پطر استدعای ایشان را قبول نکرده فرمود که از قرار و قانون پادشاهان قدیم شکایت نکنید و عادت قدیم خود را از دست ندهید من نمیخواهم که خلاف قانون مشهور و عادت قدیم جمهور در میان شما معمول گردد بهمان قرار سابق رفتار نمائید مردم ناچار بهزار التماس چند نفر از وزرا را واسطه کردند تا مسئول ایشان مقبول افتاده از چنگ سرما و عرق تند کثیف خلاص شدند و قسم بر سر امپراطور خوردند که بعد از آن هرگز مذمّت دولت او را نکنند و در کار بزرگان نکته گیری و خورده بینی را موقوف نمایند پس پطر حکم فرمود که جمیع کتب معتبرهٔ فرنگستان را بزبان روسیّه ترجمه نمایند و چاپ زنند تا جمیع مردم بخوانند و از عموم علوم اطّلاع بهم رسانند و نیز حکم شد که در شهر مسقو بیمارخانها ساختند و بمعالجت بیماران ولایت بپرداختند و قرار چنان شد که هر کس از زن و مرد بسبب پیری یا فقر و فاقه قوّت کار و گذران معاش و مدار نداشته باشد در عمارت مزبوره سکنی نموده گدائی نکند و از جانب دولت وجه گذران آنها را بدهند و اگر کاری از دستشان

در بیان امتحان گرفتن پطر از کارگران کارخانهای دولتی

بباید از برای دولت معمول دارند و در آن سال بر جمیع ولایات روسیّه نوشت که در کارخانهای دولتی آنچه بعمل آورده باشند نمونه از هر قسم با چند نفر از کارگران همراه بزرگ کارخانهای مزبور در شهر مسقو حاضر باشند پطر کبیر یکیک بکار همه رسید آنها که شایستهٔ التفات بودند جمله را التفات کرد و کسانیکه در کارشان کسر و نقصان بود تعلیم و تربیت داد و آنها را که بدون جهت معطّل شده بودند بشغلی مأمور فرموده هر کس را دوباره بجای خود روانه نمود و خود با چند نفر بشهر ورونیز تشریف برده حکم کرد که در حضور خود دو فروند کشتی بزرگ بسازند که هشتاد عرّادهٔ توپ داشته باشند این دو کشتی بزرگ را از برای احتیاط همیشه حاضر داشته باشد و در وقت ضرورت از دولت عثمانلو تشویش ننمایند از قراریکه در ولایت فلمنک دیده بود که اسباب و آلاتی بکشتی ساخته بودند که کشتی بسبب آن آلات نزدیک بدو ذرع از جای خود بلند میشد یعنی اگر چهار ذرع بآب فرو میرفت از قرار متعارف دو ذرع بلند میشد و دو ذرع در میان آب میماند همان اسباب را برای این کشتیها ساختند پطر کبیر اسباب مزبوره را بجهت دریای آزوف میخواست چون در پارهٔ جاهای دریای مزبور ریگ زیاد و آب کم بود و عبور کشتی بزرگ از آنجاها احتیاط داشت و بجهت اسباب مزبوره هیچ جای تشویش نمیماند و در هر جا مرور کشتی آسان میگشت لاجرم پطر چون از تدارک خود در مقابل دولت عثمانلو خاطر جمع گشت مصمّم شد که تدارک سرحد ولایت سوید را انجام دهد لهذا از آنجا بکسر روانه شهر اولونیز گشته که آن شهر فیمابین دریاچهٔ لادوکا و اونکا واقع است و در شهر مزبور قرار داد که چند فروند کشتی از هر قسم ساخته حاضر داشته باشند که هنگام جنگ عدم استعداد آن دو دریاچه مایهٔ ننگ نشود و آنچه در نظر داشت از پیش برد و نیز حکم کرد که در شهر مزبور کارخانهٔ تفنگ سازی بنا کردند خیال پطر این بود که در قرب ولایاتی که تصرّف آنها را در نظر گرفته بود همه اسباب جنگ را حاضر و آماده داشته احتیاج نباشد که از شهر مسقو امداد بیاید پیوسته سخن پطر این و فرمایش او چنین بود که یکدقیقه هنگامهٔ جدال برابر یکسال میباشد زیرا ضرریکه در میدان جنگ با یکدقیقه غفلت از رسیدن باروت و تفنگ بدولتی روی میدهد مدّت یکسال از عهدهٔ غرامت آن نمیتواند برآید و اتفاق می افتد که آن دولت را تمام میکند و بنهایت میرساند پس در معرکهٔ جدال میباید که دقیقه را از یکسال بزرگتر شمرد و غفلت از کار نکرد مجملاً چون منظور پطر بعمل آمد مصمّم گشت تا قلعهٔ نیارا که در نزدیکی دریاچهٔ لادوکا و رود خانهٔ نوا واقع است خود تصرّف نماید قلعهٔ مزبوره بجهت منظور پطر کبیر واجب و ضرور بود زیرا که بسبب آن قلعه دریاچهٔ لادوکا و رودخانهٔ نوا بالمرّه بتصرّفش میآمد علاوه بر آن در مقابل دشمن قلعهٔ مستحکم بدست او میرسید پس حکم فرمود که تدارک دیده شود تا آن ایام پطر کبیر در میان لشکر منصب کپیتانی و میان افواج ابوالجمعی مرشل شرمتوف جا داشت پطر کبیر مأمور شد که با چند کشتی کوچک راههای دریاچه را بگیرد که کشتیهای سوید اخلال نکنند و مرشل شرمتوف از طرف خشکی باطمینان تمام قلعهٔ نیارا تصرّف نماید در هنگامی که سردار روس از جانب خشکی جنگ میکرد و مشغول محاصرهٔ قلعهٔ مزبوره بود که بناگاه دو فروند کشتی سوید از برای امداد

غرامت زیان و تاوان

کپیتان سلطان فوج را گویند

لشکر خویش رسیده بودند پطر کبیر پیش پا ایشان را گرفته جنگ مضبوطی با ایشان نمود و هر دو کشتی را اسیر کرد چون این خبر به محصورین
آن قلعه رسید چارهٔ دیگر نیافته تسلیم شدند و قلعه را با همه اوضاع بتصرف لشکر روس دادند در مقابل این خدمت
بزرگ ادمیرال کولوین که بعد از جنارال فوه جای او گرفته بود و سردار جمیع کشتی و لشکر دریائی دولت روسیه شده پطر
کبیر را صاحب نشان کرد و پطر کبیر با کمال رضا و رغبت و نهایت تمکین و حرمت بقراریکه در میان نظام مقرر بود در
حضور جمیع لشکر نشان را بر گردن خود آویخت وقتیکه پطر کبیر از سمت ولایت لیوونی و استونی هر روز صدمه به دولت
سوید میزد شرل دوازدهم هنوز مشغول جنگ و فتح کردن ممالک پولند بود و اوکوست پادشاه پولند بالمرّه خراب شده
بود از قراریکه پیش نوشتیم ملت پولند او را بجهت ساکسون بودنش دوست نمیداشتند و چنین میدانستند که با پطر کبیر
همدست گشته و اتفاق نموده میخواهد آنها را مثل طایفه روس بنده نماید و آزادی طایفه را از میان بردارد از این سبب
شرل دوازدهم را بیشتر از وی دوست میداشتند و ممنون بودند که او پادشاه مملکت پولند کرد و اوکوست از برای اطمینان
مردم و آرام گرفتن ولایت بیست هزار نفر باقی لشکر روس را که سابقاً پطر از برای امداد نزد او فرستاده بود مرخص
کرد و باز پس فرستاد تا مردم بخیال فاسد نیفتند و نگویند که اوکوست با پطر کبیر در خصوص برداشتن آزادی از رعیت
اتفاق کرده اند چون خبر مرخصی لشکر به پطر رسید تعجب کرد و حیرت نمود و بحضار مجلس فرمود که پادشاه پولند عجب مرد نافهمی
بوده کدام دشمن است که از پیش او بگریزد و او دست از تو بردارد و ترا تعاقب نکند بیست هزار لشکر من تا حال اوکوست را
نگاهداشته باعث ثبات و دوام سلطنت او در مملکت پولند گشته بود حال که لشکر مرا مرخص کرده است پس از
این چه خواهد کرد که در کل ممالک یکنفر دولتخواه ندارد اکنون یقینم شد که بعد از این شرل دوازدهم ولایت پولند را تصرف
خواهد کرد و سلطنت اوکوست بالمرّه تمام خواهد شد اگرچه دشمن من قوی و پرزور میگردد ولیکن از آمدن این بیست هزار
نفر خوشحالم که بسیار در موقع افتاد و بکار ما خواهند آمد پس فرمود بقدریکه قوت شرل بسبب تسخیر پولند زیاد میگردد باید
بهمان قدر قوت او را از سمت دیگر کم نمائیم بعد از ورود این لشکر بفکر ساختن شهر پطربورغ افتاد در نزدیکی قلعهٔ نیا
و قرب دریای فینلند در صحرائیکه همه کویر و بیابان بود بنای آن شهر را گذاشت نخست در جزیرهٔ که فیمابین رودخانهٔ نوا
واقع است قلعهٔ ساخت و اکنون همان جزیره میان شهر پطربورغ واقع است و اولین سنگ قلعه بنا را پطر کبیر در
سنه ۱۱۱۵ با دست خود گذاشت طایفه سوید بتدبیر پطر کبیر از راه جهل و عدم شعور تمسخر و استهزا میکردند و میگفتند
که در چنین جا قلعه ساختن کار بیصرف و عمل لغو است معلوم است که عقل او معیوب گشته زیرا که آدم عاقل
هرگز چنین کارها نمیکند ولی غافل از اینکه مرد هوشیار بهیچ وجه در عمل خود خبط نمیکند و تا غایت کار را نیندیشد بانجام آن نپردازد
مجملاً سبب این بود که سویدیها در اول بنای شهر پطربورغ هیچ چه مانع نشدند بلکه خوشحال بودند که پطر به چنین کارها مشغول
گشته مزاحم ایشان نشود و پطر کبیر خیالات طایفه سوید را در حق خود فهمیده و غفلت ایشان را سبب وصلت شاهد

کویر صحرای بی آب علف

مقصود

بنای شهر پطربورغ و قلعهٔ کرونسلوت بدست پطر کبیر

مقصود یافت و وسیله وسعت وقت و فرصت کار خود دانست بنابراین شب و روز باتمام قلعه متین و انجام آن
حصن حصین پرداخت و منظور خود را بقدر مقدور از پیش برد و در مدت یکسال قلعه را باتمام رسانید و قلعه دیگر نیز در جزیره
کرونسلوت که اکنون در پیش شهر پطربورغ واقع است بنا نهاد که از قلعه مزبوره با بیست عراده توپ پنجاه فروند کشتی
جنگی را محافظت ممکن بود و از اطراف جزیره مزبور بنای تعمیر بیوتات گذاشت و در مدت پنج ماه ترکیب شهر را ترتیب داد
شهری که در مدت پنج ماه ساخته شود معلوم است که چگونه شهر خواهد شد در میان همه بیوتات دو خانه خوب ساخته بودند
ما بقی چون خانهای دهاتی بود با اینهمه باز انجام این امر عظیم را مانند پطر کبیر پادشاهی میخواست که در عموم کارها عزمی متین
و رای مستقیم داشته باشد زیرا که تنها زمین پطربورغ را منتظم و مستحکم نمودن کار یک دولت بزرگ بود در بدو تعمیر آنشهر
حکم کرد که جمیع عمله را از شهر مسقو و کازان و اوکراین و حاجی ترخان آوردند و زمین شهر پطربورغ را تا دو زرع کندند و با خاک و
سنگ ریخته کردند و از روی آن بیوتات آنشهر را ساختند و اکثری از عملجات از جهت سردی هوا و ناخوشیهای
گوناگون تلف می گشتند پطر کبیر با آنهمه زحمت و عسرت دست بر نداشته شب و روز غیرت خود را زیاد مینمود که بنا کرده
خود را بانتها رساند تا مدت شش ماه شهر پطربورغ در جمیع اروپ مشهور شد و در السنه و افواه مذکور که دولت روسیه
در کنار دریای فینلند شهر بزرگی ساخته است تا آن ایام تجار دول خارجه جرأت نمیکردند که با ولایت روسیه بنای تجارت
گذارند زیرا که ضرورت بود مدت شش ماه راه رفته تا بارشانجل بروند و از آنجا نیز مدت دو ماه مسافت را طی کنند
تا بمسقو برسند و معامله نمایند الحاصل زحمات راه و دوری منازل و رفتار روسیه با تجار خارجه مانع شده بود
که نه بضایع دول خارجه بروسیه میرفت و نه متاع روسیه بخارج بعد از بنای شهر پطربورغ نخست یک کشتی تجارتی از
فلمنک آمد پطر چنان محبت و تلطف بر اهل آن کشتی کرد که همه تعجب کردند بزرگ کشتی را نشان داد و بر جمیع عمله
کشتی انعام و مرحمت فرمود تا اینکه میان اروپ رفتار دولت روسیه مشهور گشته غربا جرأت نمایند و بشهر پطربورغ
تردد و آمد و شد کنند فلمنکیها هرچه متاع آورده بودند بقیمت گران فروخته چند نفر از ایشان روانه شهر مسقو شده و در آنجا
خرید کرده دوباره مراجعت نمودند تجار مسقو چون خبردار شدند که کشتی خارج ولایت روس بشهر پطربورغ آمد و شد
دارد از جانب خود عاملان تعیین کردند که در شهر مزبور همیشه اقامت کنند و معامله نمایند در اندک مدت چنان
شد که هر روز سه چهار فروند کشتی به پطربورغ آمده خرید و فروخت میکرد و مراجعت مینمود اینگونه تجارت باعث آباد
شدن شهر پطربورغ گشت و از هر طرف تجار ممالک روس بآنشهر جمع شده خانه و عمارات از برای خود ساختند و
با کوچ و عیال ساکن آنشهر شدند اهالی سوید چون اوضاع شهر پطربورغ را مشاهده کردند متنبه گشته دانستند که در اول
کار غفلت و عدم ممانعت ایشان از بنای این شهر خبط بزرگ گشته و تمسخر و استهزا که بپطر در باب تعمیر آن شهر مینمودند
در حقیقت سفاهت و بلاهت محض بوده و ملامت ایشان موجب غرامت و باعث خرابی دولت ایشان گشته است

حصن: قلعه

بدو: آغاز

السنه جمع لسان زبانها گویند
افواه جمع فوه دهنها گویند

بیان مراوده تجار خارجه بخاک روسیه

غرامت: زیان

پس از مشاوره و تدبیر بسیار بمقام تلافی و تخریب آنشهر آمدند و کرو بنور نام سرهنگ را با لشکر زیاد مامور و روانه شهر پطر
بورغ کردند که رفته آنجا را خراب نماید پطر کبیر خود با هشت فوج بعزم دفع ایشان روانه شد و در قرب رودخانه سلیستر ا
تلاقی فریقین و تقارب فئتین واقع گشته پطر کبیر شکست درست بایشان داده شهر را خلاص نمود پس ملاحظه اوضاع
شهر کرده دید که بعد از این اینگونه جنگها بسیار خواهد شد و برای محافظت شهر پطر بورغ لشکر بسیار ضرور خواهد گشت و دشمن
باین زودی دست نخواهد کشید پس بشهر اولونیز رفت و بساختن چند کشتی حکم فرمود که همیشه آن کشتیها در شهر پطر بورغ حاضر
شده آنجا را حفظ نمایند در هنگامیکه پطر در شهر اولونیز مشغول کشتی سازی بود در آن بین نامه از پادشاه پولند رسید
مضمون کتابت استدعای امداد و اعانت بود پطر کبیر پیوسته جانب داری و دوستی پادشاه پولند را جویا و خواهشمند
بود و از هر جهت مصلحت خود میدانست علاوه براین شرل دوازدهم در ولایت پولک هر قدر معطل میشد صلاح پطر بود
که با طمینان امور خود را مستحکم و مضبوط مینمود و یقین داشت که شرل دوازدهم همانروز که از کار پولند فراغت حاصل
نماید بی تأمل و درنگ بعزم جنگ روسیه روانه خواهد شد همه اینها را در نظر داشته دوباره حکم کرد که دوازده هزار نفر
لشکر بعزم امداد پادشاه پولند روانه شوند و مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد فرستاد که هنگام ضرورت بکار
برد حکیم والتر میگوید که هرگاه پطر کبیر جمیع این کارها را هزار سال قبل از این کرده بود و مورخین آنوقت تاریخ او را
نوشته بودند من حکایت میدانستم و افسانه می پنداشتم و هرگز قبول نمیکردم زیرا آنچه در قلیل مدت پطر کبیر در ولایت
روسیه کرد در قوه هیچکس از ملوک نبود مداخل روسیه را بتفصیل نوشتیم که چه قدر جزئی و مخارج آن ممالک بچه حد زیاد بود
و معلوم بود که بجهت عدم فراست اهل آن مملکت روز بروز بدان دولت چه قدر خسارت میرسید با وجود آن
اوضاع پطر کبیر با حسن تدبیر چگونه امور ولایت را محکم و منسق نمود که دیناری از بابت مالیات از رعیت زیاد نگرفت
و در هیچ از مواجب لشکر باقی نگذاشت مگر اینکه ماه بماه مقرری همه را برسانید و اخراجات کارخانها و مکتبخانها را
بالتمام از جانب دولت بداد و هر روز کشتیهای جنگی را زیاد میکرد و مخارج هر کشتی ضرور بتفصیل نیست علاوه
بر اینها در شش جای ولایت روسیه قلعه متین و حصن حصینی ساخت که قلم از تحریر و توصیف آنها قاصر است و عقل از
حساب مخارج آنها عاجز که با آن پریشانی اوضاع و عدم مداخل اخراجات آنها را از کجا آورد و شهر پطر بورغ را در چنان
صحرای خالی از همه چیز چگونه آباد کرد و آن اوضاع را چه طور فراهم آورد و شهر معتبری بنا نهاد بعد از همه اینها اینقدر در خزانه
پول داشت که هنگام ضرورت میتوانست که بدوستان خود امداد نماید همان سالی که پطر کبیر صد و بیست هزار
تومان پول با وگوست پادشاه پولند داد کورنیل بروین نام سیاح فلمنگی که در روسیه سیاحت میکرد در کتاب خود
نوشته است که روزی از پطر کبیر پرسیدم که چگونه از عهده این اخراجات بیرون می آئید و ظلم بر رعیت نمی کنید
فرمودند نمیگذارم مال دولت را مردم بخورند و این باعث قوام و دوام دولت من بوده است نوشته است که از

تخریب ویران کردن

حکیم والتر نام مؤلف تاریخ است

مقرّری مواجب

زبان ایشان شنیدم که بعد از همه اخراجات که کرده بود باز نزدیک بشش‌صد هزار تومان وجه نقد داشت پطر کبیر در اول نوز
اینقدر توقف کرد که یک فروند کشتی بزرگ و شش فروند کشتی کوچک تمام کرده دوباره به پطربورغ روانه شد و کشتیها را
همراه خود بیاورد پس بدریای فینلند رسید خود با معیار علم هندسه ملاحظه کرده حکم فرمود که قلعهٔ دیگر در میان دریا نزدیکی
جزیرهٔ کرونشلوت ساخته شود که بالمرّه از شرارت دشمن خلاص باید چون بسبب امورات دیگر وجود پطر در شهر مسقو
ضرور شده بود لهذا زیاده بر آن در شهر پطربورغ نتوانست توقف بکند ترکیب قلعه مزبوره را بدست خود از چوب ترتیب
داده قدغن فرمود که بدان قرار قلعه را بسازند و اختلاف نکنند پس روانه مسقو شده بمحض ورود حکم فرستاد که هر قدر کشتی
در روی رودخانه ورونیز فرموده بود بسازند سعی کرده تمام نمایند که از برای بهار حاضر باشد و ایّام زمستان که در شهر مسقو
بود شب و روز مشغول انضباط امور دولتی شده حسب الحکم چند نفر از رعیت هر ولایت احضار کردند تا از معاملات
حکّام و عدالت و ظلم ایشان تحقیق و استفسار کند پس بتلافی مظالم جبّارین سیاست فرمود و بپاداش عدالت و رفتار
نیک حکّام عادل التفات و عنایت فرمود و در همان زمستان که پطر کبیر بمراقبت احوال رعایا و زیردستان مشغول بود
یکنفر ایلچی از دولت عثمانیّه مأمور شد که بخدمت پطر کبیر رسیده عرض و تحقیق نمود که از چه سبب اینقدر تدارک زیاد در
نزدیکی قره دنکیز می‌بینید پطر در جواب فرمود از برای آنکه سلطان بفهمد که من هم مانند او سلطان و حکمران ولایت خود
هستم و هر چه خواسته باشم که در ممالک خود معمول بدارم قادر و مختارم اگر سلطان روم از من چنانچه تو می‌پرسی بپرسد
من نیز می‌توانم بطوریکه ترا جواب میدهم جواب او را بدهم ایلچی روم بعد از خفّت و خجالت بسیار جواب دیگر نداشته
مراجعت نمود چون فصل بهار آمد و هنگام کار رسید پطر بدون تأمّل روانهٔ پطربورغ شد و قلعه که حکم کرده بود بسازند دید
که باکمال متانت و حصانت تمام کرده‌اند پس توپخانه و قورخانه و سایر مصارف القلعه را مهیّا کرده لوازم تدارک
شهر پطربورغ را بالکلیّه انجام داد و در آن اوقات مصمّم گشت که انتقام خسارت شهر نروا را از دولت سوید بکشد پس
بسرکردگان لشکر برّی و بحری خود حکم کرد که جمیع لشکر نظام و کشتیهای جنگی را حاضر نمودند و همه تدارک لشکر و سامان
حشر را حسب المقرّر بدیدند و از سمت صحرا و دریا بعزم دفع دشمن روانه شدند چون اعیان دولت سوید از عزم پطر کبیر
اطّلاع یافتند هر چه در قوّه داشتند از تدارک و استعداد بقرب دریاچهٔ پی پوس جمع کردند و از سمت خشکی نیز
آنچه در اطراف ممالک خود جمعیّت و سپاه داشتند بالتّمام حاضر و مهیّا ساخته همّت گماشتند که شهر نروا را از دست
ندهند لاجرم جنگ نخستین فیما بین فریقین بر روی دریاچهٔ پی پوس اتّفاق افتاد بالاخره نصرت و فتح بلشکر روسیّه روی داد و
شکست بسپاه سوید رخ نموده مغلوب و مقهور از مقابل خصم فرار کردند و در آن جنگ از سوید سوای یکفروند کشتی خلاص نشده نود و هشت عراده
توپ بتصرّف دولت روسیّه در آمد بعد از آنکه از جانب دریاچه جای تشویش نماند لشکر روس از سمت خشکی و دریا
شهر نروا را محاصره کردند در آن اوقات خبر بپطر کبیر رسید که در استونی در شهر درپت نیز سه چهار هزار سپاه سوید

احضار جمعی از رعایا بحضور پطر کبیر

قره دنکیز دریای سیاه

در زیر حکم جنارال سینیکت هستند پطر کبیر پس از فکر کثیر تشویش کرد که مبادا اوقاتیکه خود مشغول محاصره است یکدفعه غافل و بیخبر همان سه چهار هزار نفر لشکر سوید برسند و در امر او خلل و اغتشاش رسانند یا اینکه از آن سمت بر سر پطربورغ یا ولایات دیگر روسیّه رفته امور آنجا را مغشوش کنند لهذا چند فوج را حکم کرد که بتعجیل روانه شده اطراف شهر دریت را محاصره نمایند و نگذارند که لشکر سوید از آنجا حرکت کنند و اگر ممکن باشد شهر مزبور را نیز تصرف نمایند سرکرده سپاه سوید که در شهر دریت بود از عزم پطر کبیر آگاه گشته حکم فرستاد که از اطراف آنچه لشکر است بشهر دریت جمع آیند پطر کبیر نیز بعد از آگاهی از احکام سپهدار سوید صلاح کار خویش را درین دانست که خود عازم آن دیار و متوجّه آن پیکار شود لهذا احکام و دستور العمل شهر نروا را بمحاصرین آنجا القا کرده بسرعت تمام روانه شد چون لشکر بدریت رسید پطر کبیر قرار داد که دو فوج پیاده و یکفوج سواره لباس لشکر سوید پوشیده از راه دیگر وارد دریت شوند و بمحض ورود با لشکر روس بنای محاربه گذارند افواج مزبوره از قرار احکام پطر رفتار نمودند چون شروع بجنگ شد پطر کبیر بنای گریختن گذاشت سرکردهٔ سوید چنان فهمید که فی الحقیقه امداد از اطراف رسیده و سپاه سوید است که بلشکر روس شکست داده فی الفور در قلعه بگشود و حکم نمود که جمیع لشکر بیرون رفته سپاه روسیّه را بالمرّه تمام نمایند چون پطر دید که تدبیر خود تاثیر بخشیده و منظور بعمل آمد حکم فرمود که جمله لشکر بیکجا جمع شدند و یکدفعه بدشمن حمله نمودند و چنان شکست فاحش بلشکر سوید دادند که یکنفر از ایشان خلاص نیافت و شهر دریت نیز بتصرّف پطر کبیر در آمد بعد از تصرف شهر مزبور زیاده از یکروز در آنجا معطّل نشده دوباره بشهر نروا مراجعت نمود و بمحض ورود بنای محاربه گذاشت و خود شمشیر کشیده و در یورش اوّل شهر نروا را مسخّر نموده بحیطهٔ تصرّف در آورد چون سفر اوّل از برای لشکر روس در شهر نروا بسیار بد گذشته بود خواستند تلافی نمایند لهذا همان ساعت که شهر را تصرّف میکردند صالدات بنای تاخت و بیحسابی گذاشت پطر کبیر هرچه حکم کرد که از بیحسابی دست بردارند چاره نشد آخر خود دست بشمشیر میان صالدات رفته دو سه نفر صالدات را خود بقتل رسانید تا اینکه لشکریان آرام گرفتند چون پطر بارک شهر رسید جمیع بزرگان آنجا جمع شده بودند شمشیر خود را که خون آلود بود بآنها نشان داده فرمود تصوّر نکنید که این با خون اولاد و عیال شما سرخ شده بلکه با خون صالدات خود که در میان شهر بیحسابی میکردند این شمشیر را خون آلود کردم آنساعت که تسلیم شوید و اطاعت نمائید دشمنی و خصومت تمام گردد و شماها جمله بمنزلهٔ عیال من محسوب میشوید و همه را مانند برادر مهربانی خواهم کرد من بعد باید تلافی خسارت و عوض مرارت شما را بنمایم جمیع مردم شهر از این سخنان خوشحال شدند و امپراطور را دعا و ستایش نموده و جمله تسلیم گشتند و طاعت پیش گرفتند و او را تمکین کردند و نایرهٔ جدال و قتال خاموش شد و پطر کبیر بمراقبت و تنظیم شهر مشغول گشت درین بین خبر از پولند رسید که آنچه پطر کبیر از برای اوگوست امداد فرستاده بود بمصرف شده شارل دوازدهم جمیع پولند را تصرّف کرده است و یکنفر سرهنگ از طایفه سوید از جانب خود پادشاه پولند

کثیر: بسیار

پیکار: جنگ

نامیده سه قسمت طایفه پولند نیز با و اطاعت کرده اند و پادشاه پولند با بقیه لشکر روس بسرحد روسیه آمده بود پطر
کبیر بعد از شنیدن این خبر نزد اجزای آن مجلس و اعیان آن مجمع سوگند یاد کرد و عهد نمود که تا جان دارد از او گوشت
دست نکشیده با و امداد و اعانت نماید و اگر ممکن بشود او را دوباره صاحب سلطنت پولند سازد در مزاج پطر کبیر هرگز
بی حقوقی و بیصفتی متصوّر نبود و ممکن نبشد که دوست خود را فراموش نماید و اگر بکسی وعده میکرد ابداً بوعدهٔ خود
تخلّف نمیکرد و ازین سبب نوکرهای خود نیز خاطر جمع بودند و میدانستند که خدمت ایشان هرگز فراموش نخواهد شد
و جان خود را در راه او دریغ و مضایقه نمیکردند

فصل سیزدهم دربیان احوالات پطر و بمرتبه رسیدن مانزیکوف و باز امداد فرستادن پطر بپادشاه پولند و رسیدن کشتیهای شرل بپطربورغ و باز خلاص یافتن شهر مزبور و تفصیل تصرّف شهر میتوا است

در فصل دیگر اسم مانزیکوف را آورده بتفصیل احوال او را مجمل گذاشتیم وی پسر مرد آتش پزی بود و از کوچکی باسم خانه شاگرد
او را داخل سرای پادشاهی کرده بودند چون استعداد و قابلیت او ذاتی بود و فهم و ادراک او جبلّی لهذا از کودکی
در آداب علوم همّت گماشت و در ایّام خانه شاگردی چند زبان یاد گرفت حسب الحکم پطر کبیر چند نفر معلّم در
سرای پادشاهی درس میدادند و بنوکران مقرّب امپراطور تربیت مینمودند از رفتار مانزیکوف چنان راضی بودند
که بفقیری او دقّت نکرده از همه بیشتر بتعلیم او میپرداختند و همیشه در نزد پطر کبیر تعریف او میکردند تا اینکه پطر را
دربارهٔ او بسیر التفات آوردند و پطر او را در سلک پیشخدمتان منتظم نمود و او تا تیکه پیش خدمت بود پطر کبیر را چنان
از خود راضی کرد که در قلیل مدّت بزرگ جمیع عمله خلوتش فرمود و حسب الحکم شب و روز مشغول تحصیل بود تا اینکه
بمرور ایّام بپایه کمال و چیزفهمی او بپطر کبیر مشخّص شده علاوه بر منصبی که داشت در میان لشکر نیز صاحب منصب شد
و در سفر و حضر بخدمت پطر مشغول بود و هرجا شجاعت و صداقت از و ظاهر شده تا منصب جنارالی و لقب
شاهزادگی سرافراز گشت پطر کبیر هیچ وقت بنجابت کسی نگاه نمیکرد و از نوکر خدمت میخواست نه اسم بی مسمّی و
نجابت بیجا چند نفر از معتبرین روسیه از رسیدن مانزیکوف بلقب شاهزادگی باطناً منزجر شده عرض کردند
که هرگاه شما چنین کاری بکنید بعد ازین نجابت تمام میشود پطر در جواب ایشان فرمود که اجداد شما چگونه نجیب
شدند عرض کردند که با خدمت و کارهای بزرگ بنجابت رسیدند پطر گفت مانزیکوف نیز با خدمات و جان نثاری
خود بمرتبه شاهزادگی رسید لاجرم با اینگونه سخنان هر دم گوش نداده آبرو و مرتبهٔ مانزیکوف را روز بروز زیاد کرد
و حکومت شهرهائی که بتازگی تصرّف کرده بود بعهدهٔ او واگذار کرد و شهر پطربورغ را نیز بدست او سپرد که متوجّه شده

اجداد
نیاکان

آباد نماید بمانزیکوف بسعی و اهتمام تمام و جد و جهد آبادی شهر را بجائی رسانید که پطر کبیر در حین مراجعت شهر را نشناخت و
چنین تصور کرد که شهر دیگر است از آنجمله عمارات خوب و خانهای مرغوب اسواق تازه و دکاکین بیرون از حصر و اندازه
و قورخانهٔ مضبوط و کارخانهای بزرگ ساخته بودند پطر درین سفر نیز التفات بسیار بمانزیکوف فرمود و چند روز در آنجا
توقف کرده پس روانهٔ اولونیز شد تا کشتیهائیکه سال گذشته بساختن آنها فرمایش کرده بود آنها را بعد از اتمام
همراه خود بیاورد و در شهر مزبور حکم کرد که شش هزار نفر صالدات و شش هزار سواره ابواجمع جنارال ریپنین
گشته روانهٔ پولند شوند و در خدمت اوگوست پادشاه پولند بوده آنچه ایشان فرمایش فرمایند اطاعت نمایند و
خود چندوقتی در شهر اولونیز توقف کرده باقی ماندهٔ کشتیها را اتمام نمود و همراه خود برداشته بپطربورغ مراجعت نمود
چند روز در شهر مزبور توقف نموده لازمهٔ احکام را بمانزیکوف داد و با چند نفر نوکر معتبر خود روانهٔ اولونیز شد که هر کاه دو
فروند کشتی بسیار بزرگی هشتاد عراده توپ تمام شده باشد آنها را داخل دریا نموده مراجعت نماید در هنگامی
پطر کبیر در اولونیز بود خبر رسید که پادشاه پولند باز بنای جنگ گذاشت و لشکر روس نیز که برای امداد فرستاده بود بپولند
رسیده پطر کبیر خواست که خود ملاحظه کرده باشد که چگونه لشکر سوید همیشه بلشکر خود و پولند فایق و غالب می آیند پس حکم
فرمود که پانزده هزار لشکر پیاده و سواره جمع شده در رکاب خود روانه شوند چون حسب الحکم پطر کبیر لشکر حاضر گشتند پس
یکسر بولایات لیتانی که اول خاک پولند بود روانه شد در عرض راه خبر از پطربورغ رسید که بیست و دو فروند کشتی جنگی با پنجاه
و چهار عراده توپ و شش فروند کشتی سی عراده و شش فروند کشتی دیگر که هر کدام ده دوازده عراده توپ دارند
از جانب دولت سوید بقصد خراب کردن شهر پطربورغ مامور شده در یکفرسخی شهر اقامت کرده اند پطر تخت از این خبر
پریشان و متوحش شد ولی چون از راه احتیاط تدارک شهر پطربورغ را مضبوط و مستحکم کرده بود لهذا تشویش چندان نکرده
میدانست که از لشکر شر آسیبی بشهر مزبور نخواهد رسید پطر کبیر بعد از رسیدن اخبار شهر پطربورغ چند نفر چاپار روانه آنجا
نمود که هر روز از چگونگی احوالات شهر بخدمت او خبر بیاورند و او را از کیفیت آگاه نمایند و این مطلب را با حدی بروز
نداده باز روانه شد چون پطر بیک منزلی شهر ویلنا رسید چاپارها مراجعت نمودند و خبر آوردند که کشتیهای سوید هیچ
نتوانستند آسیبی بشهر پطربورغ رسانند و سه دفعه بعزم تسخیر شهر یورش برده و زور آورده اند ولی در هر سه دفعه شکست
خورده برگشته بودند پطر کبیر از این خبر زیاده از حد خوشحال شده در پیش خود مصمم گشت و در دل خویش مخمر کرد که بلکه درین
سفر کاری نماید و تدبیری بکار برد که بالمره ولایت لیونی را تسخیر نماید از برای پیشرفت این خیال ضرور بود که مملکت قورلند را
که در میان ولایات لیتانی و لیونی واقع است تصرف نماید از سمتی شهر ریت را تصرف کرده و از طرف دیگر نیز شهر
ریکا را تصرف کرده باشد تا جمیع ولایات لیونی را بزیر اطاعت خود بیاورد و شهر پطربورغ را بهمه جهت از شرارت
دشمن خلاص نماید پس از شهر ویلنا حکم بمرشل شره متوف فرمود که با چند فوج بولایت قورلند روانه شود و حتی الامکان شهر

اسواق
جمع سوق
بازار

میتو را که پای تخت قورلند باشد محاصره نماید مرشل شره متوف حسب الحکم پطر کبیر روانه گشته داخل خاک قورلند شده
خواست که یکدفعه بسر شهر میتو برود جنارال لونهوپ که یکی از سرداران معتبر شرل دوازدهم بود و از جانب دولت خود
مأمور محافظت ولایات قورلند بود از ورود شره متوف اطلاع یافته او نیز با لشکر خود روانه شد این دو سردار در اول
خاک قورلند در صحرائی که بژماو مشهور است مقابله دو لشکر با یکدیگر اتفاق گشته از هر طرف بمحاربه و مقاتله پرداختند
با اینکه سپاه روسیه از ایشان زیاد بودند لوانهوپ بتدبیر نظام و تمهید سرکردگی لشکر خود را چنان حرکت داد که دو ساعت
طول نکشید تا لشکر روس شکست داده جمیع توپخانهٔ ایشان بتصرف لشکر سوید در آمد شره متوف چاره نداشته
خود را دوباره بخاک لیتانی کشید چون این خبر بپطر رسید فی الفور با بقیه سپاه روانه گشته وارد شهر میتو شد و بعد از
سه چهار روز محاصره و جنگ طرفین و کر و فر دو لشکر شهر مزبور را تصرف نموده تلافی شره متوف را از لشکر سوید در آورد
نوشته اند که لشکر روس که همیشه بیحسابی عادت داشتند و چنین فهمیده بودند که هر شهری که با قهر و غلبه بحیطهٔ تصرف در
می آوردند جمیع مال و ضیاع آن شهر مال ایشان میگردد لهذا پطر کبیر بعد از جنگ نروا ایشان را چنان تربیت داده بود
که روز ورود شهر نروا از لشکر روس هیچگونه بیحسابی سر نزد هیچ وجه متعرض احوال اهل شهر نشدند وقتیکه داخل ارک گشتند
قراولها دیدند که در عمارت پادشاهی پارهٔ اسباب بر جا و جا بجا نیست لهذا قراولی عمارت را قبول نکردند تا اینکه چند
نفر صاحب منصب سوید آمده اقرار کردند که از اول اوضاع و اسباب عمارت اینگونه بود بعد از جنگ کسی بر آنها دست
نزده است چون تقریر ایشان مسموع پطر کبیر شد بقراولان حکم کرد که در سر خدمت خود باشند و از آنجهات خاطر جمع
شوند که از آنها باز خواست نخواهد شد پس ایشان قراولی آنجا را قبول کردند پطر کبیر با اینکه درین سفر بجز فتح و ظفر خسرانی و ضرری
ندید باز در روسیه طایفهٔ کشیش و فرقهٔ نجبا که همواره نقض دولت و کسر عزت پطر ایشان را مأمول بود بصدد اغتشاش و
انهدام مهام دولت و نظام ملت در آمده مملکت روسیه را آشوب نمودند و مردم را چنان مشتبه کردند که در ژماو
لشکر روس بالمرة شکست خورده و تمام کشته است و این دروغ و تلبیس ایشان باعث شده بود که مردم بعض مملکت
روسیه سر از ربقهٔ انقیاد و طاعت باز زده بنای یاغیگری گذاشتند پطر کبیر پس از شنیدن این اخبار از خاک قورلند همه
جا نوشته این غایله را رفع نمود و در شهر میتو چند روز ماند و جهت محافظت و حراست شهر مزبور لازمهٔ لشکر و اوضاع
گذاشته دوباره روانهٔ خاک لیتانی شد این اغتشاش جزئی که در روسیه اتفاق افتاده بود باعث شد که پطر کبیر
نتوانست جمیع ولایات لیونی را در این سفر تصرف نماید لاجرم چند روز دیگر در خاک لیتانی توقف فرمود پس مصمم شد
که دفعهٔ دیگر پادشاه پولند را ملاقات کند لهذا از خاک لیتانی روانه گشته داخل مملکت پولند شد و در شهر توکزین
اوکوست پادشاه پولند را ملاقات کرده قاعدهٔ دوستی و تعارف در بارهٔ او بعمل آورد و لازمهٔ دلداری با وی داد و
و چند عدد از بیدقهای لشکر سوید وی را تعارف کرد و او نیز همراه خود برداشته دوباره بولایت لیتانی مراجعت نمود

جنرال

مسموع: گوشزد
اغتشاش: آشوب
انهدام: خراب کردن

و مدت یکماه در شهر کرودنو که پای تخت ولایت لیتانی باشد همراه پادشاه پولند توقف کرده همواره نصیحت و صحبت با او مینمود که مبادا بحرف مردم گوش داده با شرل بنای مصالحه بگذارد و نیز عهد و میثاق و تعهدات زیاد با او نمود که تا جان دارم در دوستی تو ثابت و برقرار خواهم شد اگر پنج نفر صالدات داشته باشم سه نفر در راه تو خواهم گذاشت و اگر ده تومان تنخواه داشته باشم پنج تومان آنرا در راه تو صرف خواهم نمود از برای آنکه راستی قول و صدق وعد پطر بر همه کس معلوم و مشخص گردد سه چهار روز بحرکت و نهضت او مانده آنچه لشکر داشت نصف آنرا از برای پادشاه پولند گذاشت و همچنین تنخواهی که در پیش خود موجود بود دو قسمت فرمود یکی با او واگذار کرده روانه شهر مسقو شد که امور مملکت خود مضبوط نماید

فصل چهاردهم در بیان تسخیر نمودن شرل دوازدهم جمیع ولایات پولندرا و دست کشیدن اوکوست از پادشاهی پولند و اطاعت وی بشرل و سپردن او جنارال پاتکول ایلچی پطررا بدست شرل و کشتن شرل ایلچی مزبوررا

بعد از ورود پطر کبیر بشهر مسقو چندی نگذشت که خبر از پولند رسید که اوکوست در شهر کرودنو خود داری نتوانست فرار را بر قرار اختیار نموده با چهار پنج فوج روس و ساکس که در اطاعت خود داشت بسمت ولایت ساکس گریخته است بعد از رسیدن این خبر پطر زیاده از دو روز در شهر مسقو توقف ننمود و زود روانهٔ پولند شد چون بخاک لیتانی رسید دید که جمیع شهرها بتصرف دولت سوید آمده و بقیهٔ لشکر روس حیران و سرگردان باین طرف و آنطرف میگردند و میخواهند که بوسیلهٔ خود را خلاص نمایند خبر ورود پطر کبیر از برای ایشان مایهٔ امیدواری شد و هرچه در اطراف لشکر بود بیکجا جمع شدند و با لشکر یکه بتازگی همراه پطر آمده بودند اتفاق کرده بقدر مقدور قوت و مکنت بهم رسانیدند در آن هنگام جنارال شولمبورک که یکی از سرداران معتبر پولند بود و مدت مدید با دولت عثمانیه مشغول جنگ و محاربه بود و پیوسته فتح و نصرت کرده بود و اسم و رسم او در جمیع ولایات پولند مشهور بود طلوع کرده خدمت اوکوست آمد و اورا ابها و القا نمود که بی غیرتی و ننگ را بر خود قبول نکند و از مقاتله و جنگ دشمن دست نکشد و سلطنت و پادشاهی خود را ترک نکند که در معرکه کارزار کشته شدن هزار بار بهتر است از اینکه با اینگونه ننگ و عار زنده بماند اوکوست از طرز سخنان شولمبورک خجالت کشیده و با سپاهیکه همراه داشت دوباره بخاک پولند مراجعت کرد و لشکریکه شولمبورک جمع کرده بود در همه جهت دوازده هزار ساکسون و شش هزار روس بود که حسب الحکم پطر کبیر از اوکوست پادشاه پولند دست نکشیده و ملتزم رکاب او بودند چون این خبر بپطر رسید او نیز خوشحال شد میدانست که شولمبورک را جمیع اهل پولند دوست میدارند

ولشکر سوید هم آنقدر زیاده نبودند که از عهدهٔ ایشان آمدن ممکن نباشد خرابی امر شرل بسته بیک شکست بود اگر شرل یک
یکدفعه شکست میداد جمیع اهل پولند دوباره بطرف اوگوست می گشتند ولشکر شرل دیگر روز تمام میشد شرل
دوازدهم ده هزار نفر جمع کرده بدست جنرال رنخلد سپرد که فوراً روانه شده در هرجا که بلشکر دشمن برسد فرصت ندهد
جنگ کند یا بالمرّه تمام شود یا اینکه خصم را چنین شکست بدهد که احتیاج بجنگ دوّم نباشد رنخلد موافق فرمایش شرل
همان شب روانه شد و دشمن را در هیچ جا پیدا نکرده تا بسرحدّی رسید که در آنجا ممالک ساکس و پولند از هم جدا میشوند و
لشکر اوگوست در آنجا جمع گشته بودند رنخلد اختلاف حکم شرل را نکرده بمحض ورود بنای محاربه گذاشت و مدّت دو شبانه
روز جنگ کردند لشکر اوگوست بدبخت چنان شکست خورد که قابل تحریر نیست از هیجده هزار نفر سه فوج روس
باقی ماند و آنها هم جمله زخمدار و پریشان بطوریکه هیچ کاری از آنها بعمل نمی آمد و هرچه اوضاع حرب و آلات
جنگ داشتند بالتمام بتصرّف لشکر سوید در آمد وقتیکه این خبر بپطر رسید دانست که زیاده بر آن توقف لشکر در
خاک لیتانی مصلحت نیست زیرا که جمیع اطراف ولایات بتصرّف سوید در آمده بود ولکن نخواست که دوست
خود را بالمرّه دست خالی گذاشته مراجعت نماید لهذا جنرال مانزیکوف را که پطر درین سفر همراه خود آورده بود
مأمور کرد که با نصف لشکر نزد پادشاه پولند روانه شوند که مهما امکن او را امداد نماید و بقیّهٔ لشکر را روانهٔ ممالک کیوی
کرد و خویش با چند نفر نوکران محرم خود اوّل بشهر نروا پس بپطربورغ رفت که امر آنجاها را مضبوط کرده باشد بعد از
آنکه چند روز در شهر نروا و پطربورغ توقّف کرده امور آن صفحات را موافق خواهش خود درست و مضبوط نمود مصمّم شد
که در اوقاتیکه شرل مشغول اوگوست میباشد و او را از سلطنت معزول کرده دیگری را بجای وی مینشاند و این مطلب را
بیشتر از پادشاهی وی مهمّ میداند او هر قدر در قوّه دارد ولایت خود را زیاد کند و شهرهائی که از دشمن گرفته است چنان
محکم و مضبوط نماید که دوباره از چنگ او نرباید از این جهت بود که بعد از ورود بشهر پطربورغ بخیال تصرّف کردن شهر ولیبورک
افتاد که آنشهر نیز چون شهر پطربورغ در کنار دریای فینلند واقع است ولیکن در آنطرف دریا و در مقابل شهر پطربورغ
اتّفاق افتاده پطر میدانست که اگر آنشهر هم بتصرّف خود بیاید دیگر از برای پطربورغ از جانب دشمن هیچ جای
تشویش نخواهد ماند دو مرتبه لشکر جمع کرده بشهر مزبور رفت بازکاری نکرده مراجعت نمود جمیع سپاه سوید که در آن صفحات
بودند بعد از آگاهی از عزم پطر در شهر مزبور جمع گشته مانع از تسخیر پطر شدند پطر چون آنقدر استعداد و مدد همراه نداشت
که از عهدهٔ ایشان بر آید و لشکر خود را بجای بیمصرف و عبث تلف کردن را خلاف قانون عقل دانسته مراجعت
نمود هنگامیکه پطر مشغول این کارها بود اوگوست پادشاه پولند چنان از شرل خائف گشته بود که میخواست
هرچه او بگوید بی تأمّل قبول کرده مصالحه نماید لهذا بدون اطّلاع مانزیکوف ایلچی نزد شرل فرستاده بود که هرچه
ایشان بفرمایند قبول و اطاعت کرده من بعد غیر از گذران جزئی چیز دیگر توقّع نخواهد کرد مانزیکوف از این حکایت

خلاف: نخزید ل

جنرال: نخ

نصف: نیم

خائف: ترسان

غافل و بیخبر بود و در قرب اردوی اوکوست هفت هشت هزار نفر سپاه سوید در زیر اطاعت جنارالها در فلد جمع گشته
بودند بعزم اینکه فرصتی یافته بقیهٔ لشکر روس را بالمرّه تمام نمایند مازیکوف با وکوست اظهار و معروض داشت
که منظور سردار سوید بالتمام پریشان و پراکنده کردن ماست اکنون که زور و قوّت ما از آنها زیادتر است مصلحت ما در آن
میباشد که ایشان را فرصت ندهیم و بجنگ مبادرت نمائیم اوکوست اگرچه هرگز میل بمحاربه نداشت و پیوسته
در خیال و تدبیر مصالحه بود لکن از مازیکوف میترسید و در آن هنگام قادر نبود که خلاف رای او نماید زیرا که سپاه
و جمعیّت او منحصر بلشکر روس بود هرگاه در ان احوال روسیّه از دور میشدند اوکوست همان ساعت دستگیر
و اسیر لشکر شرل میگشت ثانیاً اگر هزار و پانصد نفر لشکر ساکسون همراه داشت مواجب ایشان نیز از جانب سردار روس
میرسید اوکوست دیناری نداشت بالجمله اوکوست طوعاً و کرهاً حرف مازیکوف را قبول کرده بمحاربت
مبادرت نمود مازیکوف بی هراس و خوف در آن کارزار بقانون تدبیر ثاقب و فکر صائب چنان حرکت و رفتار نمود
که سوئیدیها از آن جنگ بجز ننگ بهره نبردند و بجز هزیمت ثمره نخوردند و غیر از شکست طرفی نه بستند بالاخره چهار
هزار نفر از ایشان قتیل و دو هزار و پانصد و نود و هشت نفر اسیر و دستگیر دلیران روس گردید اوکوست از کثرت
و غلبهٔ جبن و هراس با وجود این فتح باز در جنگ مسامحه داشت و خواهش مصالحه میکرد دوباره کاغذی بشرل
دوازدهم نوشت و عذرخواهی نمود که باعث این جنگ من نگشتم بلکه لشکر روس و کسان دیگر بدون حکم و استحضار من
این جنگ را کرده اند و وعده نمود که آنچه اسیر و اسباب درین سفر گرفته شده بلی کم و زیاد باز پس دهد و من بعد هرگز
خلاف حکم شرل نکند پطر از بسکه محبت با وکوست کرده و خسارت او را کشیده بود دیگر اوکوست رو نداشت
که به پیش دوست خود پناه برد ناچار بحرارت نار دشمن متحمّل گشت و تقبّل اطاعت دشمن را از تحمّل خجالت دوست
ترجیح داد و نفهمید که اینگونه حرکت او هم باعث خرابی کار خود گردد و هم بپاداش آنهمه نیکیها ضرر کلّی با وضاع
پطر کبیر رساند چون نوشتهٔ اوکوست بشرل رسید شرل نامهٔ او را سرهم بندی دانست و اعتبار نکرد و قلم برداشته
کاغذی بدین مضمون نوشت که من از اذیّت و خصومت تو آنوقت دست میکشم که تو از داعیهٔ سلطنت دست کشی
و از پادشاهی استعفا کنی ثانیاً از دوستی دولت روس برکنار باشی و خصومت ایشان را بر خود لازم شماری ثالثاً جنارال
پاتکول ایلچی دولت روس را بی تامّل و درنگ بدست فرستادهٔ دولت سوید بسپاری سیپچکس باورنیسکند که پادشاه
پولند چگونه همهٔ این تکالیف شرل را قبول کرد که هیچ چه از برای خود نفع نداشت و خیانت بزرگ بود در حق کسیکه
آنهمه نیکی در بارهٔ او کرده بود اوکوست جمله خواهش شرل را قبول کرد و مصالحه نامه از طرفین مهر شد و دست
جنارال پاتکول گرفته بدست فرستادهٔ دولت سوید سپرد و کاغذی بعنوان عریضه بپادشاه جدید پولند
نوشت که من بعد اوّل نوکر تو میباشم هر فرمایشی از جانب شما در بارهٔ من بشود با جان و دل اطاعت خواهم نمود

شکست خوردن لشکر پولند از دست مازیکوف

حرارت گرمی نار آتش

نامه نوشتن شرل دوازدهم با وکوست

با دوستان

با دوستان شما دوست و با دشمنان شما دشمن خواهم بود در عوض خدماتیکه بعد ازین خواهم کرد استدعا میکنم که اطفال و عیال مرا عیال خود دانسته مراقب احوال ایشان باشید و گذران جزئی در بارهٔ من معین نمائید تا باسودگی مشغول خدمتگذاری کردم چون خواهش شرل دوازدهم بعمل آمد قراری از برای اوکوست داد و وجه گذرانی در باب معیشت او معین نمود و بقتل جنارال پاتکول حکم کرد جنارال مزبور بیچاره در سنه ۱۱۱۹ در شهر کازیمر کشته شد تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود بنزد پدر شرل رفته خواست ظلم و تعدی را از ممالک لیونی بردارد از قراریکه در فصل دیگر مذکور ساختیم بمطلب خود نرسیده بعد از وفات پدر شرل از ولایت سوید گریخته به پیش اوکوست آمد و باعث جنگ سه دولت شد امروز اینگونه اتفاقات بنظر غریب می آید لکن در عهد قدیم از جمیع دول این نحو حرکات صادر میشد اگر در میان دو دولت رنجش و نارضائی اتفاق می افتاد نخست بسفرا و ایلچیان ندامت و زیان میرسید پس چندانکه دولت تربیت یابد اینگونه حرکات زشت کم کرده روزی خواهد رسید که در همه روی زمین موقوف گردد

فصل پانزدهم در بیان اختلاف آرای دول خارجه در پادشاه مملکت پولند و روانه شدن شرل از ولایت ساکس با لشکرکشی و رفتار پطر کبیر و فتوحات شرل دوازدهم در خاک روسیه

شرل دوازدهم در مملکت ساکس بود و اسم او در اروپ چنین مشهور گشته بود که جمیع پادشاهان اطراف ایلچی نزد ایشان میفرستادند و استدعای عنایت و حمایت میکردند ژوزف امپراطور نمسا بمنزلهٔ نوکر با او رفتار میکرد جمیع دول از و هراس داشتند و همه بجهت صلاح مملکت خویش او را تملق مینمودند پادشاه جدید پولند که یکی از سرهنگان افواج شرل بود بعضی از بزرگان دولت پولند از شرل استدعا کردند و از دول خارجه نیز خواهش نمودند که او را عزل کرده دیگری را در جای او بپادشاهی قرار دهند لهذا اسم جمیع بزرگان پولند را با اولاد پادشاهانی که دوست بودند نوشته نزد شرل آوردند پطر کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از اوکوست بالمره مأیوس گردید مایل شد که سینا وسکی نام را که یکی از نجبای پولند و همه طایفه از وی دلخوش و خرسند بودند پادشاه نمایند در بین این گیرودار که هر کسی از برای خود واسطه و وسیله می انگیخت که بلکه صاحب سلطنت پولند گردد فوزال نام ایلچی از جانب دولت فرانسه مأمور شده نزد شرل دوازدهم آمد که فیمابین دولت سوید و روس صلح داده دشمنی را از میان ایشان بردارد شرل در جواب ایلچی گفت که من انشاء الله مصالحه و دوستی را با پادشاه روس در شهر مسقو خواهم نمود این جواب شرل بپطر کبیر رسیده پطر در جواب پیغام فرستاد که برادر من شرل خود را اسکندر میداند و هنوز نفهمیده است که من دارا نیستم که اکنون که میل مصالحه دارد که در شهر مسقو نماید انشاء الله

نمسا جرمن را گویند

در عمارت خود هم با او مصالحه خواهم کرد اینگونه جواب پطر بنظر شرل دوازدهم بسیار سنگین و ناگوار آمد و زیاده بر آن
توقف و درنگ خود را در نصیحات مایه ننگ دانسته همان ساعت بحرکت لشکر خود حکم داد تا پطر را
معلوم کند که اسکندر است یا نه هنگام روانه شدن سان لشکر خود را بدید چهل و پنجهزار سپاه همراه داشت
پس روی بمردم کرده گفت من مگر آن شرل نیستم که در شهر نروا با هشت هزار سپاه شصت هزار روسیه را تمام کردم
یقین پطر فراموش کرده انشاء الله میرویم و یاد آوری میکنیم چون خبر حرکت شرل به پطر رسید بتعجیل روانه شد که
در نزد لشکر خود باشد و بهمه جا حکم فرستاد که افواج لشکر و گروه سپاه جمله در خاک لیستانی حاضر و بقیه لشکریکه
در سرحد ولایات پولند بودند نیز حکم نوشت که بدون درنگ روانه شده بخاک لیتانی جمع شوند از آن سمت شرل
دوازدهم وقت آمدن بمنزل اوگوست پادشاه قدیم پولند رفت همه مردم از اینگونه بی باکی و جرأت او تعجب کردند که
چگونه خود را بدست کسی سپرد که خانهٔ او را خراب کرده بود و سلطنت را از دست او گرفته بود ولی هرگز واهمه و
هراسی در خیال شرل خطور نمی نمود و چنین تصور میکرد که در روی زمین جانی جودی نیست که جرأت کشتن او را
داشته باشد و چنین میدانست که خداوند عالم او را آفریده که جمیع روی زمین را بزیر اطاعت خود بیاورد
بالجمله از ولایت ساکس از راه سیلزی داخل خاک پولند شد و ولایات عرض راه از تردد لشکر او بالمره خراب
گشت شرل مجبور بود از اینکه سپاه خود را از راههائیکه تردد از آنها کم میشد بگذراند تا اینکه آذوقه لشکر زیاد و زحمت
سپاهیان کم باشد مردم عرض راه از عبور آن سپاه اطلاع یافته همه فرار نمودند آنهائیکه جای گریز نداشتند
پنج شش هزار نفر بیک جا جمع شده خواستند یکنفر از جانب خود نزد شرل بفرستند که رفته منظور ایشانرا
معروض دارد که اگر ظلمی دربارهٔ ایشان بعمل آید بالمره تمام شوند و از پای درآیند یکنفر پیر مرد را روانه کردند قرار
رعیت پولند این بود که در چنین مقام هر کس را نزد بزرگ میفرستادند او را رخت سفید میپوشانیدند این مرد
پیر را نیز از فرق سر تا پا لباس سفید پوشانیده با اسلحه تمام او را نزد شرل روانه کردند چون پیرمرد نزد ایشان رسید
با زبان پولک و صدای بلند عرض خود را بشرل نمود هیچکس زبان او را نفهمید چون در کوهستان پولند زبان علیحده
دارند که دیگران نمی فهمند شرل از وضع حرف زدن و ترکیب رخوت او ناخوش آمده حکم کرد که این مرد دیوانه را در حضور
من بکشید چون رعیت اینگونه رفتار شرل را دیدند همه حاضر شدند و اتفاق کردند که یا تلافی نمایند و یا اینکه جمله
تلف شوند معلوم است که رعیت نمیتوانند با لشکر شرل بجنگند و فتح نمایند یکساعت نکشید که همه متفرق شدند
و فرار نمودند شرل حکم فرمود که ایشانرا تعاقب نمایند و دهات آنها را آتش زنند و هر قدر از ایشان
بدست آید بگیرند و نزد خود آرند چند فوج مامور شدند که حکم شرل را بجا بیاورند سه چهار قریهٔ ایشانرا که نزدیک بود
آتش زدند و قریب هشتصد نفر از ایشانرا دستگیر کردند چون بحضور شرل آوردند شرل حکم کرد که همه یکدیگر را

عبور گذشتن

بیان قساوت قلب شرل دربارهٔ رعیت پولند

طلب

طناب بگردن انداخته باشند اینطور آن هشتصد نفر را بقتل رسانید یکنفر باقی ماند و کسی نبود که بدان قرار او را بخشد
حکم کرد که خود طناب بگردن خود انداخت و بیچاره خود را بکشت اینگونه ظلم و تعدی از شرل دوازدهم همیشه
سر میزد چون منظور نوشتن تاریخ پطر است لهذا زیاده برین نمیتوانیم بتفصیل احوالات شرل پردازیم
اینقدر معلوم شود که هرگز رحم و مروت در قلب شرل نبود و پیوسته بقتل و خونریختن مردم حریص بود روزیکه خون
نمیریخت آنروز را با غصه و اندوه میگذرانید ازین جهت در صحرای جنگ بسیار جرأت و قدرت داشت نوربرگ
نام کشیشی بود که در آن اوقات همراه لشکر سفر میکرد و حسب الحکم او به پیشنمازی لشکر و قضاوت عسکر مأمور بود
نوشته است که مکرر شرل را بچشم خود دیدم که در میدان جنگ اسب خود را از جائی میراند که نعش مردگان در پیچ و روی هم
افتاده بود هر وقت که سم اسب او بنعش مرده میخورد خوشحالی و انبساط از و ظاهر میگشت بعد ازین حکایت شرل
دوازدهم در هر جا دو منزل یکی کرده خود را بخاک لیستانی رسانید و در آنجا خبر آوردند که پطر کبیر با لشکر قلیل در میان
شهر گرد و نو است خواست کاری بکند که پطر را در شهر مزبور بگیرد چون لشکر عقب بود هشتصد نفر از فوج خود
برداشته بیکساعت از شب رفته وارد شهر مزبور شد دروازه آن شهر را پطر بیک نفر صاحب منصب سپرده
بود بمحض خبر ورود شرل از ترس دروازه شهر را گذاشته گریخت شرل داخل شهر گشته و بمجرد ورود آن شهر حکم
کرد که جمیع دروازهای شهر را محافظه کنند و نگذارند احدی بیرون برود چند نفر از صالدات روس خواستند
مانع شوند لشکر شرل همه را از شمشیر گذرانیدند خبر ورود شرل را بپطر معروض داشتند و لیکن نگفتند که لشکر شرل
بهمه جهت هشتصد نفر است پطر چنین گمان کرد که شرل با همه لشکر داخل شده است آنقدر قوت نداشت
که با جمیع لشکر شرل جنگ کند ناچار با هزار زحمت از سمت قلعه راه پیدا کرده با لشکر خود از شهر بیرون شد نیم
فرسخ از شهر دور نشده چند نفر کشیش که در شهر مزبور منزل داشتند و از پطر کبیر محبت دیده بودند و شرل دوازدهم
خانه ایشانرا بزور گرفته خود منزل کرده کشیشان مزبور نزد پطر آمده خبر دادند که شرل بهمه جهت هشتصد
نفر همراه خود دارد پطر کبیر سه فوج از سپاه خود همراه داشت و در بیرون شهر منزل کرده بودند پطر بعد از آگاهی از عدت
شرل دوباره بآن شهر مراجعت فرموده یک فوج از لشکر خود برسم قراولی در بیرون شهر گذاشت که از ورود اردوی
شرل آگاه باشند و خود با دو فوج در میان شهر بنای محاربه گذاشت چیزی نمانده بود که همه سپاه شرل اسیر و
خود نیز دستگیر شود ناگاه پطر کبیر را خبر آوردند که اینک سپاه شرل رسید پطر چاره نداشت از شهر بیرون رفت
دیگر در آنجاها توقف نکرده با لشکر خود روانه شد و همان شب بر جمیع لشکر که در خاک لیستانی بودند حکم فرمود که
بدون توقف داخل خاک روسیه شوند پطر کبیر میخواست که پیش از آمدن شرل آنچه در قوه دارد سرحدات
روسیه را مضبوط کرده باشد و ولایاتی که تازه تصرف کرده بود چنین محکم نماید که در وقت رسیدن لشکر

وارد شدن شارل دوازدهم بالشکر کثیر بشهر لیستانی و رفتن پطر کبیر بپطربورغ

دشمن جای تشویش نماند چون جمیع لشکر وارد خاک روسیه شدند از هر جا که احتمال ورود لشکر شارل بخاک روسیه
از آنجا بود بقدر امکان جاهای مزبور را مضبوط کرده خود روانهٔ پطربورغ شد پطر فهمیده بود که لشکر شارل بزودی
از لیستانی نمیتواند حرکت بکند بچند سبب اوّل آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع لیتانی آذوقه پیدا نمیشد میبایست
آذوقه را از اطراف بیاورند ثانیاً زمستان بود با آن حدّت سرما و خرابی ولایت حرکت امکان نداشت
هرگاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع لشکر او بی شبهه تلف میگشتند اوقاتی که شارل در شهر لیتانی معطّل
بود پطر میخواست که امورات و تدارکات ولایاترا مضبوط نماید و از شهر مسقو تشویش و احتیاط داشت و از تدابیر و
خیالات شارل آگاه بود که او همیشه از پی کار بزرگ میرفت امر پطربورغ را جزئی میدانست میخواست که بیکدفعه دولت و
سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شارل دوازدهم سه چهار ماه در لیستانی معطّل شد در آن اوقات پطر
جمیع امور سرحدّاترا درست کرد که اگر فتح ننمایند اقلاً سپاه خصم را معطّل کرده باشند و خود در شهر پطربورغ و مسقو
مشغول انجام مهام سپاه و نظام گردید چون از هر باب اطمینان بهم رسانید دوباره بخاک لیستانی مراجعت
نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شارل دوازدهم بجهت زیادتی مکث و تعطیل در آنجا دلگیر گشته مهما امکن تدارک
لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شد و برودخانهٔ برازین رسید که در آنطرف همان رودخانه پیش جنگ
لشکر روس منزل کرده بود وجود ایشانرا معدوم شمرده در حضور ایشان بساختن پل حکم داد تا سپاه خویش را بآن
طرف رود بگذراند لشکر روس آنچه در قوّه داشتند سعی کردند و همّت گماشتند که از ساختن آن پل مانع آیند
ممکن نشد شارل دوازدهم در آن گیرودار که گلولهٔ توپ و تفنگ مانند تگرگ از طرفین میریخت پل را تمام کرده و لشکر
خود را بآنطرف گذرانید از سپاه روس آنها که گریختند خلاص شدند بقیّه را لشکر شارل بقتل رسانید و هرچه از توپخانه
و قورخانه و ذخیره و آذوقه داشتند بالتّمام متصرّف گشتند پطر کبیر با لشکر کثیر در کنار رودخانه وابیز در نزدیکی
شهر هولسن توقّف داشت شارل دوازدهم بعد از این فتح و ظفر کبیر روانهٔ هولسن شد رود وابیز که همیشه
آب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتّفاقات همانسال چنان آب آن فراوان شده
بود که هیچکس از متقدمین آب آن رودخانه را تا آنروز بآن قرار نشان نمیداد پطر کبیر با آن خیال که عبور و مرور
از رودخانهٔ مزبور غیر ممکن است در کنار آن اردو کرده متمکّن شده بود چون شارل وارد شد حکم کرد که در روی این رود
خانه نیز پل به بندند پطر کبیر پیش از وقت چنان فهمیده بود که خصم را عبور از رودخانهٔ مزبور معسور خواهد گشت و
چاره ندارد مگر اینکه جسری بسازد از این سبب توپخانه را در جائی قرار داده بود که سرکوب جمیع اطراف آن رودخانه
شده تا ده فوج از زندگی خود نمیگذشت پل ساختن و جسر بستن ممکن نمیگشت شارل نخست خواست حکم خود را در خصوص
پل مجری بدارد بعد دید که هر کس پیش میرود قتیل آن غرقاب و غریق آن گرداب میشود از مشاهدهٔ آن احوال و معاینه

معسور: مشکل

آن اهوال حواس شرل مختل گشته چون شیر خشمگین خود را با آن رود انداخت و روی بلشکر کرده گفت هرکس زندگی
مرا میخواهد از پشت سر من بیاید اوّل افواج خاصه از عقب او برفتند آب چنان پرزور بود که تا بدوش
صالدات میرسید پطرکبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شرل با لشکر از رودخانه گذشت
سپاه روس پانزده هزار پیاده و نه هزار سواره بود شرل فرصت نداده بمجرّد عبور حکم باشتعال آتش حرب
و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقهٔ باروت گلوله توپ و تفنگ را چون قطرهٔ باران
در آن صفحهٔ جنگ بارید ولی هر قطرهٔ بارانی قطعهٔ جانی را شربت مرگ میداد و روانی را ناتوان مینمود و
چراغ دودمانی را خاموش میکرد در همان روز سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و یورش بردند لشکر روس
مقاومت نمودند و ثبات ورزیدند در حملهٔ هفتم روسیّه دوام نکرده شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم دوازده
توپ و بیست و چهار خمپاره از لشکر روس بتصرّف سپاه شرل در آمد و نزدیک بچهارده هزار نفر از طرفین
کشته شد هرگاه پطر از اوّل چنان میدانست که شرل بدانگونه جرأت نموده لشکر از رودخانه خواهد گذرانید حکم باندختن
آن توپهائیکه سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میکرد یک نفر از لشکر شرل خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او
خطور نمیکرد که شرل چنین جرات خواهد کرد

فصل شانزدهم دربیان گذشتن شرل رودخانهٔ پوریستن را و رفتن او بسمت اوکرن و خبط بزرگ شرل و شکست خوردن لشکر او و احوالات غریبه که در اوکرن اتّفاق افتاد

بعد از واقعهٔ جنگ هولسن و شکست خوردن لشکر روسیّه شرل دوازدهم بشهر موهیلو که در کنار رودخانهٔ پوریستن
واقع و شهر بسیار کوچکیست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقّف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس
روانهٔ شهر مسقو شود پطرکبیر از عزم و تدبیر شرل واقف گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشیده و لشکر جزئی
در آن سرحدات گذاشت که اوّل از احوالات اردوی شرل با خبر باشند ثانیاً آنچه در قوه دارند ممانعت
نمایند که لشکر شرل بزودی داخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفع خسارت
و دفع شرارت شرل نماید در اوقاتیکه شرل مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازه پا نام که یکی از بزرگان
اوکرن و طایفهٔ قزاق بود بخدمت شرل رسید نوشته بود که هرگاه رای شرل بگیرد که از راه اوکرن بگذرد من که
بزرگ طایفهٔ قزاق هستم متعهد و ملتزم میشوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را ملتزم رکاب شرل نمایم و لازمهٔ آذوقه
سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرل را بر ذمّت همّت خود خواهم کشید شرل از این مکتوب و
مرسول زیاده از حد اندازه خوشحال و مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بزیر اطاعت او بیاید بعد

خبردار نسخه

از آن باطمینان تمام ممالک روسیه را مسخر خواهد کرد و پطر کبیر را تمام خواهد نمود بدون تأمل و فکرت از عزم و صرافت
مسقو برگشته بعزم سفر اوکرن افتاد مازه پا مردی بود هفتاد ساله و هیچ اولاد نداشت پطر کبیر نهایت التفات را
درباره او مبذول داشته لازمه محبت و مرحمت در حق او کرده بود و کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او پیچیده
بمقام نفاق و عداوت وی در آمد مرد عاقل نانی که در دست دارد بامید اینکه فردا بزرگتر ازین خواهد رسید هرگز
آن نان موجود را از دست رها نمیکند همینکه اسم و آوازه فتوحات شرل بگوش او رسید خیال کرد که پطر تمام
خواهد شد و پیش از آنکه مجبوراً نوکری شرل را بکند خواست که باختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات
و محبت او بشود لکن از جانب شرل سخن دروغ و گزاف چنین کسی گوش دادن نهایت نادانی و بیخردی بود زیرا
که در اول کار تأمل و تحقیق نمود که مازه پا راست میگوید یا دروغ و بمحض یک نوشته او بنابیت باور نمود ثانیاً آن
طوریکه متعهد شد که شانزده هزار نفر لشکر و آذوقه زیاد بدهد در قوه داشت یا نه بطایفه خود اینقدر مسلط و مقتدر بود که
هرچه او بگوید طایفه اش قبول و اطاعت نماید یا خیر بالجمله شرل هیچکدام ازین عیوبات را فکر نکرد و اینقدر تأمل و
توقف نمود که لشکری که لوانهوپ حکم کرده بود از ولایات لیونی و پولند جمع کرده بیاورد برسند لاجرم بقدر مقدور
تدارک لشکر دیده روانه شد مازه پا وعده کرده بود که در کنار رود دزنا خود را بشرل برساند بدین جهت چون شرل
برود خانه مزبور رسید بانتظار مازه پا در آنجا رحل اقامت انداخت مانزیکوف که حسب الحکم پطر کبیر مأمور بود
که همیشه در نزدیکی اردوی شرل بوده از احوالات او خبردار باشد چون دید که شرل از خیال مسقو برگشته بسمت
اوکرن میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود دزنا بسبب زحمت راه و کمی آذوقه اوضاع سپاه سوید را مغشوش و پریشان
بجا آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شرل بتاخت و بسیاری از طرفین کشته شد چون لشکر روس که همراه
مانزیکوف بود جزئی و کم زور بودند زیاده جرأت نکردند که با سپاه شرل جنگ نمایند در هنگامی که شرل در کنار رود
خانه انتظار مازه پا را میکشید از برای لشکر او بسیار بد میگذشت لیکن رفتار شرل لشکریان را تسلی داده ساکت مینمود
شرل روزگار خود را مانند صالدات میگذرانید و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هرچه ایشان میخوردند او نیز میخورد
افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و مشقت دیدند نارضائی و شکایت را فراموش کرده اظهار
خوشحالی و مسرت میکردند پطر کبیر از جمله این احوالات خبردار گشته اگرچه از حرکت مازه پا اندکی متغیر و دلگیر شد لکن
بسبب آنکه شرل از عزم مسقو برگشته بسمت اوکرن روانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که
بالاخره کار او پریشان و ضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر اوکرن پردازد خواست چند روز دیگر
توقف کرده انتظار لوانهوپ را بکشد که شاید او به شرل نرسیده شکار کند و تمام نماید در آن اوقات از برای لشکر
روس نیز جهت کمی آذوقه بد میگذشت پطر شنیده بود که لوانهوپ آذوقه زیاد همراه می آورد تصور کرد که هرگاه

لشکر

شکست هم نتواند بدهد لا محاله آذوقه را از دست او بگیرد پس حکم کرد که ماتزیکوف با سپاه خود در کنار رود خانهٔ بوریستن
توقف و مکث نماید تا هر وقت لشکر لوانهوب برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش بروند چند روز دیگر لوانهوب رسید
پطر بخت مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تأمل کرد تا اینکه نزدیک برود خانهٔ بوریستن شدند چون سپاه لوانهوب
گذشت پطر کبیر با لشکر خود پشت سر ایشان راه گرفته ایشان را تا بجائی که ماتزیکوف وعده داده بود برد در آنجا بنای
قتال و اشتعال نائرهٔ جدال گذاشت سوید بها نوشته اند که آنروز پطر کبیر چهل هزار نفر سپاه همراه داشت در حقیقت
جمیع لشکر پطر بیست هزار نفر بود سه شبانه روز از طرفین بکوشش و محاربه پرداختند اگرچه سپاه روس روز
اول شکست دادند ولیکن صرفه چندان نبردند لوانهوب با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید
روز دویم از صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگل بیرون آمده خود را بقلعه که مشهور
بپروسپوک بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطر کبیر خود سرکردگی سپاه را بر ذمت همت گرفت و
حکم فرمود که قلعهٔ مزبور را بایورش بگیرند گلوله توپ و تفنگ از جانب لشکر سوید چنان میریخت که صالدات
روس جمله بخیال فرار کردن افتادند پطر کبیر چون اوضاع را بدانگونه دید حکم کرد که هر که رو بگرداند او را با گلوله بزنند
اگرچه خویشتن باشد این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف و آرام در آن قلعه نمانده بالاخره
قلعه را رها کرده فرار نمودند لکن ماتزیکوف سر راه ایشان را گرفته مانع شد تا پطر از عقب رسیده باز بنای
جنگ شد بعد از دو ساعت محاربه از لشکر لوانهوب هشت هزار نفر تلف شده مابقی از چنگ لشکر پطر خلاص
گشته خود را بمأمنی کشیدند و نیز در آنروز پنجاه و هشت نفر صاحب منصب و هزار نفر صالدات و هفده عراده توپ
و جمیع آذوقه که همراه داشتند بتصرف لشکر روس در آمد پطر کبیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را انعام و
نشان داد و آن اوقات که پطر در نزدیکی رود بوریستن این فتح را نمود بعد خبر از پطربورغ رسید که همانروز جنارال
اپراکسین که یکی از سرداران پطر کبیر بود در قرب شهر نروا شکست مضبوط بلشکر سوید داده بود و آن ایام از
برای پطر کبیر اینگونه فتوحات از جملهٔ لزومات بود والا جمیع روسیه از و روگردان و یاغی میگشتند مکرر
پطر گفته است که هرگاه من از مملکت خود خاطر جمعی میداشتم آنوقت میدیدند که چه کارها میکردم تشویش و احتیاج
ولایات خود مرا مجبور میکند باینکه پیوسته خاک خود را مانند دشمن پرزور دانسته نصف سپاه خود را
معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بمصرف نگاه میدارم بالجمله چون خبر شکست لوانهوب بشارل در
کنار رود دزنار رسید شارل از این خبر چنان برآشفت که خواست همان ساعت برگشته تلافی نماید لکن مازه پا او را
معطل کرده بود دو روز بعد از وصول این خبر مازه پا وارد شد ولی در عوض شانزده هزار نفر که وعده کرده بود بهمه جهت
دو هزار نفر همراه داشت توضیح انیقال آنکه مازه پا بطایفهٔ خود امر را مشتبه کرده تا نزدیک بشانزده هزار

نفر باسم اینکه پطر کبیر ما را نهایت محبت کرده بالاتفاق برویم و او را درین وقت اعانت و خدمت نمائیم از طایفه خود جمع کرده بود آنها بعزم اینکه بپادشاه خود خدمت خواهند کرد و اسم بزرگی خواهند گذاشت که شرل دوازدهم را طایفهٔ قزاق گرفت همراه مازه پا روانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه برداشته چون بدو منزلی رود دزنا رسیدند در آنجا مازه پا آشکار کرد که منظور او خدمت پطر نیست بلکه میخواهد بشرل خدمت نماید طایفهٔ قزاق بعد از اطلاع از منظور مازه پا التفات و عطوفات پطر را درباره خود یاد کرده همه بالاتفاق در جواب گفتند که تا حال از پطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفهٔ ما در عهد پطر بکسی بد گذشته باشد الحمد لله که تو نیستی پطر ترا باین مرتبه رسانیده است و با حکم او بزرگ ما گشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه خیانت نماید ما هرگز او را تمکین و اطاعت نمی کنیم مازه پا هر چه سعی کرد که شاید ایشان را بشرل راغب و مایل کند نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را یکجا برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد مازه پا نماند مگر کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدمتکار او بودند مازه پا ناچار با آن احوال بخدمت شرل رسید چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خبط بزرگ کرده است ولیکن از بسکه بخویشتن مغرور بود کسی را بهیچ جه پا پی تخت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه صدمات را بفتوحات باید نمود لاجرم بقیهٔ لشکر پولتاوا را با آن دو هزار سپاه مازه پا برداشته باز روانهٔ اوکرن گردید چنان خیال میکرد که اگر دو ده از مملکت قزاق تصرف نماید مجموع طوائف قزاق با و اطاعت خواهند کرد و خبر نداشت که آن چهارده هزار نفر قزاق بعد از مراجعت چند نفر از معتبرین خود خدمت پطر کبیر روانه کرده همهٔ احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت او دست نکشند مازه پا بشرل چنان فهمانده بود که هرگاه شرل بشهر باتورن که پای تخت قزاقستان است برود و اهل شهر مزبور که جمله بر خود ارادت و اطاعت دارند بشرل نیز مطیع و منقاد گشته آنچه ضرور دارد از آذوقه و غیره در آنجا موجود و مهیا خواهد دید بمحض تصرف شهر مزبور جمیع طایفه اطاعت او را خواهند کرد پطر کبیر بعد از آنکه از گذارشات اطلاع یافت حکم فرمود که مازنیکوف با کالیسین چند فوج همراه برداشته پیش از ورود شرل خود را بشهر باتورن برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه شرل هنگام ورود چیزی در شهر مزبور بدست نیارد ولی کاش فریب خورده و با مادلیکه گشته که منحوس بلطف بود و بعد از آن حکم پطر کبیر آنجا را خراب کرده مازه پا را معزول نمود و بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نمود و منتظر حکم جدید پطر کبیر شد چون شرل ازین احوالات مستحضر گشت آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشهری یا دهی برسند غارت و چپاول نمایند پس آتش زده بگذرند شرل میخواست با اینگونه اطوار تلافی نماید و لی احتیاج بچپاول نبود همه رعیت فرار کرده بودند در هر

رسیدن مازه پا بخدمت شرل دوازدهم

مستحضر خبردار شدن

بیست فرسخ یک ده آباد نبود که آذوقه و شدت سرما هور سپاه را بجائی رسانده بود که در هر منزل دویست سیصد
نفر قرین هلاک و دفین خاک می‌گشتند و لشکر پطر کبیر از همان راه برا ثر ایشان می‌آمدند اما پطر ما یحتاج سپاه را بجهة
جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هرچه داشت بجان و دل پیشکش میکرد یکی از وزرای
شرل که پیپر نام بود چون اوضاع را اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما باین قلیل جمیع لشکر را تلف خواهید
کرد اقلاً در جائی توقف و سکنی نمائید و منتظر باشید تا فصل بهار برسد پس هرچه رای شما علاقه بگیرد حکم بانجام
آن بفرمائید و اگر شما در یکجا قرار بگیرید مازه پاکه باین ولایت بلدیت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید
شرل در جواب گفت من آن نیستم که در یکشهر قرار بگیرم وزیر عرض کرد که پولند باینجا نزدیکست بولایت
پولند مراجعت فرمائید و درین زمستان امر انجار امضبوط فرمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن
با لشکر و جمعیت بکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت روسیه مراجعت نمائید و درین ضمن چند
مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بدین مضمون که باز او گوست پریشانی سپاه شرل را شنیده
بنای طغیان و یاغیگری گذاشته بود شرل قبول نکرده گفت من درین بین بهیچ جا مراجعت نمیکنم مردم میگویند
که از پطر ترسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث ننگ و افتضاح و رسوائی من خواهد شد بهر قسم باشد
درین زمستان قزاقستان را تمام کرده در اول بهار بیکسر روانه مسقو میشوم در آن زمستان سپاه سوئد از
کجا با کجا گذشت و در کجا توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمی‌گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن
ولایات درست مذکور نشده هرگاه او کرن ولایتی میشد مانند نمسا و ایطالیا میتوانستیم که قرا و بلدان آنرا
بتحریر بیاوریم اینقدر مشخص و بیان می‌کنیم که سپاه شرل در اواخر زمستان بولایت قزاقستان زاپوراوی رسیدند
که در اول تاریخ احوالات طایفه مزبوره را بتفصیل نوشتیم این طایفه نیز در کنار رودخانه بوریستن مکان دارند و با
خواست کاری بکند که بزرگ طایفه زاپوراوی ابدست آورده خدمتی بشرل کرده باشد پس بزرگ آنها را مهمان
طلبید و تدارک بزرگ دید از آنجمله چندین گونه اسباب از کارخانه شرل گرفت که همه از نقره درست کرده
بودند بعد از صرف طعام شام با ایشان تعریف و توصیف شرل را بیان نمود و دل ایشان را بجانب وی مایل
کرد و بزرگ زاپوراوی با تعهد زیاد سوگند یاد کرد که باتفاق طایفه خود در خدمت شرل بکوشند و هرچه در قوه
داشته باشند در باب طاعت و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که یکدم اسبی را
در مجلس میگذاشتند و بروی آن قسم میخوردند چون تعاهد و تقاسم از جانبین مشد و مستحکم گشت پس بزرگ
زاپوراوی از آن مجلس برخاست و دست بدست مازوپا داده از آنجا بیرون رفتند کسانیکه همراه
بزرگ طایفه مزبوره آمده بودند هر کدام از آن اسباب و آلات نقره یکی را برداشته براه افتادند تا نظر مازوپا هرچه

قرا: جمع قریه، دهکده

وضع قسم خوردن طایفه زاپوراوی

ممانعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کوتک کاری همدیگر کشید
پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازوپا رفتند و مذکور ساختند که کسان او بجرمی که آنها کردند هر گاه نوکران
خود را تنبیه ننماید دوستی و سوکندی با هم خواهد خورد مازه پا لابد و ناچار مانده ناظر خود را بدست آنها تسلیم نمود که بقانون
خود برو سیاست کنند و سیاست طایفهٔ زاپوراوی این بود که اول دست و پای مقصر را می بستند اینقدر بهمدیگر
می انداختند که او بمرتبهٔ هلاکت میرسید بعد هر کدام یک کارد بشکمش زده او را می کشتند بیچاره ناظر مازوپا
از بیقرار کشتند بالجمله پطر کبیر در این اوقات امور خود را مضبوط میکرد جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر بجائی
حرکت نداشت مگر با فتح و نصرت میتوانستند کاری از پیش ببرند و طایفه قزاق بسیار اذیت و آزار بسپاه شارل
میرسانیدند در هر جا از لشکر سوید که بجنگ ایشان می افتاد می کشتند بعد از آنکه شارل با بزرگ طایفهٔ زاپوراوی
دوستی کرد و قدری امر لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شهر پولتاوا را تصرف نماید و دانسته بود که در شهر
مزبور آذوقه و سایر مایحتاج و قورخانه در عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا امور لشکر خود را بهمه جهت مضبوط کرده در
اول بهار روانهٔ شهر مسقو شود بدین جهت بتعجیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود

فصل هفدهم در بیان جنگ پولتاوا و شکست شارل دوازدهم و گریختن او بمملکت عثمانلو

پطر کبیر پیش از آنکه شارل شهر پولتاوا را تسخیر نماید خیال او را فهمیده بود از این سبب پیش از وقت تدارک خود را دیده
امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بهیچوجه از محاصره شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه
اگر شارل دوازدهم بفکر تصرف شهر مزبور بیفتد باعث خرابی او خواهد شد پطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع
کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر مایحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقهٔ دو ماهه را
نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید باطراف شهر پولتاوا رسید پطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در سنهٔ ۱۳۲۱
وارد شهر مزبور گردید شهر پولتاوا در کنار رودخانهٔ ورسکلا واقع است سپاه شارل از سمت شهر در کنار همان رود
خانه منزل کرده بود پطر کبیر اردوی خود را در آن سمت زده رودخانه را در میان سد و سرحد قرار داد شارل دوازدهم
چنان تصور نمود که پطر از آنطرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته باینطرف خواهد گذشت
لهذا در همان ساعت که سپاه روس رسیدند حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر جا که احتمال جسر بستن
روسیه میرفت ممانعت نمایند و خبر نداشت که پطر پیش از وقت تدارک خود را دیده سه چهار هزار نفر مامور کرده
بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جسری به بندند و خویشتن همراه سپاه بتقرب شهر آمده بود که بدشمن فریب دهد شارل
چنین گمان کند که از آنطرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا پطر خصم را غافل کرده با تمام کار او بپردازد از قراری که

پطر حکم کرده بود در یک شبانه روز جسر را موافق خواهش او باتمام رسانیده خبر فرستادند که جسر حاضر است پطر چهار ساعت
از شب گذشته بی اطّلاع خصم اردوی خویش را از جسر بانطرف رودخانه گذرانید و پیش از طلوع آفتاب اردوی
خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شرل قرار داد شرل دوازدهم بعد از آگاهی ازین ماجرا حیرت و تعجب نمود
زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفهٔ روسیه چنین آدم بعمل آید که در فنون لشکرکشی او را فریب دهد اگرچه
تشویش زیاد ازینگونه حرکت و جرأت پطر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد کشید لکن از کثرت
کبر و شدت غرور این مطلب را بروز نداده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بمحاربه پردازد هردو
پادشاه درین سفر باموراتِ لشکر و سامان حشر خود دقّت و مراقبت مینمودند چون دوام سلطنت
و قوام دولت هردو بستهٔ همین جنگ و محاربت بود زیرا که اگر شرل شکست میخورد بالمرّه تمام بود و اگر پطر هزیمت
میکرد دیگر سلطنتا و در روسیّه صورت نمیگرفت زیرا که دشمنان پطر طالب و جویای بهانه بودند که تضییع و
تخریب او پردازند و ملّت را از و بگردانند جمیع اروپ نیز چشم و گوش خود را متوجّه جنگ و محاربهٔ ایشان
کرده منتظر خبری بودند که کدامیک ازین دو پادشاه خراب خواهند شد اگرچه مدّت سه ماه بود که دول
خارجه هیچ چه از احوالات ایشان اطّلاع نداشتند و نمیدانستند که شرل در کجاست و چه کار میکند لکن ازین
فقره خاطر جمع بودند که البتّه پطر خراب و ضایع خواهد گردید فتوحات دانمارک و پولند و نروا او را در نظر
عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که هرگز تصوّر نمیکردند که پطر کبیر فتح خواهد کرد
یقین داشتند که شرل از روسیّه مراجعت نخواهد کرد مگر اینکه پطر را استیصال و پادشاه دیگر مانند پولند
بجای او در روسیّه معیّن و مقرّر فرماید بالجمله در مدّت سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود
بودند پطر کبیر هر روز آدم بنزدیکی قلعه میفرستاد که درست رسیده بفهمد که از کدام سمت آنرا مسخّر و تصرّف
توان نمود و همچنین شرل هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پطر آگاهی بهم رساند هر وقت
کسی از طرفین نزدیک اردوی یکدیگر می آمد فی الفور از اردو شلیک کرده نمیگذاشتند که بقرب گلولهٔ تفنگ
برسند روز سیم پطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرأت بجا آورده بود حکم فرمود
که در راه پادشاه خود از جان گذشته باردوی دشمن برود و خبر صحیح بیاورد و صاحب منصب مزبور با صد
نفر سوار خود را بمیان اردوی دشمن انداخت هنگامیکه شرل دوازدهم قرار باستیانها میداد و لشکر را جابجا مینمود
آن صد نفر سوار را که بدانگونه جرأت دید بسیار متغیّر گشت و مصمّم شد که خود آنها را تمام کند فی الفور با گروهی اطراف
اینها را گرفت صاحب منصب روس از هیچ جا خلاصی ندیده ناچار بنای جنگ گذاشت و درین بین گلوله
بپای شرل خورده استخوان پای او را خورد کرد پس سواران سوید مشغول پادشاه خود گشتند که او را از میان

شلیک نسخه

باستیان سنگر

گلوله خوردن شرل دوازدهم بپایش از یکصد سواران پطر کبیر و شروع بجنگ

خلاص نمایند صاحب منصب روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت پطر رسید و گذارش را
عرض نمود پطر التفات نامحصور بصاحب منصب مزبور کرد و مجال فرصت بخصم نداده همان ساعت
بسرکردگان خود حکم فرمود که بجنگ شروع نمایند شرل نیز از عزم پطر خبردار شده نخواست که اوّل شروع جنگ
از جانب دشمن شود لهذا حکم بسران سپاه خود کرد که بسوی خصم حمله برند و لشکر سوید چون پادشاه
خود را مجروح و پریشان دیدند همه چون شیر عرین قدم بمیدان کین نهادند و عزم کردند که همان روز از خصم
انتقام کشند شرل دوازدهم از کثرت غیظ و شدّت غیرت در منزل خود آرام نگرفت الم جراحت را
فراموش نمود و حکم کرد که تختی مهیّا ساختند و بتخت نشسته در میان لشکر خود باسم جدال پرداخت از آن
سمت پطر کبیر لشکر خود را سه قسمت کرده میمنه را بجنارال بوبیه سپرد و میسره را بمانزیکوف داد و قلب سپاه را
بعهدهٔ شره متوف محوّل نمود و خود با سوار و افواج با نضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجّه بود که یکدفعه
صدای توپ از جانب خصم بلند گشت و از طرفین باشتعال مشاعل محاربت سبقت و مبادرت
رفت دفعهٔ اوّل سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند که کم مانده بود که سپاه روس بالمرّه از آن جنگ
مأیوس شوند و در ان حمله میان پلش جنگ روسیه را از سپاه خود ببریدند و باسقیان ایشان را تصرف
کردند اگرچه در آن هنگامه لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر برایشان
مشتبه گردید نظم لشکر روس بحال خود باقی بود و هیچ بنظام ایشان روی نداد دفعهٔ دوّم پطر کبیر خود در پیش افتاد
حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله کنند در مدّت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که
قلم از تحریر آن عاجز و عقل از تصوّر آن قاصر است در بین گرمی هنگامهٔ جنگ تک گلوله توپ بدو نفر
که اسپ تخت شرل خورده هر دو را از زندگی دور نموده و تخت بزمین خورده شکست شرل از بسکه میل بجنگ
داشت حکم کرد که او را روی تخته گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تاریخ نویس شرل نوشته است
که دوباره تخت آوردند ولی دروغ است زیرا که در آن گیر و دار تخت پیدا نمیشد و این کسر شأن شرل نیست بلکه
زیادتی جرأت و شجاعت او ظاهر میشود بعد از دو ساعت از هر طرف سپاه سوید شکست خورده رو بهزیمت
نهادند شرل هر سعی که داشت بکرد که شاید سپاه خود را از گریختن مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد
از هول جان سوار اسب شده سه چهار فرسنگ راه از دو انج ستایان بگریخت بسیار ترس و هراس از آن داشت که مبادا
در دست پطر کبیر اسیر شود و آنچه خود درباره پطر قصد کرده بود همانا بسر خود بیاید و قضیّه برعکس نتیجه بخشد
بالجمله از سپاه سوید در روز پولتاوا نه هزار و دویست و هشتاد و چهار نفر کشته شد و نزدیک بسه هزار نفر
اسیر گشتند پطر کبیر آن روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتی که لباس خود را در آورد هشت

عرین
نام بیشه است

اشتعال
سوزانیدن

مشاعل جمع
مشعل

سبقت
پیشی کردن

مبادرت
شتابی کردن

کلوله تفنگ از میان رخت و کلاهش پیدا کردند مورخین سوید نوشته اند که شارل دوازدهم چنان چشم سپاه روس را
ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرأت نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند از این قرار معلوم میشود مورخین
سوید بیخبرند از آنکه بعد از شکست خوردن با چهارده هزار نفر بقیه سپاه خود میگریخت و از رودخانه ورسکلی
گذشته میخواست که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که مانزیکوف با ده هزار نفر خود را بایشان رسانید
و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان مستاصل و عاجز کرد که بالاخره لوانهوپ سردار
سوید بجز تسلیم چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد بالتمام بقید اسیری مبتلا گردیدند مگر شارل که با معدودی
از کسان خود خلاصی یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چهارده هزار نفر لشکر را یکجا اسیر کردن خالی بخوف
و هراس شارل نداشته باشد مشخص است که مورخین سوید اخلاص یاد بپادشاه خود داشته اند و حق دارند
لاجرم در میان چهارده هزار نفر که مانزیکوف گرفت از نوکران معتبر شارل بسیار بودند از آنجمله یکی وزیر شارل و دو
نفر از عمله خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجمله مرشل رنچلند و جنرال
لوانهوپ و پنج جنرال دیگر با دو نفر اجودان و اجودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شارل دوازدهم بهمه جهت در
جنگ پولتاوا و جنگ مانزیکوف نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن داد و سیزده هزار و هفصد نفر
از سپاه وی اسیر دلیران روسیه گردید از اینقرار مفهوم میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود لشکری که اول همراه
داشت چهل و پنجهزار نفر بودند غیر از سپاه لوانهوپ و چهار پنجهزار نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه
و در جنگهای کوچک که فیما بین دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پولتاوا زیاده از بیست و
هفت هزار نفر نداشت و منتهای بی عقلی بود که با آن لشکر جزئی بنای جنگ گذاشت همیشه کارهای
شارل از اینقرار بود هرچه میکرد طالعش میگردید و همه وقت بخت بکار نمی آید میباید آدمی کار را از روی عقل
صائب و تدبیر کامل به بیند نه با تهور باطل و رای جاهل بالجمله در جنگ پولتاوا از سپاه پطر آنچندان خسارتی
نرسید بهمه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالدات از سپاه روس تلف
گردید شارل بعد از این شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از ورود بولایت زاپوراوی راه بیابان را
پیش گرفته داخل خاک عثمانلو گردید پس پطر کبیر از خیال شارل خبردار شده یکنفر از معتبرین نوکرهای خود را با ارش
او روانه و کاغذی بدین مضمون بشارل نوشت که هرچه در زمان گذشته از شما صادر گشته جمله را فراموش
کردم این درست نیست که ولایات خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری من قسم میخورم که بتو هیچ
بدی نکنم مراجعت بکن و نزد من بیا که مانند برادر با تو رفتار خواهم کرد بعد با کمال احترام بممالک سوید بخرام
وقتیکه فرستاده پطر بسرحد عثمانیه رسید شارل گذشته و داخل خاک عثمانلو گشته بود فرستاده بشارل

رسید مراجعت نمود بالجمله پطر کبیر بعد از این جنگ چند روز دیگر در ولایت قزّاق توقّف کرد و لازمهٔ قرار
داد آن صفحات را مقرّر فرموده مراجعت کرد

فصل سیزدهم در بیان بعض گذارشاتیکه بعد از جنگ پولتاوا اتّفاق افتاده و احوالات شرل در خاک عثمانلو و فتوحات پطر کبیر و دوباره پادشاه کردن پطر کبیر اوگوست را بمملکت پولند

تا روز جنگ پولتاوا جمیع اروپ چنان تصوّر میکردند که داعیهٔ پطر در جنب صولت شرل چون لاف جنگ صعوه ایست که در جنگ باز باشد یا کبوتری که هما و در شهباز بعد از آنکه خبر فتح پولتاوا باروپ منتشر گشت دانستند که پطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشورگیر بوده است فی الحقیقه پطر کبیر در این هنگامه بکمال عقل و محض دانش کار خویش را از پیش برد و چون شرل خصم قوی و شیردل را در صورت پیش از مملکت خود بیرون کرد اگر پطر نیز مانند شرل متهوّر و مغرور می بود و امور خود را در آن اوقات بقوّت و زور خویش محوّل و موکول میکرد بی شبهه در این سفر آخر تمام میشد و زمان سلطنت او بانجام میرسید از شرل دوازدهم بجز خسارت و مضرّت احدی را منفعت نبود طایفهٔ خود نیز از کثرت ظلم و طغیان او بتنگ آمده بنای عصیان داشتند و اوضاع دولت وی بسیار پریشان گشته و عموم رعیّت او در امور گذران خویشتن سرگردان و حیران بودند و مردم بزوال سلطنت و دولت او کمال رغبت داشتند که از دست او خلاص شوند و از جور او دور باشند و پطر کبیر بر خلاف او زحمتها کشید و رنجها برد که طایفهٔ وحشیّهٔ روسیّه را که هرگز آوازهٔ ادب بگوش آنها نرسیده بود تربیت فرمود و دولت روسیّه را داخل یکی از دول معتبرهٔ فرنگ نمود هرگاه بر او صدمه میرسید اوضاع جمیع روسیّه دوباره بهم خورده باز اوضاع قدیم شیوع مییافت و چون ممکن نبود که دولت او بدان قرار قوام بگیرد و دوام داشته باشد در حقیقت ضایع شدن چنین پادشاه عاقل کار ممالک روسیّه را مختل و عاطل میکرد و زمام آن دولت بدست دیگری افتاده اسم طایفهٔ روس از روی زمین برداشته میشد با اینکه چون طوایف قزّاق یا تاتار طایفه میشدند که رعیّت و ملّت تابع دولت دیگری گشته همیشه بزحمات و مشقّات مبتلا میشدند بعد از فتح پولتاوا ارجال و اوضاع جمیع ولایات که از ترس شرل دوازدهم در گوشهٔ عزلت آرمیده بودند بهم خورد از آنجمله اوگوست پادشاه پولند که شرل معزول کرده دیگری را در جای او قرار داده بود باز از برای خود استعداد جمع کرده بنای سلطنت گذاشته بود و عریضه بخدمت پطر نوشته در خصوص عفو تقصیرات خود استدعا کرده بود و فتح ابواب مرحمت و التفات پطر را در بارهٔ خود خواسته بود و پطر چون خسارت او را بسیار کشیده و باضرار او متحمّل گشته بود و نمیخواست که زحمات خود ضایع کرد لهذا از سر تقصیرات او در

رسیدن سفرا بخدمت پطر کبیر

گذشت و در جواب نوشت که قلم عفو بر جرایم اعمال تو کشیدم و از تقصیرات تو گذشتم و مجدداً ترا بدوستی خود
برگزیدم پس ازین از دوستی تو دست نخواهم کشید لاجرم پطر در آن اوقات لشکر باطراف و ولایات روانه
میکرد جنارال مانزیکوف را که بکارگذاری او وثوق تمام داشت حکم فرستاد که افواج سواره را برداشته
بسوی پولند روانه شوند و هرگاه از بقیّهٔ سپاه سوید در آن ولایت باشند بکلّی تمام کرده پادشاهیِ
اوگوست را برقرار نماید و مرشل شره متوف را با لشکر خود روانهٔ لیونی فرمود که رفته امور تصرّفات را مضبوط
نماید پطر خود با بقیّهٔ لشکر از راه کیویع و لبینی بخاک ممالک لیستانی رفت چند روز در آنجاها مانده امور اوگوست را
مضبوط نمود و از اهل ولایت التزام گرفت که من بعد با اوگوست خدمت کرده احدی را بپادشاهی قبول
نکنند و از آنجا یکسر بشهر وارشوی پایِ تخت پولند برفت اوگوست پادشاه پولند در آنجا با توقّف داشت و
منتظر ورود پطر بود که لازمهٔ خدمت و احترام را بجا آورده باشد فی الحقیقه اوقاتی که پطر در شهر مزبور ماند اوگوست
طوری خدمت کرد که خیانت و خلاف او بالمرّه از خاطر پطر بیرون شد و دوباره قسم خورد و تعهّد کرد که
مادام العمر مراقب احوالات اوگوست گشته حمایت از و نماید در هنگام توقّف خود در شهر مزبور ایلچیان
معتبر از جانب دول ساکس و دانمارک و پروس خدمت پطر رسیدند و خواهش دوستی و یکانگی کردند پطر
کبیر ایلچیان دول مزبوره را زیاده از حد محبّت کرده آنچه خواهش کرده بودند قبول نمود و عهدنامه از هر طرف
نوشته شد که پس ازین هر چهار دولت باهم متّفق شوند و دولت سوید را دشمن خود بدانند اگر من بعد
کسی از ایشان با دولت سوید دوستی کند موافق عهدنامه سایر دول ازین چهار دولت دفع او را بر خود
واجب شمارند و او را از میان برداشته بالمرّه خراب کنند بعد از آنکه پطر عهدنامهٔ دول خارجه و امور
اوگوست را مضبوط نمود مصمّم شد که خود بمملکت پروس رفته با پادشاه پروس عهدنامهٔ مودّت و دوستی را
محکم کند سابقاً پادشاه پروس با پطر کبیر بسیار دوست بود لکن از ترس شرل دوازدهم جرأت نمیکرد که
دوستی را آشکار نماید در سفری که پطر بفرنگ میرفت نهایت محبّت را برو کرده بود و درین سفر نیز زیاده از
حد خدمت کرد و آنچه ایلچی خود قرار داده بود خود نیز قبول کرده سوگند یاد نمود که مادام العمر اسم دولت
سوید را بزبان نیاورد و از مملکت پروس روانهٔ ولایت لیونی شده بفکر تصرّف شهر ریگا افتاد که شهر
ریگا را نیز تصرّف کرده ولایت لیونی را بالمرّه مالک شده باشد و شهر مزبور را خود محاصره کرده بکمیت
قلعهٔ ریگا را خراب نمود درین هنگامه وجود پطر در پطربورغ ضرور شده بود لهذا ریگا را بهمان قرار
در محاصره گذاشته روانه پطربورغ شد و از تسخیر شهر مزبور خاطر جمع بود که از چنگ او خلاص نخواهد
یافت بالجمله پطر بعد از ورود پطربورغ لوازم استحکام امور آنجا را بعمل آورد و چند فروند کشتی دیگر از

نوساخته در اوایل سنهٔ ۱۱۲۲ با جلال تمام روانهٔ شهر مسقو شد روز ورود شهر اهل شهر مسقو با کمال اکرام و اعزاز او را
پیشواز کردند و احترامی که درباره او کردند برای هیچ پادشاه اتفاق نیفتاده بود و سه شبانه روز شهر را
آئین بسته شادی نمودند مدت سه روز صدای توپ از شهر منقطع نشد و در بین این عیش و جشن کاری
اتفاق افتاد که در نظر پطر کبیر کمتر از فتح پولتاوا نبود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال اینکه دو
سال پیش از آن پطر کبیر بجهت مطالبی چند یکنفر ایلچی بدولت انگلیس فرستاده بود ایلچی مزبور اخراجات
زیاد داشته آنچه از دولت روسیه قرار شده بود زیاده بر آن خرج کرده قرض بهم رسانیده بود و روزی
خواسته بود که روانهٔ ولایت روسیه شود تجار انگلیس از رفتن او ممانعت نموده ایلچی مزبور هرچه
استدعا کرد از دولت انگلیس که قرض او را از جانب دولت قبول کنند بعد از دولت روسیه بگیرند
قبول ننموده تجار را نیز منع نکرده بودند ایلچی لابد مانده یکنفر از دوستان او قرض او را داده روانه کرده بودند پطر
درین باب از دولت انگلیس شکایت نکرده و دولت مزبور گوش نمیداد و حکایت جنارال پاتکول
نیز که ایلچی پطر بود و شارل او را کشت بگوش ایشان رسیده پطر را بالمره مرد بیکاره میدانستند چون جنگ
پولتاوا را شنیدند دانستند که پطر پادشاه صاحب عزم و واجب الاحترام بوده است فی الفور ایلچی
بزرگی مامور کردند که بپطربورغ آمده عذرخواهی نماید در بین آن شادی ایلچی رسید و نامهٔ دولت انگلیس را آورد
و تا آن وقت دولت انگلیس پادشاهان روسیه را قزار می گفتند در عنوان نامه اسم پطر را امپراطور
روسیه نوشته بودند با کاغذ دولتی خبر داده بودند که از جهت بیحرمتی که با ایلچی روس شده بود دولت
انگلیس قدغن کرد که تجار را من بعد با ایلچی هیچ دولت اختیار نیست که بسبب قرض نگاه دارند اینگونه
نامهٔ انگلیس بهجت و شادی پطر را صد چندان بیفزوده دانست که اسم خود فیمابین دول خارجه معروف و
معتبر گشته است همهٔ سعی و اهتمام پطر در آن بود که دولت روس نیز مانند سایر دول در اروپ اسم و رسم
داشته باشد زیرا که انضباط امور دولتی اسم و رسم ضرور است زیرا که بسبب اسم و رسم دوست میتوان
پیدا کرد و درینصورت اگر یک دولت دشمنی و خصومت نماید دولت دیگر دوستی و مودت جوید در اوقاتی
که پطر کبیر را روز بروز عزت و جلال زیاد و ولایتش آباد میشد شارل دوازدهم در شهر بندر نشسته نمی فهمید
که چه باید کرد کسانیکه همراه او بودند هر روز عرض میکردند که کاغذی بدولت عثمانیه بنویس و امداد بخواه که
ایشان با دولت روس خصومت دارند بلکه اسم ترا شنیده کاری از ایشان برآید شارل قبول نمیکرد و نوشتن
کاغذ را بدولت عثمانیه کسر شان خود میدانست با وجودیکه در بندر از برای مخارج یومیه معطل بود باز همان
غرور از سر او بیرون نگشته میگفت هر گاه من از برای ایشان ضرور باشم ایشان خود می آیند و مرا اعانت و

حمایت

حکایت می نمایند آنوقت هر کاری را که میخواهم بعمل آورم لکن در اواخر که روز بروز فتوحات پطر بگوش او میرسید در نهایت مرتبه دلگیر و دلتنگ گشته سعی و تلاش مینمود که بلکه دولت عثمانیه را براین مقام بیاورد که با پطر بنای محاربه بگذارند و خود نیز با ایشان اتفاق کرده بلکه تلافی و انتقام نماید لکن ممکن نشد و دولت عثمانیه خواهش شرل را قبول نکرد بالجمله پطر کبیر پیوسته مشغول انضباط امورات خود بود بعد از چندماه توقف از شهر مسقو روانه پطربورغ شد و خواست دریای فینلند شهر ویبورک را که پیش از آن یکدفعه محاصره کرده و نتوانسته بود تصرف نماید تسخیر و تصرف کرده پطربورغ را بالمرّه از شرارت دشمن خلاص نماید با چند کشتی جنگی روانه گشته شهر مزبور را بعد از دو روز محاصره تصرف نمود از سپاه سوید چهار هزار نفر که در قلعهٔ ویبورک بود همه را اسیر گرفت بعضی از مورّخین نوشته اند که رفتار پطر کبیر در محاصرهٔ ویبورک خلاف عدالت بود چون لشکر مزبور که در آن قلعه بودند خود تسلیم شدند لهذا ایشانرا اسیر کردن خلاف انصاف بود ولیکن نفهمیده اند که پطر کبیر هیچ وجه خلاف نکرد زیرا که در آن اوقات با دولت سوید دشمن بود و ملک شرل نوشت که هرچه اسیر از روسیه گرفته است بدهد و اسیران سوید را بگیرد قبول نکرد معلوم است که پطر کبیر تا اسیر سپاه خود را نمی گرفت اسرای خصم را باز پس نمیداد لاجرم پطر بعد از فتح ویبورک حکم کرد که محاصرهٔ قلعهٔ ریگا را باتمام رسانند تا آنروز شهر مزبور را متصرف نشده بودند و هرچه از افواج سپاه که خود همراه داشت جمله را روانه ریگا نمود لشکر سوید که در میان شهر مزبور بودند از ورود سپاه جدید اطلاع یافته ناچار تسلیم شدند روزیکه خبر فتح شهر مزبور بپطر رسیده پطر فوت شدن جنارال فورر را بیاد آورد و بسیار اندوه ناک شد و آرزو میکرد که کاش فورر زنده میشد و این روز را مشاهده مینمود

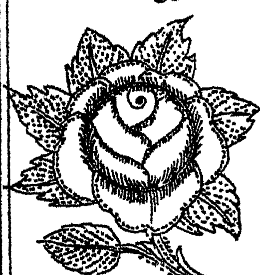
محاصره شهر ویبورک

در فصل دیگر بتفصیل بیان نمودیم که حاکم شهر ریگا در سفر فرنگ چگونه بدرفتاری و بیحرمتی نسبت بپطر کبیر کرده بود بعد از فتح ریگا ده پانزده شهر دیگر در ممالک لیونی و استونی تسخیر و تصرف کرد چون قابل نبود درین تاریخ تفصیل ندادیم

قد فرغ من تسویده فی یوم الخمیس من شهر صفر المظفر فی سنة ۱۳۱۳

اللّهم ایدنا بتائید بحق محمد و آله

فصل اوّل در بیان جنگ دولت عثمانیّه با دولت روسیّه و احوالات شرل دوازدهم در خاک عثمانیّه و تفصیل احوالات کترین زن پطر




از قرار تحریر مورّخین سوید چنین مفهوم میشود که باعث قتال و موجب جدال دولت عثمانیّه و روسیّه شرل دوازدهم گشته است توضیح این مقال آنکه کاغذی از پطر کبیر بدست شرل افتاد که بدین مضمون بحکام شهر آزوف نوشته بود که بید رنگ تدارک جنگ را مهیّا سازند و مستعدّ پیکار دولت روم شوند و مطالب دیگر نیز در کاغذ مزبور مسطور بوده که مبنی بالقای خصومت و اظهار عداوت از روسیّه نسبت بدولت روم بوده شرل دوازدهم همان نوشتهٔ پطر را با مناء دولت عثمانیّه فرستاده ایشان را براین وا داشت کرده بود که پیش از تدارک پطر کبیر بنای محاربه بگذارند اینگونه نوشتجات مورّخین سوید دروغ و افترای محض است و اصلی ندارد زیرا که سبب محاربت و خصومت دولتین روس و عثمانلو خان قرم شد که بزرگ طایفهٔ تاتار باشد مبیّن این اجمال و مقدّمهٔ این قتال آنکه چون خان قرم استعداد و اوضاع پطر کبیر را در شهر آزوف بدید از این مشاهده هراسان شد و بغایت بترسید که مبادا بنیاد اینگونه تدارک و استعداد باعث خرابی ولایت و انتفای ایالت او گشته مملکت او از دست برود پیوسته نامها باعیان دولت روم میفرستاد و ایشان را محرّک خصومت با دولت روسیّه میگشت که اگر این اوقات بمقام دفع شرّ پطر کبیر نیایند بعد از چند سال سدّ شوارع این فساد ممکن نگشته باعث زوال دولت و انهدام بنیان ملّت اسلام خواهد شد اعیان دولت عثمانیّه نوشتجات خان مزبور را باور کرده بنای تدارک جنگ گذاشتند نخست ایلچی دولت روس را در اسلامبول گرفته محبوس کردند در جلد اوّل این کتاب مذکور شد که در عهد قدیم فیما بین سلاطین دول این قاعده مرسوم بود که در بدو عداوت دو دولت ایلچیان طرف مقابل را مقیّد و محبوس مینمودند تا جاسوسی ننمایند و روزنامها بدولت خود ننویسند ولی در آن اوقات این قاعده را سایر دول خلاف دانسته ترک کرده بودند بجز دولت عثمانیّه که همچنان در میان ایشان باقی بود علی هذا دولت عثمانیّه در نزد دول اوروپ بی حساب و بد نام گردید امّا اعیان دولت عثمانیّه باینگونه حرکات شنیعه

خود ملتفت و متنبه نمی گشتند و سایر دول نیز بخیال اینکه هر کس با دولت عثمانیه دوستی نماید ملیبا تحمل اعمال قبیحه ایشان بشود لویس چهاردهم پادشاه فرانسه با همه آن باد غرور که در سر داشت و قوت و زور در نظام لشکر احمد پاشا وزیر سلطان محمد چهارم ایلچی لویس را گرفته پیش از محبوس کردن چوب کاری مضبوط با ایلچی او نمود لویس چهاردهم متحمل شد و سکوت اختیار نمود و هیچ جه بمقام مؤاخذه دولتی نیامده ایلچی خود را طلبیده و دیگری را بجای او فرستاد با بجمله نخستین کسی که درباب بیحرمتی ایلچی دوستی را با دولت عثمانیه بهم زد پطر کبیر بود پطر هرگز متحمل نمیگشت که ایلچی او در خاک دول خارجه محبوس باشد یا بیحرمتی درباره منسوبان او معمول شود احوال پطر کبیر از این فقره معلوم میشود درباب ایلچی خود در لندن بتفصیل نوشتیم که چه معرکها کرد تا اینکه دولت انگلیس عذر خواهی نمود و در خصوص جنارال پاتکول تا بیست هزار نفر از طایفه سوید بخشت دست نکشید و کوست پادشاه پولند که او را بدست شرل داده بود ده مرتبه دست و پای پطر را بوسید و عذر خواهی نمود لاجرم وقتی که پطر خبردار شد که سلطان احمد سیم ایلچی او را محبوس کرده است خود داری نتوانسته از غیظ بیهوش گشت چون بحال خود باز آمد بهمان ساعت حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود پس با لشکریکه در پولند بود حکم فرستاد که از آنجا روانه شده بسمت مملکت مولداوی بروند و مرشل شره متوف را فرمود که از لیونی با لشکر خود روانه شود و ادمیرل اپراکسن مامور شد که از سمت خشکی و دریا شهر آزوف و بحر آزوف را حمایت نماید خود پطر کبیر نیز بشهر مسقو برآمده مانزیکوف را بپطربورغ روانه نمود که از آنسمت ولایت متوجه باشد و تدارک معارک و انضباط مسالک و استعداد نظام و استحکام مهام را در جمیع ممالک خود انجام داده اند اولاد نجبا و رعیت لشکر و جمعیت زیاد فراهم آورده داخل سپاه نظام فرمود تا هنگام جدال همراه سپاه مراسم جنگ و آداب قتال را یاد گیرند چون همه تدارک لشکر و سامان حشر بپایان آمد و هنگام سفر فرا رسید پطر کبیر خواست امریرا که تا آن زمان مکتوم ضمیر و مکنون خاطر خطیر بود آشکار سازد و با تمام آن پردازد بیان این اختصار آنکه پطر در عهد صوفی دختر بیرا بحبالهٔ نکاح آورده بود که وصال او پطر را مایهٔ ملال بود و موجب اختلال احوال و دو نفر اولاد ازوی داشت با بجمله مبنکوحه خود حکم و التماس نمود که بکلیسا رفته تارک دنیا و سالک مسالک عقبا باشد پس کترین نام دختری که از شهر مار یام بورک اسیر آورده بودند بعد از ورود او بشهر مسقو پطر کبیر را حسن سیما و قامت زیبای او مطبوع افتاده او را در سلک جواری خود قرار داده بود کترین برفتار دلنشین و قانون عقل خورده بین پطر کبیر را چنین مفتون نمود که اگر دقیقه از دیدار او غفلت میکرد سالی روزگار رش بحسرت و ندامت میگذشت لاجرم در جمیع مهام دولت با او مصلحت میکرد و بدون

اطلاع او بهیچ کاری نمی پرداخت او نیز باحوال پطر استحضار بهم رسانیده در هر کار خلاف رای او را نمیگفت
چنانچه اگر در امری ضرر و زیان پطر را میدید باحسن تقریب و افصح تقریر بپطر کبیر اظهار و بیان مینمود که
مقبول طبع وی گشته زیاده در حق او مهربان میشد از ابتدای سنه ۱۱۲۰ کترین را در سراپرده راز بزنی و همسری
خویش پسندیده بود و اکثر مردم ازین مقدمه اطلاع داشتند و دو نفر فرزند دلبند نیز از وبعرصه وجود
آمده بود لکن آشکارا بمردم نگفته بود که کترین زن من است اینک دفعه یعنی در سنه ۱۱۲۴ جمیع وزرا و اعیان دولت
طلبیده اظهار این مطلب نمود و فرمود که من بعد حرم من کترین است مردم نیز جمله تعظیم و تمکین بکترین کردن
و از ان امپراطور خود شناختند و همان روز که باتمام این کار پرداخت بعد از سه ساعت از شهر برون
رفته دو روز دیگر تدارک لشکر پیاده دیده روانه گشت در هنگامیکه پطر کبیر با افواج سپاه مشغول طی منازل
راه بود پرنس کالیسن حسب الحکم با پنج فوج پیش افتاده بولایت کیوی رسیده بود که بلشکر تاتار دچار گشته
همانساعت بنای کارزار گذاشت و پنجهزار نفر از ایشان بخاک هلاک انداخت و ده هزار نفر که از رعیت
روس اسیر برده بودند جمله را از دست ایشان خلاص نمود احوالات طایفه مزبوره که از رسوم خرد بیگانه و از
قواعد بزرگی دور است این بود که هر وقت بعزم جنگ همراه سپاه دکیائی میرفتند طناب بسیار با خود برداشته
در هر جا که برعیت یا فقیری میرسیدند دست و پای آنها بسته اسیر میکردند و بولایتشان برده میفروختند
این ده هزار نفر باین قسم اسیر بودند که کالیسین ایشانرا خلاص نمود بالجمله پطر کبیر نیز بخاک پولند وارد
شد پیش از آن قرار این بود که اوگوست پادشاه پولند در وقت ضرورت بپطر کبیر امداد نماید پطر در سرحد
خاک پولند اوگوست را ملاقات کرد و از و خواهش نمود که هر قدر در قوه داشته باشد با و لشکر بدهد اوگوست
نیز کمال میل و نهایت رغبت داشت که خدمتی بپطر کرده باشد فوراً حکم کرد که آنچه لشکر دارد جمله حاضر باشد
لکن ملت پولک قبول نکردند و در جواب گفت که ما با دولت عثمانیه دوست هستیم و الی الآن بدی از ایشان
ندیده ایم و محض خاطر دولت دیگر سپاه و لشکر نمیدهیم و هرگز بنای مخالفت و محاربت با دولت عثمانیه
نمیگذاریم پطر دید که اوگوست بیچاره تقصیر ندارد و امداد و اعانت در قوه او نیست و تنگی وقت مقتضی
نبود که بزور از ایشان لشکر بگیرد و آنقدر ضرورت و لزوم نکرده بود که کار خود را از دست رها کرده با طایفه
پولک بنای کارزار گذارد لاجرم از امداد اوگوست دست کشیده روانه شد که خود را بلشکر برساند پطر کبیر
هنوز از ممالک پولند بیرون نشده بود که عریضه از جانب حکام مولداوی و والاشی بخدمت او رسید
بدین مضمون که از دست دولت عثمانیه بتنگ آمده ایم این دو ولایت جمله یکدل و یکجهت بدولت روس
خدمت خواهیم کرد مولداوی و والاشی دو ولایتی است بزرگ و حاکم هر دو مسیحی میباشند و لیکن نوکر دولت

عثمانیه هستند از روزیکه عثمانلو اسلامبول را تصرف کرد این دو ولایت اطاعت کردند ازین جهت حکومت را
از بزرگان آنها باز پس نگرفته حکام اسلام بجای ایشان فرستادند و سال بسال مالیات ولایت را حمل
و نقل باسلامبول مینمودند بالجمله پطر کبیر چنانچه شرل دوازدهم از مازه پا فریب خورد او نیز از حکام این دو
ولایت رشتهٔ کار را از دست داد و بخدعهٔ ایشان فریفته گشت چنین خیال نمود که کانتمیر بزرگ مولداوی
و والاشی تسلط تمام در ولایت خود دارد و هرچه بگوید ملت قبول خواهد نمود چیزیکه از همه بیشتر پطر را مطمئن کرد
این بود که طایفهٔ مزبوره مذهب مسیحی داشتند ازین سبب بی شبهه ملت اسلام و دولت روم را دشمن میدانند
و پادشاهی که در آئین و کیش هم مذهب خویش باشد اطاعت کردن را واجب میدانند و بزرگ کشیشان
این دو ولایت نیز عریضه بصحابت عریضهٔ کانتمیر بخدمت پطر نوشته بود بدین مضمون که از جانب ملت خاطر جمع باشید
روزیکه بولایت ما وارد میشوید عموم خلق از اناث و ذکور وجود شما را چون خدای بیهمتا پرستش و ستایش
مینمایند و آنچه دارند در راه تو میگذارند پطر بالمرة خاطر جمع شده بود که این دو ولایت در روز ورود بتصرف
خواهد آمد و آنچه از برای لشکر ضرور باشد در آنجا حاضر و موجود خواهد دید پس بمرشل شره متوف حکم کرد
که بدون درنگ روانه شده آن دو ولایت را محافظت بکند و از برای لشکر تدارک دیده باشد شره متوف
بمحض وصول حکم پطر کبیر روانه گشته وارد ولایات والاشی گردید کانتمیر شره متوف را پیشواز کرده و مذکور ساخت
که آنچه از برای لشکر روس ضرور بود همه را درست کرده ام باید انشاء الله ما از مساعدت دولت امپراطور از
جنگ عثمانلو خلاص شویم مرشل شره متوف نیز از جانب پطر امیدواری باو داد و وعده کرد که بپاداش
اینگونه خدمات از پطر کبیر التفات و مرحمت خواهد دید کانتمیر از پیش سردار روس بعزم انجام تدارک
بیرون شد بعد از آن معلوم نگردید که طایفهٔ مالداوی و والاشی بحکم او اطاعت نکردند و یا او نیز بعد از مشاهدهٔ
آن احوال از ترس اینکه مبادا دولت عثمانیه از خیانت او اطلاع یابد آنچه آذوقه جمع کرده بود همه را از برای
لشکر عثمانلو فرستاد و بزرگ کشیشان چون احوال را اینگونه دید او نیز ولایت را گذاشته فرار نمود و مخفی
شد و شره متوف بعد از استحضار ازین ماجرا چاره دیگر ندیده لابد با انتظار خبر پطر در خاک والاشی
توقف نمود از آنطرف سپاه روم قریب بصد هزار نفر در زیر حکم محمد پاشای بالتاجی رودخانه
پروت را گرفته سرا بالا بسمت ولایت مولداوی میآمدند پطر چون ازین احوالات خبردار شد خواست که خود را
بشره متوف رسانیده نگذارد که ولایت مولداوی و والاشی از دست برود چنین گمان داشت که بزرگان
آن ولایات آنچه نوشته بودند درست است و هرگز خلاف کردن ایشان از خیال پطر نمیگذشت بالجمله
شرل دوازدهم در بندر انتظار میکشید که آنچه خود نتوانست از پیش ببرد شاید دولت عثمانیه کاری نماید

کاپطر کبیر تمام شود محمد پاشای بالتاجی چون بنزدیکی بندر رسید صاحب منصبی پیش شرل فرستاد که با بدوی
را تشریف بیاورد و سپاه عثمانیه را مشاهده و تفرج نماید شرل دوازدهم جواب فرستاد که شایسته پادشاهان
نیست که بدیدن وزرا بروند محمد پاشا این جواب ناصواب دلگران و پریشان گشته دوباره پیغام داد که
من در حق تو التفات کرده آدم فرستادم و ترا نزد خود طلبیدم درست است من وزیرم لکن استیلای
تو با پادشاهان را امان میدهیم بالجمله پطر کبیر وقتی که میخواست از خاک پولند بیرون برود بجهت زحمات
راه از همراه آوردن کترین منصرف شده خواست که او را برگرداند تا از زحمت سفر بخشش دهد کترین هم سخن او را
قبول نکرده عرض نمود که اینگونه زحمت سفر در پیش من همه چندان آسان تر است از صعوبت مفارقت شما و
جان من از وجود امپراطور شیرین تر نخواهد شد پطر جواب نداشته او را همراه خود برداشت از سرحد پولند تا
بممالک مولداوی و والاشی بسیار منازل سخت و مسالک صعب داشت و مجموع سپاه در بین آن
راه بزحمات فزون و مشقات از حد بیرون مبتلا گشت اکثری از لشکریان بجهت کمی آذوقه بتنگ آمده
دیگر قوت جنگ نداشت در بعضی از منازل روی آب را جز در خواب کسی نمیدید و اتفاق می افتاد که صاحب منصبان
آنچه روئی را دو سه منزل بدوش کشیده میبردند رفتار نیک پطر کبیر مجموع این زحمات را از دل افواج سپاه
بیرون میکرد و خاصه رفتار دلنشین کترین تلافی زحمات ایشان را مینمود در هر منزلی که پائین می آمدند کترین همراه
چند نفر صاحب منصب بهمه اردو راهی گشت و با فراد آحاد نوازش میکرد و دلداری میداد هر گاه در میان
ایشان بیماری را پرسش فی الفور طبیبی بمعالجه میگماشت افواج صالدات او را بمرتبه دوست میداشتند
که حکم او را از احکام پطر کبیر اولی و اهم میدانستند لاجرم پطر کبیر با هزار زحمت لشکر را بخاک والاشی و مولداوی
رسانید چون شهره متوقف راه بانوقت خبردار شد که فریب خورده و آنچه وعده کرده بودند همه دروغ بوده تخت
مصمم شد که تلافی نماید بعد دید که کار از محل و موقع گذشته است میباید چاره سپاه عثمانلو نمود پطر کبیر تهیه بر
اینکه لازمه آذوقه را در مولداوی حاضر و موجود خواهد دید لهذا هیچ چیز از بابت مأکولات و سایر ما یحتاج سپاه
همراه برنداشته بود اتفاقا در ورود پطر بولایت والاشی چنان از آسمان ملخ بارید که در بین دو سه روز
هر چه در اطراف دهات حاصل زراعات بود جمله را تمام کرد پطر کبیر از زیادتی لشکر دشمن نمی ترسید میدانست
که بزور نظام از عهده ایشان بسهولت بیرون می آید چیزیکه او را مأیوس مینمود کمی آذوقه بود زیرا که سپاه
بی قوت را چه قوت و آدم گرسنه را چه صولت خواهد هر چه فکر میکرد درست اوضاع خود را چون اوضاع شرل
در پولتاوا میدید علی هذا نه طاقت پیش رفتن داشت و نه قوت باز پس نشستن چاره دیگر نیافته خواست که
راه رود خانه را از عبور دشمن مانع آید که شاید از نکبت دفع شر و رفع ضرر خصم را نماید و از آن طرف شهرباش را

اجتماع جمع جند لشکر

بنابراین

کپهای بکنر

که پای تخت مولداوی باشد تصرف کند که غیر از شهر یاش در هیچ جا دانهٔ گندم و حبهٔ خشخاش پیدا نبود پس لشکر
خود را سه قسمت کرد یکی را بسمت راست شهر فرستاد که اگر سپاه روم از آنطرف خواسته باشد که داخل
شهر شود نگذارند قسمت دویم را نزد خود نگاه داشت که شهر را تصرف نماید قسمت سیم را حکم فرمود که بآن سمت
رودخانهٔ پروت گذشته پیش روی لشکر عثمانلو را بگیرند افواج لشکر وقتی بنزدیک رودخانه رسیدند که
از لشکر عثمانلو قریب به بیست هزار نفر باین طرف گذشته بودند چون لشکر روسیه را دیدند همان ساعت هجوم
آورده بنای محاربه گذاشتند سپاه روس بهمه جهت هشت هزار نفر بودند بیست هزار عثمانلو ایشان را احاطه
کرده چیزی نمانده بود که جمله را در آن خاک بمعرض هلاک درآورند که پطر کبیر بامداد لشکر باین رسیده ایشان را
خلاص نمود لکن امر سپاه روس بسیار پریشان شد وزیر عثمانلو آنچه لشکر داشت باین طرف رودخانه گذرانید
راه شهر یاش را بگرفت و میان لشکر پطر و لشکری که بآن سمت شهر روانه کرده بود ببرید که بهیچ وجه بهمدیگر نمیتوانستند
امداد بکنند و نزدیک بصد و پنجاه هزار نفر لشکر تاتار که در زیر حکم خان قرم بجنگ روسیه آمده بودند بآنها
نیز حکم کرد که آنطرف رودخانه را گرفته جای گریز از برای سپاه روسیه نگذارند مورخین سوید نوشته‌اند
که محمد پاشا مرد نافهمی بود کسیکه در یک حرکت کار سپاه پطر کبیر را بجائی رساند که قوت حرکت ایشان را
نماند چگونه او را نافهم میتوان گفت پطر دید که مآل کار سپاه تباه خواهد شد و اوضاع لشکر شرل در پولتاوا صد
مرتبه از اوضاع خود بهتر بود در اردوی روسیه دو شب و روز آذوقه پیدا نشد و مکان اردو در جائی
واقع بود که هر توپی از لشکر دشمن خالی میشد گلولهٔ آن بخط مستقیم بمیان سپاه روس می افتاد در کنار رودخانهٔ
پروت منزل داشتند لکن بجهت آب صد قدم پیش رفتن ممکن نمیگشت جمیع توپخانهٔ لشکر تاتار را آنطرف
رودخانه قرار داده بودند هر گاه یکنفر از اردوی روسیه حرکت کرده رو برودخانه می آمد توپخانه یکجا
شلیک میکرد چنانکه آب نیز از برای لشکر روسیه مقدور نبود بطوریکه در سر یک کوزه آب سه نفر صالدات
تلف میشدند پطر کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از هیچ طرف امید خلاصی نیافت مصمم گشت در نصف
شب لشکر را حرکت داده بی اینکه سپاه دشمن آگاه شود بجائی برساند که سپاه او هدف گلولهٔ خصم نگردد
و اگر آذوقه پیدا نکنند اقلاً آب را بفراغت بجویند پس حکم داد که در نصف شب اردو حرکت نماید لشکر
عثمانلو از خیال پطر خبردار شده هنگام راه افتادن پیش روی لشکر روس را بریده بنای جنگ گذاشتند
یکساعت بطلوع آفتاب مانده تا یکساعت از ظهر گذشته از طرفین آتش محاربت اشتعال داشت سپاه
روس با آنکه بهمه جهت سی و شش هزار نفر بودند و در عرض راه دشمن با ایشان رسید کالسکه‌های اسباب
لشکر را نیز باستیان ساخته جنگ کردند باز از لشکر عثمانلو بیشتر تلف شدند پطر در آنجا فهمید که شجاعت با غیر

در بیان تباهی لشکر روس و پریشانی احوال پطر کبیر

نظام چه قدر تفاوت دارد در جنگ نروا هشت هزار نفر سوید بشصت هزار نفر روس شکست داده خود با سی و
شش هزار نفر سپاه نظام در مقابل دویست و پنجاه هزار نفر جنگ میکرد و از لشکر دشمن بیشتر تلف میشد
آنروز با اینکه وقت ظهر جنگ تمام شده بود باز از ظهر تا غروب آفتاب از طرفین صدای توپ و تفنگ می آمد
هنگام غروب آفتاب لشکر عثمانلو خود را بمکان اردوی خویش کشید و نفع لشکر پطر در آنروز این شد که نزدیک
بهشت هزار نفر سپاه روس بمعرض تلف رسیدند و جای اردو نیز از جای اول بدتر شد همانشب زیاده
از نصف اسبان توپخانه و سواره روس از شدت گرسنگی هلاک شدند و جمعی از لشکریان نیز از گرسنگی
شربت مرگ چشیده بصحرای فنا رسیدند پطر کبیر لشکر خود را در نهایت فلاکت و پریشانی دیده در کار
خود متحیر و متفکر بود و تدبیر نجات لشکر خویش از آن مهالک نمیدانست اینقدر میدانست که سپاه روس را
از آن غرقاب خلاص میسر نیست اگر از دشمن آسیبی بسپاه او نرسد گرسنگی ایشان را خصم بزرگیست که در هلاکت
ایشان کفایت میکند دو سه دفعه خواست که حکم یورش بدهد با اینکه از میان ایشان سالم بجهد یا بالمرّه
تمام شود لکن جمعیت خود را در جنب جمعیت دشمن بسیار کم دیده مصلحت ندید و پیوسته مستغرق بحر حیرت
بود که با هزار زحمت صدماتی که در خصوص ترقی ملت و آبادی ولایت خورده بود بالمرّه بهدر خواهد رفت و
در عوض اینکه اسم و رسمی در دنیا بگذارد بدنام خواهد شد پطر کبیر نمیخواست که نوکر خود او را در آن احوال
پریشان ببینند لهذا منزل خود را خلوت کرده قدغن فرمود که احدی را نگذارند نزد او برود کترین بجهت
امیدواری لشکر صبح زود بیرون رفته با فواج لشکر دلداری میداد وقتی که برگشت و مستحضر شد که پطر قدغن
کرده است که کسی داخل خیمهٔ او نشود کترین قطع کرد که شدت پریشانی او را چنین قدغن واداشته ترسید که
مبادا پطر بهلاک خویش قصد نماید از احوال پطر درست اطلاع داشت که مرگ را در راه غیرت از زندگی بد
نام و بی حمیت ترجیح میداد پس بقدغن او گوش نداده داخل اطاق شد شوهر خود را با سوء حال و اختلال
احوال یافته جرأت سخن گفتن نمود بعد از لمحهٔ پطر کترین را خطاب کرده فرمود عزیز من خبط بزرگ کردیم آنچه باره
بسر شرل دوازدهم آورد کان تمیر نیز بسر ما آورده است کترین بصحبتهای دلنشین او را آرام کرده از چادر بیرون
آمده هرشل شرمتوف را خواست و حکم کرد که کاغذی بمحمد پاشا نوشته خواهش مصالحه نماید خود نیز قدری
اسباب جواهر درست کرده همراه نامه روانه نمود مضمون کاغذ کترین را مورخین هر کدام بطوری نوشته اند
از آنجمله نوربرگ میگوید که کترین استدعا از پاشای عثمانلو کرده بود که از تقصیر شوهرش گذشته بسر التفات
بیایند از راه غرض خواسته اند که پطر را بدنام و بی غیرت شهرت بدهند ولیکن از قراین خارجه مشخص میشود که
اینگونه اسناد دروغ و بی اصل بوده زیرا که بی انصافی دولت عثمانلو معلوم است که بهر چیز دست میایند و صحبت

استدعای مصالحه از محمد پاشا سردار دولت عثمانلو

را از دست

را از دست نمیدهند و این احوال همیشه باعث خرابی دولت عثمانیه گشته است اکثر اوقات فریب خورده
و تعجیل در تلافی نموده ضایع شده اند با این احوال چگونه میشد که کمترین چنان کاغذی بنویسد و پاشای عثمانلو
قبول کرده دست بکشد بخصوص در میان اردوی عثمانیه چند نفر از نوکران معتبر شرل بودند که همیشه پاشا را
باین میداشتند که پطر قوه و جنگ کردن ندارد و او را اسیر و دستگیر کردن در دست لشکر عثمانلو است اگر در
گرفتن او تقصیر کنند و کوتاهی نمایند منتهای بی غیرتیست پس معلوم میشود که کاغذ مزبور از قراریکه مذکور ساخته
اند خلاف است و آنچه درین باب نوشته اند محض از راه عداوتست مضمون نامهٔ کمترین این بود که پادشاه
روسیه میل دارد که مصالحه نماید و محاربه تمام شود و بجهت دوستی دولتین آنچه دولت عثمانیه بوساطت
ایلچی روس پیش ازین خواهش کرده بود بعمل خواهد آورد پاشای عثمانلو مردی هوشیار و عاقل بود در کار ها
تأمل کرده و گفت که بجنگ اعتبار نیست بسیار اتفاق افتاده که بعد از فتح و نصرت لشکری کثیر از جمعیتی
اندک شکست خورده و میدانست سخن نوکران شرل جمله از راه عداوت پطر است چون ایشان را به پطر شکست دادن
دادن امکان نپذیرفت لهذا بمقام تحریک دولت عثمانلو بر آمده بودند که شاید باستیصال پطر امور ایشان
مضبوط گردد و از آنطرف از اوضاع پطر اطلاع درست نداشت هرگز باور نمیکرد که اوضاع او باین مرتبه
پریشان است و از نامهٔ کاپتان تمیر اطلاع یافته میتر سید که بجهت همه مذهبی طایفهٔ مولداوی با دولت روسیه
یکی شده بنای آشوب و طغیان گذارند خواهش دولت عثمانیه از قراریکه مذکور ساختیم این بود که دولت
روسیه نزدیک بسرحد عثمانلو قلعهای مضبوط و لشکر زیاد نداشته باشند از فتوحات پطر و نوشتجات
خان قرم ترسیده بنای جنگ و دشمنی گذاشته بود چون دید که با مصالحه خواهش دولت خویش بعمل آمد
لهذا توقع زیاد را باعث بی عقلی و خلاف دانش و قانون حزم دانسته در جواب نامه نوشت که مصالحه را
قبول نمودیم و قدغن کرد که تا اتمام امر مصالحه عساکر طرفین جنگ را موقوف نمایند پطر کبیر هنوز از چادر
خود بیرون نرفته بود که کمترین با نامهٔ محمد پاشا که در جواب نامهٔ خود نوشته بود داخل شد پطر از احوالات
خبردار گشته زیاده از حد خوشحال و ممنون گردید فوراً امر شل شره متوف و شاقیروف نام که نوکر معتبر خویش بود
روانه نمود که رفته مصالحه را اتمام نمایند در اوقاتیکه از طرفین مشغول مصالحه بودند عساکر طرفین باهم
مراوده کرده سپاه روس آنچه ضرور داشتند از لشکر عثمانلو خریدند و مصالحه نامهٔ طرفین بدین قرار تمام
گشت که اول دولت روس شهر آزوف با توپخانه و قورخانه که پیش از تصرف شهر مزبور از دولت
عثمانیه در آنجا بوده همه را واگذارند و هر چه قلعه در اطراف شهر مزبور و کنار رودخانهٔ دانوب ساخته باشند
خراب نمایند و با دولت پولند هیچ وجه کار نداشته لشکر خود را از خاک پولند بیرون کشند و شرل دوازدهم را

از ولایت خود رفتن مانع نشود و بعد هر گاه میل داشته باشد مصالحه و دوستی نیز بکند و در صورت
اختیار بدست پطر کبیر باشد از طرفین مصالحه نامه مهر گشته بنای دوستی شد کارل تمیر اطلاع یافت که دولت
عثمانیه از کاغذهای او خبردار شده است از غایت ترس پطر کبیر پناه برده باردوی روسیه فرار نمود
محمد پاشا بسیار سعی کرد که پطر او را بدست او بدهد با وجود یکه کارل تمیر بغیر از خیانت بدولت روس
کاری نکرده بود باز قبول ننمود و در خصوص او زیاده از حد ایستادگی کرد تا حکایت افتضاح شارل دوازدهم
درباب باز پس دادن مازه پا بر خود وارد نیاید تفصیل این اجمال آنکه مانزیکوف روزیکه بقیهٔ لشکر سوید را
اسیر کرد شارل دوازدهم را مجبور نمود باینکه مازه پا را بدست لشکر روس بدهد شارل از برای خلاصی خود بدون حرف
مازه پا را بدست مانزیکوف سپرد تا اینکه او را نیز بخدمت پطر کبیر آورده در حضور جمیع لشکر تقصیر او را
ثابت کرده بقتل رسانیدند باز پس طلبیدن کارل تمیر را منسوبان شارل که نزد محمد پاشا بودند تحریک میکردند
که آنچه پطر درباره مازه پا کرده بود در حق کارل تمیر نیز معمول شود تا تلافی بعمل آید پطر کبیر این فقره را دریافت
کرده بود و سرداران سپاه روسیه نیز خیانت کارل تمیر را بنظر پطر جلوه داده سعی میکردند که خواهش
پاشا را قبول کند پطر در جواب ایشان فرمود هر گاه دولت عثمانلو جمیع ولایات مرا تصرف نماید نقلی
نیست بجهت اینکه بمرور ایام میتوان مملکت را دوباره بدست آوردن لیکن کسیکه در پیش مردم یک
دفعه به بی غیرتی مشهور شد تمام است و چاره ندارد و همیشه اسم او به بدنامی مذکور میشود بالجمله پطر کبیر
پیوسته بسرداران خود میفرمود که قرار دنیا این است کسیکه در هزار جا رشادت کرده و یکدفعه بی غیرتی
بکند مردم همان بی غیرتی را میگویند پطر اسم خود را همواره از عمر خود بهتر دانسته هر چه از جانب لشکر
عثمانلو درباب کارل تمیر اصرار نمودند قبول نکرده او را در پیش خود نگاهداشت تا اینکه محمد پاشا ازی
دست کشید از طرفین افواج سپاه روانهٔ ولایات خود گشتند شارل دوازدهم که در بندر بود نخست
بملاقات محمد پاشا راضی نمیشد چون دید که مصالحه تمام شد لهذا از استیصال پطر مأیوس گشته بدون
اینکه پاشا کسی را به پیش او بفرستد از بندر روانه شد و باردوی محمد پاشا بتلافی مقدمهٔ سابقهٔ خود او را پیشواز
نکرده سه چهار نفر پاشای دیگر فرستاد تا شارل را داخل اردوی خویش نمودند از قراریکه مورخین سوید نوشته اند
شارل پاشا را بسیار ملامت کرد که چرا با پطر مصالحه نمود و او را دستگیر نکرد راستی این سخن معلوم نیست
چون کسی را در آن مجلس نداشتیم که از گفتگوی ایشان استحضار بهم رساند و ضبط نماید اما آنچه معلوم گشته این است
که شارل دوازدهم از خلاصی پطر بسیار مأیوس شد زیرا که کار او در این سفر تمام شده است شارل دوباره بشهر
بندر مراجعت نمود و محمد پاشا با لشکر خود باسلامبول برگشت و اینکه پطر کبیر از جنگ لشکر عثمانلو خلاص شد

فصل

فصل دویم در بیان گذارشات چند که بعد از جنگ پروت اتفاق افتاد و مراجعت پطر کبیر بروسیه و اوضاع روسیه بعد از جنگ پروت و عروسی پطر کبیر با کترین

بعد از مراجعت محمد پاشا باسلامبول چند روز شهر مزبور را آیین بستند و مردم سه روز و سه شب بعیش و طرب مشغول گشتند و سلطان روم نصرت و فیروزی محمد پاشا را مایه بهجت و بهروزی خود یافته بقدر مرتبه او بیفزود و او را بمنصب جلیل صدر اعظمی مفتخر فرمود شرل دوازدهم چون از رفتار محمد پاشا درباره خود ناراضی بود ازینجهت مراسلات چند که مشعر بخیانت او و شکایت خود بود با منای دولت روم نوشت ازانجمله نوشته بود که محمد پاشا از پطر کبیر مبلغ خطیری گرفت و مصالحه نمود و اگر پاشا این خیانت را نمیکرد لشکر روم پطر کبیر را دست بسته باسلامبول می آوردند و این شهرت و آوازه بزرگ دولت عثمانیه در صفحه روزگار همیشه مذکور میگشت سلطان روم نوشتجات شرل را محمول بغرض و مشمول بعداوت دانسته متحمل مراسلات او نشد و مکتوبات او را بمحمد پاشا فرستاد و محمد پاشا بعد از اطلاع از مضامین آن مکتوبات بمقام تلافی بر آمده رواتب و مخارج شرل را که روزی دویست تومان مقطوع نموده مباشرین دیوان را قدغن کرد که کسان شرل را جیره و علیق بهیچ اسم و بهیچ طریق ندهند در تاریخ خود شرل بتفصیل نوشته ایم که بعد از ورود این خبر چگونه تهورات عجیب و جسارت غریب از خود و کسان شرل بعمل آمد تا اینکه بالاخره با مردم شهر بندر و کسان پاشا جنگ کرده او را با چند نفر نوکر یکه همراه داشت گرفته محبوس کردند و بعد ازین حکایت دوباره از دست عثمانلو خلاص یافته در لباس چاپاری بولایت سوید فرار نمود پطر کبیر بعد از مراجعت هر چه در عهدنامه قرار شده بود بعمل آورد مگر باز پس دادن شهر آزوف که چندی طول کشید تفصیل این اجمال آنکه در مصالحه نامه چنان قرار گشته بود که پیش از آمدن شهر مزبور بتصرف دولت عثمانلو دولت روسیه هر چه توپخانه و قورخانه و سایر مایملک در آنجا داشتند جمله را باز پس بگیرند بعد از مدت اندک دولت روس شهر مزبور را نیز تسلیم کردند و قلعهائیکه در اطراف و اکناف قره دنگیز ساخته بودند همه را موافق عهدنامه خراب نمایند اینگونه خسارت از برای کبیر صدمه بزرگی بود چند دفعه دیگر در ایام سلطنت خود شکست خورد و لشکر تلف کرد ولی هیچکدام مانند جنگ پروت بپطر کبیر تاثیر نکرد و قلعهائی که با صد گونه زحمت در کنار قره دنگیز ساخته بود همه از دست او برفت پطر کبیر با شهر آزوف و کشتیهای جنگی که در اطراف آن درست کرده بود خود را صاحب همه قره دنگیز بلکه مالک شهر اسلامبول میدانست که بالحقیقه اگر آنها در تصرف پادشاه عاقلی باشند مقابل جمیع ممالک روی زمین است تنها شهر مزبور مقابل مملکت بزرگیست بالجمله بعد از

در بیان مراجعت پطر کبیر بروسیّه بعد از جنگ پروت و عروسی پطر با کترین

شکست پروت ناخوشی بمزاج پطر غلبه کرده درد دلی که از جوانی داشت زیاد شد اطبّا آب گرم تجویز کردند که چند
وقت بمیان آب گرم برود و خود را معالجه نماید با این همه ناخوشی و پریشانی احوال هنگامی که در ولایت
بوهم مشغول معالجه بود حکم فرمود که ولایت پومرانی نیز تصرف نمایند خیالش این بود که هر چه از ولایت
سوید در اطراف دریای بالتیک میباشد تصرف نماید پنج شهر معتبر از شهرهای پومرانی تسخیر کردند بعد از آنکه
پطر در آب گرم قدری احوالش خوب شد بشهر تورگو رفت که یکی از شهرهای معتبر پروسیّه است و در هنگام
توقّف خود در شهر مزبور خواست خواهر زن امپراطور نسا را از برای الکسی پسر خود بحبالهٔ نکاح درآورد الکسی
از زن اوّل پطر بود که بعد از گرفتن کترین تارک دنیا شده در یکی از کلیساها گذران میکرد امپراطور نسا خواهش
پطر کبیر را قبول کرده بنای عروسی را گذاشت و جملهٔ پادشاهان و حکّام اطراف در شهر تورگو جمع شدند
و دختر را امپراطور بشهر مزبور روانه کرد چون کترین هنوز در نزد دول خارجه زن عقدی پطر محسوب نمیشد
لهذا بمجلس عروسی حاضر نگشته ترسید که مبادا خلاف شان خود حرکتی بشود پطر از بسکه میل
بکترین داشت خواست بعد از عروسی پسر خود نیز عروسی کرده زن خویش را بر جمیع دول ظاهر سازد و خاطر
کترین را نیز بدست آورد از این سبب روانهٔ شهر پطربورغ شد در آنجا تدارک تمام از برای عروسی بدیدند
لاجرم پطر کبیر شهر پطربورغ را برای عروسی خود بشهر مسقو ترجیح داد که بجهت آن جمیع معتبرین ولایات
روسیّه در شهر مزبور حاضر گشته تدارک عروسی و سایر اوضاع و اساس سلطنت او را مشاهده کنند
و میل پادشاه خویش را نسبت بشهر مزبور بدانند که هر کدام از اعیان دولت از برای خویش آمده امپراطور
عماراتی در آنشهر بسازند تا شهر آباد شود اینگونه عروسی و عیش پطر نخست در نظر دول خارجه بعید و
عجیب می آمد زیرا دختری که اسیر سپاه روس باشد او را حرم خویش و بزرگ و محترم نموده روسیّه بودن
خلاف قانون ملّت و کیش میدانستند لکن ملّت روسیه از استعداد و قابلیّت کترین استحضار
داشتند عموماً باین قاعده و قانون خوشحال و ممنون بودند و میگفتند که مرتبه و شان کترین بالاتر از این است
لهذا هنگام عروسی چنان سرگرم عیش و شادی گشتند که در هیچ وقت اینگونه جشن از عموم اهل مملکت
اتّفاق نیفتاده بود فی الحقیقه زنی که سزاوار پطر کبیر باشد بهتر از کترین نمی شد که در جمیع محاسن بکمال آراسته
و محامد بزرگی پیراسته بود و بمزاج پطر کبیر بهتر از همه کس آگاهی و اطّلاع داشت کراف باسویچ از احوال
پطر کبیر و کترین استحضار کامل بهم رسانیده بود در کتابیکه هنگام توقّف خود در شهر ویانا نوشته است مذکور
ساخته است که غیر از کترین هر زنیکه در حبالهٔ نکاح پطر میبود پطر در مدّت اندک تلف میشد توضیح این مقال
آنکه پطر کبیر از عهد شباب ناخوشی درد دلی داشت که حکما در معالجهٔ آن عاجز بودند کترین بفراست خود مرض او را

تشخیص داده رفع ناخوشی از وی کرده بود و هر چیزیکه در مزاج پطر مضر بود کمترین در ممانعت آن مصر بود مهما امکن از طبیخ آن قدغن کرده بکمال حذاقت مزاج پطر را محافظت مینمود و وجود او را بسلامت نگاه میداشت و در هیچ امر خلاف رای او را نمیکرد و از دول فرنگستان کسانی که در اوّل امر پطر را ملامت میکردند بعد از اطّلاع از احوالات کمترین جمله تحسین گفتند و آفرین خواندند اینگونه امور بسیار اتفاق می افتد نباید تعجّب کرد که چرا آدم فرومایه و کوچک بمرتبهٔ بزرگ و پایهٔ بلند میرسد زیرا که بزرگان نجابت را موقوف باستعداد و قابلیّت دانسته اند اتّفاق چنان می افتد که مانند یکوف آشپز شاگرد مانند شرل پادشاه را از عزّت و جاه و سلطنت و سپاه دور میسازد و بالتاجی محمّد که از قدیم هیزم شکن سرای سلطان بود چنان صدمه بر پطر میزند که مملکتی را مانند آزوف از دست میدهد سلاطین معتبر در هیچ خبر و هیچ سیر نسب را برحسب مقدّم نموده و نجابت را بر قابلیّت ترجیح نداده اند و پطر را نیز سیاق این بود که در عهد سلطنت او بسیاری با عدم استعداد در زمرهٔ کوچکان شماره و تعداد شدند و جمعی از کوچکان با مزیّت عقل و محکّ امتحان صاحب رتبت و شان گشته بدرجهٔ اعتبار و مرتبهٔ اقتدار رسیدند از آنجمله بعد از عروسی کمترین پادشاه پولند ایلچی برای امری فرستاده بود ایلچی مزبور هنگام مراجعت در ولایت کورلند چند روز توقف نمود روزی در میان شهر از کوچه میگذشت دید که شخصی را در در میخانه می فروشان میزنند و تنخواه جزئی از و مطالبه می کنند آنمرد میگوید که اگر دست من بپطر کبیر میرسید و او مرا می شناخت که من کیستم شما را جرأت اینگونه رفتار با من نمیبود ایلچی پولند بعد از شنیدن این سخن نزدیک رفت و بجهت حرمت اسم پطر قرض او را بمیفروشان کارسازی نموده او را بمنزل خود برد بسیار سعی کرد که او را بشناسد ممکن نشد پس ایلچی گمان کرد که او را مستی باین سخن وا داشته لاجرم روزی که میخواست از آن شهر روانه شود کاغذی بپطر بورغ نوشت و احوالات آن مرد مست را نیز مضمون تازه دانسته در گوشهٔ کاغذ یکی از دوستان خود نوشت بعد از رسیدن کاغذ رفیق ایلچی چون میدانست که پطر کبیر را اینگونه اخبار مطبوع میباشد روزی بخدمت پطر رفته احوالات آن مرد را از قراریکه ایلچی پولند نوشته بود معروض داشت پطر کبیر همانساعت حکم فرمود که چند نفر مامور شده آنمرد را در ولایت کورلند پیدا کرده بحضور بیاورند چندی نگذشت که آنمرد را بحضور پطر آوردند پطر او را بناظر خود سپرد که متوجّه او باشد و بطور پخته از احوالات او مطّلع شود و بفهمد او کیست و چرا چنین حرف زده است ناظر پطر او را بخانه برده بمیزبانی او پرداخت چون شب در آمد و نوکران بمنازل خویش رفتند ناظر نزد آنمرد غریب آمده از اصل و نسب او پرسید و از وی سؤال کرد که چرا اینگونه پریشان و بی اوضاع گشته آنمرد گفت که من احوال خود را بکسی نمیگویم مگر اینکه شرح احوال خود را در عریضه بنویسم و آن عریضه را خود بدست پطر کبیر بدهم از شما

یک التماس دارم که مرا بحضور امپراطور برسانید که در مقابل آن محبت شما هرگاه من بعد از دست من خدمتی
برآید من نیز مضایقه نخواهم نمود ناظر پطر از اینگونه حرف زدن او تعجب کرد و پریشانی او را دیده نزد خود گفت
که چه خدمت از دست او خواهد آمد چون صبح شد نزد پطر رفته گذارشات را بتفصیل در خدمت پطر کبیر
تقریر کرد پطر ناظر را حکم کرد که فردا شب تدارک درست ببین که من خود بخانهٔ تو بیایم و با آن مرد
غریب گفتگو نمایم شب را بر حسب فرمایش خویش با چند نفر از محرمان خود بخانهٔ ناظر رفت و آن مرد را
احضار فرمود و قدغن نمود که احدی بجز آن مرد در خانه نباشد چون خانه از غیر خالی شد پطر فرمود که احوالات
خود را بی هراس و تشویش بیان نما مرد غریب عرض کرد که من برادر زن تو هستم حال خود بدان اگر
پریشانی و بی اوضاعی من از برای تو مایهٔ ننگ و بدنامی نیست و میخواهی که این فقره را مردم بدانند آشکار
کن والّا من گذران جزئی مرحمت فرما تا در گوشه نشسته مشغول دعاگوئی تو باشم پطر را طرز سخنان او
خوش آمده فرمود که من از کجا معلوم نمایم که تو برادر زن من هستی مرد غریب تفصیل احوالات پدر و مادر
خود را عرض کرد پطر دید که آنچه میگوید همه راست است پیش از او کمترین نیز بدین تفصیل این مطلب معروض داشته
بود و سخنان او با تقریر کمترین تفاوتی ندارد و مشخص نمود که آن مرد برادر کمترین میباشد پس قدغن کرد که تا از
جانب خود حکم نشود این مطلب را باحدی بروز ندهد و بناظر خویش حکم کرد که شب آینده را نیز بدین قرار
تدارک ببیند و اوضاع شام را انجام دهد شب آینده کمترین را همراه برده آن مرد را احضار فرمود کمترین با خود
گفت که پطر چرا با چنین مردی کثیف مصاحب گشته است پطر خیال کمترین را دریافت کرده دست او را
گرفته فرمود که این مرد برادر تست کمترین چون او را شناخت از شدّت خجالت و کثرت خوشحالی تاب
نیاورده بیهوش گشت پطر کبیر او را بحال آورده فرمود چرا خجالت میکشی اکثری از نوکران معتبر من در اوّل
امر از برادر تو پریشانتر بودند هر کدام نظر بقابلیت خود بمرتبه که دارند رسیدند الآن این مرد برادر تو و برادر
زن من میباشد هرگاه قابل باشد او نیز بحسب قابلیت خود بمقامی خواهد رسید والّا برادر زن من بودن او
بکارش نمی آید و کسی را اختیار نیست که او را دستگیری نماید پس چندی نگذشت که پطر دختر یکی از اکابر روسیه برای او
خواستگاری کرده عروسی نمود و آن بیچاره که بجهت گذران یومیّه معطّل بود در خدمت پطر کبیر بسیار معتبر شده
تتمّه عمر خود را بعزّت گذرانید

فصل سیم در بیان گذارشاتی که بعد از مراجعت شارل دوازدهم بخاک خود اتّفاق افتاد و فتوحات و کارهای بزرگ پطر کبیر و تهنیت دول خارجه کمترین را

پطر کبیر بعد از عروسی خود و پسر مجدداً با انضباط نظام لشکر و صام کشور پرداخت از انجمله آبادی شهر پطربورغ را
از لوازم امور دانسته حکم کرد که ده هزار خانوار از اطراف بشهر مزبور بیاورند و چند مکتبخانه معتبر بسازند و
بیمارخانها از برای نظام و غیر نظام و سربازخانهای محکم و وسیع بنیاد و تعمیر نمایند و امور لشکر چشم بحریرا بسیار
منسق و منظم فرمود چنانکه هنگام توقف خود در پطربورغ مدام کشتیهای جنگی در دریای فینلند مشغول فتوحات
بودند و آن اوقات برای سپاه شرل ملت سوید از هیچ طرف قوت و استعداد و امید استمدادی نبود
مگر از روی دریا که تا آنوقت بلشکر بحری ایشان صدمه بزرگ نرسیده اوضاع قدیمشان باقی بود پطر
میخواست امور بحریرا نیز چون امورات بری منتظم نماید و اختیار را بالکلیه از دست شرل بگیرد پس بسران
سپاه حکم فرمود که تدارک جنگ دریائی را ببینند در اطراف تصفحات هر چه کشتی جنگی بود همه را حاضر کرده روانه
شدند فرنجلد ادمیرال سوید از حرکت و نهضت پطر کبیر اطلاع یافته او نیز سپاه و کشتیهای جنگی سوید را جمع کرده
منتظر جنگ شد کشتیهای این دو دولت در نزدیکی جزیره الانه که در هشت فرسخی سرحد سوید است
بهمدیگر تلاقی نمودند ادمیرال سوید که سپاه لشکر او از جمعیت او بیشتر بود چنان تصور کرد که شکست مضبوط
بکشتیهای پطر کبیر خواهد داد چون اطراف جزیره مزبوره جمله سنگ و جزایر کوچک بودند خواست که
سپاه روس بقرب جزیره الانه مکان و مقر گیرند تا جای گریز و مفر برای ایشان نماند و خود با کشتیان سوید از پشت سر ایشان رسیده
جمعیت ایشانرا متفرق و پریشان نماید و یا اینکه کشتی روسیه را بالتمام مستغرق سازد پطر کبیر از تدابیر
ادمیرال مستحضر گشته احتیاط خود را از دست نداده در هنگامیکه کشتیهای روس در اطراف جزیره مشغول
جنگ بودند ادمیرال سوید رسید و از جانبین آتش حرب مشتعل گشت بالاخره کشتی روسیه شکست داده
و چند فروند کشتی سوید اسیر کرده ادمیرال فرنجلد را نیز دستگیر نمودند بقیه لشکر سوید چون اوضاع را
اینگونه دیدند جمله فرار نمودند و از آن غرقاب خون خلاص شدند بالجمله اوقاتی که پطر کبیر با ادمیرال اپراکسن
در روی دریا جنگ کرده شکست داد و از سمت خشکی جنارال مشوالو که از جانب پطر کبیر مامور تسخیر بقیه
ولایات فینلند بود بقیه ولایات فینلند را تسخیر کرده فتحنامه بخدمت پطر فرستاده بود لاجرم پطر
کبیر چند روز دیگر در بحر فینلند توقف کرد پس پرنس کالیسین را حاکم تصفحات قرار داده مراجعت فرمود
کثرین در شهر پطربورغ احوالات جنگ را شنیده تدارک تمام دیده بود که در روز ورود پطر کبیر مهیا و موجود
باشد و حکم داده بود که نشانگاه در میان چند برای فتح لشکر روس بنا و تعمیر نمودند و با حکم کثرین کوچه و بازار
شهر را آئین بسته زینت و آرایش داده اند که مردم روز مراجعت پطر چند روز بعیش و عشرت پردازند هنگام ورود
پطر کبیر زیاده از شصت هزار نفر در شهر پطربورغ جمعیت حاضر شده بود پطر بقانون نظام وارد شهر گشت چون

ادمیرال
امیر البحر سپهسالار
بحریرا
گویند

ورود پطر کبیر بشهر پطربورغ

در میان لشکر دریائی منصب نیابت داشت لهذا خلاف رسم نظام نکرده ادمیرال پراکسن را هنگام ورود پیش انداخت و خود از عقب او پس ادمیرال سوید پس صاحب منصبان روس هر کدام بحسب مناصب خویش پس و پیش می آمدند و بدین قرار داخل عمارت پادشاهی گشته حکم جشن تمام و بار عام و صف سلام بر خاص و عام صادر شد پطر کبیر همان روز مبلغی خطیر بسران لشکر و افواج حشر بداد و مناصب و مواجب هر کس را موافق قابلیت و فرا خور خدمت خود بیفزود و صاحب مناصب را بحسب شأن نشان داد فی الحقیقه پطر کبیر را آن روز روز فرخ و فیروز بود و جلال و شکوه آن روز بهیچیک از سلاطین میسر نمیگشت اگر منفعت آن فتح با فتح پولتاوا برابر نمیشد کمتر نیز نبود جمیع ولایات فینلند بحیطهٔ تصرف او در آمد و از جانب دریا از هیچ بابت احتیاط و تشویش برای شهر پطربورغ نماند و امورات خود از هر بابت مستحکم شد بعد از مصالحهٔ عثمانلو دشمنان پطر چنان میدانستند که بخت پطر برگشته و امر او روز بروز خراب خواهد شد فتح و ظفر این سفر دهان جمله بدگویان را ببست و آن همهمه از زبان همه بیرون شد خاصه فتح و نصرت جنگ دریائی و چون اعتقاد بدگویان پطر کبیر این بود که اگر پطر جمیع ولایات خشکی سوید را تصرف نماید بعد از برای شرل دهٔ فروند کشتی کفایت است که جمله را باز ستد و از این سبب بنای شهر پطربورغ را بی مصرف و ناپایدار میدانستند و افسوس میخوردند که پطر از راه نافهمی بنای آن شهر گذاشت که عاقبت دولت خود را در شهر مزبور تلف خواهد گردانید فعه مشخص شد که پطر با وجود کثرت کشتی و جمعیت خصم و قلت کشتی و لشکر خود آن هنر داشته است که در روی دریا نیز بر دشمن غلبه نماید اتفاقاً شب ورود پطر و لشکر روس بشهر پطربورغ دختری کترین بزاد این خبر باعث مزیت شادی و خوشحالی ملت گردیده مردم بعیش و عشرت پرداختند و چند روز صدای شلیک توپ منقطع نمی گشت پطر از برای اینکه التفات خود را

منقطع بریده

درباره کترین بر همه ملت روی زمین ظاهر و مشخص فرماید روز تولد دختر نشانی از نو اختراع کرده نام آن را سنت کترین گذاشت و اول نشان مزبور را بکترین داد و کترین از این التفات سر مباهات باوج سماوات سود و اعیان دولت جمله بجلالت قدر او تمکین کردند چون این خبر بممالک روسیه رسید ارکان ملت از اطراف ولایت بعزم آن تهنیت روانهٔ شهر پطربورغ شدند چند روز بعد از این ماجرا در شهر پطربورغ چنان جمعیت فراهم آمد که از ازدحام مردم مساکن و بیوتات شهر گنجایش نداشته در هر خانه زیاده از پنجاه نفر سکنی نمودند اتفاقاً در آن اوقات سفرای دول خارجه نیز وارد گشتند از آنجمله شاه سلطان حسین پادشاه ایران یک زنجیر پیل و پنج قلادهٔ شیر از برای پطر کبیر فرستاده بود و ایلچی روم با عهدنامهٔ دوستی و نامهٔ جداگانه که مشعر بر اسم یگانگی و اتحاد دولتین و توصیفات بسیار دربارهٔ پطر و کترین بود در آن

بمن وارد شد و سفیر محمّد بها در بزرگ طایفهٔ اوزبکت نیز پیشکش فراوان آورده استدعای دوستی و حمایت از دولت
پطر میکرد بالجمله پطر کبیر بنهایت عطوفت و کمال رأفت و محبّت دربارهٔ سفرا و غربا و ایلچیان دول خارجه
مبذول داشته همه را نسبت بفراخور مراتب خویش التفات فرمود و ایشان را بکمال خوشحالی و انبساط
روانهٔ ولایات خود فرمود و اوقاتی که مردم روز و شب بعیش و طرب مشغول بودند پطر کبیر از انجام مهام
دولتی غفلت نکرده مراقب استحکام امور خویش بود روزیکه جمیع نجبا و وکلا و ارباب قلم و سران حشم و اکابر
خدم در خدمت پطر حاضر و منتظم بودند و کارخانها و مکتبخانهای شهر را تفرّج مینمودند بجائی رسیدند که از آن
مکان دریا و کشتیهای جنگی نمایان بود پطر چند دقیقه ایستاده تماشا کرد پس فرمود که آیا یکی از شما بیست
سال قبل این تصوّر را مینمود که دولت روسیّه صاحب کشتی جنگی خواهد بود و من در دریای بالتیک لشکر
سوید را شکست دهم کدام یک از شما قبول میکرد که در چنان زمین چنین شهر عظیم احداث و معمور خواهد شد و کیست
از شما کسیکه در اوّل امر در پیش خود مرا ملامت نکرده باشد که چرا اینقدر باین کارهای بی بنیاد و ناپایدار
میشدم با وجود اینهمه باز این کارها بزور شما انجام گرفته و امروز هرچه مشاهده می کنید جمله کار و کردار خود
می بینید و اکنون مکنون ضمیر مرا دریافت مینمائید که زحمت و مرارت من و شما مثمر ثمری و منتج منفعتی
گشته است که علم و حکمت و بزرگی و ریاست مانند خون انسانست که پیوسته از عروق و اعصاب در
انتقال و حرکت میباشد مدّتی دولت و شوکت و بزرگی و حکمت منحصر بمردمان یونان زمین و در صفحهٔ دوران
آوازهٔ ایشان ببزرگی مشهور و اسم ایشان بدانشمندی مذکور و پس از مدّتی این کیاست و بزرگی و استعلا
بطایفهٔ ایطالیا منتقل گشت و از ایشان بدول اروپ رسید اکنون نوبت ماست اگر شما باطاعت
و خلاص خود اندکی بیفزائید و در انجام امورات دولتی و مهام ملّتی سعی و اهتمام نمائید من نیز شما را امید
واری دهم براینکه روزی خواهد آمد که جمیع اروپ از مشاهدهٔ فراست و کفایت طوایف مملکت من خجالت
خواهند کشید و بزرگی و حشمت و دولت من بهیچ پادشاه میسّر نخواهد شد بسیاری از نجبا و اکابر قدیم
روسیّه که در آن مجمع حاضر بودند میدانستند که پطر کبیر چه فرمایش و تقریر مینماید و از غایت شرم سر بزیر
افکندند لکن آنها که جدید و خانه زاد بودند اینگونه گفتار پطر کبیر مرایشان را تأثیر کرد و بجزع و زاری معروض
داشتند که ما را قابلیّت امداد و اعانت نسبت بآن سرکار نیست جانهای ما در هر حال نثار راه امپراطور است
بجلال خدا و حیات امپراطور قسم میخوریم که هیچ وقت جان خود را از امپراطور مضایقه و دریغ نخواهیم کرد
و بجز امپراطور احدی را بزرگ نخواهیم شناخت بالجمله پطر کبیر بعد از این فتح بسیار متشخّص شد هرگاه خبر ورود
شرا و ازدهم بولایت سوید میرسید بممالک سوید نیز بی شبهه صاحب و مالک میگشت نظر

بعد نصیحات و مستدعیات ملّت سوید پطر کبیر میخواست که آدم روانهٔ ستوکولم پای تخت سوید کرده
قرار امور آن نصیحات را بدهد که درین بین خبر شارل دوازدهم رسید و این خیالات بهم خورد تفصیل این اجمال
آنکه شارل بعد از پنج سال توقّف از خاک عثمانلو خلاص گشته وارد مملکت خویش شد و بعد از ورود اوّل کاری
که کرد مبالغ کلّی از مردم پای تخت مطالبه نمود مردم تخت چنان تصوّر میکردند که شارل هرگز مراجعت بمملکت
خود نخواهد فرمود و عمر خویش را در ممالک عثمانلو بسر خواهد برد و جمله میل تمام بملاقات و خدمت او
داشتند چون او را بدیدند هیچ چیز از وی مضایقه و دریغ نکرده هرچه داشتند در راه او گذاشتند فی الحقیقه
مانند شارل دوازدهم پادشاه و صاحب غیرت در هیچ عهد نیامده است هر کاه موافق غیرت خود
تحمّل و فراست میداشت بی شبهه بر جمیع ممالک اوروپ مسلّط میگشت پطر کبیر با دانشمندی
و تدبیر خویشتن در مقابل شارل دوازدهم نگاه داشت هرگاه از یکسمت در جنگ شکست و ضرری کشید
از سمت دیگر بآبادی ولایت خود می پرداخت و عوض خسارت و مرارت آن شکست را از آبادی ولایت خود
در می آورد شارل دوازدهم هیچوجه بقصد تدبیر اینگونه امورات نمی آمد و چنان میدانست که جمیع دولت و
مکنت دول خارجه بالاخره مال خویش خواهد شد و کسی را نداشت که او را از اینگونه امور مطّلع سازد اتّفاقاً اگر
کسی مصلحت کار او را بخود معروض میداشت قبول نکرده جواب ورا بقهر و عتاب میداد اینگونه تساهل او در
امورات خود باعث شد که آنچه در شادت و جرأت او منفعت بخشید و آناً فآناً امور او روی به تنزّل
گذاشت پطر کبیر که در اوّل کار در جنب او داخل موجودات نبود بفراست و تدبیر خود چنان ترقّی نمود که در آخر کار شهرت
و آوازهٔ او به بزرگی در صفحهٔ روزگار منتشر و مشهور و نام نیک او در السنه و افواه بمجدت و جلالت مذکور است

فصل چهارم در بیان اوضاع اوروپ بعد از مراجعت شارل دوازدهم

شارل دوازدهم بعد از مراجعت در شهر سترالسون مشغول تدارک سفر بود بارون گورز که یکی از نجبای سوید بود چون
مجدّداً شارل را مایل جدال و راغب قتال دید بجهت موافقت و اتّباع طبع او عرض کرد که اگر پادشاه را عزم در جنگ
دشمن است تدبیر مرا معمول فرمایند در باب تنخواه و استعداد لشکر و تهیّهٔ اخراجات حشر هیچ معطّل نمی
شوند تدبیر او این بود که سکّه از مس بزنند که در صد تومان تنخواه چهار تومان مس بوده نود و شش تومان منفعت
دولت باشد شارل دوازدهم از سکّه تعجیل در جنگ داشت عرض گورز را بمرتبهٔ پسندید که او را بمامور
وزیر اوّل خود قرار داد و حکم کرد که همان سکّه را در جمیع ممالک سوید بزنند و در عوض سیم و زر مسکوک خرج
کنند در اوقاتی که شارل مشغول تدارک خود بود دول خارجه از رسیدن او واهمه و هراس برداشته ایشان

نیز بالاتفاق بانجام تدارک جنگ پرداختند و جلکی باستیصال شرل همت کماشتند تا نام او را از صفحهٔ
روزکار محو نمایند از آنجمله بزرگان دولت دانیمارک چون اوضاع شرل را اینگونه مختل و پریشان دیدند مملکت
سکّانی را که سابقاً از توابع دانیمارک بود و شرل دوازدهم بقهر و غلبه بممالک سوید ملحق و منظم کرده بود بصدد
عداوت در آمدند تا مملکت مزبور را باز ستانند و پادشاه پروس بادّعای آنکه پیوسته بزرگان و
حکّام ممالک پومرانی اجداد من بوده‌اند درین اوقات دولت سوید مملکت پومرانی را بخلاف حساب تصرّف
نموده است هرگاه نصف آن ولایات را بدولت پروس رد نماید دوستی در میان دولتین برقرار خواهد بود
والّا دست از کارزار بر نمیداریم و پادشاه پولند نیز ولایت کورلند را باز پس میخواست بالجمله بزرگان دول
اکابر ملل از اطراف ممالک هرکدام بحیلتی خود را وابستهٔ پطر کبیر کرده از هر جانب سلسله جنبان
آشوب و طغیان گشتند پطر بجمیع این دول حمایت میکرد و تقویت مینمود و خود نیز در تدارک بود از آنجمله
قدری لشکر روانهٔ پومرانی کرد و بر کشتیهای جنگی خود حکم فرمود که در دریای بالتق بوده نگذارند احدی از
ممالک سوید بسمت شهر ستر السون تردّد کند درین بین نزدیک چهار هزار نفر حسب الحکم شرل از ولایت
سوید با کشتیهای تجارتی بعزم شهر ستر السون روانه بودند در عرض راه کشتیهای سپاه روس بایشان
رسیده جمله را اسیر و دستگیر نمودند پیش از آنکه لشکر روس بپومرانی برسد سپاه پروس و ساکسون و
دانیمارک شهر ستر السون را محاصره کرده بودند چون در تاریخ شرل دوازدهم جنگهای ستر السون بتفصیل
نوشته‌ایم لهذا درین تاریخ بتفصیل آن نمی‌پردازیم ولی بهمین یک فقره بغیرت و جرأت شرل کفایت
میکند که بعد از آنکه اکثری از لشکر سوید در شهر مزبور بجهت زیادتی لشکر دشمن تلف شد و شرل دوازدهم
از نامساعدتی بخت و قلّت سپاه پریشان و بی اوضاع گشت در آن اوقات یکی از سرداران او که چهار
زخم برداشت و روز را تا شام جنگ و کوشش نموده بود و از شدّت خستگی طالب گوشهٔ بود که اندکی
بخسبد و زمانی آرام یابد و استراحت نماید اتفاقاً همان شب حکمی از جانب شرل بقراولی سردار مزبور
صادر شده بود که میبایست تا صبح بیدار باشد سردار بیچاره بالمرّه از حیات خویش مأیوس گشته از بخت و
جفای شرل شکایت میکرد و دوباره رخت می‌پوشید که حکم شرل را بجا آورد اتفاقاً شرل نیز در قرب و
جوار همان سردار بوده گفتار شکایت آمیز او را بشنید پیش وی آمد و از و معذرت خواست و دلجوئی نموده
بالاپوش خود را باو داد و از و التماس کرد که ساعتی بخوابد و آرام گیرد و سردار از اینگونه رفتار شرل بحدّی
خجالت کشید که شکایت و زحمت خویش را فراموش کرد و از گرفتن بالاپوش ابا و امتناع نمود شرل بجهت
دلداری سردار خود گفت که در هنگام جنگ پادشاه و ادنی صالدات از زحمت یکیست من امروز و

نسخه: بالتیک

ساعت استراحت کرده اکنون نوبت تست که امشب را من خود قراولی خواهم نمود بالجمله شرل دوازدهم بعد از
آنکه جمعیت او در شهر پلتاوا تلف شد ناچار شهر را تسلیم و واگذار خصم نمود و از آنجا بیرون و طالع او دگرگون
گشت و بعض ورود خاک سوید خبر وفات کونت پیپر که از ایام جنگ پولتاوا محبوس روسیه بود بشرل دادند
شرل امید زیاد بر او داشت بسیار متاثر شد و دریغ و افسوس خورد و پطر کبیر بجهت مراعات حرمت
او را به سیبیر فرستاده مدتی در شهر مسقو بود پس او را در قلعه شولمبرق نگاه داشتند زمانی در آنجا بود تا اینکه
مدت حیات او سپری شد شرل دوازدهم بعد از شنیدن خبر مرگ او نعش او را از پطر خواهش کرد پطر نیز
مسئول او را قبول نموده جنازه پیپر را بسوید فرستاد شرل دوازدهم از برای او تعزیه برپا کرد و بجهت خاطر او سیاه
پوشید لاجرم بعد از جنگ پلتاوا امور دولت پطر مضبوط گشت و کار او بالا گرفت و از دول خارجه
نیز اطمینان بهم رسانیده باز مشغول تربیت ملت خود گردید از آنجمله تجارت را در ولایت خود زیاد کرد و بزراعت
رعیت رواج داد و مکتبخانهای مجدد در هر شهر و بلد تعمیر و بنیاد فرمود که اولاد مردم در مکتبخانهای بلاد درس
بخوانند و تربیت یابند و قانون نامه جدید بجمیع ملت و کشور و سپاه و لشکر خود بنوشت که هنوز قانون نامه مزبور
در همه اوروپ مشهور است و اکنون دولت روسیه موافق همان قانون نامه سلوک و رفتار میکند و در آنسال کترین
پسری زائید پس از چند روز در گذشت و عروس پطر نیز پسری زاد تفصیل احوال او را در فصل دیگر خواهیم نوشت

فصل پنجم در بیان سیاحت دوم پطر کبیر بممالک فرنگستان

بعد از جنگ پلتاوا بارون گورز وزیر شرل دوازدهم خدمت پادشاه خود عرض کرد که بعد از این صلاح مملکت و
دولت سوید آنست که مدتی با پطر کبیر مدارا و مماشات راه رویم تا اوضاع خویش را امرور ایام انجام دهیم
وزیر مزبور تا امروز حقیقت مراتب را باین صراحت بپادشاه خود معروض نمیداشت و همیشه موافق میل و خواهش او
راه میرفت این دفعه صراحة عرض کرد که ما باینگونه پریشانی اوضاع هیچ کاری را قدرت اقدام و مکنت انجام
نداریم هرگاه بجنگ مبادرت نمائیم بالکلیه باعث خرابی ما خواهد شد شرل دوازدهم که تا آنوقت از هر کس
چنین سخن میشنید تنبیه و تأدیب او را حکم میداد ناچار سخنان وزیر را قبول کرده او را مرخص نمود و اجازت داد که تدبیری
بکار برد شاید که موجب دوستی و مصالحه فیمابین او و پطر کبیر گردد و مورث موافقت دولتین باشد بارون گورز
وزیر کاغذی بخدمت پطر کبیر نوشته استدعای موافقت و تمنای مصالحت نمود و مدت دو ماه مقالات
دولتین و گفتگوی طرفین طول کشید بعد از دو ماه اگرچه شرایط مصالحه صورت نبست ولی خصومت جانبین موقوف
گشته بنای متارکت گذاشتند پس شرل دوازدهم مشغول انضباط امور لشکر و انجام مهام کشور خود گردید و پطر

۱۲

پطرکبیر فرصت وفراغت حاصل نموده بفکر سفر فرنگستان افتاد و کترین پس از فوت پسر خود اندکی ناخوش شد
چون علت او بصحت مبدل گشت پطرکبیر بتدارک سفر مثال داده بعد از چند روز روانه شد روزی که از شهر بیرون
میرفت جمیع بزرگان روسیه در رکاب او حاضر بودند پطر در سر سواره با ایشان فرمود که ما در سفر اول مملکت
داری و پادشاهی را یاد گرفتیم در این سفر انشاء الله تجربهای بسیار حاصل مینمائیم واگر نقصانی داشته
باشیم بسر حد کمال خواهیم رسانید این دفعه نیز از راه ممالک پروس رفت پادشاه پروس از عزم سفر پطر خبردار
شده لازمه تدارک را انجام داده بود باجمله این دو پادشاه در اول خاک پروس در شهر اورسیرک یکدیگر را
ملاقات کرده پادشاه پروس لوازم احترام و خدمتگذاری بعمل آورد و پس از آنجا گذشته بممالک نمسا رسید
عموم مردم نمسا پطرکبیر را بحدی میخواستند که نهایت نداشت لاجرم پطرکبیر بهر شهری که وارد میشد از زمان ورود
تا اوان عبور او آنشهر را آئین بسته اوضاع جشن و تدارک عیش و اساس جشن برپا مینمودند و این مضمون را
بروشنی قندیلها بدر و دیوار کوچه و بازار نوشته بودند آن امپراطوری که مملکت و دولت ما را از دست
دشمن خلاص کرد امروز بدیدن ما آمده است در سر هر کوچه و برزن از شام تا سحر این مضمون مختصر بروشنائی
قندیلها معلوم و مکرر بود پطرکبیر پس از مدتی تفرج و سیاحت در ممالک پروس و نمسا عازم شهر امستردام شد
تا خانه و منزل اولی خویش را دوباره دیده باشد کترین که در بین ایام سیاحت آبستن شده بود در شهر شورین
بماند که بعد از وضع حمل در شهر امستردام بشوهر خویش برسد پطرکبیر روانه شد چون بامستردام رسید
خانه که در آنجا منزل نموده و درس خوانده بود بدید و تعجب کرد از آنکه همان خانه خرابه را مانند عمارت پادشاهی
تعمیر کرده بودند تفصیل این اجمال آنکه دولت فلمنک از برای یادگاری پطرکبیر خانه مزبوره را بنای محکم و عمارت
عالی ساخته و نام پطر را بسنگی نوشته در بالای در آن نصب کرده بودند دولت فلمنک بسبب تحصیل پطرکبیر
در ولایت ایشان بسیار مغرور بودند وقتیکه پطر بشهر امستردام رسید اهل آن کشور بیشتر از همه بخدمت او
قیام نمودند و کسانیکه در سفر نخستین همراه او کار کرده و درس خوانده بودند استدعا نمودند که بحضور پطر برسند
پطرکبیر همه را بار داد و مرخص نمود و قدغن فرمود که دربانان و قراولان هیچ کدام از ایشان مانع نشوند نزدیک
بچهل نفر از همدرسان پطر بحضور در آمدند پطر بهمه ایشان دست بداد و التفات زیاد فرمود و شبی ایشان را
مهمان طلبیده موافق ایام سابق با ایشان مهربانی نمود و بهر کدام انعام داده بمنازل خود مرخص فرمود در
مدت توقف خود کترین نیز از شهر شورین وارد شد پسری از وی بوجود آمده بعد از دو روز فوت شده بود پطرکبیر
مدت سه ماه در شهر فلمنک اقامت نمود و در ایام توقف خود هر روز همراه کترین بمنازل رفقای قدیم خود میرفت
و با کمال عطوفت با ایشان مجالست میکرد از قراریکه مورخین فلمنک نوشته اند پطرکبیر در سفر دویم از سفر

نمسا
جرمن

نخستین مهربان تر شده بود بالجمله بعد از سه ماه توقف خویش در شهر امستردام روانهٔ فرانسه شد در سفر اول جمیع ممالک اوروپ را سیاحت کرده ولی ولایت فرانسه را ندیده بود خواست درین سفر آن ممالک را نیز سیاحت و تماشا نماید چون خبر ورود او بارکان ملت فرنس رسید از جانب دولت چند نفر صاحب منصب و سردار معتبر و چند فوج سرباز به پیشواز او روانه نمود که بخدمت پطر قیام و اقدام کنند و فرمایشات او را انجام دهند و بر جمیع شهرهای عرض راه احکام فرستادند که در هر جا لوازم احترام را دربارهٔ او بجا آورند

ورود پطر کبیر بشهر پاریس

روز ورود پطر کبیر بشهر پاریس چندی از کالسکهای دولتی باستقبال او روانه کردند و جمیع نجبا و بزرگان پاریس در یک منزلی پیشواز نموده با نهایت عزت او را وارد شهر کردند و منزل او را در عمارت دولتی قرار دادند چون همیشه پطر منظور از سیاحت اکتساب علوم و ازدیاد فهم و تجربت بود لهذا از دولت فرنس خواهش نمود که منزل او را در جای دیگر بدهند که نزدیک مدارس و کارخانهای دولتی باشد اعیان دولت خواهش او را قبول کرده عمارت یکی از سرداران فرنس را بایشان دادند و میزبانی از جانب دولت بتقدیم خدمت او مامور شد که بعد از تشخیص و تعیین مخارج او را روز بروز برساند چون لوی پانزدهم طفل بود ازین سبب فردای روز ورود پطر کبیر وکیل ملت را بدیدن او فرستاد و بعد از دو روز لوی را نیز بباز دید آوردند و بعد از سه روز دیگر پطر بدیدن لوی پانزدهم تشریف برد وزرای فرانسه تا مقابل کالسکه پطر کبیر لوی را باستقبال آوردند چون لوی پانزدهم بچه خورد سال بود و جمعیت مردم بسیار لهذا پطر کبیر هراس کرد که مبادا بوجود او آسیبی برسد لوی را از درِ کالسکه با غوش گرفته داخل عمارت پادشاهی شد الا جرم پطر کبیر بعد از ملاقات پادشاه فرنس هر شب در خانهٔ یکی از وزرا و بزرگان مهمان بود و روزها شهر پاریس را تفرج می نمود و بدایع علوم یاد میگرفت روزی بکتب خانهٔ پادشاهی برفت مشغول تماشا بود که در بالای میزی نقشهٔ مملکت روس را دید چون نیک نظر کرد و درست ملاحظه فرمود در چند جا غلط یافت فی الفور باصلاح پرداخت جمیع حکمای فرنس قابلیت و فهم و فراست او را ملاحظه کرده تعجب نمودند و از هر علم و صنعت که صحبت و استفسار میرفت پطر کبیر از عهده بر می آمد و سؤالی از و نمیشد که از جواب آن عاجز بماند چندروز پیش از مراجعت خود بتماشای مقبرهٔ دوک دریشلیو که یکی از وزرای معتبر فرنس بود برفت و در سر قبر او صورت مرمری چهار مرا دید که از سنگ تراشیده بودند پطر کبیر بمحض دیدن از پای او بوسه داد و در میان انجمن فرمود که بخدا سوگند اگر زنده می بودی نصف ممالک خویش را بتو پیشکش میکردم تا از تو چگونگی سلطنت فرا یاد گیرم که در نصف دیگر چگونه سلطنت باید کرد حضور این سخن را از آن بزرگوار در جمیع کتب ثبت کردند بالجمله پطر کبیر بعد از آنکه حسب خواهش خود ولایت فرنس را تفرج و سیاحت نموده جائی فرو نگذاشت که ندیده باشد پس اعیان دولت فرنس را وداع

فصل ششم در بیان گذارشات پطر کبیر در شهر پاریس پیش از مراجعت کرده بولایت خویش عازم شد

چند روز مانده بود که پطر کبیر بولایت خویش مراجعت نماید پیشنهاد فضلا و کشیش فرنس این بود که ملّت فرانسه و روس را با یکدیگر هم مذهب و کیش نمایند لهذا بدین اندیشه و تدبیر افتادند که شاید پطر کبیر مذهب کاتولیک را اختیار کرده انقیاد و اطاعت پاپ را بر ذمّت خود قبول نماید اینگونه خیال فضلای فرانسه محال بود و تدبیر ایشان درباره پطر کبیر مآلی نداشت زیرا که پطر کبیر روز و شب در تکمیل دین و مذهب سعی و تلاش کرد تا خویش را بزرگ دولت و رئیس ملّت روس نمود چگونه اطاعت دیگری را بر خود قبول میکرد و اگر بالفرض پطر کبیر قبول مینمود ملّت اطاعت نمیکرد و تمکین نمینمود مثل این دو ملّت چون اختلاف سنّی و شیعه است که هرگز با همدیگر موافقت ندارند و چون پطر کبیر هیچ مطلبی بی برهان و دلیل ردّ و منع نمی نمود لهذا در جواب کشیشان و فضلای پاریس فرمود که مهام سلطنت و انجام امور دولت با من است و مرا با تشخیص و امتیاز مذهب و دین کاری نیست درین باب رای صواب و ردّ جواب و دلایل این مسائل با فضلا و کشیشان است شما مطالب خویش را بر فضلا و کشیش ها بنویسید هرگاه ایشان قبول کردند ما نیز با کمال خوشحالی قبول می نمائیم و باتّفاق ایشان این دو ملّت را متّفق القول کرده بمرافقت و موافقت ایشان مراقبت خواهیم نمود لاجرم پطر کبیر هنگام مراجعت از فرانسه نیز زیاده از پنجاه نفر صاحبان صنایع و ارباب فضل در رکاب خود همراه برد چون پیوسته مکنون ضمیر پطر کبیر آبادی ولایت و تربیت ملّت خویش بود لهذا رسوم سیاحت پیش گرفت که عموم ملل و جمیع دول را بچشم بصیرت مشاهده نماید و در هر راهی قدمی سپرد و بهر جوئی سبوئی فرو برد که از قوانین مذاهب مختلفه اطّلاع بهم رساند تا هر کدام در نظر او ممتاز آید بتقدیم و انجام آن بپردازد بعد از سیاحت و تتبّع امور دول از هر دولتی تجربتی و از هر صنعتی منفعتی بر دارد و از هر گلشن طبقی و از هر بوستان ورقی بدست آورد از این سبب در هر جا که مرد تیز هوش و عاقل یا صاحب صنعتی قابل میدید همراه میبرد بالجمله بازار فرنس بولایت فلمنک برفت و در شهر امستردام عهدنامهٔ تجارتی بمعرفت ایلچیان با دولت فرنس بست پس همراه کترین که در هنگام توقف پطر در فرنس وی بجهت ناخوشی در شهر امستردام مانده بود روانه روسیه شد هرگاه اینگونه سیاحت و سفر یک نفر آدم بی کار که دولتمند و مالدار باشد بجهت لذّت و خوش گذرانی و عشرت خود نماید جای تعجّب است و آنفرد را دنیا دیده و کار آزموده و چیز فهم و هوشیار خطاب میکنند ازین قیاس پطر در چه مرتبه خردمند

و دقیقه‌شناس بوده است پس همین فقره بپایه و مرتبهٔ او کافیست که امور طایفهٔ عوام روسیه را بجدی سامان و نظام داد که با اینهمه سفر دور و دراز هیچ چه اوضاع سلطنت و مهام دولت او را خللی نرسید و در جمیع اوروپ و دول خارجه امضای حکم و انضباط امور او مشهور و متفق علیه بود فی الحقیقه پطر کبیر در رزانت رای و متانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبهٔ زمان و نخستین سلطان صفحهٔ جهان بود تفطن و تمکن او هیچ پادشاه را ممکن نبود که در زمان قلیل طایفهٔ وحشیهٔ روسیه را چنان قاید و دلیل گشت که طغات ایشان بتربیت و احسان او عبد ذلیل شد و عامی ایشان عالم و جهال ایشان از عادت قدیم خویش اعراض کرده بیاد گرفتن مراسم خردمندی مایل گشتند پیش از آنکه بمملکت خود مراجعت نماید بقیهٔ ولایات اوروپ را سیاحت کرد چون وارد روسیه شد بآسودگی و اطمینان تمام مشغول انضباط و انجام مهام دولت خویش گشت

فصل هفتم در بیان احوالات الکسی پسر پطر کبیر و تقصیرات او و نصیحت پدر اورا و قبول ننمودن الکسی نصایح را و غضب نمودن پطر اورا

در اوقاتی که پطر کبیر مشغول انضباط امر دولت و ترقی ملت روسیه بود اتفاق غریبی افتاد که باعث آزردگی و ملال و اختلال احوال عموم روسیه گردید چنانکه ازین سبب مدتی مدید و زمانی بعید جملگی از کار خویش باز ماندند تفصیل این اجمال آنکه بقراریکه در فصل دیگر مذکور شد که پطر را پیش از کترین زنی بود لجوج و کج طبع و سخیفه‌ای که همه اوقات او را خیال باطل دامن‌گیر بود و تدابیر عاطل مکنون ضمیر لهذا در هر باب بصدد اختلال امورات پطر کبیر می‌آمد پطر بالاخره متحمل حرکات او نگشته او را بکلیسا فرستاد و حکم کرد که تارک دنیا شود توضیح این مقال آنکه مهام چند که در نظر پطر اهم بود که در عهد سلطنت خود قرار یابد و انجام پذیرد زن پطر برخلاف و همواره میخواست که تدابیر پطر را برهم زند و کار او را مختل سازد پطر بهزار مرارت از فرنگستان صاحبان مناصب و ارباب صنایع بولایت خویش می‌آورد و میخواست که جمیع اعضای دولت خود ایشان را محبت نمایند تا اینکه اوطان خود را فراموش کرده در ولایت روس توطن اختیار کنند آن زن همواره بصدد آزار و اذیت ایشان می‌آمد بطوریکه ایشان اقامت نتوانسته بمملکت خود فرار میکردند نخست بانی این فساد و باعث این طغیان طایفهٔ کشیشان بودند که دیدند امر از پطر مأیوس گشته بنای تزویر و تلبیس گذاشتند که شاید بدستیاری زن مقصود خویش را از پیش برند پطر کبیر کارها کرد و تدبیرها بکار برد که شاید زن را از آن گروه پر مکر و فن دور سازد تا بتلبیس و فریب ایشان گوش ندهد ممکن نشد و روز بروز نایرهٔ آن فساد اشتداد یافت پطر بالاخره از روی اضطرار ترک

اوطان جمع وطن ۱۲

از زن

آخر زن گفته کمترین را بهمسری اختیار نموده و نشیمن زن اوّل را کلیسا قرار داد الکسی که پسر او بود اخلاق زشت مادر طبیعت و سرشت او گشته نصیحت عاقلان صافی ضمیر در طبیعت او هیچ وجه تاثیر نداشت کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیهِ از کوزه همان برون تراود که در اوست پطر هر کس را از برای او نوکر قرار میداد مادرش قبول نمیکرد و بهانهٔ او را اخراج مینمود و کسانیکه پطر خاین دولت میدانست آنها را با طراف پسر جمع میکرد پطر ناچار چند نفر از صاحب منصبان فلمنک و نمسا قرار داد که نزد ولیعهد بوده بتربیت او بپردازند بخیال آنکه مادرش از مردمان بیگانه خجالت کشیده من بعد بدرفتاری نخواهد کرد ولیکن ایندفعه رفتار او بدتر آمد و بی شرمی او بیشتر گردید و بمثال پطر امتثال ننموده چند نفر کشیش را بخانهٔ خویش آورد و تربیت الکسی را بعهدهٔ ایشان واگذاشت با اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پطر کبیر از مهربانی و محبت خود دست نکشید و چند زبان بر پسر خود بیاموخت و از علوم نیز او را بی بهره نگذاشته حتّی الامکان یاد داد ولی بخیالات باطلهٔ او چاره و علاج نتوانست اَلْعَادَةُ کَالطَّبِیعَةِ الثَّانِیَة آدمی را در طفولیت هر گونه تربیت دهند بدان حالت باقی میماند الکسی از عهد کودکی تا بوقتی که خویشتن بشناخت و بسن رشد و تمیز رسید گوش او از سخنان هرزه و حرکات ناملایم پر گشت از انجمله گفتگوی کشیشان با مادر او این بود و سخن ایشان چنین که شوهر تو رفتاری که بایست با مردم روزگار نماید ندانست و صلاح دین خویش را از فساد مذهب و کیش تشخیص نداد ما ها که در خارج اوضاع را ملاحظه مینمائیم و تدابیر خلق را درباره پطر کبیر مشاهده میکنیم با این اوضاع امکان ندارد که روزگار با او مساعدت نماید و عمر او زیاد باشد اگر مردم او را تلف نکنند یقین داریم که خدا او را خواهد کشت از حال میباید که در تدارک باشی و شیرازهٔ کار را از دست ندهی و فکرت خویش را نسبت به بیگانه و خویش نیک نمائی و با مردم چنان راه روی که جمله هواخواه پسر تو گردند و در روز بد همه سپاه و لشکر او باشند تا بعد از وفات شوهرت مردم اعتقادات شما را به پسندند و در هر کار از تو مشورت نمایند و برغبت تمام پسر ترا بپادشاهی قبول کنند و الّا یقین بدان که پادشاهی از دست شما بیرون خواهد شد جمیع این سخنان در حضور الکسی بوده و با این مقالات بزرگ گشت بالجمله مادرش از بیم آنکه مبادا پسر بر پدر راغب شود و از پیش او برود یا موافق خواهش ملّت رفتار نماید و در نظر مردم خوار نشود پیوسته موافق طبع او راه میرفت و با عمال زشت او مانع نمی گشت تا در ایّام جوانی و شباب بالکلّیه ضایع و خراب گردید چنانکه روز و شب مشغول عیش و طرب گشته اوقات تربیت را بخوش گذرانی و عشرت بسر برد پطر کبیر که در عقل و فراست تمام بود در باب تربیت پسر بسیار خبط کرد وقتی او را از مادر جدا کرد که کارها از کار گذشته بود و آب ریخته را جمع نمیتوان نمود میبایست که این فکر را

در هنگام طفولیت الکسی کرده باشد بعد از آنکه بمادر او حکم شد که تارک دنیا گشته از عمارت پادشاهی بیرون
رود الکسی روز بروز بدتر شد و باکسانیکه مادرش بدور او جمع کرده بود رفیق گشته شب و روز با ایشان
بسر میبرد پطر کبیر گاهی میخواست که او را با ترس و عتاب از عمل ناصواب بگرداند گاهی التفات زیاد میکرد که
شاید صلاح را از فساد بفهمد و چندی منصب بزرگی بروی داد که بلکه از بزرگی و شوکت خویش خجالت کشیده
هرزگی را موقوف نماید از آنجمله او را مدتی یکسال وکیل خود کرده بزرگ جمیع روسیه نمود پس خواهر زن امپراطور
نمسا را بحباله نکاح او در آورد پدر یک پسر شد ولی ذره عقل بر سرش نیامد شب و روز مست لا یعقل با
اعاظم اوباش و اکابر الواط همدست گشته مسکری نماند که نخورده باشد و منکری نگذاشت که نکرده باشد
زن او یکچند بمقام نصیحت و پند وی در آمده همواره از او التماس میکرد که اعمال شنیعه خود را ترک کند که
چاره نشد و روز بروز بدتر گردید بالاخره زن بیچاره اش از این غصه هلاک شد باجمله پطر که همواره بر جمیع
جهان قرار و قانون میگذاشت و در هیچ امری از امور دنیا معطل نبود با اینهمه از دست پسر بتنگ آمده و
دانست کارهائی که بزحمت بسیار بعمل آورده و نام نیک تحصیل کرده جمله بعد از خود بسبب این پسر ضایع خواهد
شد پس زیاده بر آن طاقت نیاورده قلم بدست گرفت و بر پسر خویش بدینمضمون نوشت که بعد از این اندکی
صبر میکنم و چندی بر تو مهلت میدهم که شاید از اعمال خود انفعال کنی و از شناعت حرکت خود خجالت
بکشی و از افعال خویش پشیمان شوی و الا یقین بدان که ترا از ولیعهدی اخراج خواهم کرد و بعد از این اسم
ترا بر زبان نخواهم آورد درختی که ثمر ندهد ببرند و در زمین شوره زار زراعت ننمایند مبادا تصور نمائی که من غیر
از تو پسر ندارم و در ولیعهد کردن تو مجبورم و محض بجهت تنبیه و آگاه نمودن تو این سخنان را بر زبان می
آورم و در حقیقت ناچارم از اینکه با تو مدارا کنم زینهار خویشتن را باین خیالات خام خاطر جمع مدار این فقره
در دست تو دلیل و برهان باشد که من بجهت ترقی دولت و تربیت ملت جان داده ام تا مملکت خویش را
چنانکه می بینی معمور و آباد کرده ام مکرر در مقابل خصم هلاک خویش را پسندیده ام که خاک خویش را بدشمن
ندهم پس آنچه با جان خریده ام چگونه میشود که از برای خاطر تو بدهم و از رایگان از دست دهم و ولایت
خویش را مهمل و معطل بگذارم معلوم است که این شغل بزرگ و کار عظیم را جنس و امید دارم که سزاوار بزرگی
و شایسته سلطنت باشد و فراست او را عموم مردم قبول کنند و همین استحقاق را اگر در ادنی نوکر خود
مشاهده نمایم بی شبهه او را بر تو ترجیح خواهم داد زیرا که اگر سلطنت از دست طایفه و نسل من بیرون رود اقلا
اسم و رسم من در روی زمین به نیکوئی خواهد ماند از قراریکه رفتار ترا می بینم هرگاه تو بدین احوال ولیعهد
باشی هر دو را بهدر خواهی داد بعد از نوشتن این کاغذ چندی نگذشت که پسری از کترین بوجود آمد که تفصیل آنرا

صورت کتابت پطر کبیر بالکسی فرزند ناخلف خویش

درفصل

در فصل دیگر نوشته‌ام الکسی ازین فقره خبردار بالمرّه از پدر خود مأیوس گشت و کسانیکه باطراف او جمع گشته بودند
از راه اشتباه گفتند که پطر کبیر بخاطر جمعی پسر دیگرش اینگونه کاغذ بتو مینویسد لکن نمیدانند که بعد از مردن او
اختیار بدست او نخواهد بود تو اکنون با مردم راه برو و یقین داشته باش که احتیاج باحدی نداری الکسی
بسخنان ایشان گوش داده در جواب پدر اینگونه نوشت که بحقّ خدا من هرگز در این خیال نیستم که بعد از
شما پادشاه باشم و از شما بجز گذرانی چیز دیگر توقّع ندارم و اگر آنرا هم ندهید مختارید پطر جواب کاغذ او را
خوانده فهمید که نصیحت پذیر نگشته و جواب را بتقیّه نوشته است و دوباره کاغذی نوشت که از مضمون
مکتوب تو چنین منظور تو معلوم شد گمان تو این است که کارهای من بستهٔ بخیال تو میباشد و من احتیاج
بخواهش تو دارم یا سلطنت موقوف بمیل تست غافلی از اینکه من هیچ کس را اختیار نمیدهم و تدبیر
خویش را باحدی نمی سپارم و لیکن خواستم غم و اندوه خود را بجهت هرزگی و حرکات تو بر تو معلوم نمایم
چنانچه اگر فی الجمله هوش داشته باشی میدانی که من از دست تو چه میکشم تا باحوال من دلت بسوزد
و خود را ملامت نمائی و از رفتار خویش پشیمان شوی تو در جواب من تزویر مینمائی و کاغذ تقیّه بمن می
نویسی تو که در زمان حیات من اینگونه رفتار میکنی پس بعد از مردن من اگر اختیار امور بدست تو
بیاید چه خواهی کرد تو تقصیر نداری تقصیر از آن کسانی است که باطراف تو جمع گشته ترا باینگونه خیالات
وا میدارند و تو نصایح ایشان را بنصایح من ترجیح داده خلاف رای پدر میکنی و مرا از خود میرنجانی
توقّع من از تو این بود که بمن امداد کنی لکن چنانچه می بینم تو برخلاف این از کارهائیکه من از برای ترقّی ملت
میکنم خرسند نیستی و زحماتی که میکشم هرگز قبول نداشته پسند نمیکنی و در فکر آن هستی که روزی
پادشاه شده آنچه من با هزار زحمت و مرارت در مدّت عمر خود فراهم آورده و مهیّا نموده‌ام در یکروز تمام
بکنی این خیالات بیهوده را مکن و در مآل کار خویش اندیشه و تأمّل نما تو پسر من هستی دلم باحوال تو میسوزد
از معاشرت کسانی که باعث بدنامی تو بوده اند بردار در تربیت خویش همت و غیرت کن که شایستهٔ
سلطنت روسیه شوی یا اینکه همراه رفقای خویش کشیشی اختیار کن و جواب این نوشته را بزودی
بنویس و چنین نکن که من مجبور شده مهر و محبّت پدری را فراموش نموده بقراری با تو رفتار کنم که اکنون ترا
سزاوار و مستحق آن می بینم اینگونه پیغام و مکتوب پطر که فی الحقیقه بسنگ تأثیر میکرد در مزاج الکسی
هیچ چه تأثیر ننموده بجای آنکه از نصایح پدر متنبّه گشته از قبایح اعمال خویش نادم شود بهیچ‌وجه متحمّل
نشد و جواب پدر را بدین کلمات مختصر بنوشت که من میل سلطنت ندارم و میخواهم تارک دنیا باشم
کشیشی اختیار نمایم پطر میدانست که او هرگز کشیش نخواهد شد بلکه خیال این دارد که ولایت را مغشوش نماید

بالجمله چندی ازین مقدمه نگذشت که پطر کبیر دوباره عازم فرنگستان شد چند روز پیش از روانه شدن
بدیدن الکسی رفت باین خیال که هرگاه باکاغذ و مراسله نصیحت پذیر نشد شاید بمحاسن بیانی و مواعظ
لسانی آن خلف ناخلف را از عصیان و خسران خود بازگرداند و راه رشاد و طریق ادب و منهاج سداد را
براو نماید چون الکسی خبردار شد که پطر کبیر عزم دیدن او دارد تمارض کرد و خویش را به بستر سفاهت و جامه
خواب نقاهت کشید پطر بمنزل پسر رفت و او را با آنحالت بدید و از وضع مقالات تزویر او را بفراست دریافت
و سخافت رای او را مشاهده نمود تعجب کرد و ساعتی سر بجیب فکرت فرو برد پس با نصایح پدرانه و سخنان
حکیمانه با او تکلم کرد و التماس نمود که دست از رفیقان بد بدارد و افعال ناشایسته ترک کند بالجمله آه
گرم پدر با آهن سرد پسر تاثیر نکرد الکسی را گفتار پطر کبیر مفید نیفتاد و قول صواب او را موج سراب
پنداشت و در جواب پطر عرض کرد که من بشما نوشتم که توقع سلطنت ندارم و میخواهم که تارک دنیا و
سالک مناهج عقبی گشته شیوهٔ کشیشی پیش گیرم و در گوشه بنشینم تا بوقتی که مدت عمرم بسر آید
و زمان اجل فرا رسد پطر نخست ازین جواب ناصواب بمقام قهر و عتاب آمد اندکی ماند که او را مورد مؤاخذه
و سیاست فرماید باز مهر پدری بجوش آمده از سر سیاست او درگذشت ولی تاب نیاورده بتعجیل
از آن مجلس برخواست و گفت که من شش ماه دیگر ترا مهلت میدهم هرگاه در کار خویش تأمل کردی
و از وساوس شیطانی دور گشته شیوهٔ آدمیت و قاعدهٔ انسانی پیش گرفتی فبها و الا دانسته باش
که من بعد اولاد من نخواهی بود و چنانچه با دیگر کسان که خاین دولت و دودمان خود دانسته رفتار مینمایم با تو
نیز خواهم کرد بالجمله جمیع اهالی فرنگستان تعجب کردند ازینکه پطر چنین پسر را چگونه در ولایت خویش آزاد
گذاشته روانهٔ فرنگستان شد هر کس بجای او میشد از سیاست او نمیگذشت و در حبس او تعجیل مینمود
فی الحقیقه جرأت پطر را در اینگونه امور هیچ سلطانی نداشته است پطر کبیر هیچ چه از خیالات الکسی
اندیشه نکرده روانه شد چون بممالک پروس رسید خبر آوردند که الکسی خیالات خود را بروز داده
هر کس را از نجبای قدیم که نارضائی جزئی از پطر داشت باطراف خود جمع کرده شب و روز در میان
مردم بدگوئی پدر مشغول گشته هواخواه از برای خود جمع میکند پطر فوراً حکم صریحی بدو نوشت
بدین مضمون که باید یکی ازین دو فقره را قبول نمائی هرگاه میل بپادشاهی داری باید بمحض ورود این نوشته
روانه شده نزد من بیائی و خدمت نمائی تا اینکه روزی در جای من ممالک روسیه را صاحب
شوی و اگر میل نداری باز بوصول این نوشته بیدرنگ تارک دنیا گشته کشیشی اختیار کنی هرگاه غیر
ازین دو حکم من رفتار نمائی مورد مؤاخذه خواهی شد الکسی در شهر مسقو مشغول عیش و عشرت بود

تمارض خود را به بیماری زدن است

سخافت سستی رای باشد

که حکم پدر بدو رسید و همان ساعت الکسی مضمون کاغذ پطر را برفقای خود معلوم نمود کشیشان بی شعور که محض ظلمت و خالی از نور بودند و پیوسته در مجلس الکسی حضر داشتند پس از ملامت و مذمّت پطر کبیر بالاتّفاق الکسی را تحریک کردند براینکه ما رفتن ترا در این بین به پیش پدر مصلحت نمیدانیم که اگر پطر از تقصیر تو بگذرد یقین کمترین که در کمین قتل تو نشسته و پیوسته هوای سلطنت در سر دارد و ترا هم چشم خویش میداند آسیبی بر تو میرساند که باعث هلاک تو میگردد پس قرار دادند که او مدّتی در ممالک دول دیگر بوده در انتظار وفات پدر بنشیند الکسی که همیشه بعقل آنها رفتار مینمود تدبیر ایشان را قبول کرده فرستاده پطر را خاطر جمع نمود که بعد انجام تدارک سفر بدون درنگ بخدمت پطر روانه خواهم شد و عریضه بدین مضمون به پطر نوشت که حکم او را بجان و دل قبول کرده بتقدیم خدمت سبقت خواهد نمود و حکم کرد که از جانب دولت بجهت او تدارک سفر دیدند و بعد از چند روز با اوضاع تمام روانه شد چون از خاک روسیّه بیرون رفت میبایست که از راه پروسیّه نزد پطر کبیر برود آن راه را ترک کرده یکسر بشهر ویانا که پای تخت دولت نمسا باشد روانه شد چون بخدمت امپراطور رسید مذکور ساخت که پطر بجهت خوشنودی زن خویش ظلم و تعدّی در حقّ من پیش گرفته در قتل و اذیّت من میکوشد استدعای آن دارم که مرا از شرّ ایشان محافظت نمائی امپراطور نمسا بعد از اطّلاع از مقصود او را چند روز در پای تخت نگاهداشت پس روانه ولایت پولی که در آن اوقات در تصرّف دولت نمسا بود نمود و خواست کاری نماید که مابین پدر و پسر اصلاح شود چون این احوالات به پطر کبیر رسید بسیار دلگیر گشت و زیاده از حد از رفتار پسر متأثّر شد مجدّداً کاغذی بدین مضمون بدو نوشت که این دفعهٔ آخر است که من بتو مینویسم رومانزوف و تولستوی که حامل این نوشته و بنزد تو روانه گشتند از خیالاتی که من در حقّ تو دارم درست خبردار هستند و بتو حالی خواهند کرد اینقدر معلوم تو باشد که اگر بمحض رود این نوشته بدون اینکه مرا در میان دول خارجه بدنام نمائی سوار شده نزد من آمدی از همهٔ تقصیرات تو میگذرم و محبّت خود را درباره تو می افزایم و هرگز بمقام تلافی و انتقام تو برنمی آیم و اگر قبول نکنی حقوق پدری که در گردن تو دارم ترا نفرین خواهم نمود و نان و نمک خویش را بر تو حرام خواهم کرد پس ترا از اولاد خود اخراج نموده از قراریکه ملوک درباره خاین دولت خویش سلوک مینمایند با تو همان قرار رفتار خواهم کرد و بدان که بفضل خدا آن قوّه دارم که پاداش اعمال زشت ترا بدهم و از آن بیش ترا بسزای خویش برسانم خداوند جبّار کسانیرا که بحقّ تو رفتار می کنند معین و دستیار است تو خود انصاف بده که من تا حال کدام بدی در حقّ تو کرده ام چند دفعه بتو نوشتم که اگر سلطنت میخواهی نزد من بیا و الّا تارک دنیا شو مگر از راه محبّت نبود اگر من غیر از محبّت درباره تو خیال دیگر میداشتم کسی ممانعت نمی توانست و هر حکمی که از من صدور می یافت خلاف آن

نمسا جرمن را گویند

درقوّه کسی نبود چون این کاغذ بالکسی رسید احوال او دگرگون گشت از غایت پریشانی نوشته را بفرمانفرمای

ناپولی نشان داده از و مصلحت نمود که شاید تدبیری کند که وی نزد پطر کبیر مراجعت نماید چون فرمانفرمای

ناپولی حکم از امپراطور مشار داشت که باصلاح میانه پدر و پسر پردازد لهذا الکسی را بعد از ملامت بسیار

و نصیحت بسیار بر این وا داشت که پیش پدر مراجعت نماید الکسی چارهٔ دیگر ندیده قبول کرد و منتظر این شد

که پطر از فرنگستان برگردد چون خبر ورود پطر بخاک روس رسید الکسی نیز از ناپولی روانه گشت و در

سنه ۱۷۱۸ وارد شهر مسقو شد مورّخین در خصوص این حکایت هر کدام موافق خواهش خویش چیزی نوشته

اند و بعضی پطر را مقصّر و سنگدل بقلم داده اند لکن بعد از دقّت درست معلوم میشود که پطر کبیر موافق قانون

عدالت مهر و محبّت پدری را فراموش کرده صلاح منفعت دولت را منظور و مراعات نموده است

تفصیل احوالات الکسی بعد از ورود و شهر مسقو اینگونه اتّفاق افتاد که الکسی بعد از ورود و تقصیرات

خود را دانسته و از هیچ طرف چارهٔ نیافت مگر اینکه بخدمت پدر رفته خود را بپای پدر بینداخت و استدعای

عفو تقصیرات خویش نمود پطر بعد از دو سه ساعت گفتگوی خلوتی او را مرخّص کرد که بمنزل خویش برود و

مردم چنان تصوّر کردند که پطر بالمرّه از تقصیر پسرش بگذشت پس فردای آن روز پطر حکم فرمود که از طلوع صبح

در شهر ناقوس زدند و قدغن نمود که جمیع بزرگان و نجبا و وکلا هنگام صبح در عمارت پادشاهی حاضر

شوند و افواج خاصّه را حکم فرمودند که با رخت نظام در میدان عمارت پادشاهی باشند و طایفه

قضات و کشیشان را قدغن کرد که در یکی از کلیساهای عالی شهر جمع شده منتظر حکم امپراطور باشند چون

جملهٔ احکام بانجام رسید و کسانیکه خواسته بودند در عمارت پادشاهی جمع شدند پس حسب

الحکم پطر کبیر چند نفر صاحب منصب الکسی را بی شمشیر مانند مقصّران داخل آن مجلس کردند الکسی

وقتی که داخل مجلس شد سر فرود آورد و با چشم گریان عریضه که بخطّ خود نوشته بود بدست پدرش داد

در آن عریضه تقصیرات خود را نوشته اقرار کرده بود که من بعد شایسته ولیعهدی نمیباشد و استدعا

کرده بود که پطر کبیر از تقصیر او بگذرد و او را مورد قهر و عتاب نفرماید پطر کبیر بعد از ملاحظهٔ عریضه دست پسر را

گرفته داخل اطاق دیگر شد بعد از یکساعت گفتگوی خلوتی دوباره او را داخل مجلس کرده تقصیر و گناه او را یکیک بر

خود ثابت و مسجّل نمود پس خود فرمانی بدست گرفت و باهل مجلس نمود فرمان را بدین مضمون نوشته بودند

پسر ما الکسی اگرچه بخیالات بد و رفتار ناشایسته خود موافق قانون ملّت و قاعدهٔ شریعت شایستهٔ مرگ و

سیاست بود و لکن محبّت پدری مانع گشت که حکم خدا را بجا آوریم ناچار باید که از تقصیرات او بگذریم ولی رفتار

لغو و اعمال ناشایست او باعث شد که او را از ولیعهدی دولت بهیّه معزول نمائیم زیرا که اگر در ولیعهدی باقی بماند

بعد از

بعد از ما اوضاع دولت را بالمرّه بهم خواهد زد و آنچه با صد هزار زحمت و مرارت بعمل آورده‌ایم ضایع خواهد نمود و ولایاتیکه خونها ریخته و خونبها خورده بدست آورده آباد کرده‌ایم دوباره بدشمن خواهد رسید و اوضاع ملّت از عهد قدیم بدتر خواهد شد از برای ما که امروز پادشاه شما هستیم واجب و لازم است که نفع ملّت را همیشه بر نفع عیال خود ترجیح دهیم و از برای یکنفر بر یک ملّت بزرگ ظلم و تعدی نکنیم پس نظر بقانون شریعت روسیه امروز پسر خود الکسی را از ولیعهدی دولت اخراج می‌کنیم و درین مجلس قرار میدهیم که هرگاه از عیال ما نیز کسی باقی نماند باز الکسی مرخص نخواهد بود که بعد از ما بر تخت سلطنت روسیه وارث شود و از امروز پسر خویش را که از کنیز دیگر داریم ولیعهد دولت مینمائیم اگرچه هنوز طفل است ولی چون غیر از او کسی را نداریم لهذا بجمیع اعیان دولت و ارکان ملّت و سپاه و رعیت اعلام میداریم که فرزند کوچک ما را ولیعهد دولت روسیه بشناسند و جمله در میان کلیسا که خانهٔ خداست بر انجیل و تنزیل رب جلیل سوگند یاد نمایند که غیر از واحد یرا اطاعت نکرده بعد از ما او را پادشاه خویش بدانند و هر کس از این حکم مخالفت نماید و بهر قسم خواسته باشد که جانب الکسی را مراعات کند خاین دولت و عاصی ملّت میباشد در این صورت مؤاخذه و سیاست او بر ما واجب است و از برای اینکه این حکم همایون مخفی و مکنون نماند و بر همه کس معلوم و آشکار شده راه کتمان و انکار بسته شود حکم مینمائیم که این مطلب را چاپ زده بهمه ممالک روسیه بفرستند تا اینکه همه را معلوم شود بعد از آنکه پطر کبیر فرمان را خواند و تمام کرد حکم بر الکسی فرمود که فرمان را بدست خود امضا کند الکسی بدین مضمون نوشت که من نظر بر تقصیرات و جرایم خود شایسته بودم که پدرم بر من غضب نماید و هرگاه امروز ولیعهدی را از من گرفته ببرادر کوچک من داده این نیز از راه عدالت است با جمله الکسی فرمان را بدین قرار امضا و مهر نمود پس پطر با حضّار مجلس برخواسته بکلیسائی که در آنجا جمیع فضلا و کشیش جمع بودند تشریف برد و در آنجا نیز فرمان دوباره مذکور گشت و همهٔ حضّار بعد از قسمهای مغلظه مضمون آنرا قبول کرده امضا نمودند و بجمیع روسیه معلوم شد که ولیعهد دولت پسر کوچک پطر است بعد از چندی پطر کبیر خبردار شد که الکسی باز از پی شرارت است و کسانیکه علی الدّوام باغوا و تحریک او قیام داشتند شب و روز باغوایت ایشان بنای آشوب دارد چون پطر کبیر اطمینان داشت بر اینکه در حال حیات او کسی را جرأت آن نیست که در ممالک او اغتشاش کند ولیکن خیال مآل کار را میکرد و میدانست که الکسی بعد از او ببرادر کوچک تمکین و اطاعت نکرده هواخواه از برای خود جمع نموده ادّعای سلطنت میکند و این باعث خرابی مملکت خواهد شد و بجهت نصب کردن پادشاه ملّت همدیگر را تلف خواهند نمود لهذا پطر کبیر همیشه میفرمود که باعث خرابی هر مملکت آنست که در میان طایفه عداوت و بغض و

ملت با یکدیگر بجنگد و در آنوقت انداختن تفنگ و استعمال اسباب جنگ جمله ضرر و خسارت آن دولت میشود و دشمن چنین وقت را غنیمت میشمرد که منظور خویش را بعمل آورد و میفرمود که اگر طایفه ده سال با دشمن جدال نماید عیب ندارد ولیکن اگر یکماه با همدیگر جنگ کنند بالمره موجب خرابی ایشان شود اینگونه عداوت را بحرمی تشبیه کرده اند که از خود میوه بعمل آید و آنرا تمام میکند بالجمله پطر میخواست که وقوع این معرکه بزرگ را بعد از سلطنت خود نیز از میان ملت بردارد هرگاه کسی دیگر بجای الکسی میشد امر بسیار سهل بود که رفع وجود او باعث رفع فساد عالم می گشت ولیکن محبت پدری در این خصوص دست و پای پطر را بسته میخواست بطوریکه این کار را بگذارند روزی او را نزد خود طلبیده براو فرمود که تو میدانی من در چه مرتبه ملت خویش را دوست میدارم و چه قدر طالب هستم که بعد از من کارهائی که با عمر خویش در انجام آن کوشیده باتمام رسانیده ام ضایع نشود از قراریکه می بینم با بودن تو آنچه کرده ام بهدر خواهد رفت اگر تو پسر من هستی و میخواهی که من از تو راضی باشم و باز التفات بتو نمایم سخن راست بمن بگو آنها که ترا باین خیالات فاسد و امیدوار نگاه میدارند کیانند تا اینکه من وجود ایشانرا از صفحه جهان بردارم و با تو چون عهد قدیم بسر مهر و محبت بیایم من خود اطلاع دارم و خاطر جمع هستم که تو تقصیری نداری مردمان مفسد و ناپاک پیوسته موجب ذلت و هلاک تو گشته اند تو وقتی مقصر میشوی که ایشان را نشان ندهی و بمن معلوم ننمائی که ایشان کدامند الحاصل پطر هرچه سعی کرد که چیزی از زبان او بشنود ممکن نشد هرچه میگفت در جواب این کلمه را می شنید که من تقصیر نکرده ام و اگر تقصیری دارم کسی محرک من نیست خود کرده ام پس پطر تغیر کرده فرمود چند نفر از معتبرین دولت اجلاس نموده تقصیرات او را بجوید و ثابت کنند و هرچه احکام شریعت عیسی درباره او جاری شود بدان قرار رفتار شود همانساعت بیست نفر از فضلای ملت و وکلا قرار شد که الکسی را بشرعخانه دولت برده تقصیرات او را ثابت نمایند پس تقصیراتی که بروی مدلل و مسجل نمودند بدین قرار است اولا کاغذ از میان کاغذهای او درآوردند که بی نام که یکی از نوکران پطر کبیر بود بدین مضمون نوشته است که لشکر روسیه در مکلنبورک یاغی شدند میخواهند پطر را بکشند و کترین را با پسرش محبوس نمایند و از پی الکسی میگردند که او را در جای پدر بنشانند اگرچه این کاغذ را بالکسی ننوشته بودند لکن معلوم بود که بی نام با یکی از هواخواهان و دوست بوده از برای خوشحالی چنین کاغذی نوشته بود و ایشان همان مراسله را بالکسی رسانیده بودند و وکلا و فضلا همین فقره را از جمله تقصیرات الکسی میشمردند و میگفتند که اگر الکسی چنین عمل میل نداشت دیگران چگونه جرأت میکردند که چنین کاغذی بدست پسر پادشاه بدهند ثانیا کاغذی درآوردند که الکسی بعد از آنکه بویانا گریخت بهواخواهان خویش نوشته بود که من از دست ظلم و تعدی

پطر چاره دیگر نداشته گریختم هرگاه نگریخته بودم مرا نیز چون مادرم در یکی از کلیساها محبوس کرده بودند امروز در زیر حمایت پادشاهی محروس هستم الآن وقت است که بر من امداد نمائید و مرا تنها نگذارید همین کلمات را سه دفعه نوشته و پاک کرده بود دفعه چهارم باز نوشته بود از این معلوم میشود که الکسی خود نیز می فهمید که خیانت او در چه حد بوده است و نیز ترسید که کاغذ مزبور بدست دیگری بیفتد و در او ایل مایل بر آن شد که مجموع این کار را حاشا و انکار نماید شاید که از سیاست و قصاص خلاص شود چون دید که خیال خویش از پیش نمیرود پس خواست بدروغ و اشتباه راهی پیدا کند که بدایت این اعمال و تمامت این افعال و علت این ضلالت نادانی و جهالت بوده خود نیز مدت مدید است از حرکات خویش خجل و ملول شده و از برای اثبات مدعا و اسکات مدعی بازبان خود چه چیزها اقرار و بیان نمود که بیشتر موجب غربت تقصیر و اذیت پطر کبیر در حق آن خلف ناخلف گردید از آنجمله اقرار نمود که نخست تلاش من اغتشاش بلاد بود و سعی من در امور پطر فساد بطوریکه وفات پدر را مایه نجات خویش میدانستم و استیصال او را استعداد خود می پنداشتم اکنون از قبایح اعمال خویش پشیمانم و نیز گفت که در پیش ژاک نام کشیش بر جرایم خویش اقرار کردم و از وی تمنا نمودم که طریق استغفار را بمن بنماید که چگونه از این گناه بری شوم و از این وبال عاری گردم کشیش در جواب گفت که این وبال عین کمال است و این گناه محض ثواب است چه اعمال ثوابرا چه انکار و کردار پسندیده را چه استغفار که ما جمله طالب این مطلبیم بالجمله غیر از اینها بچند تقصیر دیگر خود اقرار نمود که هر یکی از آنها موافق قانون شریعت روسیه بجرایم او راه بود و کشتن او گواه و چنان تصور میکرد که اگر بگوید الآن پشیمان شدم تمام خواهد شد اقرار آخرش این شد که من از پدرم راضی نبودم و میخواستم در هیچ عمل رفتار من مانند رفتار او باشد شب و روز تلاش من در این بود که چگونه در جای او پادشاه شوم که برضای او نباشد اگر امپراطور نمسا در باب ولیعهدی من اعانت و امداد میکرد من بعد از پادشاهی نصف سلطنت خویش را باو وا میگذاشتم پس از این اقرار آخرین جمیع بزرگان ملت و دین حکم کردند که او شایسته پطر نیست هر کس باشد از تقصیر چنین پسر گذشت نکرده او را می کشد علاوه بر اینکه در همه امور مختار است پطر مانند حکیم حاذقی بود که بمعالجه دیگران بجرأت تمام اقدام کرده معالجه خود را بدیگران رجوع مینمود و بمردم میفرمود که حکم شریعت را درباره من و پسرم جاری نمائید و در گفتن سخن حق از هیچکس پروا مدارید و بجهت خوش آمد من جانهای خویش را باتش ندهید زیرا که موافق همین قانون شریعت که در اینجا می بینید جانا فردا در پیش پروردگار ذو الجلال بپاداش این اعمال و سزای این افعال و جزای این کردار خواهیم رسید کشیشان گفتند که هرگاه امپراطور

رجوع بتورات و انجیل و زبور فرمایند در عهد قدیم موافق شریعت از تقصیر نمی گذشتند و بعد حضرت عیسی حکم
خدا را تبلیغ نمود که اگر مقصر بتصمیم قلب توبه کند از تقصیر او گذشت باید کرد و درین خصوص دلایل چند
نوشته اند بالاخره باز اختیار را بپادشاه گذاشته اند و چون تمنای کشیشان از پطر در خصوص
الکسی التماس بود لهذا عریضه در باب عفو تقصیر و خلاصی او بخدمت پطر کبیر نوشتند و استدعای
عفو و استخلاص نمودند الکسی از عریضهٔ کشیشان بیخبر بوده همان روز در شریعتخانه در حضور جمعی اقرار
کرد که خود هیچ تقصیر ندارد و جاهل بوده و بمذهب اعتقاد زیاد داشته موافق حکم بزرگان دین رفتار
کرده بود و حکم و تعلیم از جانب کشیشان بود بر اینکه پطر کافر است هرگاه موافق رای او رفتار
نماید خود نیز کافر خواهد شد بعد ازین اقرار کشیشان از او روگردان شدند در اواخر صد و چهل و چهار نفر از
جانب دولت مامور بودند که در شریعتخانه با الکسی گفتگو نمایند همه یکجا نوشتند که الکسی شایستهٔ کشته
شدن است و همان حکم و فتوی را بپطر کبیر دادند پطر حکم کرد آن نوشته را نزد الکسی برده بر او بخوانند
چون الکسی حکم قتل خود را دید بغایت ترسید و از کثرت بیم و هراس بیهوش گشت چون بحال
خویش باز آمد از حضار مجلس تمنا نمود که پطر کبیر را دوباره ملاقات کند پطر بعد از آنکه از خواهش
پسر خبردار شد بتعجیل تمام بمنزل او رفت چون الکسی پدر خویش را دید از او استدعای عفو عصیان و
سلامتی جان نمود پطر چون پسر را در آن احوال دید بر وی رقت کرد و رحمت آورد و بدان محضر از جرایم پسر در
گذشت لکن بعد از آن هول احوال الکسی دگرگون شد و هراس او بیقیاس گردید و اضطراب او اشتداد
یافت و ناخوشی مزاج او پذیرای علاج نگشته بعد از دو روز فوت شد و از چهرهٔ زندگی بی بهره گردید و کام
جان از جام جانیان واگذاشت پطر کبیر ازین حادثه بغایت ملول و دلگیر شد و چهار شبانه روز باداب
شرع عزای پسر را برپا نمود و خود بمراسم تعزیه بپرداخت و بعد از گریستن بسیار قبر الکسی را پهلوی عروس
قرار داد بالجمله همین حکایت را هر یکی از مورخین نوشته اند و لیکن نه از روی تحقیق از آنجمله پارهٔ از ایشان
مذکور ساخته اند که کترین بسبب اینکه پسر خود پادشاه شود الکسی را در نظر پطر کبیر مجرم و مقصر قلم داده باعث
همهٔ این فساد او گشت لکن دوک دوستن که در آن هنگام نزد پطر بوده حقیقت ماجرا را چنانکه از زبان
پطر شنیده نوشته است که چند روز پیش از وفات الکسی نزد پدر بودم بمن فرمودند که کترین مرا بتنگ
آورده است و میگوید که هلاک پسر را بخویشتن مپسند تنبیه دیگر بکن و از کشتن او بگذر ازین قرار معلوم
میشود که کترین برخلاف آنچه نوشته اند طرف الکسی را داشته و در قید هلاک او نبوده است و ایضاً
دوک مزبور بعد از شنیدن از زبان پطر تحریر و بیان نموده است که پطر کبیر همیشه مایل بود که طایفهٔ

خود را تربیت کند و امور دولت را تمشیت دهد اسم بزرگی در صفحهٔ روزگار بگذارد و خیالات الکسی را
بقراری که مرقوم شد بجا آورده شب و روز متفکر و اندوهگین بود و میگفت افسوس میخورم که این سلسله
زحمات مرا خراب خواهد کرد نخست خواست که با نصایح دلپذیر او را از حرکات و تدابیر خود بگرداند ممکن
نشد پس خواست که با بعضی چیزها چشم او را بترساند شاید او را از افعال ناشایست و کارهای بد باز دارد باز
بیحاصل شد منصب ولیعهدی را از او گرفت علاج نپذیرفت و ذهاب تخت و تاج در مزاج او تاثیر نکرد
آخر الامر خواست تقصیرات او را بگردن او ثابت کرده فتوای قتل او را از جانب ملت بگیرد که بعد از آن
هرگاه از کشتن آن بگذرد دیگر ادعای سلطنت و حبّ ریاست را از سر بیرون کرده گوشه نشینی
اختیار نماید تا بعد از وفات خود و برادر در هوای سلطنت با هم نزاع ننمایند و مملکت او را که با هزار زحمت
آباد کرده خراب نکنند بالجمله چندی از این ماجرا نگذشت پسر کوچکترین نیز بمرد چون پطر اولاد دیگر نداشت
لهذا متفکر بود که بعد از من امور دولت چگونه خواهد شد اگر زمام اختیار بدست الکسی بیفتد مملکت را
بالمرّه خراب خواهد نمود تا اینکه خدا بفریاد طایفهٔ روسیه رسید که الکسی وفات یافت

فصل هشتم در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و انضباط امور ولایت بعد از الکسی

بعد از وفات الکسی معلوم شد که پطر در چه مرتبه بمملکت و ملّت خویش میل داشته است هر کس
بجای او میشد از شدّت غم و اندوه دست از همه کار بر میداشت و بهیچ وجه بامور سلطنت نمی پرداخت
پطر کبیر بعد از وفات پسر سررشته روزگار خویش را با اشتغال کار و انضباط امور دولت بسر میبرد تا مفارقت
پسر بروی اثر نکند و اضطراب دل و سوزش جگر او را از خاطر ببرد از ده در سنه ۱۱۳۱ که سال وفات الکسی بود
با انضباط شوارع و طرق پرداخته در جمیع رهگذر آدم گماشت که از متردّدین اطّلاع داشته نگذارند کسی را
ظلم و تعدّی شود و امور کارخانهای دولتی را از جهت استحکام داد و کارخانهای دیگر از نو بنا کرد و در
هر جا که رودخانهای بزرگ بود حکم فرمود نهرها کنند و بدان واسطه رودخانها را بهمدیگر متصل و ملاصق
نمودند و این امر باعث رواج و زیادتی تجارت گشت کشتیها همه جا راه داشته و کارکرده متاع
ولایتها و بضاعتها را بسهولت بولایت دیگر میبردند از اوّل سلطنت پطر کبیر رخوت پرقیمت که باعث
خانه خرابی مردم بود کم کم موقوف گشته در آن سال بالمرّه تمام شد پطر بجمیع ممالک حکم فرستاد که
غیر از رخت نظامی کم قیمت رزان تمام میشد لباس دیگر نپوشند و قمار بازی را نیز قدغن فرمود موقوف
کنند که این عمل شنیع در کل روسیه متداول بوده بسیار کسان صاحب دولت و مکنت از آن سبب

مبتلای پریشانی و عسرت گشته در بین یکشب خانه خراب میشدند و از برای نان یومیه معطل مانده ناچار
بنای شرارت و عملهای بد میگذاشتند پطر کبیر در این خصوص چنان قدغن کرد که احدی در عهد سلطنت او
اسم قمار را بر زبان نیاورد و نیز در همه شهرهای معتبر حکم فرمود که از جانب دولت بیمارخانها ساختند
و از برای هریکی از آنها اخراجات از جانب دولت قرارداد و امر آنها را چنان درست کرد که مادام
دولت بدان حالت باقی بودند و در هر شهر معتبر یتیم خانه نیز بنا نمود بجهت اطفالی که پدر و مادر نداشته
تلف میشدند و بی تربیت میماندند این اوقات یتیمان بی پا و سر و اطفال بی پدر و مادر بهتر از اولاد متشخصین
تربیت میشوند و در هنگام بزرگ شدن بکار دولت می آیند چون همه اینگونه کارهای بزرگ موافق خواهش
خود انضباط یافت عزم کرد که در امور گداها و سائلین نیز قراری بگذارد از عهد قدیم در روسیه گدائی
مردم را کسب و صنعت شده بود که بسیاری از خلق قباحت این عمل را نفهمیده از گدائی گذران میکردند
و بر گردن دیگران بار میشدند پطر کبیر ملاحظه کرده دید که هرگاه در یک شهر ده هزار خانوار است سه هزار از ایشان
بیکار و بی شغل بوده از دولت آن هفت هزار خانوار نان میخورند و این باعث زیادتی زحمت و مرارت
مردم میشود و روز بروز مملکت را خراب مینماید پس چند نفر نویسنده از جانب دولت مأمور شد که در شهرها آنچه گداست
بنویسند و مشخص نمایند که کدام یک ایشان گداست بعد از ملاحظه هر کدام سزاوار احسان بود و کار دیگر در قوه نداشتند اخراجات
ایشان را از جانب دولت قرار دادند و کسانی که از هرزگی این عمل بد را پیشه خود کرده بودند بهر کدام از ایشان
موافق استعداد شغلی قرار داد و بعضی را داخل کارخانهای دولتی کرد و پاره را در دهاتیکه خراب بود
سکنی داد و در هر جا گدا را از غنی امتیاز داد و هر کدام را بشغلی سرافراز فرمود پس بآباد نمودن شهر
پطربورغ پرداخت و بجمیع متمولان شهر مسقو حکم کرد که هریکی در شهر پطربورغ خانه بسازند و هر کسی از ایشان
که در شهر مزبور عمارت خوب میساخت التفات زیاد در حق او میکرد چنانچه برغم همدیگر عمارت عالی می
ساختند اینگونه تدبیر متین و فکر حکیمانه پطر کبیر باعث آبادی دهات اطراف نیز میشد مردم بجهت
فعلگی و بنائی در شهر پطربورغ جمع شدند کم کم صاحب دولت و مکنت گشته خویشتن بدهاتیکه خراب
که در اطراف شهر بود کشیدند و هر کس بقدر احوال خویش خانه ساخت اطراف آن شهر را آباد کردند
و نیز تا عهد پطر در روسیه بجهت خرید و فروخت از جانب دولت سنگی مشخص نگشته بود و در هر
شهری سنگی متداول شده موافق خواهش خود خرید و فروش مینمودند اینگونه بی نظمی باعث اغتشاش
داد و ستد ولایات میگشت و جمع نمودن مالیات اشکال داشت بدان سبب ضرر و خسارت بسیار
بدولت میرسید از انجمله رعیت بجهت مالیات سنگی و از برای معاملات سنگی قرار داده بودند و فقرا

این فصل پر فصل مایهٔ تأمل و تفکر است

ازین ماجرا مرارت و زحمت مبتلا گشته بودند پطر حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه سنگ معامله
و داد و ستد را یک وزن و یک عیار نمایند و بجهت استحکام این امر قدغن کرد که سنگ را از مس
بسازند و در هر سنگ مهر دولتی نقش شود که احدی کم و زیاد ننماید و در هر شهر صاحب منصبی از جانب
دولت مأمور کرد که در نزد هر کس سنگ بی مهر بیابند ازو مؤاخذه نمایند چون امر سنگ تمام شد
بجهت داد و ستد مأکولات و ذخایر نیز بعد از ملاحظه انواع و اقسام آن از جانب دولت بهر
قسمتی قیمتی و بهر صنفی نرخی قرار داده شد که احدی تخلّف نکند و ظلم و تعدّی در میان مردم نشود و نیز
در همان سال حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه راهها را مسطّح و هموار کنند که در همه جا کالسکه تردّد
نماید و تجارت آسان شود و حکم کرد که جمیع شهرهای معظم ممالک را با سنگ فرش کنند و خاک و
کثافات را از شهرها پاک سازند و قرار داد که شبها تا صبح کوچه و بازارها را روشن کنند که مستحفظین
و احداس نیک و بد متردّدین را بشناسند تا اشرار و مفسدین را دفع کنند با همه این مشاغل از امور سپاه
نیز تغافل نکرده و زیاده از حدّ توصیف بر قورخانه و توپخانه ترقّی داد از آنجمله در شش فرسخی پطر
بورغ قورخانه بنا نمود که در قورخانه مزبور هزار نفر عمله کار میکردند و خویشتن بزرگ و کارفرمای عمله
جات بود و اکثری از اوقات این هزار نفر در حضور خویش کار میکردند و در اطراف شهر پطر بورغ کار
خانهای دیگر نیز برپا کرد و هر چه از کارخانهای مزبور بعمل می آمد جمله بر لشکر صرف میشد از آنجمله در
یکی باروت می ساختند پیش از عهد پطر در جمیع روسیه باروت خوب پیدا نمیشد پطر در خصوص باروت
بسیار دقّت کرد و از فرنگ استادهای کامل آورده این صنعت را ترقی داد و بجائی رسانید که در
زمان اندک در کارخانهای روسیّه مانند کارخانهای انگلیس باروت بعمل می آوردند و کارخانه دیگر نیز
بجهت بادبان بافی بنا کرد هر سال مبالغ خطیر بپارچه بادبان کشتیها پول میدادند این اخراجات
نیز موقوف شد پارچه که از برای بادبان ضرور بود در کارخانه دولتی بعمل می آمد و غیر ازین کار
خانها سی چهل کارخانه دیگر برقرار نمود که اگر بجهت هر کدام از آنها شرحی دهیم درین کتاب نگنجد اینقدر
معلوم میشود که در اواخر سلطنت پطر کبیر آنچه در ممالک روسیّه ممکن و میسّر بود بعمل آورده و هیچ چه بدول
خارجه احتیاج نداشت مگر از برای آن چیزها پول میداد که بجهت آب و هوا در ممالک خود بعمل نمی آمد
و نظر بمیلی و محبتی که در ممالک فرنگستان بمردم کرده بود از هر طرف استادان کامل بدور او
جمع میشدند در همان سالی که الکسی مُرد زیاده از صد نفر صاحبان صنعت از فرانسه آمدند یکی از
آنها با مانزیکوف شریک شده در شهر پطر بورغ کارخانه آینه سازی برپا کرد که کارخانه مزبور باعث

زینت و شهرت شهر پطربورغ شد هر چه آینه در عمارات پادشاهی و امنای دولت نصب کرده اند جمله
جمله در آنجا بعمل آوردند کارخانهٔ گلابتون نیز همان سال برقرار شد پطر کبیر در این خصوص دقت زیاد
کرده قدغن فرمود که زیاده از چهار هزار مارک طلا و نقره کار نکنند اینمعنی را دریافت کرده بود که
اگر ایشانرا رخصت بدهد کارخانهٔ مزبوره بمرور ایام و شهور باعث قلت طلا و نقره خواهد شد در
فصل دیگر نوشتیم که پطر پشم روسیه را که از قدیم بی مصرف بود بجائی رسانید که از آن پشم ماهوت
درست میکردند و لباس لشکریان را از آن مینمودند ولی ماهوت مزبور بسیار بد قماش میشد پطر
کبیر در سفر فرنگستان جمیع کارخانهای ماهوت بافی را تماشا کرده دانسته بود که کسر و تمام آن
چیست تا در روسیه نیز مانند ماهوت فرنگ بافته شود این دفعه آدم فرستاد و حکم کرد که از
فرنگستان لازمهٔ اسباب ماهوت بافی را خریدند و قیمت آنها بجهت دوازده هزار تومان
شد بعد از آن در روسیه چنان ماهوت درست کردند که بهتر از ماهوتهائی بود که آن اوقات از
فرنگستان بولایت روسیه می آوردند این احتیاج را نیز از ممالک خود برداشت و عدالت
خانها از برای تجارت در هر ولایت قرار داد و اهل عدالت خانه را دو قسمت کرد نصفی از روسیه
و نصف دیگر را از دول خارجه قرار داد که کسی از تجار نسبت بدیگری ظلم و تعدی اختیار نکنند و حکم
فرمود که امور تجار را غیر از تجارت خانهٔ دولتی در هیچ جا نپردازند هرگاه صد سال پیش از عهد پطر
کبیر کسی میگفت که روزی خواهد رسید که در کنار دریاچهٔ بالتیک در چنین زمین خراب چنین شهری
آباد و معمور شود احدی قبول نمیکرد فی الحقیقه کاری که پطر کبیر در مدت اندک کرد بعقل هیچکس نمیرسید
تا بچشم مشاهده نمیکردند نیز در آنسال بود که بنای شهر لادوگا را گذاشت و شهری عظیم در کنار دریاچهٔ
مزبور تمام کرد که امروز یکی از شهرهای معتبر روسیه است بعد از اتمام شهر مزبور دریاچهٔ کیلانزا بدریاچهٔ
بالتیک متصل کرد که در قوهٔ هیچکس نبود و اسمی گذاشت که تا دنیا هست در صفحهٔ روزگار مسطور و
در السنه و افواه جهانیان مذکور خواهد بود الآن اگر کسی بخواهد در روی آب از ایران به ینگی دنیا برود
بدین ترتیب ممکن است از ایران تا دریا حاجی ترخان میرود و در رودخانهٔ ولگا بسبب نهری که پطر
ساخت داخل دریاچهٔ الیمن میشود و از آنجا نیز با نهری که بلادوگا مشهور و آنرا نیز پطر ساخته است داخل
دریاچهٔ لادوگا شده از آنجا بهر جا که خواهند میروند مجملاً در اواخر آنسال که سنه ۱۱۳۱ باشد بعد از همهٔ این
زحمات سوار گشته جمیع ولایات خود را سیاحت نمود و از امور ولایات هر چه در حضور خویش
دست داد و ممکن شد بعمل آوردند و آنچه اتمام آن بمرور میشد حکم کرد که من بعد معمول شود و هنگام

زمستان باز بشهر مسقو مراجعت فرمود

فصل نهم در بیان تجارت روسیه پیش از عهد پطر کبیر و ترقی دادن پطر تجارت را در ایام سلطنت خویش

مورخین ایام قدیم نوشته اند که پیش از این تجارت مملکت روس پیش از جمیع ممالک روی زمین رواج و رونق داشت این فقره درست و محقق بنظر نمی آید زیرا که در عهد قدیم تجارت کلی فیمابین هندوستان و یونان زمین و ایران و مصر متداول بود و مردم این ممالک بجای دیگر راه و تردد نداشتند مگر اینکه آنچه در ولایت خویش بعمل می آمد بجانب روسیه آورده بیع و شرا میکردند و وقتی که امیر تیمور ممالک روسیه را تصرف کرد این تجارت بهم خورد و اغتشاش ولایت باعث عدم تردد تجار گردید و رونق بازار تجارت شکست بعد از امیر تیمور طایفه عثمانلو ممالک اطراف قره دنگیز را مسخر نمود و ولایت قرم را تصرف کرد این تجارت بالمره موقوف شد پطر کبیر عزم کرد که دوباره این تجارت را ممضی و متداول نماید لهذا همت گماشته شهر آزوف و بحر آزوف را تصرف کرد ولی مشیت جناب رب العزه علاقه نگرفته بعد از زمانی جنگ بروت اتفاق افتاده باعث گشت که آن ممالک دوباره از دست روسیه بیرون شد پطر کبیر بعد از آنکه از سمت قره دنگیز مأیوس شد بسمت دریای مازندران متوجه گردید که شاید از آن طرف بتجارت مملکت خود ترقی دهد چون بابریشم ایران بسیار احتیاج داشت لهذا با شاه سلطان حسین پادشاه ایران در عهدنامه قرار داد که هرچه از ابریشم ایران زیاد بماند و بکار ایرانیان نیاید بدولت روسیه بفروشند و در عوض آن پول یا هر جنسی که خواسته باشند بستانند این تجارت مدتی برقرار ماند تجار ارامنه هر سال از حاجی ترخان بمازندران آمده خرید و فروش میکردند بعد از چندی این تجارت نیز بجهت اغتشاش ممالک ایران بهم خورد که در فصل دیگر بتحریر تفصیل آن خواهیم پرداخت لاجرم پطر کبیر مجبور گشته از تجارت ایران نیز دست کشید و از منفعت آن چشم پوشید پس بعزم مراوده با ممالک چین افتاد و خیال خویش را بدان سمت مصروف داشت تا اینکه عقود مصالحه فیمابین دولت چین و روسیه بسته شد در فصل دیگر ذکر کردیم که مردم چین را بهیچ وجه بولایت روس احتیاج نداشت و بجهت دوری منازل بتجارت روسیه مایل نبودند و از آن سبب بنای تجارت فیمابین این دو ولایت نشده بود پطر کاغذی بامپراطور چین نوشته خواهش کرد که مرخص نمایند که تجار روسیه داخل خاک

بیع و شرا: خرید و فروش

قره دنگیز: دریای سیاه

چین شده بداد و ستد مشغول باشند امپراطور چین خواهش پطر کبیر را قبول کرده مرخص نمود که تجار روس تا
بشهر پکن نیز اگر خواسته باشند بروند کسی مزاحم نشود بعد از آن بحکم امپراطور چین تجار روس بمملکت
مزبوره آمد و شد نمودند و چند نفر از تجار معتبر روسیه در شهر پکن ماندند و از برای خود خانه ساختند و
اوضاع فراهم آوردند و بعد از مدتی از امپراطور چین مرخصی گرفته در آنجا کلیسا نیز ساختند که بالفعل در
شهر پکن است و ازین تجارت منفعت بسیار بدولت روسیه رسید تجار روس در مقابل اشیاء
کم بها جواهر و نقره و طلا بولایت خویش آوردند تجارت در مملکت روسیه نیز ترقی کرد بطوریکه در اواخر
دولت تنها از گمرک پطربورغ نزدیک بچهار صد هزار تومان مداخل میکردند و همچنین گمرک شهرهای دیگر به
مقابل ایام سابق زیاد داشت

فصل دهم در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن پطر کبیر در ممالک روسیه

مخفی نماند که در هر عصری از اعصار در صفحهٔ روزگار آسایش مردم در ستایش پروردگار است و تلاش انسان در
تحصیل مسالک معاش و تعلیم مناهج ادیان و قانون احکام شریعت در هر ملت صعب ترین امور است
چنانکه استحکام همه موقوف بعقل و شعور میباشد همچنان قوام مهام دولت نیز بستهٔ انتظام شریعت است
پطر کبیر را بخصوص بسیار تأمل و تتبع نموده بهنگام سفر از همه چیز بیشتر بشرایع دول خارجه دقت و
اهتمام فرمود تا استحضار کامل حاصل نمود پس زبدهٔ قوانین و عمدهٔ شرایع را از برای ملت خویش منتخب
کرده شریعتی بجهت دولت خود قرار داد که نخبهٔ ادیان دول و تحفهٔ مذاهب و ملل گردید در این باب
قانون نامچه نوشت و باسمه کرده بجمیع ممالک روسیه فرستاد و قدغن فرمود که هر کس بخلاف قانون نامچه
رفتار نماید خائن دولت و دشمن ملت محسوب شده سزاوار مؤاخذه و مستوجب سیاست خواهد
شد نوشتن همان قانون نامچه درین کتاب موجب تطویل است زیرا که قانون نامچهٔ مزبور کتابیست علیحده
هر کس مطالعه نماید استحضار بهم میرساند درین تاریخ قواعدی را می نویسیم که در قانون نامچه مزبوره مرقوم
نشده است بالجمله تا عهد پطر کبیر در ممالک روس حکام شرع مشخص نبود در هر بلدی هر کسی از زور رسندی
داشت حاکم شرع آن بلد بود و مردم از ترس او را معزز و محترم میداشتند و در اکثری از ولایات کشیشان
خود را بزرگ دین دانسته بامور شرع دخل و تصرف مینمودند پطر کبیر از برای جمیع ممالک روسیه حاکم
شرع از جانب دولت قرار داد که موافق مدلول قانون نامچه مزبور بامور مردم رسند و از برای آنها نیز
یک نفر بزرگ و چهار نفر نایب قرار داد که این پنج نفر هم از جانب دولت بر رفتار و کردار حکام شرع

بر سند و بجهت هر کدام از حکّام شرع موافق مراتب رواتب مواجب قرار داده حکم فرمود که اگر کسی از
ایشان دیناری از مردم برسم تعارف یا رشوه بگیرد و بعد با منای دولت معلوم شود مستوجب کشتن باشد
و بدین قرار سوگند یاد کرد و بجمیع ممالک خویش احکام فرستاد و اعلام نمود که این تقصیر را عفو و این سهو را محو و
این خطا را عطا و این جنایت را مغفرت نخواهد بود با این همه دقّت باز از این کار غفلت نکرده و نگاشتگان
خویش را خاطر جمع نگشته جمیع اهل روس را از اعلا و ادنی و بزرگ و کوچک مرخّص کرد که بعد از قطع و
فصل یک امر در شرعیخانهٔ دولتی هرگاه کسی چنان بداند که بر و ظلم شده است دوباره میتواند که امر خویش را
بعدالتخانهٔ دولتی محوّل نماید تا ظلم و ستم از و رفع گشته بحق خود برسد علاوه بر این حکم فرمود که هر کس از
عدالتخانهٔ دولتی نارضائی داشته باشد و ظلم و تعدّی را دربارهٔ خود مشاهده نماید در اینصورت مطلب
خویش را مرخّص است که با امپراطور معروض دارد تا غوررسی و احقاق حق دربارهٔ او مجری شود و لیکن بجهت حرمت
عدالتخانه قرار داد که اگر کسی بعد از حکم عدالتخانه بمقام شکایت برآید و مقصود خویش را بپادشاه عرض
نماید پس معلوم شود که در ادّعای خود محق نبوده و معروض او باطل بوده است بجهت بیحرمتی که بعدالتخانه
کرده است تنبیه او قتل و سزای او مرگ خواهد شد تا اینکه کسی را جرأت تکذیب و یارای افترا دربارهٔ
حکّام شرع نباشد و بیحرمتی بعدالتخانهٔ دولتی ننماید چون اینگونه حکم سبب جرأت اهل عدالتخانه میشد
لهذا قرار داد که هر کس اهل عدالتخانه را دربارهٔ خود معلّل بغرض بداند پیش از ورود عدالتخانه مطالب
خویش را با امپراطور معروض و مرقوم دارد تا اینکه حکم از امپراطور با منای عدالتخانه دربارهٔ مطالب
او صادر آید و احدی بر او ظلم نکند این قرارها باعث شد که جمیع اهل روسیه در راحت شدند و آرام
گرفتند تا ایّام پطر کبیر هیچ کار موافق عدالت نمیگذشت بزرگان و ارباب دولت هر کدام
بفراخور قوّت و مکنت از پیش خود سلطنت میکردند و خواهش خویش را از پیش میبردند ولیکن در عهد
پطر کبیر غنی و درویش و سلطان مساوی و یکسان بود و احدی را ظلم و تعدّی نمیرسید و موافق قواعد
شریعت و مطابق قوانین عدالت پادشاه با رعیت ترجیحی نبود و اقاصی از ادانی تشخیص نداشت

فصل یازدهم در بیان اتّفاقات مابین دولتین روس و سوید و وفات شرل دوازدهم و مصالحه کردن دولت سوید با پطر کبیر

جمیع بزرگان فرنگستان اقرار بر این دارند که اگر پطر کبیر اوقات خویش را بانضباط امور مملکت خود
مصروف میکرد دولت روس چنان معمور و آباد میگشت که در روی زمین مملکتی بهتر از این کسی یاد نمیداد این

مطلب را درست فهمیده بودند ولیکن پطر کبیر صد هزار شغل و تدبیر داشت یکی از آنها تعمیر ولایت و استحکام مملکت بود از انجمله از روزیکه بسریر سلطنت نشست چنان اتفاق افتاد که یا از روی اجبار مشغول جنگ و پیکار شد و یا از راه ضرورت و احتیاج سفر و سیاحت اختیار کرد و گاهی وجود خویش را از سفر کردن و جنگ نمودن بکنار زمین کشید سی هزار نفر از لشکر او علی الدوام بجنگ دشمن قیام نموده روز و شب با زحمت و تعب بسر میبردند بالجمله درین چند فصل از چگونگی دولت سوید و کیفیت احوال شرل دوازدهم چیزی مرقوم نشد حال مجملی از آن مفصل بیان مینمائیم اینکه بعد از مراجعت شرل دوازدهم از خاک عثمانلو تا روز وفات هرگز شش ماه تمام نگذشت که فیمابین این دو دولت جنگ نشده آرام بنشینند بارون کورس وزیر شرل دوازدهم که تفصیل احوال او را در فصل دیگر نوشتیم با وزیر فلیب پنجم پادشاه اسپانیول اتفاق کرده خواستند که فیمابین دولت سوید و روسیه صلاحی دهند و در سنه ۱۱۳۰ هر دو وزیر بخدمت پطر کبیر عریضه نوشتند و پطر را براین داشتند که چند نفر از جانب خود وکیل قرار داده بجزیره الانه که یکی از جزایر دریای بالتیک است بفرستد خیال کورس و البرونی وزیر اسپانیول این بود که این دو پادشاه بزرگ را بهمدیگر دوست نمایند که هر دو باتفاق هم آهنگی در دنیا بگذارند که هیچ ملت نگذاشته باشد در حقیقت ثمره دوستی ایشان جهانرا زنده می نمود و طاغیان و گردنکشان را بنده چنانکه پطر کبیر با عقل و تدبیر و شرل بجرأت و رشادت خود در کل اوروپ جائی نمیگذاشتند مگر اینکه بحیطه تصرف و حوزه تملک خویش در می آوردند پطر کبیر نفع این دوستی را درست دریافت کرده اصرار بسیار داشت که این مصالحه و دوستی قرار بگیرد لهذا دو نفر از جانب خود روانه جزیره مزبور کرد که رفته مصالحه و دوستی را اتمام نمایند فرستادهای طرفین در جزیره الانه مشغول گفتگو بودند که ناگاه خبر وفات شرل رسید در مملکت نوروز در صحرای جنگ گلوله بر سینه او خورده وفات کرده بود در سنه ۱۱۳۱ این خبر وحشت اثر مدتی مصالحه را بهم زد بعد در ایام سلطنت اوریلیک خواهر شرل دوازدهم مصالحه فیمابین دولتین واقع گشت اعیان دولت سوید اوضاع خود را بسیار پریشان دیدند و جنگ کردن بهیچوجه در قوه ایشان نبود لهذا مصالحه بر حسب خواهش پطر کبیر باتمام رسانیدند پطر هر مملکتی را که سابقاً از دولت سوید بحیطه تصرف آورده بود جمله در دست ماند از نو سرحد فیمابین ایشان بسته شد بعد از این مصالحه جمیع دول یوروپ امپراطوری پطر کبیر را تمکین و بکمال میل و رغبت متقبل شده جملگی مراسلات دوستی بخدمت وی نوشتند چون وکلاء و ایلچیان پطر از جزیره الانه مراجعت نمودند پطر کبیر حکم فرمود که در جمیع ممالک روسیه مردم بشادی

ونشاط وعیش وانبساط مشغول گشتند وسه روز وسه شب باجشن وطرب روزگار بسر بردند خاصه در شهر مسقو وپطربورغ سه شبانه روز چنان شادی وخوشحالی شد که از اول سلطنت پطر تا آنروز هرگز کسی چنین جشنی ندیده واینگونه عیشی نشنیده وچنان روزگاری بسر نبرده بود لاجرم جنگ ونزاع شرل دوازدهم با پطر کبیر که سالیان دراز باهم داشتند چنانکه در صفحهٔ روزگار مشهور بود جمله باتمام رسید

فصل دوازدهم در بیان لشکرکشی پطر کبیر بممالک ایران

بعد از وفات شرل مردم چنان میدانستند که دولت روسیه آرام گرفته دیگر بخیال جنگ نخواهد افتاد ولیکن اتفاق چنان افتاد که مجدداً پطر مجبور گشته بنای لشکرکشی گذاشت توضیح اینمقال آنکه در ایام سلطنت پطر کبیر شاه سلطان حسین پادشاه ایران که پیوسته مشغول عیش وخوش گذرانی بوده هرگز بامور دولت خویش نمی پرداخت وکار دولت را بجائی رسانیده بود که جمیع ممالک ایران از رو گردان شدند وهیچ جا اطاعت نمیکردند از آنجمله محمود غلیجه در ولایت قندهار قریب بصد هزار هزاره و افغان وغیره جمع کرده بفکر سلطنت ایران افتاده جمیع افغانستانرا باطاعت خود آورده بعزم تسخیر ممالک ایران وارد خاک ایران شده واز سمت دیگر طایفهٔ لگزیه که همیشه کار ایشان خدمت و اطاعت دولت ایران بود سر از ربقهٔ انقیاد بیرون کرده نزدیک به پنجاه هزار نفر از آن طایفه پر شور وشر جمع گشته مشغول تاختن وخراب کردن شهرهای اطراف مازندران شدند شاه سلطان حسین اوضاع دولت خود را بمرتبهٔ مختل وپریشان کرده بود که غیر از صبر وتحمل چارهٔ دیگر نداشت در بین این غوغا پنج شش هزار نفر از طایفهٔ لگزیه بشهر شماخی ریخته همهٔ اهل آنشهر را بقتل رسانیدند وجمع کثیر از اهل روس که در شهر مزبور سکنی نموده تجارت میکردند از ایشان نیز در آن میان تلف شدند چون این خبر بپطر کبیر رسید بتعجیل تمام ایلچی نزد شاه سلطان حسین روانه کرده پیغام فرستاد که دولت ایران لشکر روانهٔ داغستان نموده انتقام اینگونه بیحسابی را از طایفهٔ لگزیه بکشند شاه سلطان حسین نتوانست که خواهش پطر را بعمل آورد زیرا که در آن اوقات اگر لشکرکشی در قوه میداشت تخت محمود را از خاک خود بیرون میکرد وپادشاهی را از دست نمیداد لکن پطر متحمل نگشته در جواب نوشتجات دولت ایران نوشت که هرگاه شما در قوه ندارید که اینگونه بیحسابی را تلافی نمائید من خود خواهم کرد چون از جانب دولت ایران جواب شافی نرسید حکم کرد که تدارک سپاه را بنمایند در اواخر سلطنت پطر امور نظام چنان منضبط بود که بمجرد حکم هر قدر

هزاره اسم طایفه

ربقه چوبی را گویند که بزرگران وقت شیار کردن زمین برگردن گاو گذارند و جفت را براو وصل کنند

لشکر میخواستند حاضر و آماده میشد از برای این سفر بیست و دو هزار نفر پیاده و نه هزار لشکر سواره و
پانزده هزار از قزاقیه که جمله چهل و شش هزار باشد حاضر گشته روانهٔ حاجی ترخان شدند پطر
نیز با زن خویش همراه لشکر روانه گردید چون وارد حاجی ترخان شدند حکم کرد که نصف سپاه
از راه خشکی برود و نصف دیگر را داخل کشتیهای ولگا کرده در سنه ۱۱۳۵ روانه شدند در اندک
وقتی چندین شهر در کنار دریای مازندران تصرف کرده وارد شهر دربند شد حاکم این ولایت جنگ را
با پطر کبیر موقوف کرده بمحض ورود لشکر او شهر را تسلیم نمود چون این اخبار بشاه سلطان حسین رسید بجای
آنکه مستمند شود خرسند شد و در عوض اندوه و غم شاد گردید و بدون تامل آدم نزد پطر کبیر فرستاده خواهش
کرد که با سپاه و جمعیت تشریف آورده او را از دست محمود غلجه خلاص نماید چون محمود از این احوال خبر
دار شد اول قدری از سپاه خویش پیش فرستاد پس خود با بقیه لشکر وارد دربند شد که شاید پطر را از
آنجا بیرون کند بعد از وارد شدن با اینکه دید که بیرون کردن ایشان امکان ندارد باز بجنگ سپاه
روس مبادرت کرده چندین جنگ با ایشان کرده بالاخره از جنگ سپاه روس مأیوس گشته مراجعت
نمود و پطر میخواست که برحسب خواهش سلطان حسین بسر محمود رفته او را بگیرد ولیکن لشکر پطر در این سفر
صدمه زیاد خورده بسیاری از ایشان در عرض راه تلف شده بودند و ولایت بجهت اغتشاش بالمره
خراب شده تا بسیجه آذوقه پیدا نشد لکن حساب کرده بود که قدری آذوقه از حاجی ترخان بیاورند آن نیز
در دریا غرق و تلف گشته بود و فصل زمستان نیز رسیده از این جهات فسخ عزیمت فرمود پس مور ولایاتی
که در آن صفحات تصرف کرده و بحیطهٔ تملک در آورده بود مضبوط نمود و لازمه تدارک و سپاه را در آن
صفحات گذاشته با بقیه لشکر روانه روسیه شد بعد از مراجعت پطر کبیر اوضاع شاه سلطان حسین
بالمره مغشوش شد محمود جمیع ولایات ایران را تصرف کرده تنها شهر اصفهان در دست پادشاه ایران
ماند شاه سلطان حسین یقین کرد که پادشاهی از دستش خواهد رفت لهذا اسمعیل بیک نامی را بایلچی
گری روانهٔ روسیه نمود با این مضمون کاغذی بپطر کبیر نوشت که هرگاه شما لشکر بایران روانه کرده میر
محمود را بگیرید و پادشاهی مرا برقرار نمایید من در عوض زحمات و اخراجات شما علاوه بر ولایاتی که خود
تصرف کرده اید ولایت مازندران و گیلان و استرآباد را بشما واگذار میکنم اسمعیل بیک حسب الحکم
شاه سلطان حسین روانه گشت چون بحاجی ترخان رسید بجنارال ماتوشکین دچار شد و از احوالات
او استحضار بهم رسانید که حسب الفرمایش پطر کبیر با جمعیت کثیر روانهٔ داغستان و شهر بادکوبه آمده است
لهذا بجهت دلجوئی سردار روس کاغذی باهل شهر بادکوبه نوشت که بدون جنگ شهر مزبور را بسردار

مستمند — تمکین
خرسند — خوشحالی

روس تسلیم نمایند و او را بزرگ خود دانسته اطاعت کنند سردار روس کاغذ مشار الیه را گرفته روانهٔ داغستان شده اسمعیل بیگ نیز روانهٔ پطربورغ گشت پیش از ورود مشار الیه پطر کبیر را خبر آوردند که میر محمود شاه سلطان حسین را با جمیع اولاد و عیال او بقتل آورده مگر یکنفر طهماسب نام خلف او تلف نشده او نیز از ترس جان خود راه اختفا و گریز پیش گرفته و میر محمود از پی او میگردد که او را نیز تلف کرده بخاطر جمعی تمام صاحب سلطنت ایران گردد و شاه طهماسب از دست میر محمود بتنگ آمده و از طرفی چاره نیافت بجز اینکه باسمعیل بیگ نوشت که هر چه پیش ازین شاه مغفور پدر ترا دستور العمل داده است من نیز قول پدر را قبول کرده بهمان قرار راضیم البتّه پطر کبیر کاری نماید و تدبیری بکار برد که سلطنت از دست ما بیرون نرود و مراسم دوستی قدیم را منظور داشته مرا از دست میر محمود خلاص نماید چون این حکم باسمعیل بیگ رسید همان ساعت پطر کبیر را خبر دار کرد پطر نیز خواهش شاه طهماسب را قبول نمود حکم فرمود که لشکر زیاد روانهٔ ممالک ایران شده تخت و ولایاتی که پادشاه ایران واگذار کرده آنها را تصرّف نمایند و بعد به میر محمود رفته هرگاه ممکن باشد او را گرفته بدست شاه طهماسب بسپارند برحسب حکم پطر کبیر لشکر کثیر بممالک ایران روانه شده ولایات مزبوره را که پادشاه ایران بتفویض و واگذاشتن آنها حکم کرده بود ضبط و تصرّف نمودند درین بین نادر شاه طلوع کرده جمیع این احکام تمام شد و این خیالات بهم خورد ممالک ایران که بالمرّه خراب و ویران گشته بود دوباره رو بآبادی گذاشته روز بروز استحکام بهم رسانید

فصل سیزدهم در بیان احوالات مملکت روسیّه بعد از مراجعت پطر از سفر ایران و تاج گذاشتن کترین و وفات پطر و پادشاه شدن کترین

بعد از مراجعت پطر کبیر از سفر ایران روز بروز نهایت تسلّط و کمال اقتدار و غایت اعتبار در ممالک خویش و در دول خارجه بهم رسانید و ساعت بساعت مملکت روس رو بامنیّت گذاشت و مراسم جنگ و فساد از جمیع شهر و بلاد موقوف گشت و از هر طرف دشمنان دولت او تلف گردید پطر کبیر در کمال استراحت بآبادی ولایت و ترقّی ملّت خویش پرداخت و آرزوئی که داشت این بود که آنچه در مدّت عمر خویش از امور سلطنت و آثار دولت و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بجا آورده بود باقی باشد و شهرت و آوازهٔ او در صفحهٔ روزگار بماند و نام و نشان او از مردم جهان فراموش نشود از این سبب در اواخر عمرش احوال خود را بالمرّه تغییر داده بسیار صاحب رحم و عدالت شده بود از آنجمله بعد از

بیست سال خصومت و دشمنی با دولت سوید چون شرل دوازدهم وفات کرد بمقام حمایت از آن دولت
درآمده خواست طایفهٔ او را چنان محبّت نماید که در هیچ عصر و عهد کسی آنگونه حرمت دربارهٔ دیگری
مشاهده نکرده باشد دوک دوستن خواهرزادهٔ شرل را نزد خود طلبیده و بعد از منتهای احترام و محبّت
دختر خود را که از زن اوّلی داشت باو داد و روز عروسی عهدنامچه نوشت باین مضمون که دولت روس
و سوید همیشه باهم متّحد و موافق باشد و با دشمنان یکدیگر دشمن و با دوستان دوست باشند بعد از این
عروسی چون پیوسته زحمات کترین در سفر و حضر منظور پطر بود لهذا بمقام ترقّی وی درآمد و جمیع امنا
و اعیان دولت و فضلا و کشیشان ملت را طلبیده در حضور ایشان جفت تاج خود تاجی بسر جفت
خویش گذاشت یعنی در سنه ۱۱۳۷ و فرمود چون کترین در جمیع زحمات ما شریک بود و پیوسته
در راه دولت خدمت کرده و در رواج ملّت زحمت کشیده خاصه در جنگ پروت که اگر او همراه
ما نمی بود دولت منقرض میشد و هرگز مصالحه فیما بین ما و عثمانیّه اتّفاق نیفتاده جملگی معرض
تلف می آمدیم اکنون بر ما ضرور و لازمست که در مقابل آن خدمات او را شریک دولت خویش
نمائیم و استعداد و قابلیّت و عقل و فراست او از هر جهت بر ما معلوم و مشخّص شده است علی هذا
او را شریک دولت خویش قرار دادیم جمیع اجزای مجلس فرمایش او را بمیل و رغبت تمام قبول
کرده کترین را شریک و قرین دولت او شناختند و او را از قرار فرمایش پطر کبیر تمکین دادند چندی
از این ماجرا نگذشت که مزاج پطر علیل شد و روز بروز ضعف و نقاهت بر وجود او مستولی گشت
اطبّا و حکما شب و روز بمعالجهٔ او مواظب شدند لکن فایده نبخشید تا اینکه در اوایل سنه ۱۱۳۸ بستری شده
ناخوشی سرسام در مزاج او ظاهر گردید و هر روز دو سه دفعه غش کرده در بین غش هذیان میگفت
وقتی که بحال می آمد آنقدر مقدورش نمیشد که بتکلّم آمده آنچه در دل داشت ظاهر نماید چند روز بآن
احوال باقی بود تا اینکه اندک صحّت یافت پس حکم کرد که جمیع وزرای دولت و بزرگان ملّت
بخدمت او حاضر آیند و وصیّت او را استماع کنند چون جملگی حسب الحکم حاضر شدند پطر کبیر
چشم گشود و خواست که مکنون ضمیر را در آن مجمع تقریر نماید ممکن نگشت و از بیان آن عاجز گردید و این
دو کلمه بر زبان او جاری شده و دوباره غش کرد که همه را بدهید پس کترین یقین کرد که دیگر از شوهرش
فایده نخواهد شد ساعتی از نزد پطر بیرون آمد و پرنس مانزیکوف را طلبیده از و خواهش نمود
که طرف او را بدارد و جانب او را درین کار فرونگذارد تا اینکه بعد از وفات پطر کبیر کترین خود بسریر
سلطنت و پادشاهی دولت روس صاحب شود مانزیکوف در آن مجلس سوگند یاد کرد که تا جان

انحراف مزاج پطر کبیر

دارد الیستادگی کرده آنچه در قوه داشته باشد بی مضایقه در امور او سعی و اهتمام نماید کترین بعد از آنکه از مانزیکوف خاطر جمع شده دوباره نزد پطر مراجعت کرد و امید میداشت که شاید بحال آمده بزبان خود بفرماید که بعد از خود کترین پادشاه شود ولی چون نزد وی آمد او را درحالت احتضار و نزع روان دید ازین واقعه احوال کترین دیگرگون شده کس نزد مانزیکوف فرستاد و حدوث این واقعه را پیغام داد که کار از موقع نگذشته چاره باید کرد او نیز بدون درنگ جمیع بزرگان مملکت را جمع کرده مذکور ساخت که فرمایش پطر کبیر وقتی که بحال آمد این شد که بعد از خود کترین پادشاه شود چون عموم مردم از کترین راضی بودند لهذا بدون جست و جو و تعلل گفته مانزیکوف را قبول کرده جمله قسم خوردند که غیر از کترین احدی را بپادشاهی قبول نکنند و کسی را تمکین ندهند و بکمال رغبت او را بسریر سلطنت بنشانند لا جرم فردای آن روز هنگام صبح پطر کبیر اجل موعود را لبیک گفت و جهان سپری را بدرود کرد جمیع اعیان دولت و ارکان ملت در هر مملکت تعزیه ملوکانه از برای او برپا نمودند چنانکه در هیچ عهد هیچ دیده مثل آن ندیده و بگوش هیچکس نرسیده بود جمیع روسیه مانند آنکه پدرشان فوت شده باشد گریه میکردند بالجمله احدی نبود که نارضایی از او داشته باشد بعد از آنکه مردم با دل دردناک و گریبان چاک پطر را دفین خاک کردند در سنه ۱۱۳۸ کترین را بپادشاهی اختیار کرده زمام مهام بکف اقتدار او سپردند

قد فرغ من تحریره فی شهر ربیع الاولی من شهور سنة ثلاثة عشر وثلاث مائة بعد الف الهجری علی هاجرها و آله الطاهرین صلوات الله الرحمن ابد الابدین و دهر الداهرین ولعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین

حکیم و الترشرح احوال شرل دوازدهم را در چند فصل ایراد کرده فصل اوّل در بیان طول و عرض و آب و هوای مملکت سوید است و تولّد شرل و رشد و جسارت او در ایّام طفولیّت و دیگر قضایا تا هنگام تمکّن او بر سریر سلطنت

ممالک سوید و فینلند بقدر دویست لیو عرض و سیصد لیو طول دارد که هر فرسنگ ایرانی یک لیو و نیم و دو فرسنگ سه لیو میباشد هوای این ممالک بسیار سرد است چنانکه از غایت سردی فصل خریف و ایّام بهار پیدا نیست نه ماه از سال زمستان است و سه ماه تابستان خداوند عالم در مدّت آن سه ماه میوجات و حبوبات و سایر محصولات آن ولایت را چنان بعمل می آورد که کفایت جمیع اهل مملکت را مینماید و بقدر احتیاج بسایر دول محتاج نگردند و در عوض سختی زمستان سلامت هوا و صحت جان بایشان داده که هیچ از برودت و سختی هوا و صعوبت سرما شکایت نکرده بنهایت اطمینان از خوبی جا و سلامتی مکان خویش دارند مردم این کشور بسبب خوبی آب و هوا بیشتر از گروه دیگر عمر می کنند و کمتر ناخوش میشوند جوانان قوی بنیان و دلیران بیل توان در آنجا بعمل آید از کمی علف و زیادتی حیوانات آن صفحات برخلاف مردمش کم جثّه و کوچک میباشند زیرا که مدّت نه ماه جمیع روی زمین برف و یخ بوده گاو و گوسفند را در میان بیوتات نگاه میدارند طایفهٔ سوید چندانکه قوی و پرزورند صد چندان جرّار و غیور و حمیّت و جرأت مر ایشان را بیشتر از قدرت و توان بوده و پیوسته جنگ را بر ننگ و ستیز را بگریز ترجیح میدهند و مشقت گرسنگی و تنگدستی متحمّل گشته در برابر خصم شکست و سستی بخویشتن نمی پسندند چون این طایفه همواره بجنگ و لشکرکشی مایل و راغب بوده و بفکر تربیت دیگر نیفتاده اند لهذا در جمیع روی زمین باسم و آوازهٔ ایشان بدلاوری و جنگجوئی مشهور گشته در کارهای دیگر هیچ ترقّی نکرده اند بعضی از مورخین نوشته که طایفهٔ قوت که در عهد قدیم جمیع فرنگستان را مالک شده مدّت مدید در کلّ ممالک اوروپ سلطنت کردند از طایفهٔ سوید بوده است فی الحقیقه این مطلب درست مشخّص نگشته اینقدر معلوم است که اینطایفه بسیار جنگجو بوده همواره کارهای بزرگ از ایشان بظهور آمده جمعیّت مملکت سوید در

خریف موسم پائیز را گویند

عهد قدیم بسیار بوده ولیکن از آنروز که مذهب مسیحی اختیار کرده اند جمعیت ایشان کم شده است
در ایام قدیم این طایفه ستایش لات و منات و پرستش حیوانات میکردند و یکنفر مرد چهار
پنج زن میگرفت درین صورت معلوم است که جمعیت زیاد میشود این اوقات جمعیت ممالک
سوید هشت کرور است و ولایت بهیچوجه آباد نیست مگر ولایت سکانی که بسیار آباد است و
ذخیرهٔ ولایات دیگر را از آنجا میبرند و وجه نقد نیز درین ممالک بسیار کم است از قراریکه مورخین سوید
نوشته اند وجه نقد در ممالک سوید بهمه جهت از هیجده کرور صاحبقران بیشتر نیست طایفهٔ سوید
تا چهارصد سال پیش ازین جملگی آزاد بوده هر کس موافق خواهش خویش کاری در پیش گرفته گذران
میکرد بعد ازینکه قوانین پادشاهی برقرار شد باز بکلیه رسوم بهم نخورده عدالتخانه از جانب ملت داشتند
که موافق احکام و قانون عدالتخانه با مردم رفتار میشد بنای سلطنت نخست از دولت دانیمارک
بعمل آمد در سنه ۸۹۸ مارکریت نام ملکهٔ ممالک دانیمارک با قوت تدبیر ممالک سوید را تسخیر نموده
بولایت خود ملحق کرد بعد از وفات این ملکه طایفهٔ سوید مدتی مدید با طایفهٔ دانیمارک جنگ کردند تا
اینکه بالاخره مقصود خویش را از پیش برده دوباره آزادی خود را بدست آوردند و زمانی بعید روزگار
خویش را در کمال استراحت بسر بردند کریستیرن دویم پادشاه دانیمارک در سنه ۹۲۷ هجری مصمم
شد که ممالک سوید را بحیطهٔ تصرف و حوزهٔ تملک درآورد لهذا جمعیت کثیر بعزم تسخیر آن ولایت
برداشته از مملکت خود حرکت کرده با طایفهٔ سوید بمقاتله پرداخت و چندین سال جنگ کرده صدمهٔ
بسیار بمملکت سوید رسانید اندکی ماند که این مملکت بالتمام بتصرف دولت دانیمارک درآید
که درین بین گستاووزا نام جوانی از میان جنگلستان سوید طلوع کرده این اوضاع را بهم زد تفصیل
این اجمال آنکه این جوان از اولاد بزرگان قدیم سوید بوده کریستیرن پادشاه دانیمارک او را
گرفته محبوس کرده بود بعد از زمانی از قید خلاص گشت و از حبس فرار نموده از ترس پادشاه
دانیمارک در میان جنگلستان مخفی و در کار معادن بمراسم فعلگی روزگار خویش را بسر میبرد
چون ازین ماجرا مطلع شد که پادشاه دانیمارک بممالک سوید زور آورده میخواهد که بقهر و غلبه آن
ممالک را تسخیر نماید و اندکی مانده که ولایات اجداد خود بتصرف دولت دانیمارک درآید بعد از استماع
این اخبار کمر عداوت بمیان بست و از جان خود گذشته بعزم جنگ از جنگل بیرون آمد خداوند سبحان
آنجوان را چنان صورت خوش و قامت دلکش و گفتار شیرین و حرکات دلنشین داده بود که هر کس
او را میدید بی اختیار اطاعت او را بخویشتن واجب میشمرد بالجمله آنجوان در اندک وقتی از

صاحبقران سکهٔ نقرهٔ ایران است

در بیان ظهور و طلوع گستاووزا بانی خاندان سلاطین ممالک سوید

دهات و کوهستان سوید جمعیت فراوان بسر غیرت آورد و برفتار نیک آنها را مطیع خود کرد بطوری که
ایشان همه از جان گذشته در رکاب او بعزم جنگ روانه شدند لاجرم چندان طول نکشید
که گستاووزا بر پادشاه دانیمارک شکست فاحش داده و ولایات سوید را از شر او خلاص نموده باز
ستد و بامیل و خواهش طایفه خود پادشاه ممالک سوید گشت در هنگام سلطنت خود بکارهای
بسیار بزرگ پرداخت و با اهل مملکت چنان رفتار نمود که طایفه سوید آنچه در مدت چندین سال بمضرت
و خسارت مبتلا بودند همه را فراموش کردند بالجمله هفتاد سال از عمر او گذشته بود وفات نمود
یکی از اولاد او گستاوادولف نام است که اسم و آوازه او در جمیع روی زمین اشتهار دارد در مدت
سلطنت خود ممالک انگری و لیونی و برم و وردن و ویزمان و پومرانی را مسخر و بپادشاه نمسا صدمات
بسیار زد که آن ایام چنین خسارت از هیچکس ندیده بودند و بعد از وفات او دخترش پادشاه
شد لکن پس از چندی بسلوک طریقه درویشان مایل گشت از سلطنت دست کشید و پادشاهی
خود را بشرل گستاو نام عموزاده خود واگذاشت و خود بشهر روم رفته عمر خود را در آنجا گذرانید
شرل گستاو نیز کارها کرد و جنگها نمود و ولایت بسیار بچنگ آورد بالاخره باین اندیشه افتاد
که مراسم آزادی را بهم زده بقانون پادشاهی پردازد بطوریکه پادشاه در کل امور مختار باشد
لکن بزودی عمر وی منقضی گشته در سی و هفت سالگی فرو شد پسر او شرل یازدهم در جای او
پادشاه شد و خیالات پدر خویش را مجری نمود و عدالتخانه را بهم زده وزرا تعیین کرد و پادشاه را در
اجرای کل احکام مختار و بجهت اینکه دوستی و یگانگی فیمابین دولتین دانیمارک و سوید برقرار شده
دوست قوی و پر زور داشته باشد دختر پادشاه دانیمارک را بحباله خود آورد بعد از دو سال عروسی
سنه ۱۰۹۴ شرل دوازدهم که در جرأت و رشادت اعجوبه روزگار آمد متولد شد و این تاریخ شرح احوالات
اوست در حقیقت استماع احوال او گروهی را موجب حیرت و جمعی را سبب عزت غیرت میباشد
مورخین از روی صدق و یقین تفصیل احوال او را بدین قرار توجیه و تبیین نموده اند که چون شرل دوازدهم
بسن پنج رسید پدر او شرل یازدهم معلم از برای او گماشت که قوانین علوم و آداب رسوم را
بر او تعلیم نماید هنگام درس از وی پرسیدند که بچه کتاب و کدام علم میل داری تا از آن درس بخوانی
گفت از تاریخ مملکت و اجداد خود بهتر چه کتاب خواهد بود از برای من اولی آنست که نخست
وطن و نسب خود را بشناسم بعد بتحصیل علوم دیگر پردازم معلمی که از برای او قرار داده بودند از اهل
نمسا بوده شرل از آن سبب بیاد گرفتن زبان نمسا مشغول شد در هفت سالگی مانند اهل نمسا بزبان

آنها تکلم مینمود و کتب زبان خویش را بکمال خوبی یاد گرفت ولی از قراریکه مورّخین سوید نوشته اند
شرل دوازدهم از طفولیّت بخواندن درس و یاد گرفتن علوم چندان راغب نبود امّا بالطّبع باسب تازی
و تیراندازی مایل بود هفت سال داشت که تنها باسب سوار شده اسب میتاخت و در روی اسب
تفنگ می انداخت و پیوسته اوقات خود را بکارهای بزرگ و خطیر مصروف میداشت و هر روز سوار
میگشت و در میان کوه و جنگل پیاده راه میرفت مزاج او بمرتبهٔ قوی بود که در ده سالگی هر وقت پیاده
بشکار میرفت جمیع نوکرهای خود را خسته و مانده و مستأصل میکرد و خود بهیچوجه خسته نمیشد و از
طفولیّت بسیار مغرور و غیور بود چنانکه اگر حکمی از زبان او بیرون می آمد میخواست که همان ساعت
بعمل بیاید و احدی در قوّه نداشت که خلاف گفتهٔ او نماید و او را از خیال خود بگرداند مگر اینکه در کاری که بانجام
آن حکم میکرد هر گاه قباحت جزئی یا اندک خلاف یا بی غیرتی معلوم مینمود بمجرّد فهمیدن دست میکشید
پدر و مادرش می خواستند که او زبان لاتین را یاد بگیرد و از علوم و رسوم آن زبان استحضار داشته باشد
قبول نمیکرد تا اینکه او را گفتند که پادشاه دانیمارک و پولند هر دو این زبانرا میدانند از برای شما درست
نیست که کمتر از آنها باشید شرل چون این سخن را شنید بنای درس گذاشت و در قلیل مدّت زبان
لاتین را یاد گرفت زبان فرانسه را نیز بدین قرار ویرا بیاموختند بعد از آنکه فهمید که پادشاهان اوروپ
باین زبان متکلّم میشوند خود نیز یاد گرفت روزی کتاب اسکندر را میخواند معلّم از وی پرسید که اعتقاد
شما در بارهٔ اسکندر چیست شرل در جواب فرمود که بسیار دلم میخواهد که مانند او بشوم معلّم عرض کرد
که خدا نکند مگر نمیدانید که اسکندر جوان مرگ شد جمیع عمر او سی و هفت سال بود شرل در جواب
گفت عجب مرد بی عقل بوده بعد از همه آن کارهای خطیر که از اسکندر بظهور رسید تو او را باز مرده
حساب میکنی پس فرمود که من او را الآن زنده میدانم همین سخن شرل را معلّم از برای پدرش نقل کرد
شرل یازدهم فرمود شک نیست در اینکه پسر من از من بهتر و پرهنرتر است امیدوارم که از پدران
من نیز بهتر شود روزی شرل دوازدهم در عمارت پدرش کتابخانه را تماشا میکرد دو نقشه بنظرش رسید
یکی نقشهٔ ممالک هونگری بود دیگری نقشهٔ شهر ریگا پای تخت ممالک لیونی که سویدیها تصرّف کرده بودند
و ممالک هونگری را که در آن اوقات دولت روم از دولت نمسا گرفته بودند باین جهت اهل نمسا در زیر
ممالک هونگری نوشته بودند که خدا بما داد و خدا از ما گرفت شرل این مضمون را در روی نقشهٔ هونگری
خواند و قلم بدست گرفت و این مضمون را در زیر نقشهٔ ریگا نوشت که خدا بما داد و شیطان از دست
ما نخواهد گرفت لاجرم هنگام طفولیّت از ناصیه شرل دوازدهم معلوم بود که در بزرگی چه خواهد کرد

مستأصل
از بیخ انداختن و
برآوردن
باشد

و اگر پادشاه شود رفتار و کردار او چگونه خواهد بود در یازده سالگی مادر او وفات نمود از قراریکه مورخین نوشته‌اند باعث وفات مادر شرل رفتار شرل یازدهم بوده است شرل یازدهم بعد از آنکه آزادی را از ممالک سوید برداشته سلطنت خویش را از پیش برده خود را در هر باب مختار نمود و ظلم و تعدی بسیار بمردم میکرد مادر شرل دوازدهم ازینگونه رفتار شوهر بغایت ملول و دلتنگ بود چاره دیگر ندیده آنچه مکنت و ثروت داشت بمردم میداد و رفع ظلم شوهر خود میکرد چون دولت او بالمره تمام شد روزی خود را بپای شوهر انداخت و استدعا کرد که دست از ظلم و تعدی بردارد شرل یازدهم تغیر بنیاد کرده در جواب او گفت ما ترا گرفتیم که بما اولاد دهی نه اینکه ما را عقل یاد دهی اینگونه سخن شوهر از برای زنش دردی بزرگ گشته بالاخره باعث هلاک او شد لاجرم بعد از وفات مادر شرل چندی نگذشت که پدرش نیز گذشت تا ایام شرل یازدهم قرار دولت سوید این بود که اولاد پادشاهان در سن پانزده بتخت سلطنت می‌نشست لکن شرل یازدهم از برای خاطر خویش این قرار را بهم زد و پیش از وفات خویش حکم کرده بود که شرل دوازدهم تا بسن هیجده نرسد بسریر سلطنت متمکن نشود و مادر خود را که جده شرل دوازدهم باشد وکیل ملت قرار داده بود بعد از وفات شرل یازدهم امنای دولت سوید حکم پادشاه خویش را امتثال کرده به پیره زنی تمکین نمودند لاجرم مادر شرل یازدهم باسم وکالت بسلطنت و ایالت دولت سوید صاحب شد و این زنی بود کهن سال و حریص بجمع مال و منال در افراختن بیدق سلطنت سعی داشت و باندوختن مال دنیا مجاهدت مینمود با عمر زیاد هرگز مرگ را یاد نکرده علی الدوام در پی فساد بود که شاید بحیلتی شرل دوازدهم را از امور دولتی بی دخل کند و او را از تعلیم تربیت و آموختن رسوم سلطنت بی بهره نماید لهذا چند نفر از اولاد نجبای سوید را مامور کرده بود که همیشه در خدمت شرل بوده او را مشغول عیش و خوشگذرانی نمایند چون شرل خود نیز بالطبع بشکار و گشت کردن و سوار گشتن مایل بود و سالی یکماه در پای تخت نمیماند مادر شرل خاطر جمع بود که هرگز شرل بفکر پادشاهی نخواهد بود و خود پیوسته بدانقرار رفتار و گذران خواهد کرد و لیکن خبط عظیم کرده بود القصه یکسال بعد از وفات پدر شرل خواست که همراه پسر صدر اعظم دولت سوید جمعیت و لشکر را تماشا نماید لهذا باحضار جمیع لشکر حکم دادند چون همه حاضر گشتند شرل با وزیر بعزم تماشا بیرون رفت و افراد اجناد را بدقت تمام تفرج میکرد پسر دید که شرل بسیار متفکر است عرض کرد که چرا بفکرت فرو رفته اید فرمود در آن خیالم که من اکنون آن قوه دارم که این سپاه را راه برم که هیچ قصوری در مهام و فتوری در نظام ایشان نباشد درین صورت چه احتیاج که من بیکنفر زن پیر اطاعت نمایم پس فرمود که شما را نیز اطاعت زن سزاوار

سریر
مطلق تخت
باشد

علی الدوام
همیشه

نیست مرد باید بمرد اطاعت کند پیر مرد بسیار عاقل و کاملی بود میدانست که این کار هرگاه امروز
نباشد فردا خواهد شد ازین سبب خواست درین بین خدمتی بشرل کرده باشد تا در ایام سلطنت او
خوش بگذراند چون پیش بردن این امر را بتنهائی در قوه نداشت لهذا بنای اجلاس گذاشت و جمیع
وزرا و اعیان دولت را بدور خود جمع کرد بعد از گفتگوی بسیار قرار براین شد که همه بالاتفاق خدمت
جده شرل رفته منظور خویش را معروض بدارند چون جده شرل از مقصود ایشان اطلاع یافت
دانست که چاره دیگر ندارد مگر اینکه خواهش اعیان ملت و وزرای دولت را قبول نماید پس تمنای ایشان و
تکلیف نبیره خویش را قبول کرده از داعیه سلطنت دست کشید چند روز دیگر شرل دوازدهم
بسریر سلطنت قرار گرفت و بتخت پادشاهی متمکن گشت قرار دول مسیحی این است که روز جلوس تاج
پادشاهی را کشیش بزرگ ملت بسر پادشاه میگذارد شرل از بسکه بخود مغرور بود نخواست که تاج سلطنت را
دیگری بسر او بگذارد وقتیکه درمیان کلیسا کشیش بزرگ ملت خواست که تاج را بسر او بگذارد شرل تغیرا
تاج را از دست کشیش گرفته خود بر سر خویش گذاشت جمیع اجزای مجلس از جرأت و جسارت او حیرت
کردند ولی در باطن خوشحال بودند که در زیر سایه پادشاه غیور و جرار گذران خواهند کرد لاجرم جلوس شرل
دوازدهم بتخت سلطنت اینگونه برقرار شد در پانزده سالگی در سنه یکهزار و ششصد و نود و هفت صاحب ولایت و
سلطنت سوید گشت بالجمله در بدایت حال سلطنت شرل دوازدهم بنظر مردمان عاقل و کامل عیار
بسیار ناپایدار می آمد از کثرت تهور و شدت تکبر وی بطریقی مأیوس بودند که هرگز صیانت دولت و محافظت
ملت در حق وی نداشتند اگرچه خلافی از وی سرنزده و ظلم و اجحافی بظهور نیامده و قصوری در مهام دولتی
از و مشاهده نکرده بودند ولی نظر بتقاضای سال و تلون احوال او از آغاز کار اندیشه داشتند و خیالات
واهی و باطل درباره او میکردند صاحب اینگونه خیالات اگر از اهل سوید صد نفر بودند دول خارجه صد هزار
نفر بود چنان تصور میکردند که دولت سوید از روزیکه شرل دوازدهم بتخت نشست تمام شد و بنابر این بود
لهذا ملوک دول خارجه بعزم استیصال دولت سوید کمر بستند تا مکافات صدماتی که بدشرل را که
بدولت ایشان رسانیده بودند از دولت سوید بکشند نخست کسی که بنیاد خصومت گذاشت فردریک
چهارم پادشاه دانیمارک بود توضیح این اجمال آنکه شرل دوازدهم دو خواهر داشت خواهر بزرگ او زن
دوک د هولستین بود طایفه د هولستین از عهد قدیم از اولاد پادشاهان انیمارک بوده قرار دولت
دانیمارک این بود که هر وقت پادشاه وفات میکرد اختیار پادشاه کردن هرکدام از اولاد او در
دست اعیان دولت بود ازین سبب بسیار اتفاق می افتاد که از اولاد هولستین نیز پادشاه میشدند

رسم تاج گذاری شرل دوازدهم

بدایت حال آغاز کار

قصور کوتاهی

بنیاد جنگ پایه

بمرور ایّام این قاعده بهم خورد پادشاهی دانمارک که درمیان آنطایفه بیکنفر اختصاص یافت تا اولاد او
بطناً بعد بطن سلطنت می نمودند کریستیرن سیّم که یکی از پادشاهان دانمارک بود باحوال طایفهٔ هولستن
رقّت کرده ومیل زیاد با دولف نام عموزادهٔ خود داشته خواست مددمعاش جزئی نیز بآنطایفه بر
قرار نماید که اولاد باولاد مصروف بدارند لهذا ولایات هولستن وتودورپ وسلسویک را بطایفه
ادولف واگذار نموده قرار برین داد که طایفهٔ هولستن مالیات آن ولایات را مادام الحیات خرج کنند
بشرطیکه اولاد اینطایفه همیشه در زیر اطاعت پادشاه دانمارک بوده بدون اطّلاع دولت دانمارک
کار نکنند این قانون چندین سال بدین قرار بود بمرور ایّام وشهور طایفهٔ هولستن بصدد آزادی در آمده
خواستند که در سلطنت خویش مقتدر باشند اینگونه خیال طایفهٔ هولستن را باعث اغتشاش ودشمنی
فیمابین این دو طایفه شده بود ولیکن دوستی ایشان بالکلیّه بهم نخورده تا اینکه فردریک چهارم پادشاه
شده خواست که سلطنت این طایفه را ازمیان بردارد لهذا دوک دهولستن شوهر خواهر شارل دوازدهم
ازدست فردریک چهارم بتنگ آمده بخدمت شارل رسیده ازو امداد خواست شارل نخست نامهٔ بفردریک
نوشت وازو خواهش نمود که زیاده بر آن درصدد رنجش واذیت دوک دهولستن نباید واورا باحوال خود
بگذارد وما را در دوستی از خود ممنون نماید فردریک چهارم خواهش شارل را قبول نکرده درجواب نوشت که
هرگاه شما باعانت وامداد طایفهٔ هولستن میل دارید بقدر امکان ایشانرا استعداد دهید وامداد
نمائید شاید که مملکت دانمارک را نیز تصرّف کرده همه را بایشان واگذارید تا اینکه فسحتی در مملکت ووسعتی
در دولت ایشان بهم رسیده وازتنگی معیشت خلاص شوند ازینگونه جواب پادشاه دانمارک معلوم میشود
که منظور او دوک دهولستن نبوده بلکه میخواست که تلافی خسارات اجداد خود را از دولت سوید درآورد
چند روز ازین ماجرا گذشته بود خبر رسید که پادشاه دانمارک لشکر زیاد روانه کرده است که ولایات دوک
دهولستن را تصرّف نمایند شارل دوازدهم بعد از استماع این خبر حکم کرد که تدارک سپاه دیده شود هنگامیکه
مشغول تدارک لشکر بودند خبر از پولند رسید که اوگوست پادشاه پولند با پطر کبیر در خصومت وعداوت
دولت سوید اتّفاق کرده اند شارل دوازدهم ازینگونه اخبار وحشت اساس بیم وهراسی در دل راه نداده
مشغول تدارک لشکر وانجام مهام سفر خود گردید

فصل دویم دربیان محاربهٔ دولت سوید با دول دانمارک وپولند وروس وفتوحات شارل دوازدهم در جنگ نروا وشرح احوال دولت پولک

بطناً بعد بطن
پشت در پشت

چون خیالات دول دانیمارک و پولند و روس باعیان دولت سوید معلوم شد جملگی وحشت نموده
از دولت خویش بالمرّه مأیوس گشتند و یقین داشتند که شارل با خوردسالی و عدم تجربت از عهدهٔ
هیچکدام ازین سه دولت بر نیامده خراب و مستاصل خواهد شد اگرچه جرأت و رشادت از شارل
مشاهده میکردند ولی نظر بصغر سن و طفولیّت و عدم مهارت او در امور لشکرکشی و مراسم جنگ در
کار او همگی معطّل و حیران بودند زیرا که در مهام کارزار هزارگونه استعداد ضرور و در کار میباشد که هیچکدام را
نداشتند از سرداران قدیم نیز کسی نمانده بود که ملّت خاطر جمع شود غافل ازینکه شیر را در گلهٔ نخجیر احتیاج
بتدبیر نیست و گرگ را در رمهٔ بزرگ مصلحت بینی بکار نیاید و فوج گوسفند هرچه زیادتر آن را طالع در
ترقّی و ازدیاد است چون بزرگان ملّت اوضاع را بدانگونه دیدند خواستند مجلسی در حضور شارل برپا کرده بر
او القا نمایند که مملکت بچه مرتبه در خطر است چند نفر از معتبرین این مطلب را عرض کرده مرخّصی گرفتند
که در آن باب اجلاس کنند چون جمیع وزرا و اعیان دولت حاضر شدند شارل از آنها پرسید که تدبیر
شما در این باب چیست جملگی بالاتفاق عرض کردند که اگر سرکار پادشاهی از ما مشورت میخواهند
و مصلحت میجویند عرض ما را بشنوند اینکه ما را اکنون قوّهٔ جنگ نیست باید فکری کرد که باز دوستی
فیما بین ما و آن سه دولت برقرار شود چون شارل این جواب را بشنید آتش خشم او مشتعل شده یکدفعه از
جای خود برخواست و متغیّرانه و خشمناک با جزای مجلس فرمود که من با هیچکس محاربهٔ بیجا و مجادلهٔ بیحساب
نمیکنم لکن وقتیکه دیگری بخواهد که بمن بیجایی نماید آنوقت دیگر متحمّل نشده در دفع او خواهم
کوشید الحال من در پیش خود کار خویش را دیده ام هر دشمنی که سربلندی نماید و پا از اندازهٔ خود
بیرون گذارد لشکر بجانب او خواهم کشید بعد از آنکه او را از پیش برداشتم اگر قوّه دارم بدوا دیگر نیز با
که با دشمنان من دوست گشته میخواهند که دولت مرا اتمام نمایند خود را میسازم چون اجزای مجلس
اینگونه جواب شارل را بشنیدند خجالت کشیدند و جواب دیگر نداشته عرض کردند که ما اطاعت
البتّه آنچه پادشاه مصلحت دانسته بهتر است بالجمله حیرت و تعجّب در این است از روزیکه آن اعجوبهٔ روزگار
این حرف را زد احوال او بالمرّه تغییر یافت و حرکات او دگرگون شد و هر چیزی را که در طفولیّت به آن عادت
داشت جمله فراموش کرد از جمله آنها بخوراک لذیذ و لباس فاخر بسیار میل داشت همگی را ترک کرد
رخت و خوراک صالدات را از برای خود پسندید و آئین دیگر بجهت خویش پیش گرفت و از شراب نیز
دست کشید و مباشرت زنان را بالمرّه موقوف کرد و قراری در گذران خود گذاشت که هیچکدام
از پادشاهان آنچنان معیشت و گذران در قوّه نداشته اند شب و روز مشغول تدارک حشر و نظم

صغر سن
خوردسالی

مشتعل
برافروخته

لشکر گشته در زمان قلیل هشت هزار نفر سپاه نظامی بولایت پومرانی که متصل بممالک هولستین است
روانه فرمود و سران سپاه خویش را حکم داد که در پومرانی با لشکر دوک دهولستین یکی شده سپاه و پادشاه
مملکت دانیمارک را از ممالک هولستین بیرون کرده دوباره مملکت را بتصرف دوک دهولستین بدهند
چون خبر روانه شدن لشکر سوید بپادشاه دانیمارک رسید بدون تأمل نامجات و نوشتجات متعدده بسلاطین
دول خارجه که با او لاف دوستی میزدند فرستاده از ایشان استمداد کرد پادشاه پولند سپاه ساکسون را
بامداد او روانه نمود و فرمانفرمایان برندبورک و لزنبوتل و هکارل نیز بقدر مقدور لشکر روانه کردند که در خدمت
پادشاه دانیمارک بوده بمقاتلهٔ سپاه سوید قیام کنند از آنطرف دولت انگلیس و فلمنک که با دوک
دهولستین دوست بودند دولت فلمنک چند فروند کشتی از راه دریا و سه فوج صالدات از راه خشکی
بامداد دوک دهولستین روانه نمود دولت انگلیس نیز یکنفر ادمیرال مأمور کرد که با سپاه سوید و فلمنک
اتفاق کرده امداد بدوک دهولستین نماید لاجرم شرل دوازدهم بعد از روانه کردن هشت هزار نفر لشکر از عزم
سپاه خصم و تدارک دول خارجه اطلاع یافته خود نیز مصمم شد که در میدان جنگ حاضر باشد و بخصوص
خویشتن بمقاتله دشمن بپردازد که شاید گوئی از میدان برباید و منتی بداماد خود بگذارد لهذا حکم فرمود که کشتیهای
جنگی را حاضر و مهیا نمایند در بین این چند روز چهل و سه فروند کشتی جنگی از بزرگ و کوچک حاضر نمودند
سه روز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولت را جمع کرده بجهت اوقات سفر و ایام غیاب خویش
قراری برایشان داد که با مردم چگونه رفتار نمایند عدالتخانه معین کرد که در هنگام وارسی بامور دولت
جمیع وزرا در آنجا جمع شده بکار مردم برسند تا اینکه بمردم ظلم و تعدی نشود بعد از آنکه امور دولت
موافق خواهش خود درست شد شرل دوازدهم دیگر توقف نکرده در سنه ۱۱۱۲ روانه گردید روزیکه از شهر
ستوکولم که پای تخت دولت سوید است بیرون میرفت جمیع مردم در رکاب او تا بکنار دریا آمده در حالتی
که اشک از چشم فرو میریختند او را دعا میکردند که خداوند عالم او را فتح و نصرت بدهد و درین سفر اول که
بسیار صعب و پرخطر است بخت با او مساعدت کناد تا دماغ او نسوزد شرل چون محبت و اخلاص ملت را
نسبت بخود اینگونه دید تا هنگام سوار شدن کشتی ایشان را عطوفت و نوازش مینمود و همه را دلجوئی
فرمود و از نوکرهای معتبر خود دو نفر همراه برداشت یکی کونت پیپر صدر اعظم دولت و یکی جنرال
رنچلد را که در آن ایام این دو نفر در جمیع اوروپ اسم و رسم داشتند و بسیار مشهور و معتبر بودند بالجمله سه
چهار روز که شرل سوار کشتی شده روانه بود در بین راه کشتیهای شرل بکشتیهای دولت انگلیس و فلمنک
دچار شده ادمیرالهای آن دو دولت در روی دریا لازمهٔ احترام در حق شرل بعمل آورده و منظور خویش [illegible]

ادمیرال
امیرالبحر

ادمیروفی

او معروض داشتند چون شارل از خیال دول فلمنک و انگلیس اطّلاع یافت امیرالان دو دولتین را همراه برداشته
یکسر روانهٔ کوپناک پای تخت دانیمارک شد و آن شهر در دریای بالتیک در جزیرهٔ زلانه واقع است
پس در عرض راه با کشتیهای دولت دانیمارک دچار شد لکن امیرال دانیمارک جمعیت شارل را دیده جرأت
نکرد که پیش بیاید مجبوراً بلشکر شارل راه داد که بگذرند شارل بدون اینکه یک توپ خالی نماید در نهایت آرام
و استراحت وارد شهر هومبلبک شده لنگر انداخت این شهر در پنج فرسخی پای تخت واقع است اهالی
مملکت دانیمارک چون از ورود شارل واقف گشتند بنهایت هراسان و اضطراب و تعجیل و شتاب اتّفاق
کرده کنار دریا را مضبوط کردند تا اینکه لشکر سوید داخل خشکی نشود شارل بمحض ورود حکم فرمود که
پنج هزار نفر لشکر با قدری عملهٔ کشتی حاضر شوند که فردای آنروز همراه خویش با کشتیهای کوچک داخل
خاک دانیمارک باشند و با امیرالان انگلیس و فلمنک چنین قرار داد که هنگام روانه شدن خود
بسمت خشکی ایشان نیز با کشتیهای خود از دریا بیایند تا بزور گلولهٔ توپ ایشان لشکر او بتوانند بسهولت
داخل خاک دانیمارک شود چون همه موافق خواهش خود حاضر و آماده شدند فردای آنروز هنگام
صبح نخست شارل با کونت پیپر و جنارال رنخلد سوار یکی از کشتیهای کوچک شدند پس سپاهیان نیز
پشت سر ایشان سوار شده جملگی روانهٔ سمت خشکی گشتند لشکر دانیمارک چون از حرکت سپاه سوید
خبردار شدند بنیاد شلّیک و انداختن توپ و تفنگ گذاشتند ازینطرف کشتیهای شارل و انگلیس و
فلمنک نیز حسب الحکم شارل توپها را آتش کردند و از طرفین آتش جدال چنان اشتعال یافت که از دود
باروط چشم مردم هیچ جا را نمیدید و کشتیهای کوچک بالمرّه ناپدید شده بودند چون شارل دید که بقدر
سیصد قدم مانده است که کشتیها بخشکی برسند دیگر تاب نیاورده خود را بسرعت تمام بدریا انداخت
که بزودی خود را بخشکی برساند لشکر نیز چون پادشاه خود را در میان آب دیدند باتّفاق بآب افتادند
و تا کمر در میان آب فرو رفتند این سیصد قدم راه را مانند تیر کمان گذشتند چون شارل پا بخشکی
گذاشت سپاه دانیمارک آنچه در قوّه داشت مضایقه نکرد که شاید خصم را دوباره برگرداند گلولهٔ توپ
و تفنگ از سمت لشکر دانیمارک مانند باران بمیان لشکر سوید میریخت چون جنگ اوّل شارل بود تا
آنوقت صحرای کارزار را ندیده بود و صدای توپ را نشنیده وقتی که صدای توپ بگوش او رسید
از همراهان خود پرسید این چیست که چون باد در بیخ گوش من صفیر میزند یکی از صاحب منصبان
عرض کرد که صدای گلولهٔ توپهائیست که دشمن بسوی شما میاندازد شارل فرمود که من ازین آواز لذّت
بردم و خرسند شدم بعد ازین انشاء الله ساز هرگاه من بدین آواز خواهد شد در آن اثنا صاحب

شکست عساکر دانیمارک و محاصرهٔ شهر کوپنهاک

منصبی که صدای گلوله را تعریف میکرد تیری بر شکم او بخورد و فی الفور برافتاد و جان سپرد شرل متوجه
مرک صاحب منصب بود که گلولهٔ دیگر نیز ازین طرف بیفتاد شرل بنجای اینکه واهمه بردارد بانتقام خون
آن دو نفر برخواست که از سپاه دانیمارک باز ستد همانساعت حکم یورش کرد چون لشکر
دانیمارک جرأت و مهابت سپاه سوید را بدیدند در ساعت شکست خورده حمله رو بهزیمت
گذاشتند چون شرل شکست و هزیمت خصم را بدید همان ساعت بخاک افتاده بشکر و سپاس
پروردگار پاک بپرداخت در مقابل آنکه در سفر اوّل نگذاشت که او از طایفه خود خجالت بکشد بعد حکم
فرمود که لشکر روانه شده شهر کوپنهاک پای تخت ممالک دانیمارک را محاصره نماید و خود مکان
اردو را مشخص نمود و بمحض ورود حکم فرمود که در اطراف شهر باستیانها ساختند و از آنجا حکم بولایات
سکانی نوشت و چند فروند کشتی جنگی روانه کرد که رفته هزار نفر سپاه سوید را که پیش از روانه شدن باحضار
ایشان حکم فرستاده بود سوار کشتی کرده بیاورند اتفاقاً آن روز از طالع شرل باد موافق وزیده
کشتیها در یک شبانه روز از ممالک دانیمارک بسکانی رسیده و سپاه را همراه برداشت مراجعت نمودند
در اینمدت پادشاه دانیمارک در ولایات هولستین مشغول جنگ بود اهالی شهر کوپنهاک را چشم از شرل
دوازده هم ترسیده و از حملت و صولتا و بیم و هراس بی نهایت بر دل ایشان راه یافت چند
نفر معتبرین ملت را بخدمتا و فرستادند که از سر تقصیر ایشان بگذرد و جنگ را موقوف فرموده ایشانرا
بحال خود بگذارد رسولان فی بخدمت شرل بیامدند که او سواره در میان لشکر میگشت و احکام
بسرکردگان افواج فرستاده مراسم جنگ و کوشش و قواعد حمله و یورش بسران سپاه میداد
چون فرستادهای دولت دانیمارک را بدید ایشانرا بنزد خود طلبیده از قصد ایشان استفسار فرمود
ایشان جمله بخاک افتاده مطالب خویش را عرض داشتند شرل در جواب ایشان فرمود من بشرطی از
قتل و هلاک و نهب و غارت شهر کوپنهاک دست میکشیم که چهار صد هزار .... پول دانیمارک
عوض خسران این سفر و مضرّت و زیان این لشکر بمن بدهید و عموم رعیت و کماشتگان دولت
خویش را قدغن نمائید که لازمهٔ آذوقه و مأکولات و سایر مایحتاج و ضروریات را باردوی ما حمل و نقل کرده بفروشند
و وجه آنرا موافق قاعده باز ستانند اگر در انجام این دو فقره بکوشید ما نیز از تقصیرات و جرایم شما
چشم خواهیم پوشید و زیاده بر این زیان و خسران بمملکت و پای تخت شما نمیرسانیم وگرنه فردا صبح زود لشکر باینرا
بحکم جنگ خواهیم فرمود فرستادگان ملت دانیمارک ناچار بانجام احکام شرل پرداختند و
تکلیفات او را بالتمام قبول کردند و تنخواهیکه خواسته بود سرانجام کرده بخدمت وی بیاوردند و مردم

شهر قدغن کردند که هر قدر مصارف و مایحتاج در قوّه داشته باشند باردوی سپاه سوید برده خرید و
فروخت نمایند شرل نیز جمیع اهل اردو را حکم کرد که هر چه میخرند نخست وجه آنرا ادا نمایند پس جنس را
بتصرّف بگیرند مردم پای تخت دانیمارک فردای آنروز را ذخیرهٔ بی شمار و آذوقهٔ بسیار باردوی سوید
ریختند و صالدات سوید از ترس شرل وازدهم بیحسابی را بالمرّه موقوف کرده موافق قاعده بداد و ستد
مشغول شدند چون اهل شهر معامله مردم سوید را حسب خواهش خود رایج و ناقد دیدند بمعامله ایشان
راغب و مایل گشتند و هر چه امتعه و اقمشه که در بیوتات و دکاکین داشتند جمله را حمل و نقل باردو نمودند
شرل وازدهم درین بین کمال عدالت و نهایت مودّت بمردم شهر نمود و مردم شهر از تلطّف شرل و
معامله و سودای سویدیان بسودهای بیکران و انتفاع بی پایان رسیدند لاجرم پادشاه دانیمارک
پس از اطّلاع ازین احوالات در امور خود چنان حیران و متفکّر و از جرأت و رشادت شرل متعجّب
و متحیّر گردید که زبان گوینده و بنان نویسنده از بیان آن عاجز است زیرا که اینگونه حرکت و
جرأت از کودکی در هیچ عهدی بظهور نرسیده بود که بدین طریق او را در مملکت خود بی دخل و
مسلوب الاختیار سازد از قراریکه در فصل اوّل نوشتیم مملکت دانیمارک نیز مانند مملکت سوید
در عهد قدیم آزاد بوده بعد بمرور ایّام و شهور مراسم پادشاهی برقرار شده و رعیت مانند اسیران
بی اختیار پادشاه دانیمارک این مطلب را درست فهمیده بود که مردم در چه مرتبه بآزاد شدن خویش
راغب و مایلند لهذا خواست کاری نماید که ارکان ملت بسر غیرت آید شاید که بدین حیلت دشمن
خویش را از پیش بردارد پس بجمیع ممالک دانیمارک حکم فرستاد که هر کس بخواهش خود بجنگ
لشکر سوید اقدام کند او بهمه جهت آزاد میباشد چنانکه پادشاهان سلف با مردم سلوک مینمودند باز نیز
بدان قرار رفتار خواهیم کرد و نیز یکنفر ایلچی نزد شرل وازدهم فرستاده اخبار جنگ نمود شرل جواب
ایلچی دانیمارک فرمود که من نخست میل بجنگ نداشتم و بهیچ وجه بنقض دوستی فیما بین دولتین راضی
نبودم چون پادشاه دانیمارک اهتمام داشت که با شوهر خواهر من جنگ کند و او را اتمام نماید من نیز مصمّم
گشتم که پادشاه دانیمارک را از آن صرافت بگردانم و خیال هیجا را از او و از اعیان دولت بفهمانم اکنون
الحمد لله حسب خواهش خود تلافی کردم حال بجز خواهش پادشاه دانیمارک من خواهش دیگر ندارم
اگر باز میل جنگ دارد بسیار خوب چند شهر دیگر از ممالک خود بتصرّف ما خواهد داد و اگر میل
بمصالحه دارد باز مضایقه ندارم ایلچی دانیمارک فرمایشات شرل را بپادشاه دانیمارک نوشته او نیز تأمّل
بسیار در امور خود کرده دید که درین جنگ نفعی بجز ضرر و خیری بجز شر و سودی بجز زیان حاصلی بجز خسران

بیان سرگذشت

نخواهد برد ناچار اختیار مصالحه کرده بهنگام صلح قیام و بدین قرار مصالحه ذات البین انجام یافت که ممالک
هولستن بالکلیه در دست دوک هولستن باشد و پادشاه دانیمارک هیچ جه بآنجا دخل و تصرف ننماید
و اخراجات و خساراتی که دوک هولستن درین سفر کرده است دولت دانیمارک بالتمام کارسازی کند و
دوستی دولتین برقرار شود شرل اگر درین باب اگراف از دولت دانیمارک بجهت خویش میخواست
دولت مزبوره طاقت رد و منع در قوه نداشت لکن اسم و رسم را ترجیح داده نخواست که دول خارجه درباره
او توهم نمایند که شرل از راه طمع این جنگ را کرده است بالجمله شرل دوازدهم در مدت چهل و پنج روز موافق
خواهش خود تلافی از دولت دانیمارک درآورد و اسم بزرگی در ممالک دشمن بگذاشت دوباره بنای دوستی را
فیمابین دولتین محکم و استوار کرده و قانون موافقت و مصالحت بگسترید و بعزم مراجعت درآمد در آن
هنگام خبر رسید که اوگوست پادشاه پولند و پطر کبیر امپراطور روس در دشمنی و استیصال شرل دوازدهم
اتفاق کرده اند اوگوست پادشاه پولند لشکری بولایت لیونی فرستاده که شهر ریگا را تصرف نماید
و پطر کبیر با جمعیت کثیره شهر نروا را محاصره کرده است شرل بعد از استماع این اخبار مراجعت را موقوف
نمود بی تامل با جمعیتی که داشت روانه لیونی شد بعد از دو روز در عرض راه خبر رسید که اوگوست لشکر
خود را از خاک لیونی کشیده است از سپاه او کسی در اطراف شهر ریگا نمانده جمله مراجعت نمودند تفصیل
این اجمال آنکه اوگوست چنین گمان کرده بود که شرل در خاک دانیمارک تمام خواهد شد و هرگز این یارا
نداشت که شرل دوازدهم بسیج خواهد نمود از این جهت میخواست که در آن میان دستی و پائی بکند و تصرف
کردن شهر ریگا در نظر او بسیار آسان مینمود و در شهر مزبور جمع قلیلی از سپاه سوید بود و سردار ایشان
جنارال البرنامی بود که هشتاد سال از عمر او گذشته قوت حرکت کردن از جای خویش نداشت شرل
نیز مشغول جنگ دانیمارک بوده نمیدانست که دیگر از ولایت سوید سپاه جدید بامداد او نخواهد آمد
بالجمله اوگوست بولایت لیونی لشکر کشید جنارال البرا چون پای غیرت بمیان آمد قوت جوانی معاودت
کرده مدتی که شرل در دانیمارک مشغول جنگ بود او نیز در لیونی در برابر لشکر پولند ایستادگی کرد و از
هلاک خود نترسید بموجب خاک ولایت خود بتصرف خصم بی باک نداد تا اینکه خبر فتوحات شرل
بممالک پولند رسید از این اخبار چشم اوگوست بترسید و از آمدن شرل بهراسید علی الفور احکام بلشکر خود
داد که در آن صفحات توقف نکرده بتعجیل مراجعت نمایند بعضی از مورخین که جانب اوگوست را مراعات
کرده اند چنین نوشته اند که اوگوست دست از شهر ریگا برنداشت مگر بسبب اینکه آن اوقات اکثری از
تجار دول خارجه در آنجا بودند ایشان بخدمت اوگوست عرض کردند که اگر درین صفحات جنگ بشود ضرر و خسارت

نهضت شرل بجانب لیونی

بسیار بما خواهد رسید اوگوست بجهت دوستی دول خارجه دست از شهر ریکا برداشت ولی حقیقت و صراحت این
حکایت بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که بمحض ورود خبر فتوحات شرل بپولند حکم از جانب اوگوست بلشکر خویش
رسید که بدون درنگ مراجعت نماید شرل دوازدهم بعد از شنیدن این خبر از خیال ریکا افتاده خواست
که بسمت نزوا برود لهذا چند روز در منزلی که این خبر باو رسید توقّف نمود و تدارک لشکر و سامان حشر خویش را
بدید یکروز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولتخواه و سران سپاه را نزد خود طلبیده فرمود اگرچه اوگوست
در حقّ ما بدی کرد و حرکتی که از او سرزده بحرکات مردان نمیماند زیرا که بی جهت و بی سبب جمیع دول را با ما دشمن
نمود ولی اکنون که از جنگ ما گریخته میخواهد که بعد از این کاری نماید ما نیز کار او را بعد از این میگذاریم الآن
دولت روسیّه را در پیش داریم که با تحریک و تمهید اوگوست بجنگ ما اقدام کرده ما نیز این اوقات لشکر خود را
بسمت ایشان میکردانیم اگر خداوند عالم بما داد و فتح کردیم بعد از آن انشاء الله بخدمت اوگوست خواهیم
رسید و آنچه او میخواست که در حقّ ما نماید و نتوانست اگر خواست خدا شامل احوال ما باشد آنچه میخواهیم درباره
او مینمائیم جمیع بزرگان لشکر فرمایشات او را تصدیق کردند و تحسین نمودند فردای آنروز روانه نزوا گشتند
سپاهیکه درین سفر در رکاب شرل روانه شد بهمه جهت بیست هزار نفر بودند و سپاه پطر کبیر که در اطراف
شهر نزوا داشت هشتاد هزار بودند ازین یک فقره معلوم میشود که جرأت شرل دوازدهم بچه مرتبه بود
بالجمله شرل در اوایل زمستان از خاک دانیمارک براه دریا روانه گشت و در ماه دویم زمستان وارد
خاک لیونی گردید آن اوقات سرما بمرتبه شدّت داشت که آن بیست هزار نفر را نیز نتوانست همراه خود ببرد
در هر منزلی لشکر خویش را تخفیف میداد و در شهرهای عرض راه از سپاه خود میگذاشت وقتی که وارد یک
منزلی شهر نزوا شد بهمه جهت هشت هزار سپاه همراه داشت چون لشکر روس از ورود سپاه سوید اطّلاع
یافت بقدر امکان امور لشکریان را مضبوط نمودند در نیم فرسخی شهر نزوا بیست هزار نفر از طایفه سترلیس که
سپاه غیر نظام روسیه بود توقّف داشتند و باندک فاصله ازین بیست هزار نفر پنجهزار لشکر نظام نیز با
اوضاع تمام گذاشته بودند و در همه عرض راه قلعه و باستیان ساخته بودند تا لشکر سوید را پیش آمدن میسّر
نشود شرل دوازدهم با آن هشت هزار نفر لشکری که داشت تخمینا به پنج فوج سپاه نظام روسیه برخورد
بدون درنگ با ایشان بنیاد جنگ نهاد لشکر روس چون بیخبر از عدّت خصم بود لهذا سپاه سوید را بیشتر
و قوی تر از خود گمان کرده بعد از حمله چند بنای گریختن را گذاشتند شرل دوازدهم چون پریشانی لشکر
دشمن را ملاحظه کرد جرأت ورزید و سبقت نمود و بر سر بیست هزار نفر سپاه سترلیس حکم بیورش
فرمود و بمجرّد رسیدن شکست فاحش بداد و ایشان هرچه اوضاع داشتند جمله را بلشکر سوید گذاشتند

توجّه شرل بطرف نزوا

وفرار اختیار کردند و هزیمت ایشان باعث اغتشاش بقیه سپاه روس شد طایفه ستر لیس مدام به بی نظامی
عادت داشته از نظام و تدابیر پطر کبیر ناراضی و متنفر بودند بعد از آنکه از پیش لشکر شرل گریخته وارد اردوی
روسیه گشتند چنان هرزگی کردند که سرکردها دشمن را فراموش کردند بفکر رفع غایله و دفع آن نفاق و فساد
در بین آن آشوب چند نفر سرکرده و صاحب منصب از حیات خود مسلوب شد شرل در بین آن اغتشاش
وارد اردوی روسیه گشت باوجود یکه لشکر او مانده و خسته بودند و قوت حرکت نداشتند و از شدت
سرما دست و پای ایشان را بهیچوجه توانائی نبود از پریشانی اوضاع لشکر روسیه اطلاع یافته با آن احوال
بنای قتال گذاشت اتفاقا همان روز چنان برف و باد می آمد که در آن ولایات نیز که دایم الاوقات برف
و بارش است چنین هوای سخت کم اتفاق می افتاد این باد و برف نیز همواره از پشت سپاه سوید بوده
ایشان را یاری مینمود و از همه چیز بیشتر موجب شکست روسیه گردید در اردوی روسیه مردم همدیگر را از
چهار قدمی نمیدیدند و نمی فهمیدند که دشمن در کدام سمت است تا بآن طرف توپ و تفنگ خالی نمایند
باوجود این سه ساعت تمام جنگ کردند بالاخره هشتاد هزار نفر جمعیت روس از مقابل هشت
هزار نفر لشکر سوید هزیمت کرده شکست فاحش خوردند تفصیل این اجمال آنکه بعد از شکست خوردن
لشکر روس بقدر چهار هزار نفر از سپاه سوید در رکاب شرل نیزه پیش کرده لشکر روس را تعاقب
نمودند و بسیاری از ایشان کشتند و نزدیک بچهل هزار نفر میخواستند از روی پل گذشته خود را بآن سمت
رود خانه نروا رسانیده از دشمن خلاصی یابند پل مزبور بسنگینی و زور این ازدحام تاب نیاورده خراب شد
و اکثری از ایشان در میان رود خانه تلف گشتند و از جای دیگر خلاصی ندیده چند نفر سردار معتبر همراه دوک
دکرویی که سرکرده جمیع لشکر روسیه باشد برضای خود تسلیم کردند شرل هم از در نهایت محبت و التفات
با ایشان نمود پس حکم کرد که اسلحه جنگ از ایشان گرفته ایشان را مرخص کرد و با لطاف خود اطمینان داد و امید
وار نمود و سرکردگان و صاحب منصبان را نگاهداشت و جنگ هنوز تمام نشده بود یکی از سرکردگان روس که
جنارال وده نام داشت با چند فوج بقیه لشکر هنوز جنگ میکرد شرل چون خود را خسته دید و بخواب و لشکر
خویش را در واماندگی و اضطراب یافت دو ساعت از شب گذشته حکم کرد که طبل بازگشت زدند
و طرفین دست از جنگ باز کشیدند و سپاه را در جای اردوی روسیه باستراحت مامور فرمود که چند
ساعتی آرام بگیرند خود با لاپوشی بسر کشیده در روی برف سه چهار ساعت بخوابید چون صبح شد
و چشم اطراف را بدید از خوابگاه خویش برخاست و سپاه خود را جمع نمود بعزم قتال و اسر بقیه خصم
سبقت و مبادرت فرمود و بکوفتن طبل جنگ مثال داد بعد از یکساعت جنگ سرکرده روس از

رفع

فتح و غلبهٔ خود مأیوس شد و خویشتن را درشهٔ حیرت یافت مجبور گشته صاحب منصبی نزد شارل فرستاده استدعا کرد که از تقصیر او گذشته او را با بقیهٔ لشکر روس بنوکری خود قبول فرماید شارل دوازدهم استدعای او را قبول کرد و ایشانرا زینهار داد سرکردهٔ مزبور با افواج خویش بخدمت شارل بیامده موافق قانون نظام با افراد اجناد خود حکم داد که جمله سر برهنه از حضور شارل گذشته جمیع اسلحه و بیدقهای خویش را پیشاپیش او بر زمین بگذارند چون شارل بدانگونه اطاعت و انقیاد از ایشان بدید از سر تقصیر ایشان بگذشت و صاحبان منصب را نگهداشته باقی لشکر را مرخّص فرمود لاجرم جنگ نروا مدّت سه روز طول کشید از سپاه سوید بهمه جهت هزار نفر کشته نشد امّا درست معلوم نگردید که از روسیّه چند نفر کشته شد از قراریکه مورّخین سوید نوشته اند هجده هزار نفر بوده تا مورّخین روس چه گویند ولی در نظر اوروپا این هشتاد هزار جملگی تلف شدند زیرا کسانیکه از هنگامهٔ جنگ نروا خلاصی یافتند در بین راهها از سختی سرما و بی چیزی و گرسنگی هلاک شدند توپخانه و قورخانه و سایر اوضاع سپاه روسیّه یکی بتصرّف لشکر شارل درآمد فردای آنروز شارل دوازدهم با شوکت و حشمت تمام داخل شهر نروا گردیده التفات زیاد بمردم شهر فرمود و حقوق و حمیّت ایشانرا یکایک بستود که بی غیرتی نکرده بقدر امکان در هنگام محاصره اهتمام نمودند و دوام کردند لشکریکه در شهر مزبور بود همه را باندازهٔ شأن نشان داد و بقدر مراتب صاحب مناصب فرمود و همان روز شمشیرهای صاحب منصبان روسیّه را با ایشان رد کرد و بی اوضاعی ایشانرا ملاحظه کرده بهرکدام التفات کرده و انعام فرمود از برای دوک دِکرُوی هزار تومان وجه نقد فرستاد و بهر یکی از جنارالها پانصد تومان بداد و در مدّت توقّف خود در شهر مزبور با آنها چنان رفتار نمود که پطر کبیر را فراموش کرده جمله بمقام خدمتگذاری وی درآمدند وقتی که خبر جنگ نروا بپطر کبیر رسید بسیار پریشان گشت ولیکن بروی بزرگواری خود نیاورده باندیشهٔ تلافی و خیال انتقام بیفتاد و خواست با چهل هزار نفر سپاه نظام و غیر نظام که همراه داشت بمقابلهٔ لشکر سوید قیام نماید لکن قانون حزم و احتیاط را از دست نداده با چهل هزار نفر از آن جنگ پرخطر کناره جست و اعراض نمود مصمّم شد که نخست با پادشاه پولند بدوستی و اتّحاد اتّفاق کند پس با طمینان بمحاربه اقدام کند لهذا کاغذی باوگوست نوشته خواهش کرد که جائی را معیّن نماید که در آنجا همدیگر را ملاقات کرده قراری در میان بگذارد تا اینکه دولت سوید خاصه شارل را از میان بردارند چون اوگوست پادشاه پولند از خارج مزاج شارل را استنباط نموده این معنی را دریافت کرده بود که شارل دوازدهم از تقصیر او نگذشته عداوت او را بیرون از دل نخواهد کرد و بعد از فتح نروا معرکه بسر او خواهد آورد ناچار دوستی

پطر را اختیار کرده خود را مربوط بندد تا شاید از دست شرل خلاص شود لهذا در جواب کاغذ پطر عریضهٔ خوش مضمونی
نوشت و فرمایش اورا قبول کرده قرار شد که همدیگر را در ممالک لیتانی در شهر بیرژن به بینند پطر کبیر دوان
تا خیر روانهٔ شهر مزبور شد و در آنجا مدّت پانزده روز توقّف نموده لوازم دوستی ذات البین و قرار
کار را از طرفین را دادند اوکوست سوگند یاد کرد که مادام الحیات اخلاص کیش دولت روسیّه باشد و پنجاه
هزار نفر لشکر از دولت ژرمانی کرایه کرده لشکر نظام و تربیت یافته بروسیّه روانه نماید که در خدمت پطر
بمقاتلهٔ شرل بپردازند و پطر نیز وعده کرد که از روسیّه پنجاه هزار نفر سپاه نظام نزد اوکوست بفرستد که
همواره در پولند بوده اوکوست را اطاعت کنند و هنگام ضرورت اورا امداد نمایند علاوه بر این
پطر وعده کرد که در مدّت دو سال چهار کرور ویکدال با وکوست بدهد که از برای وجه نقد معطّلی نداشته هم
خود را از پیش ببرد اوکوست بچنین دوستی احتیاج داشت زیرا که خود از اولاد پادشاهان ساکس بوده ملّت پولند
اورا دوست نمیداشت و بمیل و رغبت اورا اطاعت نمیکرد خاصه ولایت پولند که همیشه مملکت آزاد بوده
اوکوست میخواست آزادی را از آنجا بردارد لهذا آنچه پطر خواهش کرد بدون حرف قبول نمود از طرفین سوگند یاد
کردند که بیکدیگر خلاف ننمایند پطر کبیر بعد از پانزده روز توقّف از آنجا بروسیّه مراجعت نمود که رفته وعدهٔ
خویش را عمل نماید این احوالات را هنگامیکه شرل در شهر نروا بود بتفصیل شنیده بفرمود که انشاء الله نمیگذارم
که مکنون ضمیر اوکوست و پطر کبیر وقوع یابد بالجمله شرل دوازدهم بعد از شنیدن این اخبار بتعجیل تمام
تدارک لشکر انجام داد و مدّت تدارک سپاه از برای شرل زیاده از دو سه ساعت طول نداشت زیرا که
لشکر سوید در زیر اطاعت شرل بودند بجز نان خشک که سدّ رمق باشد توقّع زیاد از وی نمیکردند چندی
نگذشت که بیست هزار نفر لشکر حاضر کرده روانه شد و در اول بهار وارد شهر ریگا که اوکوست پیشتر آن شهر را
محاصره کرده بود گردید در روز ورود شهر ریگا جنارال البر که خدمت بسیار کرده ممالک لیونی را از دست
سپاه پولند خلاص کرده بود شرل را بنهایت جلال پیشواز نمود و استقبال کرد شرل بمحض دیدن جنارال
البر از میان لشکر جدا شد و با اسب خود رکاب زد چون نزدیک وی رسید اورا در برکشید و از دو رخسار
او ببوسید و التفات بسیار بدان مرد پیر فرمود و غیرت و حمیّت اورا بستود چنانکه گروه سرکردگان
بدانگونه نوازش و احسان متعجّب و حیران ماندند بعد فرمود که انشاء الله من میروم و تلافی زحمات شمارا
از اوکوست در می آورم نهایت بیمروّتی بود که ترا با این سنّ برحمت و مرارت انداختند لاجرم
شرل در شهر مزبور زیاده از چهار روز نگذشت و توقّف نکرده روانهٔ پولند شد اوکوست از ورود شرل آگاه شده
عساکر نامحصور بسرحدّات لیونی مامور کرد که کنار رودخانه دوینا را محافظت نمایند و نگذارند که لشکر شرل

از رودخانهٔ مزبوره بگذرد لشکر پولند که اکثرشان ساکسونی بود و در زیر حکم جنارال ستنو و پاتکول بودند
بالجمله شرل دوازدهم با جمعیت خویش وارد کنار رودخانه گردید جمعیت و سپاه پولند را ملاحظه کرد دانست
که اگر بی تأمل حرکت نماید آدم بسیار تلف خواهد شد پس چند روز در آنجا توقف نموده حکم کرد که کشتیهای
کوچک ساختند و تدبیر غریبی در ترکیب آن کشتیها نمود چوبهای اطراف پشتیبان کشتی را چنان قرار داده بودند
که هنگام ضرورت حرکت میکرد مانند اوسی بالا و پائین میرفت اینگونه تتبع شرل بسیار بکار آمد هر وقت
میخواستند بالا کرده سپاه را از تیر تفنگ وغیره محافظت میکردند و وقتیکه میخواست که لشکر از کشتی بخشکی
بیاید آنچوبها را پائین می‌آوردند کشتیها مانند پل میشدند و سپاه در کمال راحت از کشتی بیرون می‌آمدند بالجمله بعد
از ساختن کشتیها حکم فرمود که کاه بسیار آورده در کنار رودخانه بسوزانند تا اینکه دود کاه بدشمن از مشاهدهٔ
تدبیرات او مانع آید روزیکه میخواست سپاه خویش را بآنطرف رودخانه بگذراند دود کاه چون ابری شده
چنان روی رودخانه را گرفت که از آن سمت رودخانه هیچ چه مرئی نمیشد که درین طرف چه میکنند در میان
دود جمیع لشکر را داخل کشتیها کرده حکم فرمود که در میان کشتیها نیز کاه بسوزانند تا اینکه دود بریده نشود اینگونه
سپاه خویش را از رودخانه بگذرانید لشکر پولند هیچگونه از عمل سپاه سوید مطلع نشدند تا بدفع ایشان پردازند
تا اینکه لشکر بالمرّه از کشتیها بیرون آمد و باد دود کاه را پراکنده کرد ایشان از گذشتن سپاه سوید خبردار
گشتند و بنای جنگ گذاشتند و بدینقرار آتش کارزار در میانهٔ دو لشکر مشتعل گردید که بخت جنارال ستنو با
سپاه سوارهٔ دانیمارک بسرعت تمام بسر لشکر شرل بریخت و در حملهٔ اول چنان زور بلشکر سوید آوردند که نصف
ایشان روگردان شده بنای گریختن گذاشت و اندکی ماند که لشکر سوید بالمرّه شکست بخورد که شرل خود را بمیان
لشکر رسانیده سپاه پراکندهٔ خویش را جمع نموده دوباره بسر غیرت آورد تا اینکه حمله و یورش بدشمن بردند
بالجمله مدّت یکساعت و نیم از طرفین جنگ کردند سرکردهٔ دانیمارک چون خصم را از خود قوی‌تر دید تاب نیاورده
لشکر خویش را از آن مخاطره باز پس کشید و در دو فرسخی دریا منزل نمود فردای آنروز از طرفین دلیران خون آشام
بمبارزت یکدیگر قیام نموده دو ساعت پیش از ظهر تا غروب آفتاب بجنگ پرداختند و در آن گیرودار
مردم بسیار از طرفین تلف گردید هنگام غروب سپاه دانیمارک را طاقت مقاومت نماند و بی اختیار
بنای فرار گذاردند و از پیش خصم بگریختند شرل دوازدهم بعد از این فتح جمیع ممالک کورلند را که در آن هنگام در تصرف
دولت پولند بود مسخّر نمود پس سپاه خویش بممالک لیتانی برده بدون اینکه با کسی جنگ نماید یا تفنگی
بسمتی خالی نماید وارد شهر برزن شد این همان شهر است که پطر کبیر و اوگوست در آنجا با هم ملاقات کرده شرط
بستند و عهدنامه نوشتند که شرل را تمام نمایند بعد از ورود این شهر روزی در همان عمارتیکه پادشاه روسیه و پولند

ورود شرل بشهر برزن

باهم نشسته وعهد بسته بودند بهار میخورد یکی از صاحب منصبان عرض کرد که این خانه همان خانه است که دو پادشاه
دراینجا دوست شدند که دولت شمارا تمام نمایند شرل درجواب فرمود که آن دو پادشاه دراین عمارت نشسته
ودرخیال خرابی من باعشرت وشادی عهد بستند الحمدلله خوش گذرانی ما دراینجا خیال نیست اول خصم را
تمام کنیم بعد خوش میگذرانیم مورخین چنین نوشته اند که شرل از همان روز بفکر معزول کردن اوکوست افتاد تا
آنوقت خیال شرل آن بود که گوشمالی بایشان داده مراجعت کند سخن صاحب منصب بجدی اورا تاثیر کرد که
بعد از آن تاخیر جایز نداشته مصمم شد که اوکوست را از سلطنت معزول نماید وابن معنی را او بفهماند که پادشاه
ومال خیانت بی جهت ولی بسبب چلپیت اوکوست از قراریکه مکرر نوشتیم از طایفه پادشاهان ساکس بوده
اهل پولند اورا دوست نمیداشتند از این جهت شرل که بهر جائی که میرفت مردم اورا باجان ودل قبول کرده
از اوکوست دست میکشیدند واکثری از ولایات پولند نیز از او روگردان شده بودند اوکوست اوضاع خود را
اینگونه دیده از کار خود هراس وتشویش نموده خواست بحیلتی دل شرل را بدست آورد نخست تدبیر کرد که ایلچی از
جانب خود بفرستد بعد اندیشه کرد که شاید شرل قبول نکند وامور او پریشان ومختل گردد بعد از تدبیرهای
بسیار رای او باین قرار گرفت که کوانیکسمارت نام کونتس را که یکی از زنهای معتبر ممالک پولند وبسیار عاقله و
خردمند بود ودر حسن وجمال مشهور آفاق بود واخلاص زیاد با اوکوست داشت اورا روانه خدمت شرل
نماید که شاید بسبب حسن وملاحت با شرل مربوط شود وباغنج ودلال اورا بحال آورده فیما بین ایشان دوستی
والتیام دهد کونتس حسب الحکم اوکوست روانه لیستانی شده خود را بنزد پیپر وزیر شرل رسانیده از او
خواهش کرد که اورا بخدمت شرل برد کونت پیپر از مشاهده کمال ملاحظه جمال او تعجب کرده همان ساعت بحضور
شرل رفته معروض داشت که اوکوست از برای شما معشوقه غریبی فرستاده که اگر روی زیبا وموی دلربای اورا به
بینید بدوستی او مایل شده خواهش اوکوست را قبول خواهید فرمود واز تقصیرات او خواهید گذشت شرل
ازین جواب ناصواب تغیر وعتاب کرده فرمود افسوس میخورم که مانند تو وزیر عاقل چرا قباحت مکالمت نفهمد و
درپیش من بجسارت سخنان هرزه وبیهوده اقدام کند اگر کسی دیگر بجای تو میشد مبتلای غضب ومستوجب سیاست
میکردم ولی اینگونه جهالت ترا بخدمت وصداقت تو بخشیدم کونت پیپر از گفته خود پشیمان شد واز حضور
شرل بیرون آمده پیش کونتس آدم فرستاد وپیغام داد که دیدن شرل از برای او ممکن ومیسر نخواهد شد
کونتس از بسکه بحسن خود مغرور بود ازین سخن پروا ننمود ودرپیش خویش گفت اگر درجائی شرل را دچار شوم ناچار
دل از دست وی خواهم ربود بعد از پیغام پیپر چند روز دیگر توقف کرده طالب شد که اقلاً یکدفعه شرل را دیده
خود را بر او بنماید اتفاقاً دو روز بعد از این ماجرا سوار شد کونتس نیز آنچه در قوه داشت خویشتن را بیاراست

وسوار کالسکه گردیده قدغن کرد که کالسکهٔ او را بهبانهٔ تماشا در راه شرل نگاهدارند چون شرل از دور پیدا شد کونتس از کالسکه
پائین آمده بایستاد تا اینکه شرل برسید و او را بدقّت نظر کرده بشناخت متحمّل نشده بی سؤال و جواب
بسرعت و شتاب اسب خود را رکاب زده از آنجا بگذشت کونتس بالمرّه مأیوس شده فردای آنروز مراجعت
نمود و پیش از روانه شدن عریضه بخدمت شرل نوشت بدین مضمون که من جرأت شما را بیش ازین میدانستم
کسیکه چون دول دانیمارک و پولند و روس را فتح میکند از جمال یکنفر زن میترسد حالا که ترسیدی خدا
حافظ بعد از مراجعت کونتس اوکوست از دوستی شرل بالمرّه مأیوس شده خواست که دل ارکان
ملّت را بدست آورده شاید باستعانت ایشان چاره بجند لهذا جمیع وکلا و بزرگان ملّت را نزد خود طلبیده
بایشان گفت که من هرچه باشم باز پادشاه شما هستم امروز از برای اسم پولند بسیار ننگ میباشد که بچّه مانند
شرل بقصد دشمنی بمملکت پولند بیاید و شما بحرف او اطاعت نمائید و از پادشاه خود دست بکشید هرگاه شما
مرا اطاعت و دستیاری نمائید دشمن را بسهولت از ولایت خود بیرون خواهم کرد و الّا من جواب صریح بدهید
تا اینکه من بفرستم از ولایات ساکس لشکر بیاید و جواب خصم را بدهیم چون سبب رنجش اهل پولند از اوکوست
همین فقره بود که ملّت نمیخواست که از وطن خود جمعیت زیاد آورده زور خود را زیاد نماید و بعد هرچه دلش بخواهد
در ولایت پولند پیش ببرد بزرگان ملّت در جواب او گفتند که ما تا حال نفهمیده ایم که خیال شرل چیست
میخواهیم که از جانب ملّت و عدالتخانه چند نفر نزد او بفرستیم و مقصود او را دریافت نمائیم و او را بدوستی
و مصالحه تکلیف کنیم بعد از آنکه دوستی فیما بین ما سر نگرفت آنوقت از هرجا که بخواهیم لشکر بامداد خود می آوریم
پس قرار شد که یکنفر از کسان معتبر اوکوست را نزد شرل دوازدهم بفرستند و مشخّص کنند که کی و در کجا ایلچیان
ملّت بخدمت ایشان بیایند یکنفر از پیشخدمتان اوکوست را باین خدمت مأمور و روانه لیتانی کردند از
آنطرف شرل دوازدهم مملکت لیتانی را مال خود دانسته حکم کرده بود که بدون پاسپورت یعنی کاغذ دولت
سوید احدی را نگذارند که از سرحد بگذرد پیشخدمت اوکوست در حین ورود بآن سرحد خواسته بود که بزور
خود بدون مرخّصی از آنجا بگذرد سرحدداران او را گرفته بحضور شرل آوردند شرل دوازدهم حکم کرد که او را محبوس
کنند و کاغذی باوکوست نوشت که من بعد احدی را از جانب خود بسوی ما مفرست که هرکس از جانب تو بیاید
این طور خواهم کرد اگر کسی بجهت مهمّی نزد من بیاید میباید که فرستادهٔ ملّت باشد زیرا که من از روزیکه پا
بمملکت پولند گذاشته ام ترا از پادشاهی معزول کرده ام باید بهیچوجه امور ولایت را دخل و تصرّف
نکنی بزرگان ملّت از استماع این خبر در ظاهر مأیوس و در باطن خوشحال گشته قرار دادند که چهار نفر از معتبرین
عدالتخانه بروند اگر ممکن باشد دوستی را برقرار نمایند شرل بعد از گرفتن و حبس کردن پیشخدمت اوکوست

چند روز دیگر در لیستانی مانده خواست روانهٔ وارشوی پای تخت پولند بشوند که درین فرستادکان طایفهٔ پولک رسیدند دیگر روز بورود شان مانده اعیان دولت شرل را پیغام دادند که چون ایشان رسولان ملّت میباشند لهذا حرمت ملّت را منظور داشته قدغن بفرمایند که کالسکهای دولتی و بزرگان لشکر باستقبال ایشان بروند و ایشان را بعزّت و احترام وارد اردو نمایند شرل دوازدهم در جواب ایشان فرمود که من مرد سربازی هستم مرا باستقبال کردن و کالسکه فرستادن چه کار است هرگاه بدیدن ما میل دارند تشریف بیاورند بسیار خوب والّا خود دانند فرستادکان ملّت بعد از شنیدن این جواب ناچار از توقّع خود گذشته با اوضاعی که داشتند بخدمت شرل بیامدند شرل در میان چادر خود بود و چادر چندان فرش و اوضاع دیگر نداشت و خویشتن لباس صالدات پوشیده فرستادکان ملّت پولند چنان می پنداشتند که چون اوضاع پادشاهان دیگر جلال و دستگاه سلطنت در او مشاهده خواهند کرد و وقتیکه داخل چادر شدند و آنگونه سادگی و بی اوضاعی را بدیدند شرل را نشناختند و چنان تصوّر کردند که او صاحب منصب است تا اینکه شرل از ایشان پرسید که از برای چه کار آمده اید آنوقت او را شناخته تعظیم کردند و معروض داشتند که ما از جانب ملّت بخدمت پادشاه آمده ایم استدعا داریم که دعوت ما را قرین اجابت فرموده دوستی دولتین را برقرار فرمایند شرل در جواب ایشان گفت که دوستی ما بسته براین است که میاید اوگوست معزول شود و هرکس را که من بسلطنت قبول کنیم در مملکت شما پادشاه باشد و بعد از آن دوستی ما برقرار خواهد شد و شما را مانند طایفهٔ خود دانسته محبّت خواهم نمود اگرچه این خواهش شرل عین مدّعای سولان ملّت بود لکن ظاهرًا نتوانستند که چنین حکمی را از جانب دشمن قبول نمایند زیرا که این بدنامی از برای ملّت پولک در صفحهٔ روزگار باقی میماند ازین سبب در آن مجلس حکم شرل را قبول نکرده ساکت گشتند هنگامیکه مرخّص میشدند شرل فرمود که میدانم امروز تکلیف مرا قبول نمی کنید و خجالت می کشید لکن در پای تخت جای خجالت نخواهد ماند و اجرای حکم من در آنجا مجبوری خواهد شد بعد از مراجعت ایلچیان اوگوست یک مجلس دیگر برپا کرد و باز از بزرگان ملّت خواهش نمود که بگذارند از ساکس لشکر بیاید تا شرل را از مملکت بیرون کند ملّت باز قبول نکرد بالاخره امر اوگوست بجائی رسید که خود در خفیه حکمی بولایت خویش نوشت که دوازده هزار نفر لشکر بفرستند در پیش خویش اندیشه کرد که پس از رسیدن سپاه ساکس خالی از دو وجه نیست یا فتح خواهد کرد و یا شکست خواهد خورد در صورت فتح و ظفر کسی را دیگر با مورات او جرأت بحث نمیماند که چرا بی حکم عدالتخانه از خارج بولایت جمعیّت آوردی و اگر شکست بخورد کار از آن بدتر نخواهد شد که بود غایت ما فی الباب ذهاب سلطنت و فقدان حکومت است که بالفعل غبار عزل بر رخسار او نشسته و پادشاهی از دستش رفته بود شرل از خیالات اوگوست اطّلاع یافته خواست پیش از ورود

لشکر ساکسون بدفع او پردازد لهذا بتعجیل تمام با تمام کار او قیام کرده با جنود نا محصور روانه گشته وارد شهر
وارشوی پای تخت پولند گردید اوکوست چون از ورود شارل خبردار شد امدادی از هیچ طرف نیافت و چاره
نجست مگر اینکه پای تخت را گذاشته بگریخت شارل بی آنکه یک تفنگ خالی کند داخل پای تخت شد و چند
روز در آنجا بماند که امور سپاه خویش را مضبوط نماید بعد از آن اوکوست را تعاقب کرده نام او را از صفحهٔ
روزگار محو کند درین اوقات دوازده هزار نفر لشکر ساکسون وارد شد اوکوست بعد از اطلاع از ورود جنود ساکسین
خویشتن را بسرعت تمام میان آن تجمع رسانید و ایشان را همراه خود بشهر کراکوی برد چندی از بزرگان پولک
چون از ورود آن لشکر مستحضر اندیشه کردند که مبادا اوکوست این دفعه کار خویش را بزور سپاه ساکسون
شدند
از پیش برد بعد باذیت ایشان مبادرت نماید لهذا قانون حزم و احتیاط را مراعات کرده بخدمت اوکوست
بیامدند و انقیاد و اطاعت او را بر ذمت خویش قبول کردند و متعهد و ملتزم شدند که مادام الحیات از خدمت او
دست نکشند اطاعت آن چند نفر مردم معتبر پولند باعث شد که اوکوست در آن اثنا دوازده هزار نیز از
اهل پولند سپاه جمع کرد که دفعه دویم نیز با شارل روبرو شود شاید که دوباره مالک سلطنت پولند گردد شارل
ازین گذارشات مطلع شده بدون درنگ از شهر وارشوی روانهٔ میدان جنگ شد اوکوست نیز بعزم اتلاف
خصم از آنسوی درآمد در قرب شهر کلیسو فیما بین کراکوی و وارشوی تلاقی فریقین واقع شد در همان روز از طرفین
آتش قتال اشتعال یافت شارل دوازدهم بهمه جهت دوازده هزار سپاه همراه داشت در حملهٔ اول بیست
و چهار فوج اوکوست جلادت ورزیده بشلیک توپخانه مبادرت کردند سپاه شارل از حملهٔ ایشان صدمه خورده
اندکی ماند که پراکنده و پریشان شوند از آنجمله دوک هولستن که از خانوادهٔ هولستن و خویش و سردار شارل بود و در جوانی
رشادت و عقل و فراست شهرت داشت و شارل را اطمینان تمام و اعتبار بسیار بر وی بود در اول جنگ گلولهٔ
توپ خصم بر شکمش خورده نصف بدن او را بر درید شارل دوازدهم از هلاک او زیاده از حد اندوهناک شد و از مرگ او
بغایت دلتنگ گشت و غصهٔ بسیار بر وی روی نمود بالاخره طاقت نیاورده بگریست در هنگام گریه دو
پلک آورده چشم خویش را بپوشید که کسی نفهمد سرداران شارل که در آنروز همراه بودند نوشته‌اند که در هیچ وقت
شارل را چون روز کشته شدن دوک دهولستن در تکسر و تغیر ندیدیم بعد از گریه دست بشمشیر کرده بر جلو لشکر
افتاد با وجود آنکه از توپخانهٔ دشمن گلولهٔ توپ مانند باران میبارید نگاه نکرده در یک حمله چنان زور بلشکر
اوکوست آورد که جمله دست و پا را گم کرده بنای گریختن گذاشتند سپاه اوکوست هر چه اسباب و اوضاع و
احمال و اثقال داشت همانروز بتصرف لشکر شارل درآمد شارل دوازدهم دیگر در آنجا مکث جایز ندانسته
از کلیسو روانه شده مصمم شد که شهر کراکوی را نیز از دست اوکوست باز ستاند تا اینکه از برای او در هیچ جا پناهی

باقی نماند چون بدروازهٔ شهر کراکوی رسید دروازهای شهر را بسته دید غضبناک گشته از غایت تغیر از سپاه
و جمعیت خود سبقت کرده خویشتن را بدروازه رسانید لشکر نیز از پشت سر او رسیده دروازها را شکستند و بزور
خود داخل شهر گشتند اسم شرل چشم اهالی پولند و سپاه ساکس را چنان ترسانیده بود که احدی از ایشان جرأت
نکرد که جنگ را اقدام نماید یا تفنگی خالی کند شرل نیز با کسانی که جنگ نمیکردند جنگ را ننگ دانسته بسپاه خود
حکم داد که در مقابله مسامحه کنند و در جدال اهمال نمایند و نیز حکم کرد که بقیهٔ عسکر اوگوست را بزور چوب داخل
ارک نمایند سپاه شرل حسب الحکم ایشانرا بضرب تازیانه و چوب پیش کرده داخل ارک نمودند در دم دروازهٔ
ارک دو عرادهٔ توپ حاضر و آماده گذاشته بودند و صاحب منصبی با چند نفر توپچی فتیله در دست در بالای
سر توپها ایستاده بود که در وقت رسیدن شرل توپها را آتش بزند شرل خبر نداشته یکدفعه خود را در دم
دروازه بر دهان توپها دید و از آن احوال هیچ نترسید و بی تأمل بسر آن صاحب منصب پرید و بصولت
تمام سیلی بصورت او آشنا کرد چنانکه صاحب منصب بیهوش افتاد شرل بدون تأمل فتیله از دست
وی گرفته خاموش کرد توپچیان دیگر از جلادت شرل هراس کردند و بجز اطاعت در صیانت جان خود چارهٔ
نیافته جمله بپای او افتادند و بحکم او تسلیم شدند و از وی زنهار خواستند شرل چون ایشانرا گرفتار خود دید زنهار
داد و از تقصیر ایشان گذشت پس دست صاحب منصب مزبور را گرفته او را بحال آورده دلداری داده
او را بهمراه خود داخل ارک نمود اوگوست بعد از شکست خوردن از کلیسو فرار کرده درین شهر آرام و قرار گرفته بود
چو ورود شرل را بدان شهر بشنید شهر گذاشت و بگریخت شرل در کمال جلال بعمارت پادشاهی داخل گشته
شهر صاحب شد اکابر و اعاظم آنشهر فوج فوج بخدمت شرل بیامدند و بتقبیل آستان او پرداختند و
کلید دروازها را تسلیم کردند شرل دو روز دیگر در شهر کراکوی بماند و لازمهٔ تدارک و ضروریات را در شهر مزبور بدید
و بنای تدارک سفر و انضباط امور لشکر بگذاشت چون موافق خواهش خود امور شهر و سپاه خویش مستحکم نموده
دوباره بعزم تعاقب اوگوست موکب خویش را حرکت داد که در هر جا نشانی از وی بیابد با تمام کار او بشتابد
و او را دستگیر نماید روز سیم از آنجا روانه شد از اتفاقات همان روز اسب شرل سکندری خورده او را
بزمین زده پای راست او در زیر اسب مانده خورد شد چنانکه قوت حرکت در وی باقی نمانده مجبور شد که دوباره
بشهر کراکوی مراجعت فرماید و پای خود را معالجت نماید این ماجرا بفریاد اوگوست رسیده چند وقت
از آسیب شرل خلاصی یافت و بر جمیع ممالک پولند کاغذ نوشت و در قصبهای بلاد منتشر نمود و شهرت
داد که شرل از اسب بیفتاد و بمرد و از هر مملکت بزرگان ملت را جمع کرده در شهر لوبن اجلاس بزرگی برپا
کرده از بزرگان ملت و اعیان دولت تمنا نمود که اتفاق کرده پنجاه هزار نفر از اهل پولک بتازگی صالدات

تقبیل: بوسیدن

بگیرند چند نفر از بزرگان بخیال آنکه وفات شرل که اوگوست را باعث نجات است حقیقت دارد از آن سبب خواهش اوگوست را قبول کردند اندکی ماند که جمیع بزرگان دولت از آن و اهمه تکلیفات اوگوست را بر ذمهٔ خود بگیرند که دروغ بودن خبر وفات شرل مشهور شد شرل یکماه و نیم در شهر کراکوی مریض شد چون اندکی روی بهبودی نهاد دوباره لشکر کشید و بعزم تعاقب اوگوست از جای حرکت کرد اوگوست در ایام بیماری شرل دوازدهم بحیله و اشتباه و دروغ فی الجمله صورت کار خویش را فروغ داده بقدر مقدور از اهل ساکسون و پولند جمعیتی فراهم آورده در سرحد پروسیه نگاهداشته بود که در هنگام ضرورت بکار برد شرل دوازدهم اطلاع یافته لشکر خویش را بدانطرف براند و در کنار رودخانهٔ بوک بلشکر اوگوست رسید و مصمم شد که ایشان را در همانروز شکار کند ولی چون آب رودخانهٔ مزبور طغیان داشت بطوریکه عبور و مرور ممکن نبود لهذا جنگ را موقوف کرده سپاه خویش را حکم داد که یکدو فرسنگ بالاتر رفته معبری پیدا کنند تا بانطرف رودخانه بگذرند شرل با افواج سواره خود را بآب زد سپاه اوگوست که در آنسمت رودخانه بودند چون شرل را درمیان رودخانه دیدند و بعمق و گودی آب خاطرجمع بودند که عبور از آن ممکن نخواهد شد و یقین داشتند که شرل با لشکرش در آن غرقاب هلاک خواهد شد بنای شادی و عیش گذاشتند بیخبر از اینکه شرل را در جولان یکران آب و خاک یکسانست چون شرل بمیان رودخانه رسید و طغیان آبرا مشاهده نمود حکم بلشکر فرمود که از اسب پائین بیایند و جلو اسبها بدست گرفته رودخانه را باشنو بگذرند لشکر اوگوست چون ایشان را در بالای اسبان ندیدند چنان تصور کردند که مقصودشان حاصل شده آب لشکر شرل را فرو برده است جمله از این مشاهده خوشحال شده از این سبب از کار خویش تغافل ورزیده بفکر انجام تدارک نیز نیفتادند در بین خوشحالی ایشان یکدفعه شرل از رودخانه بیرون آمد و لشکر او با سپاه سوار شدند و بحکم شرل دست بشمشیر کرده بازدوی دشمن بریختند جنارال ستنو سردار سپاه اوگوست تا رفت که لشکر را جابجا کند که سپاه شرل برسیدند همینکه لشکر اوگوست شرل را بدیدند آنچه داشتند همه را در صحرا گذاشته گریختند سرداران شرل نوشته اند که سپاه اوگوست بمرتبهٔ تند و چابک میدویدند که ما سواره با ایشان نمیرسیدیم که آنهارا اسیر نمائیم بالجمله در همه جهت دو هزار نفر از ایشان اسیر گرفتند و اوضاع ایشان بالکلیه بتصرف سپاه سوید در آمد شرل دوازدهم درین سفرها هرچه از دشمن اسیر و دستگیر کرده بود همه را روانهٔ مملکت سوید فرمود تا ملت خویش از کردار و کیش او خبردار شوند و جرأت و رشادت او را بستایند بعد از وقوع این جنگها اوگوست در آن صفحات قرار نگرفته بشهر تورن فرار نمود شرل نیز بمحاصرهٔ شهر مزبور مصمم گردید کونت پیپر و جنارال رنجلید و سرداران دیگر که درین سفر همراه بودند جمله عرض کردند که اینقدر

صدمه از برای اوگوست کافیست و قابلیت و عرضه او اینقدر نیست که شما اوقات خویش را بیش ازین در
مکافات او مصروف بدارید خاصه این اوقات که وجود شما در جاهای دیگر ضروراست و دشمن قوی و پر زور
تر از اوگوست دارید که فرصت را غنیمت یافته هر روزه بلشکر ما صدمه میزند و ما هر قدر در اینجا نفع میبریم از آن
طرف پطر کبیر دو مقابل آنرا بر ما ضرر میرساند شرل قبول نکرده در جواب ایشان فرمود که اگر جمیع دولت
از دست من برود و پنجاه سال بعد ازین در ولایت پولند ماندنی باشم خواهم ماند تا اینکه سلطنت از دست
اوگوست گرفته بدیگری خواهم داد سبب همین است که مردمان خردمند اطوار شرل را پسند نمیکنند و میگویند
که او خوب بود سردار باشد نه پادشاه صاحب اختیار زیرا که پادشاه را تدبیر و کفایت اولیست نه تهور و جرأت
و یک کلمهٔ درست پادشاه برابر دفع هزار نفر خصم کینه خواهست شرل از بسکه بجود مغرور بود پیش رفت
یک حکم خویش را بیشتر از تسخیر مملکتی منظور مینمود و هرگز باندیشهٔ مآل کار خویش نمی افتاد و ازین سبب خود را
تمام کرد و هرگاه موافق رشادت تدبیر و کفایت میداشت هیچ پادشاه از عهدهٔ او نیامده پا بمیدان مبارزت
او نمیگذاشت و چون اسکندر روی زمین را مسخّر میکرد با لجمله با آنهمه اصرار وزرا و ابرام امرا حرف احدی را
قبول و اصغا نکرده بدون توقّف روانهٔ تورن شد اوگوست بمجرد اطّلاع از ورود شرل شهر مزبور را نیز وداع
کرده فرار نمود شرل چون بشهر تورن رسید دید با سپاه قلیل که همراه داشت تسخیر کردن آن شهر اشکال دارد لهذا
حکم فرستاد که لشکر دیگر باعانت بیاید تا آن شهر را بسهولت تصرّف نماید و خود مشغول محاصره گردید در بین
آن محاصره هر روز یکنفر از سرداران سپاه خویش همراه برداشته بقرب آن قلعه پیش میرفت که از اوضاع
آنجا اطّلاع بهمرساند شاید رخنه کاهی پیدا کرده حمله و یورش بجانب خصم بدکیش برد روزی همراه لیدون
نام سردار خود از اردو در آمده رو بقلعهٔ شهر میرفت در عرض راه مشغول صحبت گشته یکدفعه خبردار شدکه بقلعه بسیار
نزدیک شده اند شرل از خود نمیترسید زیرا که از طرف خصم هر کس او را میدید هرگز او را نمی شناخت بسبب آنکه
خود علی الدّوام رخت نظام سربازی میپوشید امّا لیدون رخت سرداری در بر داشت و نشانها زده بود شرل
بفراست دریافت که او را از اردوی خصم ببینند فی الفور نشانهٔ تیر تفنگ خواهند کرد لهذا لیدون را فرمود که
بیا در پشت من قایم شو که از قلعه کسی ترا نه بیند لیدون راضی نمیشد و شرل اصرار داشت در بین این مباحثه
یکدفعه از قلعه شلّیک کردند و سردار بیچاره هدف گلوله گشته همانساعت تلف شد شرل دوازدهم از فوت
سردار افسوس بسیار خورد بعد ازین ماجرا چند روز دیگر با نتظار ورود لشکر توقّف نمود تا اینکه اجناد و امداد
رسیده بنای جنگ گذاشت چندی نگذشت که شهر تورن را نیز بحوزهٔ تملّک و تسخیر در آورد بعد از آن چند شهر
دیگر نیز در آنحوالی تصرّف کرد و هر کشوری را که تسخیر مینمود امور آنجا را چنان مضبوط میفرمود که از برای اوگوست

وزرا جمع وزیر. امرا جمع امیر
اصغا حرف شنیدن

بهیچگونه امید معاودت باقی نمیگذاشت وملّت از کثرت جنگ بتنگ آمده بزرگان پولند را تکلیف کردند و ابرام نمودند که اگر قراری در امور مملکت ندهند عنقریب جمله رعیّت اطاعت شارل را گردن خواهند کشید بزرگان ملّت از اجماع عوام اندیشه تمام کرده در شهر وارشوی مجلس شوری برپا نمودند و بعد از مباحثه بسیار همه اتّفاق کردند و اقرار نمودند بر اینکه اوگوست شایسته پادشاهی پولند نیست و در همان مجلس قرار شد که دیگری را در جای او بپادشاهی تعیین نمایند اوگوست چون ازین اجماع اطّلاع یافت بفکر علاج این لجاج افتاد و پیش از وقت اینمعنی را دریافت کرده بود که شارل سوبیسکی نام را در جای او پادشاه خواهد نمود توضیح این اجمال آنکه شارل هنگامیکه در لیستانی بود زیاده از حدّ محبّت از سوبیسکی نام از طایفه ژان دیده بود و این طایفه در عهد قدیم مدّتی پادشاهی مملکت پولند را کرده بودند پیش از وقت خواست او را گرفته محبوس نماید تا اینکه شارل کسی را بجهت سلطنت در دست نداشته این امر بطول انجامد و بزودی تمام نشود لهذا سی چهل نفر از نوکران محرم خود طلبیده تعهّدات زیاد بر ایشان فرمود و ایشانرا مأمور نمود بر اینکه رفته سوبیسکی را در هر جا باشد بگیرند ایشان نیز بمیل تمام قبول کرده بدون تأخیر روانهٔ لیستانی شدند سوبیسکی غافل از ین ماجرا در قرب شهر برزلو مشغول شکار بود که نوکران اوگوست آگاه گشته چهل نفر سواران او را بر سر او ریختند و او را دستگیر کرده بخدمت اوگوست بیاوردند او نیز زنجیرش کرده نزد خویش نگاهداشت بعد از آنکه سوبیسکی را در قید و حبس خود دید باندیشهٔ مآل کار خویش بیفتاد که خود نیز روزی محبوس و مقیّد شارل دوازدهم خواهد شد پس تدبیر کرد که خاطر پطر کبیر را انگیخت بدست آورد شاید باعانت او کاری نماید که دولت و سلطنت او پایمال خصم نشود لهذا عریضه بخدمت ایشان نوشته استدعای امداد کرد پطر نیز منفعت خویش را در موافقت اوگوست یافت و چند گاهی معطّلی شارل را در آنولایت مصلحت خود دید که منظور خویش را از پیش برد با وجودیکه سخنان اوگوست را چون موج سراب خالی از آب و چون چراغ بیفروغ همه تقلّب و دروغ یافته بود باز قبول کرده لشکر زیادی از روسیّه روانهٔ پولند نمود که در خدمت اوگوست بوده او را اطاعت نمایند شارل وقتیکه از گرفتاری سوبیسکی استحضاری یافت آتش گرفت و متغیّر شد کونت پیپر و چند نفر از سرداران معتبر چون احوال او را متغیّر دیدند عرض کردند که چرا پادشاهی پولند را خود قبول نمیفرمائید مگر امثال شما پادشاهانرا سلطنت دو ولایت اشکال و صعوبت دارد شارل که همواره طایفهٔ ایطالیا را ناخوش میداشت در جواب کونت پیپر فرمود که تراشن اوار آن بودی که وزیر ملوک ایطالیا بشوی که اینگونه حرکات در آن صفحات خوبست شما میخواهید که مرا در جمیع روی زمین بدنام نمائید من نیامدم که درین ولایت سلطنت بکنم بلکه خیال من از ایشان انتقام کشیدن و تلافی در آوردنست نه در مملکت ایشان پادشاهی کردن شان من این نیست که تاج پادشاهی را که خود معزول

کردم برداشته بسر خود بگذارم باید تاج او را بیکی از نوکران خود التفات کنم تا اینکه مردم بفهمند که من از راه طمع این جنگها را نکردم و لذت بخشیدن در نزد من از لذت باز ستانیدن بیشتر است شرل هنوز در خیال خود کسی را مشخص نکرده بود و هیچکس نمیدانست که این پادشاهی را بکه خواهد بخشید بالجمله اسکندر نام که یکی از برادر زادان سوبسکی بود بخدمت شرل دوازدهم بیامد و عرض کرد که از بزرگی و غیرت و مراسم عدالت پادشاه دور میباشد که اوگوست برادرم را بجهت خدمتی که بشما کرده است گرفته محبوس نماید و شما بهیچوجه بمقام خلاصی او نمی آئید شرل در جواب اسکندر فرمود که هرگاه زنده ماندم خواهی دید که چگونه تلافی این حرکت را از اوگوست در می آوریم پس التفات زیاد باسکندر فرموده او را در نزد خود نگاه داشت و درباره او در آن مدت چند روز بکمال عطوفت و نهایت رأفت میکرد چنانکه روزی در سر نهار او را فرمود میخواهی امروز تاج پادشاهی پولند را بسر تو بگذارم اسکندر در جواب عرض کرد که شما این سلطنت را ببرادر من مرحمت کرده اید و چیزی را که پیش از وقت ببرادرم داده اید من هرگز قبول آن نخواهم کرد شرل از اسکندر زیاده از حد ممنون شده فرمود بعد از این در جمیع تواریخ روی زمین خواهند نوشت که پادشاهی در بیست و دو سالگی اینقدر همت داشت که سلطنت مملکتی را بدیگری بخشید و جوانی شانزده ساله همت گماشته سلطنت آن مملکت را قبول نکرده استغنا نمود

فصل سیم در بیان پادشاهی ستانیسلاس و رفتن شرل بولایت ساکس و استعفا کردن اوگوست از سلطنت مملکت و قبول کردن جمیع فرنگستان سلطنت او را

دشمن بی غیرت پیوسته کار را بر خود و دیگران مشکل مینماید اوگوست در اواخر چاره دیگر نداشته کار و کردار خویش را بدین روش قرار داده بود که در هر جا آواز شرل را می شنید آنجا را گذاشته میگریخت از این سبب امر شرل مشکل شده بود و در هیچ جا دشمن خود را پیدا نمیکرد زیرا که شرل مجبور بود که همه اوقات بالشکر حرکت بکند و اوگوست سی چهل نفر سوار همراه داشته امروز اینجا بود و فردا سی فرسنگ راه میرفت این است که بزرگان دشمن بی غیرت را بدتر از دشمن پر زور دانسته اند اوگوست مدت متمادی این اطوار را از برای خود قرار داده بود و بهر جا که میگریخت سوبسکی را نیز همراه می برد شرل نمیدانست که را پادشاه کند و کسی را پیدا نمیکرد که شایسته پادشاهی باشد از آن طرف اخبارانی که از روسیه میرسید او را مجبور میکرد که بزودی امور و مهام پولند را انجام داده بتعجیل تمام بروسیه برود و ستانیسلاس جوانی بود عاقل و چیز فهم و صاحب جرأت و فراست و از اکابر پولند بود از آن روز که شرل دوازدهم پا بولایت پولند گذاشت پیوسته در خدمت او اوقات صرف مینمود و همت میگماشت چنانکه در عداوت همیشه جانب شرل را

مراعات میکرد و در حقیقت باعث و بود که اهالی پولند دست از اوگوست برداشته بشرل چسبیدند بالجمله شرل
خواست که او پادشاه شود حکم بعدالتخانهٔ پولند نوشت که میباید تا پنج روز دیگر ستانیسلاس پادشاه پولند
شود اهل عدالتخانه بپادشاهی او راغب نبوده دیگری را بجهت پادشاهی پولند در نظر داشتند و بهانه که
پیدا کردند این بود که ستانیسلاس بسیار خورد سال و جوانست و قابلیت ما ندارد شرل در جواب ایشان
فرمود کسیکه شما را مجبور کرده که پادشاه خود را معزول نمائید از و جوان تر است و امروز بشما حکم میکند که باید
او پادشاه شود بالجمله چون شرل دید که با وجود اینهمه اصرار خود اهل عدالتخانه باز در انکار تعلل و اهمال مینمایند لهذا
خود بشهر وارشو رفته حکم صریح بعدالتخانه فرستاد که دو روز دیگر بشما مهلت دادم هرگاه موافق خواهش
من ستانیسلاس را پادشاه کردید فبها و الا جمیع ممالک پولند را آتش خواهم زد اهل عدالتخانه چارهٔ دیگر نداشته
قبول کردند و کاغذی در این خصوص نوشته جمله مهر کرده بخدمت شرل فرستادند که هر وقت میفرماید ستانیسلاس
تاج پادشاهی بسر بگذارد شرل نیز دو نفر ایلچی از جانب خود بنزد اهل عدالتخانه فرستاد و روز تاج گذاری و
خلعت پوشی ستانیسلاس را مشخص کرده جمیع بزرگان ملت و اعیان دولت را در کلیسای بزرگ شهر
وارشو احضار کرده تاج پادشاهی بسر ستانیسلاس گذاشتند و او را بپادشاهی جمیع ممالک پولند قبول
کردند فی الحقیقه شرل نوکر خود را پادشاه نمود زیرا که ستانیسلاس از روزیکه شرل پا بممالک پولند گذاشته
بود نوکری شرل را میکرد لاجرم شرل دوازدهم بعد از این گفتگوی چند روز دیگر در شهر وارشو ماند مصمم شد
که امور ستانیسلاس را با کمال استحکام درست و مضبوط نماید چون مهام آنشهر را موافق تمنای خود
تمام کرد از آنجا روانه شده خواست بقیهٔ شهرهای پولند را که هنوز بستانیسلاس اطاعت نکرده و تمکین
نگرفته بودند بزیر اطاعت وی بیاورد از آنجمله مردم شهر لیوپول که در دوستی اوگوست باقی بودند و قلعهٔ مضبوطی
داشته از شرل هراس و تشویش نمیکردند روزیکه از وارشو بیرون آمد بعساکر خود حکم فرستاد که در هر جا
لشکر است در قرب شهر لیوپول جمع شوند هنگامیکه شرل وارد آنجا شد جمیع سپاه خویش را در آنجا حاضر
و مهیا دیده و دو شبانه روز در یک فرسخی شهر لیوپول توقف کرد روز سیم حکم یورش داده آن قلعهٔ متین
و حصن حصین را که در بلندی و رزانت سر باوج سماوات میسود و فلک البروج در جنب اوج آن حضیض
مینمود در مدت شش ساعت تسخیر کرده جمیع خزانهٔ اوگوست و پادشاهان قدیم پولند را که در آن شهر بود
بمحض ورود آنجا متصرف شد تفصیل این اجمال آنکه شرل دوازدهم در حین ورود بآنشهر قدغن فرمود که نخست
جمیع دروازه‌های شهر را ببستند و اطراف قلعهٔ مزبور را چنان احاطه و محصور کردند که پرنده را از آنجا مجال
مرور نماند بعد خود داخل ارک شده بزرگان شهر را طلبیده حکم فرمود که مال پادشاهان پولند در پیش

تسخیر قلعهٔ لیوپول بدست شرل

حصن حصین قلعهٔ استوار

هرکس باشد باید تا غروب آفتاب در حضور من حاضر نماید هرگاه درین باب اهمال کنند هرچه مرارت و
سیاست به بینند جمله را از خود دانند ترس و واهمهٔ شرل دوازدهم در قلوب مردم چنان مؤثر افتاد که
احدی را قدرت آن نماند که اموال و بضاعات اوکوست را پوشیده داشته محافظت تواند کرد بالجمله تا
غروب آفتاب چهارصد صندوق پر از پول سفید و زرد و اسباب جواهر و طلا و سایر اشیاء پر
قیمت در خدمت شرل حاضر نمودند شرل جمله را ضبط فرمود و مبالغ کلی بلشکریان بخشید اوکوست وقتی
خبردار شد که شهر لیوپول از دست رفته و جمیع خزاین و دفاین او را شرل دوازدهم متصرف گشته از شنیدن این
خبر بحدی مضطرب شد که از غایت اضطراب خورد و خواب را بخود حرام کرد زیرا که از دولت و سلطنت خود
بسهولت دست کشیدن بسیار صعب و مشکل است ازین سبب خواست دفعهٔ دیگر نیز بمقابله پردازد
شاید چاره بکار خویش بنماید از اتفاقات آن اوقات پطر کبیر فوجی چند بجهت امداد او فرستاده بود
و جمعی کثیر نیز از ولایت ساکس باعانت او آمده بودند و خود نیز دست و پا کرده در همه جهت بیست
هزار نفر جمعیت فراهم آورد اوقاتی که شرل در شهر لیوپول توقف داشت بعزم گرفتن ستانیسلاس روانهٔ
شهر وارشوی گردید و مشار الیه بعد از رفتن شرل دوازدهم در وارشوی مانده مشغول انضباط امور دولت بود
و قریب شش هزار نفر لشکر در نزد خود داشت که جمله از اهل پولند بودند و نمیدانستند که در راه که و در عشق کدام
بمراسم جنگ قیام نمایند درین بین اوکوست با بیست هزار لشکر طلوع کرده ستانیسلاس در کار خویش
متحیر و سرگردان ماند و از مقاتلت اوکوست روگردان شده ناچار عیال خویش را همراه آن شش هزار
سپاه روانهٔ پوزنانی کرد خود نیز فرار نمود که خویش را بخدمت شرل برساند در وارشوی نه قلعه بود و نه تدارک
لشکر اوکوست در کمال سهولت وارد شهر گشت و حکم فرمود که خانهٔ جمیع بزرگان را تاراج و غارت کنند
هرکس که مانع شود بقتل رسانند جنارال هورن که یکی از سرداران شرل بود با هزار و پانصد نفر در نیم فرسخی شهر
بود با وجود اینکه از گریختن ستانیسلاس و استیلا یافتن اوکوست با بیست هزار جمعیت بشهر مزبور اطلاع
داشت باز نخواست که بی غیرتی کرده از برابر اوکوست بگریزد تا اینکه اوکوست بعد از تصرف شهر با لشکر
خویش بسر جنارال مزبور برفت و مدت شش ساعت از طرفین جنگ کردند و مردم بسیار فیمابین
ایشان تلف گردیده کاری از پیش نبردند اوکوست بسکه شکست از لشکر سوید خورده بود دلش بسیار
میخواست که در عهد خود اقلاً یک شکستی با ایشان داده باشد و دشمن همه جهت هزار و پانصد نفر بود
پس مصمم شد که تا ایشان را بالتمام دستگیر نکند دست از ایشان باز ندارد جنارال هورن نیز خیال اوکوست را
فهمیده سپاه خویش را حکم داد که هر قدر گلوله و باروت دارند در جنگ و تحصیل نام و ننگ مضایقه نکنند

دفاین: جمع دفینه

دست و پا کردن: کنایه از سعی و کوشش است

بالجمله یکشبانه روز دیگر نیز جنگ کرده جمع کثیر از لشکر اوکوست تلف نمودند بالاخره جمیع قورخانهٔ ایشان تمام
مجبور شدند که بدشمن تسلیم شوند اوکوست با کمال خوشحالی ایشانرا اسیر کرده دوباره بشهر وارشو
مراجعت نمود ستانیسلاس در ینمدت خود را بخدمت شرل رسانیده گذارش را عرض کرد شرل ازین حکایت
بخندید و فرمود که اوکوست در نظر من بچهٔ میماند که شیرینی از دستش گرفته باشند من خود انصاف
میدهم که بیچاره حق دارد که دولت بزرگ را از دست دادن شوخی نیست لاجرم همانروز حکم فرمود که لشکر
روانه شود اوکوست چون از آمدن شرل بسوی او اطلاع یافت باز دست و پای خویش را گم کرده در
مقابل ستیز و آویز مصلحت و نجات خود را در گریز یافت ولی میخواست طوری نماید که آن قلیل جمعیت
خویش را اندک مدتی بسلامت نگاهدارد که بالمره دست و پایش بسته نشود در آن اوقات در جمیع پولند و ساکس
سرداری از جنارال شولمبورک در میان لشکر بزرگ و معتبر تر نبود در حقیقت سردار بسیار عاقل و جرّار بود اوکوست
عنان اختیار آن سپاه را بدست اقتدار او سپرده او را در جمیع کار مختار نمود و خود با صد و پنجاه نفر مهیّای آن
سفر گردید که از هر طرف زور بیاورند بسمت دیگر گریخته خلاص شود جنارال شولمبورک نیز میدانست که در مقابل آن سیل
بلا صخرهٔ صمّا باید تا که مقاومت کند و در جنگ آن نهنگ کوه آهن میخواهد که دوام بیاورد او هرگز تاب مقاومت
با شرل نخواهد شد ولی اینقدر تلاش داشت که بقیّهٔ لشکر را بحیلتی از آسیب لشکر خونآشام شرل محافظت
نماید و مهما امکن دشمن را مجال دست یافتن ندهد بالجمله شرل دوازدهم همینکه از شهر لیوپول روانه شد و صدای
حرکت او باکناف آن مملکت منتشر گردید مردم از سی فرسنگ راه کلید شهرها را نزد ایشان میفرستادند
و استدعای عنایت و حمایت از و میکردند چون شرل هیچکس را در مقابل خود ندید که با او جنگ نماید و جمله را
در اطاعت خود یافت بسیار دلتنگ گشته بستانیسلاس فرمود که این سفر در نظر من چون شکارگاهی می‌آید که
بعد از زحمت بسیار مرد را شکاری پیش نیامده با ندامت بسیار بمنزل خود باز گردد بالجمله چند روز بدان قرار رفتند
تا بولایت پوزانی رسیدند در آنجا شرل خبردار شد که جنارال شولمبورک با هشت هزار نفر پیاده و هزار نفر
سواره در آنولایت میباشد لهذا چند روز در تفحّص او اهتمام فرمود تا در دو فرسخی شهر کور او را پیدا نمود شولمبورک
چون لشکر شرل را از دور بدید از هر طرف لشکر خویش را بسه صف ترتیب داده حکم فرمود که صف اوّل در
سر دو زانو بنشینند و صف دوّم از پشت سر ایشان خم گشته همانقرار بایستند و صف سیّم در پشت صف
دوّم ایستاده جنگ کنند تا اینکه از هر سه صف بدون درنگ شلّیک و جنگ نمایند و اینگونه لشکر خود را
در جای مضبوطی قرار داده بکمال تمکین و آرام منتظر ورود شرل گردید شرل بمحض ورود بلشکر سواره خود
حکم فرمود که بسوی دشمن حمله و یورش برند شش مرتبه سپاه سواره سویدی حمله بردند ولی کاری نکردند و

صخرهٔ صمّا: سنگ سخت
مهما امکن: آنچه میتوانند
منتشر: پراکنده
ندامت: پشیمانی
تفحّص: جستجو

طرفی نبستند زیرا که شولمبورک لشکر خود را چنان مضبوط کرده بود که هیچگونه آسیبی بر ایشان نرسید شرل چون
هنر جهت انضباط امور نظام و مکان با استحکام خصم لشکر خویش را در محل خطر یافت و از بی باکی دشمن سپاه
خود را قرین هلاک دید و استحکام صفوف خصم را ملاحظه کرده جنگ را موقوف نمود و منتظر فرصت شد که دشمن از
جای خود حرکت نماید تا ایشان را نشانه توپ آتشبار و عرصه شمشیر آبدار سازد جنرال شولمبورک تا غروب
آفتاب اردوی خویش را از جای خود حرکت نداده هنگام شام که شب پرده ظلام را فرو آویخت لشکر خویش را
ترکیب قلعه ترتیب داده اندک اندک از مقابل شرل واپس کشید شرل نیز حکم فرمود که اطراف قلعه را بگیرند و از
حرکت ایشان مانع شوند شولمبورک بهیچوجه متحمل لشکر شرل نگشته با آن نظام خود را پس میکشید و خود شمشیر بدست
گرفته نمیگذاشت که لشکر از هم جدا شود و همیشه در پیش روی لشکر خود بوده لمحه از کار خود غفلت نداشت و از هیچ جا
زخم برنداشت و با نفرار سپاه خود را بشهر گوره رسانید شرل تا آنوقت از جانب دشمن اینگونه رشادت ندیده بسیار
تعجب کرده زیاده از حد تغیر نموده فرمود که من هرگاه امشب و فردا شولمبورک را نگیرم از این غصه تلف خواهم شد
با اینکه افواج لشکر زیاده از حد خسته و مانده بود باز حکم فرمود که بتعجیل روانه شده دست بخصم اتفاق نمایند
یکساعت بعد از ورود شولمبورک بشهر گوره شرل نیز وارد شد آنطرف شهر گوره بیشه و جنگلستان بزرگیست و
آنسمت بیشه رودخانه ایست که پارت نام دارد و آنطرف رودخانه مزبور باندک فاصله رودخانه بزرگ دیگر است
که اولبر نام دارد شولمبورک همینکه خبر ورود شرل را شنید با لشکر خویش راه جنگلستان پیش گرفت و از میان جنگل از
راههائیکه بلد بود رودخانه پارت را بگذشت شرل نیز از پشت سر او راه افتاد لکن چون سردار ساکسون راه را
بلد نبود بعد از هزار زحمت خود را برودخانه مزبور رسانید هنگامیکه آفتاب غروب کرده بود و شب نیز بسیار
تاریک بود با اینهمه سپاه خویش را حکم کرد که بتعجیل تمام از رودخانه مزبور عبور کنند شولمبورک نیز در کنار آن رود
خانه چند نفر قراول گذاشته بود که از عبور شرل او را خبردار کنند که خود نیز از رودخانه اولبر بدان طرف گذشته
جمعیت خود را از مضرت شرل خلاص کند وقتیکه لشکر شرل خود را برودخانه پرات انداختند شولمبورک نیز همان
ساعت حکم کرد که لشکر از رودخانه اولبر بگذرند چون شرل بدان مکان برسید از سپاه خصم کسی را در آنجا ندید و در
مقام حیرت فرمود هرگاه من سه دولت را بتنگ آوردم انصافاً شولمبورک نیز مرا بتنگ آورد فی الحقیقه
او امروز بر ما غالب شد بزرگان لشکر هر چه اهتمام کردند که آن خیال را از دل بیرون نمایند که او شکست نخورده
بلکه فتح کرده است چنانچه خصم در برابر ما ثبات و قرار نگرفته فرار نموده است قبول نکرده فرمود که من دوست
نمیدارم کسی را که از برای خوشایند من در نزد من بگوید که تو شولمبورک را شکست دادی من خود اقرار دارم که از
آن بزرگوار شکست خوردم و اگر او نزد من می آمد بدون خجالت خود را شاگرد او کرده علم جنگ را از وی میگرفتم

شرل از آن روز دیگر پشت سر شولمبورک ننهاده مراجعت کرد لکن این همه فایده باحوال اوگوست نبخشید بیچاره مجبور
شد که خود نیز ممالک پولند را گذاشته بگریزد بوطن اصلی و مسکن اوّل خود رفته اقلاً ممالک ساکس را مضبوط
نماید که هرگاه روزی شرل بخواهد که آنجا را نیز از دست او بگیرد ممانعت کرده لقمهٔ نانی از برای عیال و باقی
ماندگان او باقی بماند پس بدون درنگ بشهر درزد که پای تخت مملکت ساکس باشد رفته احکام فرستاد
که قلاع و سرحدات آن صفحات را من جمیع الجهات مضبوط نمایند شرل بعد از مراجعت ازین سفر خواست
که ستانیسلاس دوباره تاج بسرش بگذارد و جمیع پادشاهان اوروپ را مجبور کند که بقانون دولتی پادشاهی
او را قبول نمایند در سنه ۱۱۱۷ در شهر وارشوی دوباره تاج گذاری و خلعت پوشی از برای او کرد و جمیع سفرای
دول خارجه مجبور شدند که از جانب دولت خود پادشاهی ستانیسلاس را قبول نمایند مگر ایلچی پاپ که
قبول کردن پادشاهی ورا در قوه نداشت توضیح این اجمال آنکه در میان طایفهٔ مسیحی اختلاف مذهب
بسیار است اگرچه همه را مسیحی گویند ولی در میان خود توفیر بسیار دارند از آنجمله مذهب کاتولیک و لوتری هر دو
مذهب مسیحی هستند لکن چون دو مذهب حساب میشوند مذهب کاتولیک همان مذهب پاپ است و
طایفهٔ پولند نیز همیشه کاتولیکی بوده اطاعت بر پاپ میکردند و طایفهٔ سویدی لوتری بوده برخلاف پولندی
پاپ را نمی شناختند ستانیسلاس نیز که پادشاه پولند شد لوتری بود ازین سبب پاپ نمی توانست پادشاهی
او را قبول بکند چندین کاغذ نیز در انخصوص بممالک پولند نوشته بود که او را بپادشاهی قبول نکرده از مملکت
بیرون کنند لکن طایفهٔ پولند چنان صدمه از شرل نخورده بودند که پاپ یا مذهب کاتولیک بخاطر ایشان
بیاید لهذا اخلال پاپ هیچ چه کار نکرده ستانیسلاس با کمال اختیار پادشاه شد و خواهش شرل بعمل آمد
اوگوست در آن اوقات معزول شد و لکن از آنسمت پطر کبیر که دشمن قوی با تدبیر بود فرصت یافته روز بروز قوت
خویش را بیش میکرد و از فتوحات شرل پروا و تشویش نداشت مملکت خود را آباد و جمعیت خود را زیاد می نمود
و پیوسته بترقی و تربیت ملت روسیه میپرداخت و شهرها میساخت سفرها بفرنگستان کرده غرایب
علوم و بدایع صنایع و رسوم را یاد گرفته از اقصای بلاد مردمان صاحب فهم و فراست را جمع کرده بمملکت
خود می آورد و همه این تدارک از برای شرل و تلافی خسارت جنگ نروا فراهم آورد ولی شرل از بسکه مغرور
بود هرگز پطر را داخل موجودات نشمرده استیصال ورا آسان تر از زوال سلطنت اوگوست میدانست و انقراض
دولت او را در دست خود میدید لاجرم پطر کبیر در هنگامیکه شرل مشغول جنگ پولند بود در گوشه و کنار
هر روز صدمه بلشکر شرل میزد و شرل هرگز متحمّل نشده در نزد خود خاطر جمع بود که هر وقت خواسته باشد پطر را
تمام خواهد کرد پطر کبیر بخلاف این قوّت شرل را فهمیده شب و روز در خیال این بود که چه تدبیر کنم تا این خصم قوی

پاپ خلیفهٔ حضرت عیسی ع را گویند

وقع شود و چگونه از عهدهٔ او بیرون خواهیم آمد هنگامیکه امر اوگوست هنوز تمام نشده بود از احوالات شرل
اطلاع داشته خاطر جمع بود که تا امر پولند را تمام نکند از آنجا حرکت نخواهد نمود لکن بعد از پادشاه شدن استانیسلاس
بسیار تشویش میکرد و میدانست که شرل از روسیه دست نخواهد کشید بعد از تدبیر مصلحت چنان دانست که
اگر بحیله‌ای نیز شرل را در پولند معطل بکند بد نخواهد بود پس جنارال پاتکول که در آن هنگام از جانب پطر
کبیر در نزد اوگوست ایلچی بود کاغذ نوشت که با او گفتگو نماید و او را براین وادارد که بشهر گرودنو آمده پطر را ببیند
اوگوست که بالمره از امر خود مأیوس بوده از خدا میخواست که کسی دست او بگیرد فرمایش پطر را قبول کرده
بدون درنگ روانه شد این دو پادشاه همدیگر را در شهر مزبور ملاقات کردند پطر وعده کرد که هرگاه اوگوست با او
درست رفتار نماید او را امداد زیاد بدهد اوگوست نیز سوگند یاد کرد که مادام العمر خلاف مصلحت و قرارداد پطر کبیر را
نکند و همیشه در اطاعت و انقیاد او باشد بالجمله پطر کبیر هفتاد هزار سپاه همراه خود آورده بود نخست چنان قرار
دادند که پطر خود نیز در پولند مانده بمصاحبت اوگوست شرل را از آن ممالک بیرون کنند بعد به پطر کبیر خبر رسید
که در مملکت حاجی ترخان آشوب و اغتشاش بهم رسیده چنانکه اگر خود شان بتعجیل تمام بدانجا نروند کار آن ولایت
مغشوش و پریشان خواهد شد پطر بعد از شنیدن این خبر مجبور گشته عنان عزیمت بصوب آن ولایت بگردانید و
مانزیکوف سردار بزرگ خود را از جانب خود مأمور گردانید که در نزد اوگوست بماند و با آن هفتاد هزار نفر نگذارد
که شرل داخل خاک روسیه شود و منتظر باشد که شولمبورک سردار اوگوست نیز که بجهة جمع کردن سپاه ساکس
رفته بود بیاید پس هر دو سردار باتفاق همدیگر شرل را از ممالک پولند بیرون کنند گفتگو و قرارداد میانه دو پادشاه
بدین منوال تمام شده پطر روانه حاجی ترخان گردید در این حین که شولمبورک هنوز بمانزیکوف نرسیده بود شرل
از این اخبار اطلاع یافته فرصت نداد که این دو سردار بیکدیگر برسند افواج خویش را حکم فرستاد که با سرعت
تمام با سپاه روس بمحاربه و مقاتله قیام کنند مدت دو ماه فیمابین لشکر سوید و روس پیاپی نوایر قتال
اشتعال یافت بالاخره شرل این هفتاد هزار لشکر را هزیمت داد و در مدت اینهمه جنگ استانیسلاس نیز با
سپاه شرل همراه بود عساکر مانزیکوف در هر جا شکست خورده مجبور شد که از خاک پولند بیرون برود بعد از شکست
خوردن مانزیکوف شولمبورک با بیست و چهار هزار نفر لشکر ساکسون از آن طرف سرحد وارد شد شرل از آمدن
او خبردار گشته پیش از وقت دوازده هزار نفر لشکر جرار در زیر حکم جنارال رنچلد بسمت سرحد ساکس روانه
کرده بود که در آنجا منتظر حکم شولمبورک باشند نزدیک شهر فرونستال در بین راه سپاه این دو سردار
مقابل گشته جنگ در پیوست در سنه ۱۱۱۸ رنچلد چنان شکستی بشولمبورک داد که تا حال در هیچ تاریخ مذکور
نشده است بعد از آنکه لشکر ساکس شکست خورده در صحرای جنگ نزدیک به هفت هزار تفنگ پیدا کردند که

جمله

جمله پُر بودند از این معلوم میشود که ترس سپاه ساکس در چه مرتبه بوده که جرأت خالی کردن تفنگهای پُر نداشته اند
بالجمله جمیع اوضاع لشکر شولمبورک بتصرف سپاه سوید آمده کاروبار اوگوست باز بدینقرار رو بخرابی
گذاشت بعد از آنکه شرل دوازدهم این نود هزار سپاه روس و ساکس را بطور دلخواه شکست فاحش داد
مصمّم شد اوگوست را که در آن اوقات قریه بقریه و وادی بوادی از دست سپاه سوید میگریخت بگیرد و کشور
اصلی را نیز از دست او باز ستاند لهذا در اوایل سنهٔ ۱۱۱۸ با لشکرش داخل خاک ساکس گشت اهالی این مملکت
از اسم شرل بمرتبهٔ خوف برداشته بودند که همه دهات عرض راه مال و املاک خود را گذاشته فرار کردند و کسی
پیدا نشد که از سپاه سوید استفسار نماید که از کجا می آیید و بچه کار آمده اید مردم ولایت ساکس چون
وحوش و پرنده از ایشان میرمیدند شرل دید که هرگاه اوضاع بدینقرار باشد لشکر یان بجهت آذوقه و سایر تدارک
و سامان زحمت و مرارت خواهند کشید لهذا احکام نوشته بهمه جا فرستاد و ایشان را اطمینان داد که
لشکر سوید در نظام امور دخل بلشکر روس ندارد هرگاه یکدینار از مال کسی تلف بشود در عوض آن یکتومان
خواهند داد پیش از آن نیز این مطلب گوشزد ایشان شده بود که لاف و دروغ را بهیچوجه در مزاج شرل جلوه
و فروغ نیست و مکر و تقلّب در هر کار بطبع او ناگوار است ازین جهت تمام مردم باحکام او تسلیم و رام
گشته باماکنه خویش مراجعت نمودند مورّخین سوید نوشته اند که ایام توقّف شرل در ممالک ساکس دیناری
مال کسی تلف نشد و اجحافی از سویدیان دربارهٔ کسی سر نزد لکن مورخین ساکس بر خلاف این نوشته اند که مدّت
توقّف شرل ممالک ساکس بالمرّه خراب شد این مطلب از برای ما درست معلوم نگشته که کدام یکی از
مورّخین راست نوشته اند ولی هر ولایتی که در آنجا لشکرکشی شد معلوم است که خرابی بهم میرساند امّا
از حرکات و رفتار شرل در ممالک ساکس مشخّص و آشکار است که خیال او این نبود که مردم آن مملکت را ضرر و
خسارت برسد از آنجمله روزی رعیتی بخدمت شرل عرض کرد که یکنفر صالدات توپخانه مرا تاراج کرده و چیزیکه
بجهت عیال خود پخته بودم از دست من گرفته است شرل همان ساعت صالدات را طلبید و بطور تغیّر
فرمود که چرا مال این بیچاره را بزور گرفته صالدات بکمال احترام عرض کرد بنده ضرریکه باو زده ام در پیش خساریکه
شما بپادشاه او رسانیده اید نمودی ندارد بهمه جهت یک مرغ ازو گرفته ام پس شرل ده تومان بزن آن
رعیّت داد و بطور التفات آن صالدات را فرمود راست گفتی من از اوگوست یک مملکت بزرگ را گرفتم لکن
می بینی که از برای خود چیزی نگاه نداشتم ازین یکفقره معلوم میشود که خیال شرل با اهالی ساکس ضرر و خسارت
رسانیدن نبوده است و در خصوص مخارج و تدارکات معسکر خود سخت محاسبهٔ مالیات آن ولایت را از
مباشرین آنجا بخواست و پس از استحضار می فراخور مداخل آن مملکت مخارج جمعیّت خویش را قرار داد که احدی

تعدّی و اجحاف نشود اوکوست بیچاره مدّتی که شرل در ممالکت اصلی او پادشاهی و سلطنت میکرد او در ولایت
پولند سرگردان و حیران میگشت و نمیدانست که آخر کار او بکجا خواهد کشید بالاخره بعد از هزار تدبیر و خیال در مآل
کار خود دید که بجز انقیاد امدادی و بجز تسلیم علاجی و بغیر از اطاعت چاره نخواهد داشت عریضهٔ بخدمت شرل
نوشت و دو نفر از نوکران معتبر مأمور کرد نزد شرل فرستاد که رفته قراری با مر او بگذارند و مهر سفید بدست آنها
داده ایشانرا مختار کرد که هر طور مصلحت بدانند در امر او تلاش کنند در روز روانه گشتن ایشان کاغذی بهمین
مضمون از جانب پطر کبیر باو رسید که از این گونه صدمات بیم و هراس مکن و بی غیرتی را هرگز بر دل خود راه مده که
هر قدر من زنده ام از امور تو متوجه خواهم شد البتّه از دوستی من دست بر مدار و مهام خویشتن را بعهدهٔ اهتمام
ما واگذار در این اوقات پاتزکیوف را با عساکر بسیار باعانت تو خواهیم فرستاد اوکوست اگرچه مردی بود
که در جمیع اوروپ بزور و قوّت شهرت داشت چنانکه خرس و شیر را در کوه و بیشها بتنهائی دستگیر میکرد
اگر میخواست میکشت والّا زنده نگه میداشت گاهی که در میدان بتاخت و جولان اسب مشغول میشد حلقهٔ
در هوا معلّق و مستحکم کرده بودند اوکوست بهنگام تک و دو از آن حلقه میگرفت دیگر از باد دوران خود
میربود و ساعتی با آن هیئت در هوا نگه میداشت ولیکن در جنگ بسیار بیدل و جبون بود و همواره میخواست
که در خانهٔ خود باستراحت بنشیند و لقمهٔ نانی بدست آورده با عیال خود صرف نماید و از شجرهٔ غیرت و آبرو
هرگز بهره نبرده و ثمره نخورده و نتیجه نفهمیده بود آدم متعصّب و غیور در مقام زوال آبرو و حرمت از
جان خود میگذرد و مشقّت مردن را باستراحت زندگی ترجیح میدهد با وجود اینگونه کاغذ پطر کبیر و سوگندهائیکه در
دوستی وی یاد کرده بود از شدّت ترس شرل همه را فراموش کرده بدون اینکه خیالات و تدابیر خود را به پطر
کبیر بروز بدهد عریضه و آن دو نفر را روانه نمود وقتیکه ایشان بخدمت شرل آمدند شرل از ایشان پرسید
که از برای چه مطلب آمده اید ایشان عریضهٔ اوکوست را در آورده باو دادند شرل بعد از خواندن کاغذ اوکوست
خود را با وطاق خلوت کشیده جواب کاغذ بدین مضمون نوشت که من با اوکوست دوست میشوم
بچند شرط اوّل آنکه هرچه من در مملکت پولند از خوب و بد تا بحال کرده ام همه را بدون دلیل قبول بکند دوّم آنکه
از پادشاهی پولند بالمرّه دست کشیده ستانیسلاس را بپادشاهی قبول نماید و براو اطاعت بکند سیّم
آنکه من بعد با پطر کبیر آشنا نشده هر چیز که با او عهد بسته است همه را مخالفت نماید چهارم سوبیسکی را با کمال
احترام از محبس در آورده نزد من بفرستد پنجم اسیر لشکر سوید کرده اند همه را پس بدهد و از نوکرهای
من هر کس نزد او باشد آنها را نیز بفرستد خاصه جناران پاتکول را که بی تأمّل روانه نماید این کاغذ را نوشته
بدست کونت پیپر داده فرمود که با وجود این کاغذ هیچ جهت زحمت برای تو باقی نمیماند زیرا که اگر یک کلمه از اینها

جبون بزدل و بیدل را گویند

اودر نماند

کم و زیاد باشد من قبول ندارم تو نیز مرخص نیستی که از این احکام تجاوز کنی و بیشتر از این حرف بزنی هرگاه قبول
کردند فبها و الا در اردوی من نمانده مراجعت نماید فرستادگان اوکوست هر چه اصرار کردند که شاید از
احکام شرل چند فقره را رد نماید ممکن نشد زیرا که کونت پیپر از جانب شرل مرخصی نداشت که حرف زیاد
بزند همین دو کلمه را میگفت که حکم شرل این است یا قبول کنید یا در اینجا نمانده مراجعت نمائید بالجمله
غیرت فرستادهای اوکوست بیشتر از خود بوده احکام شرل را قبول نکردند و مراجعت نمودند چون اوکوست
خبردار شد بر سولان خویش تغیر کرد که چرا احکام شرل را بالتمام قبول نکرده مراجعت نمودید و خواست که
عریضه دیگر بنویسد در این بین خبر ورود مانزیکوف با سی هزار نفر لشکر رسید اوکوست بتازگی دست و
پای خود را گم کرده ندانست که جواب مانزیکوف را چگونه بدهد و از شرل بحدی هراس داشت که هرگز
نمیخواست تا دوباره با او بمقام جنگ بیاید و کوست در شهر کالیش بود مانزیکوف نیز وارد شده بر وی گفت
که من از جانب پطر کبیر مأمورم که لشکر سوید را از مملکت پولند بیرون کنم بعد بدون تشویش و هراس عزم
مملکت ساکس نمایم و در آنجا با شرل بجنگم اوکوست چون از احکام پطر استحضار یافت بنای طفره
گذاشت و بهانهای عجیب و غریب پیدا کرد که مانزیکوف جنگ را موقوف بکند چون دید که قبول
نخواهد کرد در نزدیکی کالیش ده هزار نفر لشکر سوید در زیر حکم جنارال میرفلد جمع شده بودند نزد او آدم فرستاد
و پیغام داد که مانزیکوف آمده است و میخواهد با تو بجنگد و سی هزار جمعیت دارد هرگاه با ایشان جنگ
نمائی بالقطع شکست خواهی خورد و من هم با شرل مصالحه کرده امروز دوست شما هستم بعد از این اصلاح امور
شما منظور من است در عالم دوستی بشما اعلام میکنم که لشکر خود را از نزدیکی کالیش برداشته بروید
سردار سوید که هرگز اینگونه بی غیرتی را از بنی آدم ندیده و نشنیده بود چنان خیال کرد که اوکوست همه را
دروغ میگوید و مانزیکوف سی هزار نفر جمعیت نداشته از ترس شکست خویش اینگونه اخبار را پیش انداخته لهذا
بقول او متحمل نگشته با افواج خود روانه کالیش شد و با لشکر مانزیکوف دچار شده بنای کارزار گذاشتند
و بجهت کمی جمعیت سوید در آنروز لشکر روس شکست مضبوط دادند که بعد از مشاهده این جنگ هر کس بجای
اوکوست میبود بسر غیرت آمده با انتقام و جنگ دشمن قیام مینمود مشارالیه برخلاف عادت و طبیعت
بنی نوع بشر از این فتح و ظفر بیشتر ترسیده عریضه بخدمت شرل نوشت و قسم خورد که در این محاربه تقصیری از
من سر نزد سردار سرکار به پیغام و اعلام من اعتبار نکرده سر خود بنای کارزار گذاشت و از روسیه
شکست خورد بالجمله هر چه بیشتر از جانب شرل تکلیف و فرمایش رفته بود همه را قبول نموده در آن خصوص
التزام داد و مهر کرده بخدمت شرل فرستاد که مبادا بتازگی تغیر کرده مصالحه و دوستی بهم خورد و بعد از

طفره دفع الوقت کردن کنایه

پیغام فرستادن اوکوست بمیرفلد سردار لشکر سوید

فرستادن آن عریضه خود نیز روانه ساکس شد که بخدمت شرل رسیده شاید در آنجا کاری کرده شرل را در حق
خود بسر التفات بیاورد غافل از اینکه شرل را همواره عادت این بود و طبیعت چنین که از ملاقات مردم بی
غیرت احوال او بهم میخورد و مزاج او دگرگون میگشت چون آمدن اوکوست را شنید قدغن کرد که بمنزل خود
نیاید و در پیش کونت پیپر بماند تا اینکه شرل ویرا در آنجا ملاقات نماید وقتیکه شرل وارد منزل وزیر گردید
و اوکوست او را دید رنگ از رخسارش بپرید و خواست که دست شرل را ببوسد شرل قبول نکرده بنای
صحبت گذاشت اوکوست سعی و کوشش بسیار کرد که در این گفتگو از پریشانی کار خود طرح صحبت بیفکند
ممکن نشد شرل گاه از چکمهٔ خود میگفت و گاه از کلاه حرف میزد مدت دو ساعت صحبت و گفتگوی ایشان بدین
قرار گذشته از همدیگر جدا شدند فردای آنروز شرل بکونت پیپر پیغام فرستاد که هنوز تکالیف ما را بجا
نیاورده است چگونه مصالحه مینماید و دوستی در میان ما انگاه انجام پذیرد که تکلیفات ما را بالتمام بجا آورد
فرمایشات این بود که هنوز پاتکول را نداده بود بهانه می آورد که نوکر دولت روسیه است و سوبیسکی را
نیز نفرستاده بود اوکوست بعد از شنیدن این پیغام ایشان را تسلیم کرد و جمیع احکام شرل را بجا
آورد شرل وجه معیشت و گذران از برای اوکوست قرار داد و بقتل جنارال پاتکول حکم کرد پاتکول بیچاره را
در سنه ۱۱۱۹ در شهر کازیمیر کشتند تقصیریکه داشت این بود که از جانب ملت خود بنزد پدر شرل رفته
خواست ظلم و تعدی را از ولایت لیونی بردارد بمقصود خود نرسید و بعد از وفات پدر شرل از
ولایت سوید گریخته بپیش اوکوست آمد و باعث جنگ فیمابین سه دولت گردید لاجرم بعد از آنکه
این دو خواهش شرل نیز بعمل آمد حکم باوکوست فرستاد که باید کاغذی باستانیسلاس بنویسی و اقرار
و اذعان بپادشاهی او نمائی و نیز فرمود آنچه اسباب جواهر دولتی در پیش تست آنها را نیز باید بپادشاه
جدید تسلیم نمائی تا معزولی تو بجمیع دول معلوم شود اوکوست مجبور شد همان کاغذ را نیز بنوشت و بندگی
ستانیسلاس را قبول کرده جمیع اسباب جواهر که در نزد خویش بود همه را بپیش وی فرستاد وقتی که پطر
از این احوالات خبردار شد بسیار متغیر گردید رفتار شرل او را آنچنان تأثیر نمیکرد زیرا که دشمن بود و
از دشمن توقعی نداشت لکن از بی غیرتی اوکوست که با وی دوست بود تعجب میکرد پطر کبیر خواست
بانتقام خون پاتکول آنچه در آن چند سال از اهالی سوید اسیر گرفته بود ایشان را بالمره بقتل رساند لکن
از قواعد مروت و قوانین عدالت دور دید که بی جهت و بی سبب از برای یکنفر چندین نفر مردمان بی تقصیر را
از دائره حیات دور سازد پس بجمیع دول اوروپ نامه نوشت و در این باب از دست شرل شکایت
نمود در آن اوقات دول فرنگ نیز با همدیگر مشغول جنگ بودند و دوستی شرل را با پطر کبیر مقدم داشتند

کشته شدن پاتکول بحکم شرل

مر ۲۰ ذالحان

وسخنان پطر را گوش نداده منظور او را بالمرّه فراموش کردند پطر دید که باینگونه انتقام از خصم نتوان گرفتن
باید فکری کردن که تلافی از خصم در آید پس مصمّم شد که خود با جمعیّت کثیر بممالک پولند برود یا بالمرّه تمام شود
و یا اینکه دمار از روزگار خصم در آورد و از برای لشکرکشی وقتی بهتر از آن نیز بدست نمی افتاد زیرا که ممالک
پولند از وجود خصم خالی بود شرل و ستانیسلاس هر دو در مملکت ساکس بودند و در جمیع ممالک پولند از جانب
شرل یکنفر سردار و بیست هزار لشکر بود پطر کبیر با شصت هزار نفر وارد خاک پولند گردید و بی ممانعت و
مجادلت کسی تا بشهر لیوپول تصرّف نمود و در شهر مزبور بزرگان پولند را جمع کرده مصمّم گردید که بدستیاری
اهل پولند ستانیسلاس را مسلوب الاختیار نموده زمام اقتدار آن صفحات را بدست دیگری بسپارد
چنانچه اگر منظور خویش در باب سلطنت اوگوست از پیش نرود خواهش و منظور شرل نیز بعمل نیاید
بالجمله پطر کبیر ببزرگان پولند تعارف و انعام داد و ابواب مکرمت و تلطّف بر روی ایشان بکشود و
نشان شایان بهر یک از مستحقین ایشان بداد و در اندک مدّت قلوب اهالی آنمملکت را چنان بجانب
خود راغب نمود که بسیاری از ایشان اطاعت پطر را بر ذمّهٔ طاعت خود قبول کرده در شهر لیوپول جمع
شدند کم مانده بود که مردم پولند بالمرّه از ستانیسلاس روگردان شوند و در جمیع پولند آشوب و اغتشاش
نمایان شود شرل ازین حوالات خبردار شده ستانیسلاس و جنرال نجلد را با شانزده هزار لشکر روانه
لیوپول نمود که با آن بیست هزار نفر سپاه سوید اتفاق کرده پطر را از خاک پولند بیرون نمایند پطر بعد از
بشنیدن این خبر کثرت عدّت دشمن و قلّت تدارک و آذوقهٔ خویشتن را ملاحظه کرده توقّف خود را
در آن صفحات از روی حزم و احتیاط دور دید لهذا اردوی خود را از ممالک پولند حرکت داد و در خاک
لیتوانی قرار گرفت درین مدّت شرل با کمال جلال در ممالک ساکس سلطنت میکرد و از جمیع دول روی
نزد او ایلچی و پیشکش می آمد خاصّه از جانب امپراطور نمسا که هر روزی چیزی میرسید شرل چون شوکت
خود را در نهایت دید نخوت و غرور او بجائی رسید که جمیع مملکت اوروپ را مال خود میدانست و چنان
می پنداشت که در همه روی زمین کسی نخواهد بود که در برابر او بجنگ قیام نماید سفرائی که از جانب دول
اوروپ نزد او بودند استدعا مینمودند که دیگر جنگ را موقوف کرده بخاک سوید مراجعت فرماید چندانکه
ایشان اصرار میکردند صد چندان شرل در باب جنگ ایستادگی میکرد و باطناً پطر کبیر را بسیار ناخوش میداشت
بخصوص ازین کرّت آخری که لشکر بممالک پولند کشید بحدّی عداوت بهم رسانید که هرکس اسم پطر را
نزد او میبرد با او نیز بد میشد و تخمیر ضمیر او این بود که تا پطر کبیر را تمام نکند بممالک خود مراجعت نخواهد کرد
همینکه شنید پطر از خاک پولند بیرون رفته است حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود سفرا و سرداران سپاه

آنچه سعی و اهتمام کردند که شاید او را ازین خیال بگردانند ممکن نشد در جواب ایشان گفت تا پطر را چون او که دوست
از سلطنت معزول نکنم دست نخواهم کشید سرکردگان چون اصرار خویش را بی فائده یافتند ناچار بتدارک
لشکر قیام کردند و سامان حشر را بتعجیل تمام نموده منتظر حکم جدید شارل شدند شارل در اواخر سنه ۱۱۲۵ هجری از
ممالک ساکس روانه شد و امور لشکر او برتبهٔ مضبوط بود که بتحریری نسبت چهل و سه هزار سپاه همراه داشت
تدارک تمام چنانکه هر سال ادائی بقدر دویست تومان اوضاع داشت ازین معلوم میشود که درین سفرها چه قدر
سپاه و سوار مداخل کرده بود با اینهمه شارل باز اوضاع خود را بهیچوجه تغییر نداده بود و اوضاع سرداران
از او بیشتر بود و اگر کسی او را نمی شناخت چنان خیال میکرد که نوکری از سرداران است این قسم رفتار او
باعث شده بود که جمیع لشکر در راه او جان میدادند زیرا که بچشم خود میدیدند که همواره زحمت خود را زحمت
جنود مقدم میداشت و خوشحال بود از آنکه بوجود خویش بد بگذرد و لشکر او را گزندی نرسد

فصل چهارم در بیان جنگ شارل دوازدهم با پطر کبیر در پولتاوا و زخمدار گشتن شارل و شکست خوردن لشکر او و فرار کردن او بدولت عثمانلو با چند نفر از نوکران خود

شارل دوازدهم بعزم جنگ روسیه از ممالک ساکس روانه شد روز چهارم ایلچی از جانب دولت عثمانلو
بخدمت او رسید و صد نفر سویدی برسم پیشکش بحضور وی بیاورد توضیح این اجمال آنکه این صد نفر را
در بین جنگ پولند طایفهٔ قالموک چپاول کرده باسلامبول برده بودند سلطان روم از اسم و رسم شارل
اطلاع یافته بعزم دوستی و مودت شارل ایشان را همراه ایلچی خود روانه خدمت وی نمود و نامهٔ مشعر
بیگانگی و اتحاد دولتین مرقوم و مرسول داشته بود و در ضمن آن سلطنت ستانیسلاس را نیز قبول کرده
بود شارل زیاده از حد از دولت عثمانلو خوشحال گشته نهایت محبت درباره فرستادهٔ آن دولت بجا آورد
و جواب نامهٔ او را بکمال تلطف و مهربانی نگاشته ازنگاشته وی ارسال داشت پطر کبیر در اینمدت
سرحدات را مضبوط میکرد و منتظر ورود شارل بود و آنچه لشکر داشت در سرحدات جمیع مینمود که شارل را
از ورود خاک خود مانع آید و این معنی را ادراک کرده بود که درین سفر از دولتین یکی بزوال خواهد رسید و
از دو پادشاه یکی تمام گشته صفحهٔ گیتی [illegible] خواهد گرفت شارل دوازدهم پیشتر حکم کرده بود که لونهوپت
سردار سوید بعد از روانه شدن خود بیست هزار نفر لشکر جمع آورده باو ملحق شود بخت تلاقی فریقین
در شهر لیمن اتفاق افتاد پطر کبیر در میان شهر [illegible] بود که خبر ورود شارل را بشنید چون بهمه جهت دو هزار
نفر لشکر همراه داشت جرأت نکرده و توقف نکرده از شهر بیرون آمد شارل نیز بهمه جهت ششصد رو[illegible]

مراد از سلطان احمد سیم است

همراه

همراه داشت پطر از یک دروازه بیرون رفت و شرل از دروازهٔ دیگر داخل شد چون پطر قدری از شهر دور شد
خبر رسید که شرل در همه جهت ششصد نفر همراه دارد و بقیّهٔ سپاه سوید سه چهار ساعت دیگر وارد
شهر میشوند پطر کبیر بمحض اطّلاع هزار و پانصد نفر از میان لشکر همراه خود برداشته دوباره بشهر مراجعت
نمود در حین ورود شهر آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد قراولان شرل نخست ایشانرا نشناخته
چنان تصوّر کردند که لشکر سوید است وارد میشود بعد فهمیده بنای جنگ گذاشتند و قراولان دروازه
شهر بهمه جهت سی نفر بودند با وجود این مدّت ربع ساعت در مقابل پطر جنگ کرده لشکر او را معطّل نمودند
تا شرل از آنطرف شهر خبردار شده خود را بدان هنگامه رسانید و در شب تاریک چنان جنگ
کردند که پطر مجبور شده برگشت برگشتن پطر و رسیدن بقیّهٔ لشکر سوید یکی شد هرگاه پطر اندکی در آنجا
توقّف میکرد قضیّه برعکس نتیجه می بخشید و خود دستگیر سپاه سوید میگشت این است که حکما
نوشته اند شرل بزور طالع راه میرفت و پطر بعقل و تدبیر شرل بطالع خود بکبر مینامد و پطر با عقل خود از
دست لشکر سوید خلاص شد شرل بعد از ورود لشکر حکم کرد که بتعجیل روانه شوند و سپاه پطر را تعاقب
کنند لشکر پطر نیز در حین فرار تعجیل داشتند که خویشتن بسرحد برسانند پطر کبیر دید که با سپاه قلیل
جنگ کردن خلاف قانون عقل و تدبیر خواهد بود لهذا حکم بسرداران خود فرمود که جمیع افواج
لشکر را داخل خاک روسیّه نمایند چون افواج لشکر جملگی وارد خاک روسیّه شدند از هر جا که احتمال
ورود سپاه شرل بولایت روسیّه بود مضبوط کرده خود روانهٔ پطربورغ شد پطر کبیر فهمیده بود که لشکر
شرل بزودی از خاک لیستانی نمیتواند حرکت نماید بچند سبب اوّل آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع
لیستانی آذوقه پیدا نمیشد میبایست آذوقه را از اطراف بیاورند ثانیاً زمستان بود با آن حدّت
سرما و خرابی ولایت عزم حرکت امکان نداشت هرگاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع
لشکر او بی شبهه تلف می گشتند اوقاتی که شرل در شهر لیستانی معطّل بود پطر میخواست که امورات و
تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مسقو تشویش و احتیاط داشت و از خیالات شرل مستحضر و
آگاه بود که او همیشه پاپی کارهای بزرگ بود و امر پطربورغ را جزئی میدانست میخواست که یکدفعه دولت و
سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شرل دوازدهم سه چهار ماه در لیستانی معطّل شد در آن
اوقات پطر جمیع امورات سرحدات آنصفحات را درست کرد که اگر فتح نماید اقلاً سپاه خصم را
معطّل کرده باشد و خود در شهر پطربورغ و مسقو مشغول انجام مهام سپاه و نظام گردید چون از هر باب
اطمینان بهم رسانید دوباره بخاک لیستانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل دوازدهم

بجهت زیادتی مکث و تعطیل منقبض و دلگیر گشته مهما امکن بتدارک لشکر و سامان حشر خود را انجام داد
روانه شد و برود خانه برازین رسید که در آنطرف همان رود خانه پیش جنگ لشکر روس مکان گزیده
بود وجود ایشان را معدوم شمرده در حضور ایشان بساختن پل حکم داد تا سپاه خویش را بآنطرف رود
بگذراند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و همت گماشتند که از ساختن آن پل مانع آیند ممکن نشد
شارل دوازدهم در آن گیرودار که گلوله توپ و تفنگ مانند تگرگ از طرفین میریخت پل را تمام کرده لشکر خود را بآن
طرف گذرانید از سپاه روس آنها که گریختند خلاص شدند بقیة الشکر شارل بالتمام بقتل رسانید و هرچه توپخانه و
قورخانه و جباخانه و ذخیره و آذوقه داشتند جمله را متصرف گشتند پطر کبیر با لشکر کثیر در کنار رود خانه واینز در
نزدیکی هولسن توقف داشت شارل دوازدهم بعد از این فتح و ظفر بکسیر روانه هولسن شد رود خانه وایزر که همیشه
آب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات همان سال آب آن چنان فراوان شده
بود که هیچکس از متقدمین آب رود خانه را تا آنروز با آن قرار نشان نمیداد پطر کبیر بدان تدبیر که عبور و مرور از رود خانه
مزبور غیر ممکن است در کنار آن آسوده و مطمئن گشته بود چون شارل وارد شد حکم کرد که در روی این رود خانه
نیز پل ببندند پطر کبیر پیش از وقت چنین فهمیده بود که خصم عبور از آن رود خانه ممکن نیست و چاره ندارد مگر
اینکه جسری بسازد از این سبب توپخانه را در جائی قرار داده بود که سرکوب جمیع اطراف آنرود گشته تا دو فوج
از زندگی عود نمیگذشت پل ساختن و جسر بستن ممکن نمیشد شارل بخت خواست حکم خود را در خصوص پل مجری دارد
بعد دید که هر کس پیش میرود قتیل آن غرقاب و غریق آن گرداب میشود از مشاهده آن احوال و معاینه آن اهوال
طبیعت شارل مختل گشته چون شیر خشمگین خود را بدان رود انداخت و روی بلشکر کرده گفت هر کس زندگی مرا میخواهد
از پشت سر من بیاید بخت افواج خاصه از عقب شارل روانه شد آبچنان پر زور بود که تا بدوش صالدات میرسید
پطر کبیر میخواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شارل با لشکر رود خانه را گذشت سپاه روس پانزده هزار
پیاده و نه هزار سواره بود شارل فرصت نداده بمجرد عبور حکم باشتعال آتش حرب و استعمال آلات طعن و ضرب
فرمود از هر طرف صاعقه باروط گلوله توپ و تفنگ را چون قطرات تگرگ در آن صفحه جنگ بارید ولی بهر
قطره باری قلعه جانی ساقی مرگ میشد و روانی را ناتوان میساخت و چراغ دودمانی را خاموش میکرد در یکجا
سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و پیوسته پرزدند لشکر روس مقاومت نمودند و ثبات ورزیدند در حمله هشتم
روس دوام نکرده شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم [illegible] توپ و [illegible] چهار خمپاره از لشکر روس
بتصرف سپاه شارل آمد و نزدیک بچهار ده هزار نفر از طرفین کشته شد هرگاه پطر از اول چنان میدانست که
شارل بدانگونه جرأت نموده لشکر از رود خانه خواهد گذرانید [illegible] بساختن آن توپهائی که سرکوب جمیع اطراف

مهما امکن: آنچه میتوانست
پیش جنگ: مقدمة الجیش
قتیل: یعنی مقتول کشته شده
غریق: یعنی مغروق غرق شده

رود خانه بود بکار بر

رود خانه بود میکرد یکنفر از لشکر شرل خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او خطور نمیکرد که شرل چنین جرأت خواهد نمود بالجمله
بعد از واقعه جنگ هولس و شکست خوردن لشکر روسیه شرل دوازدهم بشهر موهیلو که در کنار رود خانه بوریستن
واقع و شهر بسیار کوچکست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس
روانهٔ مسقو شود پطر کبیر از عزم و تدبیر شرل خبردار گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشید و سپاه جزئی
در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرل با خبر باشند ثانیاً آنچه در قوه دارند ممانعت نمایند
که لشکر شرل بزودی داخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفع خسارت و
دفع شرارت شرل نماید در اوقاتیکه شرل مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازه پا نام که یکی از بزرگان
اوکرن و طایفه قزاق بود بخدمت شرل رسید نوشته بود که هرگاه رای شرل قرار بگیرد که از راه اوکرن بگذرد من
که بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد و ملتزم میشوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را ملتزم رکاب شرل نمایم و لازمه
آذوقه سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرل را بر ذمت همت خواهم کشید شرل از این مکتوب و
مرسول آن یاد از حد خوشحال و مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بزیر اطاعت او بیایند بعد از آن با اطمینان
تمام ممالک روسیه را مسخر خواهد کرد و پطر کبیر را تمام خواهد نمود بدون تأمل و فکرت از عزم و صرافت سفر مسقو برگشته بعزم سفر اوکرن
افتاد مازه پا مردی بود هفتاد ساله و هیچ اولاد نداشت پطر کبیر منتهای التفات را درباره او مبذول داشته
لازمه محبت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او پیچید و بمقام نفاق و عداوت وی
در آمد مرد عاقل نالی که در دست دارد بامید اینکه فردا بزرگتر از آن خواهد رسید هرگز از دست نمیدهد
همینکه اسم و آوازه و فتوحات شرل بگوش او رسید خیال کرد که پطر تمام خواهد شد و پیش از آنکه مجبور بنوکری
شرل بکند خواست که باختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات و محبت او بشود لکن از جانب
شرل سخن دروغ و گزاف چنین کسی گوش دادن نهایت نادانی و بیخردی بود زیرا که در اول کار تأمل و تحقیق
ننمود که مازه پا راست میگوید یا دروغ محض نوشتن او بنابت باور نمود ثانیاً چنانکه متعهد شد که شانزده هزار
لشکر و آذوقه زیاد بدهد در قوه داشت یا نه بطایفه خود انقدر تسلط و قدرت بود که هرچه او بگوید طایفه آن
قبول و اطاعت نماید یا خیر بالجمله شرل بحکم اینکه عیوبات انفکره تعجیل گردانند تامل و توقف ننمود که لشکریکه لوانهوپ حکم
کرده بود از ولایت لیونی و پولند جمع کرده بیاید و بدلا جرم بقدر مقدور تدارک لشکر دیده روانه شد مازه پا وعده کرده بود که در کنار
رود دزنا خود را بشرل برساند بدبختانه چون شرل بر رود خانه دزنا رسید بانتظار مازه پا در آنجا رحل اقامت انداخت از نیکوف که
حسب الحکم پطر کبیر مأمور بود که همیشه در نزدیکی اردوی شرل بوده از حرکات و خبرها با خبر باشد چون دید که شرل از خیال مسقو برگشته بسمت اوکرن
میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود دزنا بسبب زحمت راه و کمی آذوقه اوضاع سپاه سوید را مغشوش

و پریشان بجا آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شرل تاخت و بسیاری از طرفین کشته شد چون سپاه
مازیکوف جزئی و کم زور بود از انجهت جرأت زیاد بخرج دادند که با لشکر شرل جنگ نمایند در هنگامی که
شرل در کنار رودخانه انتظار مازه پا را میکشید از برای سپاه او بد میگذشت لکن رفتار شرل لشکریان را تسلی داده
ساکت مینمود شرل روزگار خود را مانند صالدات میگذرانید و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هر چه ایشان میخوردند
او نیز میخورد افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و مشقت میدیدند نارضائی و شکایت را فراموش کرده اظهار
خوشحالی و مسرت میکردند پطر کبیر از جملهٔ این احوالات مطلع گشته اگر چه از حرکت مازه پا اندکی متغیر و دلگیر شد لکن
بسبب آنکه شرل از عزم مسقو برگشته بسمت اوکرن روانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که بالاخره
کار او پریشان و ضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر اوکرن پردازد خواست چند روز دیگر توقف
کرده انتظار لوانهوپ بکشد که شاید او را به شرل نرسیده شکار کند و تمام نماید و در آن اوقات از برای لشکر روس نیز
بجهت کمی آذوقه بسیار بد میگذشت پطر شنیده بود که لوانهوپ آذوقهٔ زیاد همراه می آورد منظور کرد که هر گاه شکست هم
نتوانند بدهند لامحاله آذوقه را از دست خصم بگیرد پس حکم کرد که مازیکوف با سپاه خود در کنار رودخانهٔ بوریستن توقف
و مکث نماید تا هر وقت لشکر لوانهوپ برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش برود چند روز دیگر لوانهوپ رسید پطر
نخست مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تأمل کرد تا اینکه نزدیک برودخانهٔ مزبوره شدند چون سپاه سوید از آنجا گذشت
پطر کبیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را تا بجائی که مازیکوف وعده داده بود برد و در آنجا بنیاد جنگ نهاد
سویدیها نوشته اند که آن روز پطر چهل هزار جمعیت داشت در حقیقت مجموع لشکر وی بیست هزار نفر بود سه شبانه
روز از طرفین بکوشش و محاربه پرداختند اگر چه سپاه روس روز اول شکست دادند و لکن صرفه چندان نبردند لوانهوپ
با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید روز دویم از طلوع صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید
مجبور شدند که از جنگل بیرون آمده خود را بالقلعه که مشهور به سروسبوک بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطر کبیر
خود سرکردگی سپاه را بر ذمت همت گرفت و حکم فرمود که قلعهٔ مزبوره را با یورش بگیرند گلوله توپ و تفنگ از جانب
لشکر سوید چنان میریخت که صالدات روس حمله کنی بخیال فرار کردن افتادند پطر کبیر چون اوضاع را بدانگونه دید حکم کرد
که هر کس روگردان شود هدف گلوله نمایند اگر چه خویشتن باشد این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف
و آرام در آن قلعه نماند و سلامتی خود را در فرار دیدند و خود را از آنجا بیرون کشیدند و مازیکوف سر راه
ایشان بگرفت و پطر از عقب ایشان برسید و مجدداً نوایر قتال اشتعال یافت و در بین دو ساعت هشت
هزار نفر لشکر لوانهوپ معرض تلف در آمد بقیة السیف خود را بامنی کشیده از جنگ سپاه پطر خلاص شدند و پنجاه
و هشت نفر صاحب منصب و هزار نفر صالدات و هفده عراده توپ و جمیع آذوقه که همراه داشتند در آن روز

بتصرف

بتصرّف لشکر روس در آمد پطر کبیر از شدّت خوشحالی جملهٔ صاحب منصبان خود را در آن روز نشان داد و آن اوقات که
پطر کبیر در قرب رود خانهٔ بوریستن این فتح را نمود خبر رسید از پطر بورغ که همان روز جنرال اپراکسین که یکی از
سرداران پطر کبیر بود در قرب شهر نروا بلشکر سوید شکست مضبوط داده است بالجمله آن ایام از برای پطر اینگونه فتوحات
از جملهٔ لزومات بوده والّا جمیع روسیّه از وی روگردان و یاغی میگشتند پطر مکرر گفته است که هر گاه من از مملکت خود خاطر
جمعی امید اشتم آنوقت میدیدند که چه کارها میکردم تشویش و احتیاط ولایات خود مرا مجبور میکند باینکه پیوسته
خاک خود را مانند دشمنی پر زور دانسته نصف سپاه خود را معطّل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بی مصرف
نگاه میدارم بالجمله چون خبر شکست لوانهوپ بشرل رسید شرل ازین خبر چنان برآشفت که خواست همان ساعت
گذشته تلافی نماید لکن مازه پا او را معطّل کرده بود دو روز بعد از ورود این خبر مازه پا وارد شد ولی در عوض شانزده هزار
نفر که وعده کرده بود بهمه جهت دو هزار نفر همراه داشت توضیح این مقال آنکه مازه پا بطایفهٔ خود امر را مشتبه
کرده نزدیک بشانزده هزار نفر باسم اینکه پطر کبیر ما را نهایت محبّت کرده باید بالاتفاق برویم و او را درین وقت
اعانت و خدمت نمائیم از طایفهٔ خود جمع کرده بود و آنها نیز بعزم اینکه بپادشاه خود خدمت خواهند کرد و اسم
بزرگی خواهند گذاشت که شرل دوازدهم را طایفهٔ قزّاق گرفته همراه مازه پا روانه شده بودند و آذوقهٔ زیاد همراه
برداشته چون بدو منزلی رود دزنا رسیدند در آنجا مازه پا آشکار کرد که منظور او خدمت پطر نیست بلکه میخواهد
که بشرل خدمت نماید طایفهٔ قزّاق بعد از اطّلاع از منظور مازه پا محبّت و عطوفات پطر را دربارهٔ خود یاد کرده
همه بالاتّفاق در جواب گفتند که تا حال از پطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفهٔ ما در عهد پطر کبیر بد گذشته باشد
الحمد لله که تو نیستی پطر ترا باین مرتبه رسانیده است و با حکم او بزرگ ما گشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه
خیانت نماید ما هرگز او را تمکین و اطاعت نمیکنیم مازه پا هرچه سعی و تلاش کرد که شاید ایشان را بسوی شرل مایل
و راغب نماید ممکن نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد
مازه پا نماند مگر کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدّام خود بودند مازه پا ناچار با آن احوال بخدمت شرل رسید
چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خبط بزرگ کرده است ولکن از بسکه بخویشتن مغرور بود کسی را بهیچ جا پای
نگذاشت و در پیش خویش مصمّم شد که تلافی اینگونه صدمات را با فتوحات باید نمود لاجرم بقیّهٔ لشکر لوانهوپ را با آن
دو هزار سپاه مازه پا برداشته با روانه اوکراین گردید چنان خیال میکرد که اگر دو ده از مملکت اوکرن تصرف
نماید مجموع طوایف قزّاق بروی اطاعت خواهند کرد خبر نداشت که آن چهار ده هزار قزّاق بعد از مراجعت چند
نفر معتبرین خود را بخدمت پطر کبیر روانه کرده همهٔ احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که
تا جان دارند از خدمت پطر دست نکشند مازه پا بشرل چنان عرض کرده بود که هر گاه شرل بشهر باتورن که پای

تخت قزاقستان است برود و اهل شهر مزبور که جمله برخود ارادت اطاعت دارند بشارل نیز مطیع و منقاد گشته آنچه
از آذوقه و غیره ضرور دارد در آنجا مهیا و موجود خواهد دید و بمحض تصرف شهر مزبور جمیع طایفه اطاعت او را خواهند
کرد پطر کبیر بعد از آنکه از گذارشات اطلاع یافت حکم فرمود که مانزیکوف با کالیسین چند فوج همراه برداشته پیش از
ورود شارل خود را بشهر باتورن برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه شارل هنگام ورود چیزی
در آن شهر پیدا نکند بالجمله لشکر شارل بجهت کمی آذوقه و بدی راه مجبور بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه
آذوقه سپاه جمع شود مانزیکوف حسب الحکم بکمیر وارد باتورن گشته از قرار فرمایش پطر کبیر آنجا را خراب
نموده مازه پا را معزول کرده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نمود و ملتفظ حکم جدید پطر کبیر شد چون شارل از
این حوالات مستحضر گشته آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا شهری یا دهی برسند نخست چپاول
نمایند پس آتش زده بگذرند شارل میخواست با اینگونه اطوار تلافی نماید ولی احتیاج بچپاول نبود مصرع
از ده ویران که ستاند خراج همه جا رعیت فرار کرده بودند و در هر بیست فرسنگ بگذد آبادی نبود کمی
آذوقه و شدت سرما امور سپاه را بجائی رسانیده بود که در هر منزل دویست سیصد نفر هلاک میشدند لشکر پطر
کبیر نیز از همان رهگذر بر اثر ایشان می آمدند اما پطر مایحتاج سپاه را بهمه جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت
خویش بود رعیت هرچه داشت طوعا و کرها پیشکش میکرد یکی از وزرای شارل که پیپر نام داشت چون اوضاع را
اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما از این قرار جمیع لشکر را تلف خواهید کرد اقلا در جائی توقف و سکنی نمائید و ملتفظ
باشید تا فصل بهار برسد پس بهر چه رای شما علاقه بگیرد حکم بانجام آن فرمائید و اگر شما در یکجا قرار بگیرید مازه پا
که با این ولایت بلدیت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید شارل در جواب گفت من آن نیستم که در یک شهر
قرار بگیرم وزیر عرض کرد که پولند با اینجا نزدیک است بولایت پولند مراجعت فرمائید و در این زمستان امور آنجا را
منتظم نمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن با لشکر و جمعیت و باکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت
روسیه برگردید و در این ضمن چند مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بمضمون که باز اوکوست پریشانی سپاه شارل را
شنیده بنای طغیان و عدوان گذاشته بود شارل قبول نکرد گفت من در این بین بهیچ جا مراجعت نمیکنم مردم گویند
که از پطر ترسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث ننگ و افتضاح من خواهد شد بهر قسم باشد در این زمستان
قزاقستان را تمام کرده در اول بهار یکسره روانه مسقو میشوم در آن زمستان سپاه سوید بکجا ماندند و در کجا
توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل در این تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن ولایات درست مذکور
نشده هر گاه اوکرن لایق میشد مانند ممالک ایطالیا میتوانستیم که قرا و بلدان آنرا بتحریر بیاوریم اینقدر بیان می کنیم
که سپاه شارل در اواخر زمستان بولایات قزاقستان آپوراوی رسیدند که در اول تاریخ پطر احوالات طایفه

طوعا و کرها: خواهی نخواهی

افتضاح: رسوائی

مزبوره را با تفصیل نوشته‌ایم این طایفه نیز در کنار رودخانهٔ بورستن مکان دارند مازه پا خواست کاری کند که بزرگ طایفهٔ
زاپوراوی را بدست آورده خدمتی بشرل کرده باشد پس بزرگ ایشان را مهمان طلبیده و تدارک بزرگی دید از آنجمله چندین کوچ
اسباب از کارخانهٔ شرل گرفت که جمله را از نقره درست کرده بودند بعد از صرف طعام شام بر ایشان تعریف
و توصیف شرل را بیان و توضیح نمود و دل ایشان را بجانب وی مائل کرد و بزرگ زاپوراوی را با تعهد زیاد سوگند یاد
کرد که با اتفاق طایفهٔ خود در خدمت شرل بکوشند و هر چه در قوه داشته باشند در باب اطاعت و اعانت او
کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفهٔ مزبوره این بود که دُم اسبی را در مجلس میگذاشتند و بر روی آن قسم میخوردند چون تعاهد و
تقاسم از جانبین بعمل آمد بزرگ زاپوراوی از آنمجلس برخاست و دست بدست مازه پا داده از آنجا بیرون رفتند
کسانیکه همراه بزرگ طایفهٔ مزبوره آمده بودند هر کدام از آن اسباب و آلات نقره یکی را برداشته براه افتادند
ناظر مازه پا هر چه ممانعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کوتک کاری
همدیگر رسید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازه پا رفتند و مذکور ساختند که کسان او بیحرمتی بر آنها
کرده هر گاه نوکران خود را تنبیه ننماید دوستی و عهد و سوگند ما بهم خواهد خورد مازه پا لابد و ناچار مانده ناظر خود را
بدست ایشان تسلیم کرد که بقانون خودشان بر او سیاست نمایند و سیاست ایشان این بود که اول دست و
پای مقصر را می بستند اینقدر بهمدیگر می انداختند که او بمرتبهٔ هلاکت میرسید بعد هر کدام کاردی بشکمش زده او را
میکشتند بیچاره ناظر مازه پا را نیز بدانقرار کشتند بالجمله پطر کبیر این اوقات امور خود را مضبوط میکرد و جمیع اطراف را
گرفته بود بطوریکه لشکر شرل بجائی حرکت نمیتوانست بکند مگر بفتح و نصرت میتوانستند که کاری از پیش برند
و طایفهٔ قزاق بسیار اذیت و آزار بسپاه شرل میرسانیدند در هر جا از لشکر سوید که بچنگ ایشان می افتاد میکشتند
بعد از آنکه شرل با بزرگ طایفهٔ زاپوراوی دوستی کرد و قدری امور لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شهر پولتاوا را
تصرف نماید و دانسته بود که در شهر مزبور آذوقه و سایر محتاج وفور دارد عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا امور سپاه
خود را بهمه جهت مضبوط کرده در اوایل بهار روانهٔ شهر مسقو شود لهذا بتعجیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود و پطر
کبیر پیش از وقت خیال او را فهمیده از آن سبب بهمه جهت تدارک خود را دیده و امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که
بهیچ وجه از محاصرهٔ شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شرل دوازدهم بفکر تصرف شهر مزبور
بیفتد باعث خرابی او خواهد شد پطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر ما
یحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقهٔ دو ماهه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید
باطراف شهر پولتاوا رسید پطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در سنه ۱۱۲۱ وارد شهر مزبور گردید شهر پولتاوا
در کنار رودخانهٔ ورسکلا واقعست سپاه شرل از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل کرده بود و پطر کبیر اردوی خود را

وضع قسم خوردن قزاق زاپوراوی و سیاست ایشان

در آن سمت رود رودخانه را درمیانه سرحد قرارداد شرل چنان تصور نمود که پطر از آنطرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا
اینکه از روی رودخانه جسر بسته باین طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روس رسید حکم فرمود که تمام
اطراف شهر را بگیرند و از هر کجا که احتمال جسر بستن روسیه میرفت ممانعت نمایند و خبر نداشت که پطر پیش از وقت تدارک
خود را دیده و سه چهار هزار نفر مامور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جسری ببندند و خویشتن همراه سپاه
بقرب شهر آمده بود که بخصم فریب دهد و شرل چنین گمان کند که از آنطرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا پطر خصم را غافل
کرده با تمام کار او بپردازد از قراریکه پطر حکم فرموده بود در یک شبانه روز جسر را موافق خواهش او با تمام رسانیده
خبر فرستادند که جسر حاضر است پطر چهار ساعت از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسر بآنطرف
رودخانه گذرانید پیش از طلوع آفتاب اردوی خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شرل قرارداد شرل بعد از آگاهی
از آن ماجرا حیرت و تعجب نمود زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفه روسیه چنین کسی بعمل بیاید که در فنون لشکرکشی
او را فریب دهد اگرچه تشویش زیاد از اینگونه حرکت و جرأت پطر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد کشید
لکن از کثرت کبر و شدت غرور این مطلب را بروز و ظهور نکرده مشغول تدارک خود گردید که برای مجادله بگذارد و بمحاربه
بپردازد و هر دو پادشاه در این سفر با مورات لشکر و سامان حشر خود بکمال دقت و مراقبت مینمودند چون دوام
سلطنت و قوام دولت هر دو بسته بهمین جدال و محاربت بود زیرا که اگر شرل شکست میخورد بالمره تمام بود و اگر پطر هزیمت
میکرد دیگر سلطنت وی در روسیه صورت نمیگرفت زیرا که دشمنان پطر طالب و جویای بهانه بودند که بتضییع
و تخریب او بپردازند و ملت را از او بگردانند جمیع اروپ چشم و گوش خود را متوجه جنگ و محاربه ایشان کرده منتظر خبری
بودند که کدام یک از این دو پادشاه خراب خواهد شد اگرچه مدت سه ماه بود که دول خارجه هیچ از احوالات
ایشان اطلاع نداشتند و نمیدانستند که شرل در کجاست و چه کار میکند لکن از این فقره خاطر جمع بودند که البته پطر را ضایع
و مستاصل خواهد کرد و فتوحات دانمارک و پولند و نروا او را در نظر عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که
هرگز تصور نمیکردند که پطر کبیر فتح خواهد کرد و یقین داشتند که شرل از روسیه مراجعت نخواهد نمود مگر اینکه پطر را ضایع
و پادشاه دیگر در ممالک روس بجای او معین و مقرر فرماید بالجمله در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ
مشغول تدارک خود بودند پطر کبیر هر روز آدم بنزدیکی قلعه میفرستاد که درست رسیده بفهمد که از کدام سمت
آنرا مسخر و تصرف توان نمود همچنین شرل هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پطر اطلاع
حاصل کند هر وقت کسی از طرفین نزدیک اردوی یکدیگر می آمد فی الفور از اردو شلیک کرده نمیگذاشتند که بقرب
گلوله تفنگ برسند روز سیم پطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرأت بجا آورده بود حکم
فرمود که در راه پادشاه خود از جان گذشته باردوی دشمن برود و خبر صحیح بیاورد مشار الیه با صد نفر سوار خود را

بمیان اردوی خصم انداخت هنگامیکه شرل قرار باستیانها میداد و لشکر را جابجا مینمود آن صد سوار را که بدان گونه
جرار دید بسیار متغیر گشت و مصمم شد که خود آنها را تمام کند فی الفور با گروهی اطراف ایشان را گرفت صاحب
منصب روس از هیچ جا خلاصی ندیده ناچار بنای کارزار کرد در آن اثنا گلوله بپای شرل خورده استخوان پای
او را خورد کرد سواران سوید مشغول پادشاه خود گشتند که او را خلاص کنند جنارال روس فرصت یافته از میان بیرون
رفت چون بخدمت پطر رسید گذارش را عرض کرد پطر التفات نامحصوری بجنارال مزبور نمود و فرصت بخصم نداده
فی الفور حکم جنگ بسران سپاه داد شرل نیز از عزم خصم آگاه شد بمبارزت خصم مبادرت نمود بلشکر خود حکم داد
که بسوی دشمن حمله کنند سپاه سوید چون پادشاه خود را مجروح دیدند چون شیر عرین قدم بعرصه کین نهادند و بانتقام
خصم پرداختند شرل از کثرت غیظ در منزل خود آرام نگرفت و الم جراحت را فراموش کرده حکم کرد که تختی مهیا
ساختند و بتخت نشسته در میان لشکر خود بمراسم جدال پرداخت از آن سمت پطر کبیر سپاه خود را سه قسمت کرد
میمنه را بجنارال بویه سپرد و میسره را بمازنکوف داد و قلب سپاه را بعهده شرمتوف محول نمود و خود با سواره
افواج بانضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه صدای توپ از جانب خصم بلند شد و از طرفین
بجنگ اقدام نمودند دفعه اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند سپاه روس کم ماند که بالمره از جنگ مأیوس
شوند و میان پیش جنگ روسیه را از سپاه خود بریدند و دو باستیان ایشان را تصرف کردند اگرچه در آن هنگام
لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر با ایشان مشتبه گردید نظم روس بحال خود باقی بود
و وهنی بنظام ایشان روی نداد دفعه دویم پطر کبیر خود پیش افتاده حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله
کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از تحریر آن عاجز است در آن بین گلوله توپی بدو نفر
گماشتگان تخت شرل خورده هر دو را بکشت و تخت بر زمین افتاده بشکست شرل از بسکه میل بجنگ داشت
حکم کرد که او را روی تخته گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند لاجرم بعد از دو ساعت از هر جانب سپاه سوید
شکست خورده رو بهزیمت نهادند شرل هرگونه سعی و تلاش بجا آورد که شاید سپاه خود را از گریختن مانع آید
چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار اسب شده سه چهار فرسنگ راه را دوان و شتابان
بکر بخت بسیار ترس و هراس از این داشت که مبادا در دست پطر کبیر اسیر شود و آنچه خود درباره پطر قصد کرده بود
همانا بسر خود بیاید و قضیه بر عکس نتیجه بخشد بالجمله از سپاه سوید در روز پولتاوا نه هزار و دویست و هشتاد و
چهار نفر کشته شد و نزدیک بسه هزار اسیر گشتند پطر کبیر را آن روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتیکه
لباس خود را در آورد دید گلوله تفنگ از میان رخت گذشته بکلاهش در آمده مورخین سوید نوشته اند که شرل دوازدهم
چنان چشم سپاه روس را ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرأت نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند از این قرار معلوم شود

عرین نام بیشه ایست در عربستان که شیر آنجا در صلابت و مهابت معروفست

که مورخین سویدی خبر نداز آنکه بعد از شکست خوردن شرل با چهارده هزار نفر بقیه سپاه خود میگریخت و از رود خانه
ورسکلا گذشته میخواست که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که مانزیکوف با دو هزار نفر خود را باینها رسانید
و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان عاجز و مستاصل کرد که بالاخره لوانهوپ سردار سوید بجز تسلیم
شدن چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد بالتمام بقید اسیری مبتلا گردیدند مگر شرل که با معدودی از
کسان خود خلاص یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چهارده هزار نفر لشکر را یکجا اسیر کردن خالی بخوف و هراس
از شرل نباشد مشخص است که مورخین سوید خلاص زیادی بپادشاه خود داشته اند و حق دارند لاجرم در میان چهارده
هزار نفر که مانزیکوف گرفت از معتبرین نوکران شرل بودند از آنجمله یکی وزیر شرل و دو نفر از عمله خلوت و دو نفر از
اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجمله مرشل رنچلد و جنارال لوانهوپ و پنج جنارال دیگر
با دو نفر اجودان و خود اجودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل دوازدهم بهمه جهت در جنگ پولتاوا و جنگ
مانزیکوف نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن داد و نوزده هزار و هفتصد نفر از سپاه وی اسیر دلیران روسیه
گردید از این قرار معلوم میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود سپاهی که بتخت همراه داشت چهل و پنج هزار نفر
بودند غیر از سپاه لوانهوپ و چهار پنج هزار نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه و در جنگهای کوچک فیمابین
دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پولتاوا از زیاده از بیست و هفت هزار نفر نداشت و منتهای بیعقلی
بود که با آن سپاه جزئی بنای جنگ گذاشتن همیشه کارهای شرل از این قرار بود هر چه میکرد طالعش میکرد و بخت آدمی
در همه وقت بکار نمی آید میباید که کارها را از روی عقل کامل و تدبیر صائب دیده نه با تهور باطل بالجمله در جنگ
پولتاوا سپاه پطر را چندان خسارتی نرسید بهمه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر
صالدات از سپاه روس تلف گردید شرل بعد از این شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از ورود بولایت
زاپوراوی راه بیابان را پیش گرفته داخل خاک عثمانیه گردید پس پطر کبیر از خیال شرل خبردار شده یکنفر از معتبرین
نوکران خود را برا اثر او روانه کرده و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر
گشته جمله را فراموش کردم این درست نیست که ولایت خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری و من
قسم میخورم که با تو بهیچ بدی نکنم البته مراجعت کن و پیش من بیا که با تو مانند برادر رفتار خواهم کرد بعد با کمال
احترام بمملکت خود برگرد وقتیکه فرستاده پطر کبیر بسرحد عثمانیه رسید که شرل گذشته داخل خاک عثمانیه
گشته بود فرستاده مزبور بشرل نرسیده مراجعت نمود بالجمله پطر کبیر بعد از این جنگ چند روز دیگر در ولایت قزاق
توقف فرمود و از نو قرار داد امورات آن صفحات را مقرر نموده مراجعت کرد تا روز جنگ پولتاوا جمیع اروپ
چنان تصور میکردند که داعیه پطر در جنب صولت شرل چون صعوه ایست در چنگ عقاب بعد از این جنگ دانستند

که پطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشورگیر بوده است بالجمله بعد از آن که شارل از دست لشکر پطر چارهٔ دیگر نداشته
بخاک عثمانلو گریخت پاشای بندر نهایت مهمان نوازی و احترام در حق او بجا آورده با کمال حرمت او را استقبال
کرده وارد شهر بندر نمود و منزل و اخراجات از برای او و منسوبانش قرار داد

فصل پنجم در بیان توقف شارل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکرکشی دولت دانیمارک بممالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شارل در مملکت روم اتفاق افتاد

هنگامیکه شارل در مملکت روم توقف داشت عهد سلطان احمد سیم بود شارل دوازدهم بعد از ورود بشهر بندر کاغذی
بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ بمن نشان دادند از قراریکه میگفتند سواد کاغذهای شارل بود
که در حین توقف در خاک روم بسلطان نوشته است چون درست خاطرجمعی نداشتم لهذا مضمون آنها را در
تاریخ خود بسط ندادم این قدر معلوم میشود که مضامین نوشتهای شارل این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته
بود تا تلافی استیصال خود و شکست لشکر روم را از دولت روسیه درآورد فی الحقیقه اگر دولت روم بحرف
او گوش میداد و قدری لشکر بدست او می سپرد باز دولت روسیه را تمام میکرد لکن احوالات سلاطین روم معلوم
است که ده سال طول میکشد تا بیک کاری اقدام مینمایند بعد از مدتی مدید کاغذی بشارل نوشتند که هیچ دخل بمطلب
نداشت شارل با اینهمه باز از خیال خود مأیوس نشده یک نفر پونیاتوسکی نام از سرداران خود روانه اسلامبول
نمود که رفته با وزیر دولت حرف بزند شاید کاری بکند که دولت روم خواهش او را قبول نماید چون داخل
اسلامبول شد اعیان دولت روم نهایت حرمت با او کردند و تعهدات و وعدهای بسیار با وی نمودند حاصه
والدهٔ سلطان احمد بوساطت فونسکا نام حکیم خود زیاده از حد مراقب احوال و امورات او گشته او نیز متعهد گردید که خواهش
شارل قبول خواهد شد و سلطان روم لشکر کثیر بشارل خواهد داد تا بجنگ پطر کبیر بپردازد لکن آنهمه وعده بود و وقت بیجا می
گذشت و روز بروز دشمن پر زور میشد پونیاتوسکی تنگ آمده نزد وزیر رفت در آن هنگام وزیر روم علی پاشا چورلولو
بود نخست در شهر چورلو رعیت بوده بعد ترقی کرده بمرتبهٔ وزارت رسیده بود پونیاتوسکی عرض کرد که جواب صریحی
بمن بده هرگاه دولت روم میل دارد که بشارل امداد بدهد بسیار خوب و الّا او نیز کار خود را بفهمد و از جای دیگر چاره
نماید علی پاشا در جواب گفت چه خیال میکنی ما مگر دشمنی روس را فراموش کرده ایم اکنون در تدارک هستیم تو خاطرجمع باش
و بشارل بنویس این است که با دویست هزار نفر لشکر رسیدم میخواهیم که بیکدست شمشیر و بدست دیگر شارل را گرفته
وارد شهر مسقو شوم و پطر را دست بسته باسلامبول بفرستم پونیاتوسکی نیز جواب پاشا را بخدمت شارل نوشت و
فرمانی از سلطان گرفته فرستاد که در بندر شارل را لازمهٔ حرمت بنمایند شارل نیز بخیال دویست هزار نفر لشکر روم در انجا

خوش میگذرانید در نزد خود خیالات میکرد که چگونه پطر را خواهد گرفت و بعد از گرفتن چه بر سر او خواهد آورد زخمی که در جنگ
پولتاوا برداشته بود بالمرّه خوب شد پس از یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که در بیرون شهر بجهت او
چادری برپا کنند که خویشتن در آنجا بنشیند و در میان شهر نباشد چون سلطان روم در خصوص شارل بتأکید
نوشته بود که هرچه خواهش کند مضایقه ننمایند و هرچه بگوید بشنوند لهذا پاشا فرمایش او را بی تأمل قبول کرده
حکم کرد که در بیرون شهر هرچه چادر احتیاج او بشود حاضر و مهیا کرده بزنند چون شارل در بیرون شهر منزل گزید و زخم
پایش رو ببهبودی نهاد باز بنای سواری و مشق گذاشته هر روز پیش از طلوع آفتاب سوار میشد و سه اسب را خسته
میکرد بعد پیاده گشته بنای مشق میگذاشت دو سه ساعت هم مشغول مشق صالدات بود تا وقت نهار میرسید
نهار را صرف کرده ببازی شطرنج میپرداخت و همواره در شطرنج پادشاه را حرکت میداد چون در حرکت پادشاه بردن
بازی غیر ممکن است از آنجهت بازی را همیشه میباخت هرچه برا و میگفتند که صاحب منصب دیگر حرکت بده قبول نکرده
میگفت تا پادشاه است او باید در پیش باشد بالجمله از روز ورود شارل ببندر هر روز از سپاه سوید یا پولک از
دست لشکر روس گریخته نزد شارل می آمدند و جمعیت شارل زیاد شده تا بهزار و هشتصد نفر رسید اخراجات آنهم
از جانب دولت روم بود و دولت مزبوره هیچ چیز از وی دریغ نمیکرد چون در میان چادر بجهت وزیدن باد و بارش
و برف و باران استراحت و گذران متعسّر بود لهذا مصمّم شد که در بیرون شهر خانه بسازد یوسف پاشا نیز او را قبول
کرده بساخت سرداران شارل نیز اندک اندک هر کدام بجهت خود خانه در آنجا ساختند صالدات نیز هر یکی بجهت
نشیمن خود جائی درست کرده اردوی شارل شهر مختصری گردید و هیچ چیز احتیاج نداشته مشغول خوش گذرانی و
عیش بودند پطر کبیر از خیالات شارل اطّلاع داشته میخواست کاری بکند و مایه بزند تا دولت عثمانلو با او بد شده او را
از خاک خود بیرون نمایند دولت و اسبابی زیاد از جنگ پولتاوا بچنگ وی آمده بود پطر فرمود منفعت و دولتی
که از سوئدیان عاید ما گشته در راه خسارت و اضرار ایشان باید صرف کرد لهذا یکنفر ایلچی از جانب خود مأمور
کرده تنخواه و ارمغان فراوان باسلامبول فرستاد که رفته هر طور تواند با وزیر روم بسازد و وزیر را بر دوستی پطر
کبیر بیاورد و چنانکه تواند فیمابین شارل و دولت عثمانیه افساد بکند پطر کبیر درست فهمیده بود که در دست سلطان
چیزی نیست باید با وزیر ساخت کاری که وزیر اختیار کند همان برقرار خواهد بود لاجرم ایلچی روس باسلامبول
رسیده در اندک وقتی طوری حرکت کرد که خواهش پطر بعمل آمده حرف جنگ روسیه تمام شد و بنای دوستی گذاشتند
تا آنوقت قدغن بود که سفرا انگلیز و افسلتند در اسلامبول از خود خانه بسازند میبایست که از دولت خانه برایشان معیّن
شود علی پاشا مبلغی خطیر از ایلچی روس گرفته او را مرخّص کرد که از خود جا بسازد و پونیاتوسکی را در هر جزو آزار میکرد
هر وقتیکه بخانه می آمد نزد خود راه نمیداد و بیحرمتی میکرد و در بندر هم امر شارل را مغشوش کرد اخراجاتش نمیرسید

کسی بحکم او گوش نمیداد و خواهش او هیچ جه بعمل نمی آمد پونیاتوسکی بشارل نوشت که باعث کم التفاتی وزیر حیثیت شارل
جواب فرستاد و حکم کرد که خیانت وزیر را نوشته بسلطان بدهد قرار سلاطین روم این است که خود هیچ جه بکار
دولت نمیرسند همه امور با دست صدر اعظم تمام میشود قراری دارند که سلطان هر روز جمعه مسجد میرود در آن روز
اگر کسی عرضی داشته باشد عریضه نوشته در دست نگاه میدارد کم اتفاق می افتد که سلطان عریضه را از دست
عارض بگیرد و خود بعرض او برسد اکثر اوقات عارض را با عریضه نزد وزیر میفرستد وزیر نیز با صاحب عریضه
کردار کج و گفتار لج پیش گرفته امر بیچاره را بیشتر از سابق ضایع و عاطل میکرد و نظر بآن احتمال که سلطان عریضه را
پیش وزیر میفرستد کسی جرأت عریضه دادن بخدمت سلطان نداشت مگر کسیکه از سلامتی جان و سامان
کار خود دست کشیده باشد پونیاتوسکی هرچه تلاش کرد که مطالب خود را بسلطان برساند ممکن نشد اگرچه یاوه الده
شاه را داشت و والده سلطان نیز با وزیر بسیار بد بود ولیکن او نیز جرأت نمیکرد علی پاشا بمرتبه صاحب تسلط
بود که بجز سلطان همه کس از او میترسید و سلطان نیز تا اذن و رخصت از او نمیگرفت آب نمیخورد پونیاتوسکی با اینکه
از همه اینها اطلاع داشت باز چنان بتنگ آمده بود که مطالب خود را نوشته بیکنفر از اهل روم پول زیاد داده
راضی نمود بر اینکه روز جمعه عریضه را بنظر سلطان برساند آن شخص نیز مردی بسیار فقیر و مفلوک بوده از جان خود گذشته
عریضه را در مسجد بنظر سلطان رسانید سلطان عریضه را گرفت و بعد از خواندن هیچ جه جواب نداد بعد از دو سه
روز پونیاتوسکی عریضه دیگر نوشته آنرا نیز بزور پول جمعه آینده بنظر سلطان رسانید این دفعه سلطان در عوض
جواب مطالب بیست و پنج رأس اسب نجدی بسیار خوب با نامه مهربانی نزد پونیاتوسکی فرستاد که بشارل
برساند پونیاتوسکی دستخط را خوانده دید که جواب مطالب او هیچ نه از لا و نعم نپرداخته است چون چاره دیگر نداشت
بهمان نامه و اسبان ارمغانی را بفرستاد و از قراریکه پونیاتوسکی نوشته یکی از آن اسبها سواری خود سلطان
بوده که جمیع اسبابش حتی ابرو رکابش طلا بوده است چون علی پاشا ازین احوالات اطلاع یافت او نیز پنج رأس
اسب همراه اسبان سلطان بفرستاد شارل با کمال احترام اسبان سلطان را پیشواز نمود و قبول کرد لکن پنج
اسب وزیر را برگردانید و باز پس فرستاد و کاغذی بدین مضمون بوزیر نوشت که من از جانب دشمن خود تعارف
قبول نمیکنم تو که الآن دشمن من هستی و تقلب بمن کردی چرا بمن تعارف میفرستی چون این خبر بعلی پاشا رسید
زیاده از حد تغیر کرده بصدد تلافی این حرکت شارل بر آمد ولی خدا نخواست و دمار از خویشتن در آمده بزودی
تمام شد در آن ایام کومورلو اوغلی علی پاشا نام دیگر در پیش سلطان احمد بود و سلطان میل زیاد باو داشت
مشار الیه پسر زغال فروشی بود سلطان احمد دویم عموی سلطان احمد سیم در قرب شهر ادرنه در میان جنگل وی
دیده بحرم خانه خود آورده غلام بچه کرده بود بعد از وفات سلطان احمد دویم سلطان احمد سیم زکاوت و فراست

لاونعم
نه وبا

ترکی
کومورلو اوغلی
پسر زغال
فروش

او را پسندیده بتربیت و ترقّی او میپرداخت و نظر محبّت باطنی همواره دل بمحبّت او میگماشت اتّفاقاً این علی پاشا
با علی پاشای وزیر مدّعی گشته باتّفاق چند نفر از اعیان و دستیاری او در سلطان خیانت و خسران وزیر را
در پیشگاه سلطان ثابت و مدلّل کرده سلطان نظر بوثوق و حسن ظن بسیاری که بعلی پاشای مدّعی داشت چورلولو را معزول
و کوپرلو اوغلی را بجای او منصوب نمود مشار الیه مردی چیز فهم و صاحب مدرکی بود چون بمسند وزارت نشست
معروض سلطان نمود که امروز بر سلطان لازم و واجب و اهم آنست که در مهام دولتین سوید و روس اهتمام فرمایند و
بطریقی امور آن دو دولت را بگذرانند که سایر دول حمل بر تحسین نمایند اوّلاً از دولت روسیّه تا بحال حرکت
خلافی نسبت بشما ظاهر نشده است تا شما مجبور شده بجنگ ایشان سبقت نمائید ثانیاً شرل دوازدهم دولت
سلطان اعظم شمرده و بخدمت ایشان پناه آورده است اکنون بر سلطان لازم است که در انضباط کار او اهتمام
فرمایند پس عرض کرد که مبلغی بشرل التفات فرمایند تا باسلامبول بیاید و از آنجا براه نمسا بولایت خود مراجعت نماید
و با دولت روس هم تا خلافی ندیده اید دوستی نمائید سلطان احمد عرض وزیر را قبول کرد و کاغذی بشرل نوشتند
که باسلامبول بیاید و ما یحتاج خود را از دولت عثمانیّه بگیرد و از راه نمسا که با دولت روم دوست است بمملکت خود مراجعت
کرده در کمال آسودگی و استراحت بسلطنت بنشیند و غافل از آنکه شرل با آن غرور چگونه میتوانست که تکلیف دولت
عثمانیّه را بعمل آورد یا بچه رو و کدام آبرو میتوانست بمملکت خویش برود با همان مذلّت و سوء احوال او صد مرتبه بهتر میدید نسبت
از آنکه بی دست آویز بولایت خود مراجعت نماید پس خواهش سلطان را قبول نکرده نامه در جواب سلطان نوشت
که روزی خواهد رسید که از این تکلیف پشیمان خواهید شد لکن آنوقت دولت روس تسلّط یافته در قوّه احدی نخواهد
بود که چاره نماید شرل تا مدتیکه در بندر خوابیده بدین خیال مشغول بود که دولت روم را بجنگ و عداوت دولت
روس تحریک و تحریص نماید از سمت دشمنان او فرصت یافته میخواستند که بالکلیّه دولت سوید را تمام نمایند
چنانچه ویرا در هر حال مجال جنگ و قتال محال باشد و دست او از همه جا کوتاه بشود از آنجمله اوگوست بعد از جنگ
پولتاوا باز با پطر کبیر ساخته دوباره پادشاه پولند شد و ستانیسلاس بعد از آن همه زحمت و مرارت از پادشاهی دست
کشید از یکطرف پطر کبیر میدانرا خالی دیده هرچه در قوّه میداشت از ممالک سوید تصرّف میکرد و از یک سمت دولت
دانیمارک عهدنامه خود را با شرل فراموش کرده بنای جنگ گذاشته بود مملکت سوید بی صاحب مانده چنانکه یکدولت
بزرگ در قوّه نداشت که تدارک دو هزار لشکر را ببیند و رعیّت نیز اطاعت بدولت نمیکرد بزرگان ملّت مجبوراً
از هر چیز دست کشیده بودند و میدانستند که پادشاه دانیمارک بنا بعداوتی که پیش از این داشت تا پادشاه سوید را
بالمرّه تمام نکند دست نخواهد کشید و عنقریب نصف مملکت را دولت دانیمارک و نصف دیگر را روسیّه مالک
خواهند شد در بین این اغتشاش که جمیع اعیان دولت و بزرگان ملّت در کمال حیرت بودند و چاره نمیدانستند متشبّث

نام کیکلی از سرداران شرل بود و آن اوقات بجهت دیدن عیال خود مرخص شده بخانه می آمد وارد شد چون آشوب و
پریشانی مملکت را بدانگونه دید خودداری نکرده بعدالت خانهٔ ملت برفت و از بزرگان ملت خواهش نمود که فردای
آن روز قدغن نمایند که در شهر هر چه آدم چیزفهم و با غیرتست بعدالت خانه جمع شوند تا قراری با مر ملت بگذارند و چاره نمایند
که دولت ایشان بالمرّه منقرض نشود بزرگان ملت خواهش او را قبول کردند و جمله را در عدالت خانه احضار نمودند
ستنبوک چون مردم آن مجمع را موافق طبع خود بدید روی بایشان کرده با چشم گریان گفت که ای ملت سوید من هرگز
تصور نمیکردم که شما باین مرتبه بی غیرت باشید که دولت دانیمارک که سالهای دراز با ما خونی بوده اند مملکت ما را
خراب کنند و عیال و اطفال ما را اسیر نمایند و ما در خواب غفلت خسبیده و بمقام تلافی بر نیائیم مگر ما را چه شده
که قوّهٔ آنرا نداریم که از عهدهٔ چنان دشمن بیعرضه نتوانیم بر آئیم شما آن نیستید که با چهار هزار لشکر جمیع ممالک دانیمارک را
تصرّف کردید همین سخن سرداران ایشان از جدّی بر سر غیرت آورد که جملگی در میان عدالتخانه هم قسم گشتند که در زیر حکم ستنبوک
یا باتفاق کشته شوند یا اینکه مملکت را خلاص نمایند و در اندک وقتی بیست هزار نفر جمعیت حاضر شدند که زیاده
از دوازده هزار ایشان رخت نداشته هر کدام در آن ازدحام و اجماع عام اسبابی بدست گرفته آمده بود پارهٔ طپانچه و برخی
کارد و بعضی چوب داشت با آنهمه ستنبوک از کار خود مأیوس نگشته روانه شد لشکر دشمن تا بشهر هلسنبورگ تصرّف کرده در
هر جا ولایات سوید را تاخته تاراج میکردند در قرب شهر مزبور تلاقی فریقین اتفاق افتاد سردار سپاه سوید خواست که
لشکر دو روز آرام بگیرد و در روز سیم بنای جنگ بگذارد لکن سپاه سوید بمجرّد رسیدن بی آنکه حکمی از سردار برسد یا اینکه
بدشمن اخبار جنگ نمایند بمیان افواج دانیمارک بریختند در مدّت دو ساعت چنان گرم ستیز و آویز گشتند که تا حال
آنچنان جنگ را کسی نشان نداده است و دشمن را آن فرصت ندادند که تفنگ پر کرده خالی نماید و سر ایشانرا با کارد
و خنجر چون گوسفندان میبریدند بالاخره لشکر دانیمارک در مقابل ایشان دوام نکرده بنای فرار گذاشتند در آن جنگ
از صالدات فوج خاصهٔ پادشاه دانیمارک دو فوج بودند تنها ده نفر خلاص شد ما بقی را بالمرّه کشتند و مدّت
پنجروز پشت سر لشکر دانیمارک افتاده یک نفر از ایشان در ولایت سوید نگذاشتند بعضی را هلاک و برخی را بیرون
از خاکشان نمودند چون این خبر بشرل رسید آهی کشید سرداران عرض کردند که الحمد لله این خبر خبر خوشحالیست
چرا افسوس میخورید و آه میکشید در جواب گفت که از برای آن آه میکشم که کی باشد آن روز که من هم سپاه روس را اینگونه نمایم که یکی از
ایشان باقی نماند بالجمله چند روز بعد از ورود این خبر از اسلامبول خبر رسید که کومورلو معزول شده بالتاجی محمد
در جای او وزیر گشته است شرل از این مژده بیشتر از اول خوشحال شد چون میدانست که همواره قرار بر این است
که وزرا خلاف هم میکنند و یقین داشت که بالتاجی محمد خلاف کومورلو کرده جنگ را با دولت روس مصلحت
خواهد دانست بالتاجی محمد از قدیم در عمارت پادشاهی هیزم شکن بود و در عهد سابق دولت عثمانیه را قرار

نطق کردن ستنبوک در عدالتخانه سوید

بیعرضه بیکاره

ترکی کومورلو زغال فروش

ترکی بالتاجی هیزم شکن

براین بود که شاهزادها را محبوس میکردند سلطان احمد در عهد سلطنت عموی خود که در محبس بود همین بالتاچی محمد بخدمت او مشغول بوده ازین جهت سلطان احمد با او تعهد کرده بود که هرگاه که من سلطان شوم بر تو محبت خواهم کرد بعد از پادشاه شدن بر عهد خود وفا کرده منصب وزارت بر و التفات کرد و دختری از اندرون که سابقا خاصه خود بوده بدو داد چون بمرتبهٔ وزارت رسید مقرّبین هرگاه سلطان وی را گفتند که میل و خواهش با جنگ کردن با دولت روس است و ازین جهت وزرای دیگر را معزول و ترا باین منصب اختیار نمودیم هرگاه میل داری که در منصب خود برقرار شوی هر وقت سلطان در این باب با تو مشورت نماید باید جنگ را صلاح دولت بدانی بالتاچی تیز وعده کرد که موافق خواهش رفقای خود رفتار نماید چون چند روز ازین ماجرا گذشت سلطان او را نزد خویش طلبید و از و در باب جنگ با دولت روسیّه مصلحت خواست بالتاچی عرض کرد که جنگ کردن با کافر همیشه صلاح است تا که مسلمان شده ایم باید همواره با ایشان در جنگ باشیم سلطان جواب او را پسندیده حکم فرمود که تدارک دویست هزار نفر لشکر به بینند چون لشکر حاضر شد بالتاچی را نزد خود خواسته شمشیری مرصّع باو التفات نموده فرمود که این دویست هزار نفر را بدست تو سپردم و نیک و بد این سفر را از تو خواهم دید تا به بینم چه کار خواهی کرد اگرچه مورّخین سوید بالتاچی را مردی نافهم بقلم داده اند ولی الترمیکوید که اعتقاد من درباره او خلاف این است چون سلطان او را براین خدمت بزرگ مأمور کرد و شمشیر مرصّع بدو داد بالتاچی عرض نمود که اگر هیچکس نداند شما خود میدانید که از قدیم کار من هیزم شکنی بود و دست من ببالتا(؟) دومنی عادت داشت حالا که بجای بالتا حضرت سلطان شمشیر مرصّع ولینعمتی من التفات فرموده اند معلومست که بقدر مقدور سعی و تلاش خواهم کرد لکن اگر خلافی اتفاق افتد پیش از وقت عرض کرده ام که این کار کار من نیست سلطان از این جواب بالتاچی بسیار پسند آمده فرمود که من این دویست هزار نفر را بتو بخشیدم هر چه دولت میخواهد بکن که من بعد هرگز بخشی بر تو نخواهم کرد بالجمله در عهد قدیم دولت عثمانیه با هر دولت که قصد جنگ داشت ایلچی خصم را محبوس میکرد علی هذا ایلچی روس را محبوس کردند و بخان تاتار حکم فرستادند که او نیز جمعیت خویش را حاضر کرده مهیای قتال روسیّه شود خان تاتار در آن اوقات راه با شرل پیدا کرده دوست شده بود و چند دفعه عریضه در خصوص جنگ با دولت روس بخدمت سلطان نوشته بود چون آواز جنگ روسیه بگوش او رسید خواست که جمیع لشکر در بندر جمع شود تا همه بدانند که این جنگ از برای خاطر شرل میباشد لکن بالتاچی چون با شرل رابطهٔ نداشت حکم داد که لشکر اسلامبول و غیره از قرار ایام سابق جملگی در صحرای ادرنه جمع گردیدند صحرای مزبور جائی بسیار بزرگ و خوش هواست لاجرم بالتاچی محمّد در آنجا سه روز توقف کرده تدارک سپاه را انجام داد روز چهارم روانه شد پیش از آن هرگاه دویست هزار سپاه عثمانیّه مأمور یکسفری میشد کل روی زمین هراس میکرد و کسی در پیش روی ایشان قدرت مقابله و طاقت مقاتله نداشت لکن از روزیکه نظام بنا شد آن شجاعت سواره و پیاده سپا

ترکی
بالتاچی
هیزم شکن

بالتا
تبر هیزم شکن را
گویند

بخشی
بازخواستی

عثمانیه دیگر بکار نمی آید موافق بر آورد چهند ساله صافی ضمیر ده فوج نظامی مقابل بیست و پنج فوج غیر نظام است با اینهمه باز در همه وقت احتیاط در جنگ شرط است پطر کبیر سپاه خود را با نظام و سپاه عثمانلو را بالمرّه بی نظام دانسته یقین داشت که با جمعیت قلیل از عهدهٔ لشکر عثمانلو بسهولت بیرون خواهد آمد بالجمله چنانچه شارل در جنگ روسیه خبط کرد پطر نیز در ابتدای جنگ عثمانیه خبط نموده کار خود را ضایع کرد جنگ پروت را چون در تاریخ پطر کبیر بتفصیل نوشته ایم لهذا درین کتاب اکتفا بآن کرده ننوشتیم تفاوت جنگ پروت و پولتاوا این شد که دشمن شارل پطر بود و دشمن پطر بالتاچی پطر پادشاهی بود که خسارات و مرارات چند مرات از شارل دیده و اوقات خویش را سالیان دراز در دفع شر و رفع ضرر آن مصروف داشته و با هزار مصیبت فرصتی بدست آورده بود که بانتقام اینگونه دشمن قیام کند شاید که کار خویش را بطوری از پیش بر دو از دولت و سلطنت خود خاطر جمع کرد و بالتاچی وزیری بود که در تمام عمر خود یکدفعه لشکرکشی کرده و خواهش سلطان از وی این نبود که در آن جنگ پطر کبیر را اسیر و دستگیر کرده باسلامبول ببرد بلکه نهایت مقصود او از آن جنگ استرداد ولایاتی بود که پطر از دولت روم تصرف کرده بود بالجمله چون بالتاچی محمد ملاحظه کارهای خویش کرده دید که منظور پادشاه خود بطور دلخواه بعمل آمد مصالحه را قبول کرد مورّخین سوید نوشته اند که بالتاچی در روز پروت چنان بی غیرتی کرد که هیچکس نکرده بود هرگاه دو ساعت دیگر تأمّل مینمود پطر را با تمام لشکرش اسیر میکرد فی الحقیقه پطر کبیر در مکانی بسیار بد گیر کرده بود و هیچ امید خلاصی نداشت لکن بسیار اتفاق افتاده که سپاه وقتیکه از هر طرف نا امید گشت فرجی روی میدهد در این مقام این توقع را از بالتاچی نباید کرد که چرا شکار گرفته را از دست بداد هرگاه خود سلطان روم در آن جنگ میشد در چنین وقت از برای او بی غیرتی بود لکن هیزم شکن را بحثی وارد نباید و از آن مصالحه نقصان و استنباط نمیشود زیرا که آنچه حکم دولت خود بود زیاده از آن بعمل آورده باکمال آبرو مراجعت نمود

فصل ششم در بیان توقف شارل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکرکشی دولت دانیمارک بممالک سوید و جنگهای دیگر که در مدّت توقّف شارل در مملکت روم اتّفاق افتاد

در هنگامیکه لشکر روم اطراف سپاه روس را گرفته جای حرکت از برای روسیه نمانده بود پونیاتوسکی کاغذی از اردوی عثمانلو بشارل نوشت که هرگاه میل داری که دشمن خود را از روز جنگ بروا بد حالت تر ببینی بتعجیل تمام تشریف بیار و تماشا کن چون این خبر بشارل رسید با هشت نفر جوان دلاور که همیشه در خدمتش بودند از بندر روانه شده شب و روز را یکی کرده خود را بصحرای جنگ برسانید که دشمن خویش را در اسوء احوال دیده خوشحال شود لکن وقتی رسید که مصالحه از طرفین تمام شده لشکر روس مراجعت میکرد از مشاهدهٔ این اوضاع احوال شارل دگرگون شد

ونفهمید که چه کار بکند چون میخواست که داخل اردوی عثمانلو بشود و آب رودخانه طغیان داشت از این جهت میبایست
ده فرسنگ بالا رفته از پل بگذرد شرل از بسکه تعجیل داشت خود داری نکرده اسب خود را برودخانه پروت زد و در بین
رودخانه کم مانده بود که غرق شود و در آن سمت سپاه روس بود که بیرقشند شرل از میان ایشان عبور کرده باردوی
عثمانلو رسید و چادر پوینا توسکی را پرسیده در آنجا پائین آمد و با کمال تغیر از مشار الیه پرسید که چگونه مصالحه
کردند پوینا توسکی تفصیل آنرا بیان نمود شرل بعد از اطلاع بسرعت تمام بمنزل بالتاجی محمد رفت همینکه از در
وارد شد با کمال کج خلقی و غیظ گفت که چگونه خجالت نکشیده بی اطلاع من چنین مصالحهٔ بی ثمر اقدام کردی
پاشا گفت که من چنانچه بجنگ مأمور بودم همچنان در مصالحه مختارم شرل گفت وقتی که خصم را در کمند خود دستگیر
یافتی دیگر چه مصالحه با وی داشتی وزیر جواب داد که قانون اسلام این است و مذهب مسلمانان چنین که کسی که برما
پناه آورد و التجا نماید و تمنائی بکند باید خواهش او را بی مضایقه بعمل آوریم شرل از جواب بالتاجی زیاده از حد
تغیّر کرده در چادر او لحظهٔ دراز شد بعد برخاست و از همانجا سوار شده دوباره به بندر مراجعت نمود طالع شرل
دیگر برگشته بود روز ورود به بندر دید که آب رودخانهٔ نیستر جمیع خانهائیکه ساخته بود خراب کرده است و از کسان او
از همه جهت چهل نفر باقی مانده همه رفته بودند شرل خود را بوارنیزا نام دهی که در سه فرسنگی بندر بود کشید و از
یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که از برای او خانهٔ از سنگ بسازد که از آسیب و مضرت آب و آتش محفوظ باشد
یوسف پاشا سه باب خانه حکم کرد که از برای او ساختند و اوضاع خانه را نیز موجود کردند تا اینکه شرل با کسان خویش در
آنجا منزل نمود چون بالتاجی باسلامبول رسید و از رفتار شرل رنجیده در پیش خویش مصمم شد که او را از خاک روم
بیرون کند لهذا بحضور سلطان عرض کرد که ماندن شرل در خاک روم هر روز مایهٔ فساد خواهد بود باید او را روانه کرد
سلطان روم در جواب فرمود که تو مختاری خود میدانی هرگاه مصلحت است روانه کن ولی بطریقی که از ما نرنجد وزیر
چون اینگونه مرخصی از سلطان گرفت همانروز ایلچی نمسا را بپیش خود طلبیده باو سپرد که بدولت خود بنویسد که دولت
روم میخواهد شرل را با حرمت و عزت روانهٔ ولایت خود نماید و عزم دارد که از خاک نمسا بمملکت خود مراجعت کند و
از شما توقع داریم که هنگام ذهاب و از آنجا بخدمت او فیض یاب شده لازمهٔ احترام را دربارهٔ او بعمل آورید و
از آنطرف یوسف پاشا را که با شرل دوست بود معزول نمود اسمعیل پاشا که یکی از منسوبان و نیکخواهان خویش بود
پیش کشیده بحکومت بندر منصوب کرد که هرچه حکم کند بی چون و چرا بعمل بیاورد بالجمله بعد از ورود اسمعیل پاشا
ببندر کاغذ دولتی بشرل نوشته همراه یکنفر پاشا روانه کرد که رفته حکماً شرل را از بندر روانهٔ اسلامبول نماید
که از آنجا بمملکت خود برود چون فرستادهٔ بالتاجی ببندر رسید نزد شرل آدم فرستاد و پیغام داد که از جانب
دولت خود کاغذ و احکام آورده باید بخدمت ایشان رسیده جواب بگیرم شرل چون از عداوت بالتاجی

اطلاع داشت جواب او را چنان داد که پیش از وقت دانسته باش اگر در حضور من بقدر سر موئی بیحرمتی نمائی و پا
از قانون ادب بیرون کنی سر از تنت جدا خواهم کرد آگاه باش تا از حد خود تجاوز نکنی رومیه کلاً از احوالات
شارل اطلاع داشته میدانستند که او هرگز دروغ نمیگوید سخنی که از دهن او بیرون آمد همانست لهذا فرستادهٔ
بالتاجی چون بحضور شارل رسید از بیم جان خود حرف دیگر نزده همان کاغذ دولتی را داد و برگشت شارل خود
نیز التفاتی باو نکرده یکی از سرداران خود فرمود که جواب کاغذ پاشا را بنویسید فرستادهٔ بالتاجی دید که شارل
از آنکسان نیست که قدرت حرف زدن در حضور او بخواهد داشت ناچار جواب کاغذ را گرفته مراجعت کرد بالتاجی
بعد از شنیدن جواب شارل حکمی علیحده بعهدهٔ اسماعیل پاشا فرستاد که چشم شارل را بترساند و بهر طور باشد او را
از بندر بیرون کند اسماعیل پاشا مدتی که حاکم بندر بود از احوالات شارل خبردار شده میدانست که او در عالم ترس و واهمه
نفهمیده است خواست که بطریق استمدادی خواهش بالتاجی را بعمل آورد روزی نزد شارل رفته با کمال ملایمت عرض
کرد که ماندن شما دیگر در اینجا بی مصرف است دولت روم میخواهد که شما را با آبرو روانه کند شما هم باسلامبول تشریف
ببرید هرگاه مطلبی داشته باشید گذرانیدن در آنجا آسان تر است شارل در جواب فرمود میدانم که بالتاجی ترا بر این
واداشته که اینگونه سخنان در حضور من بگوئی از این سبب کاری با تو ندارم تو باعیان دولت بنویس که من تا
از سلطان صد هزار لشکر نگیرم و بالتاجی را از وزارت معزول نکنم دست نخواهم کشید و از اینجا بجائی حرکت
نخواهم کرد هر کس در قوه دارد مرا از اینجا بیرون کند اسمعیل پاشا سخنان شارل را بدین تفصیل بوزیر بنوشت چون
مشار الیه دید که او را بزور حرکت دادن در قوهٔ هیچکس نیست لهذا بمقام اذیت وی در آمده خواست که
او را با قطع کردن اخراجات از آن صفحات بیرون نماید و مخارج شارل از جانب دولت کلی بود گماشتگان
خویش را قدغن کرد که بخود و نوکران شارل حبه و دیناری از بابت مخارج ندهند و در جمیع عرض راه از بندر تا
باسلامبول حکم نمود که نوشتجات شارل را در هر جا که به بینند بگیرند و نگذارند که کاغذی بسلطان برسد
بالتاجی میدانست که بدگذرانیدن شارل خلاف رای سلطان است چون شارل از آن وقایع اطلاع یافت
تغیر کرده بناظر خویش حکم نمود که از سابق هرچه مخارج قرار بود بعد از این دو مقابل آن خرج کند از نوکران شارل
کسی آن جرأت نداشت که در جواب او صراحةً بگوید که ما تنخواه را از کجا بیاوریم ناظر مجبور بود که از مردم با
معاملهٔ زیاد پول قرض کرده اخراجات را موافق خواهش شارل راه اندازد لهذا در مدت قلیل مبالغی خطیر قرض
کردند و پونیاتوسکی در آن اوقات در اسلامبول بود و از بدگذرانی شارل اطلاع داشت و میخواست که چاره بجنبد
پس عریضهٔ بدین مضمون نوشته بسلطان روم رسانید که بالتاجی با دولت روس متفق القول گشته و تنخواه
زیاد از پطر گرفته است از آنجهت بود که پطر را از جنگ لشکر روم خلاص کرده بنای مصالحه گذاشت و نظر بدوستی

دولت روس برخلاف رای سلطان همواره بصدد اذیت شارل برآمده و اخراجات او را بالمره مقطوع کرده است
و تفصیل گذارشات بالتاجی پاشا را شارل در آن عریضه معروض داشت سلطان هم در آن اوقات اندکی از
بالتاجی بی میل شده بود زیرا که در مصالحهٔ پروت با پطر کبیر قرار داده بودند که کلیدهای شهر آزوف را بدولت
روم تسلیم کند و در آن خصوص اهمال و تأخیر را موقوف نکنند آن اوقات مدت یکسال از جنگ پروت
گذشته بود و هنوز پطر سپاه خود را از شهر آزوف بیرون نکرده هر روز بهانهٔ طول میداد سلطان روم هر وقت
کلیدهای آن شهر را از بالتاجی میخواست مشار الیه سرهم بندی میکرد از این سبب سلطان از بالتاجی بدگمان شده
بود عریضهٔ پونیاتوسکی و سایر سخنان دشمنان بالتاجی علاوه گشته سلطان بالمره کم التفات شد و او را خاین دولت
خود دانست و نظر بخدمات او از کشتن او بگذشت ولکن وزارت را از دستش بگرفت و او را از اسلامبول
بیرون کرد پاره مورخین سوید نوشته اند که باعث معزولی او این شد که در خزانهٔ بالتاجی انگشتر کترین و جواهرهای
دیگر پیدا شد که در هنگام مصالحه از دولت روس گرفته بسلطان نشان نداده بود حقیقت این مطلب بما
معلوم نیست اینقدر میدانیم که بالتاجی از وزارت افتاده و یوسف پاشا در جای او صدر اعظم شد این یوسف پاشا در
مملکت روس متولد شده و شش ساله بود که در جنگ اول روسیه با روم اسیر رومیه گشته یکنفر سرباز او را فروخته
بود باندرون سلطان و در آنجا بامرور ترقی کرده باین مرتبه رسید چون یوسف وزیر شد دولت روسیه فهمید که
در حقیقت باعث عزل بالتاجی شهر آزوف بوده یوسف از ترس خود آنچه در قوه دارد خواهد کرد که شهر مزبور موافق
عهدنامه بتعجیل بدولت روم تسلیم شود هرگاه روسیه شهر مزبور را تسلیم نکند محتمل است که شارل رای سلطان روم را گردانیده
دوباره بنای جنگ شود پطر کبیر پیش دستی کرده شهر آزوف را خالی نمود و کلیدها را بیوسف پاشا فرستاد و با او
بساخت که دیگر دست شارل بجائی بند نشود یوسف پاشا چون امر آزوف را تمام کرد در نظر سلطان معتبر شده با
ایلچی دولت روس دوست گردیده این هم مانند بالتاجی بمقام گردانیدن رای سلطان درآمد که نگاهداشتن چون شارل
صاحب جرأتی را در خاک روم خلاف عقل است باید بهر طریق باشد او را از خاک روم بیرون کرد تا اینکه دولت
آسوده شود سلطان احمد با اینهمه اصرار و ابرام سفرا و وزرا باز نمیخواست که شارل از مملکت او به بیحرمتی بیرون برود
پس بدست خود نامه نوشته یکنفر نوکر مقرب خود را مأمور کرد که روانه بندر شده نامهٔ سلطان را بشارل برساند تا شارل
باکمال اطمینان و خوشحالی از مملکت روم برود ترجمهٔ نامهٔ سلطان بدین قرار است که غرض از تحریر این نامه معلوم کردن
این مطلب است که منظور ما دربارهٔ شما چیست دولت روسیه صدمات و حملات لشکر ما را هنوز فراموش نکرده
پیش از آنکه دوباره حکم لشکرکشی بسوی ممالک ایشان بفرمائیم آنچه حکم و منظور ما بود همه را بعمل آورد از آنجمله تا این وقت
شهر آزوف را برامنای دولت عثمانیه تسلیم نکرده بود این دفعه بوساطت سفرای دول فلمنک و انگلیس که پیوسته با

صورت مکتوب سلطان بشارل دوازدهم

دولت

دولت ما دوست بوده اند شهر مزبور را التسلیم نمود علاوه بر این امنای دولت ما را خاطر جمع کرده اند که بعد ازین خلاف
عهدنامهٔ دولتین رفتار نکنند و استدعای دوستی و مصالحه نمودند ما نیز خواهش ایشان را قبول کرده حکم دادیم
که دوستی مابین دولتین برقرار باشد علی هذا حکم کردیم که حاکم بندر و خان قرم مشغول تدارک سفر سرکار شما باشند
که انشاء الله این زمستان از راه پولند زمین بممالک خود مراجعت فرمائید شما نیز بکسان خود قدغن نمائید که در
بین راه با مردم خلاف قاعده و رفتار بی فائده ننمایند و بجهت اینکه در این سفر از برای وجود شما خوش بگذرد و با
عزّت و احترام تمام تشریف ببرید لازمهٔ تدارک و مخارج شما را مهیّا و انجام خواهیم کرد و لشکری نیز در بندر حاضر
خواهد شد که در این سفر با نجام خدمات شما پرداخته لوازم جان فشانی بعمل آورد و در هر باب دوستی ما را در
بارهٔ خود خاطر جمع باش که بعد ازین در هر کار از جانب ما امداد و اعانت خواهی دید منتظریم که همواره بارسال رسائل
و اظهار مطالب مناهج دوستی را تجدید فرمائید تحریرا فی ۱۴ شهر ربیع الاوّل ۱۱۲۴ هجری همین دستخط را احمد
آقا نام نوکر محرم سلطان پیش شارل آورد شارل چون دستخط را ملاحظه کرد و از مضمون آن اطلاع یافت در جواب
سلطان نوشت از روزیکه من بمملکت شما وارد شده ام از الطاف و اشفاق شما نهایت رضامندی و غایت امتنان
و خرسندی دارم حال که میفرمائید من بولایت خود مراجعت نمایم بسیار خوب لکن شما اطلاع ندارید که عبور
من با لشکر جزئی از خاک پولند غیر ممکن است و اعیان دولت امر را بر شما مشتبه کرده اند که موافق عهدنامه پروت دولت
روس سپاه خود را از خاک پولند بالمرّه کشیده است اکنون من خبر دارم که لشکر روس در سرحد مزبور بیشتر از سابق
گشته اند مورّخ گوید اگر حقیقت مطلب را بنویسم که سلطان روم ازین فقره اطلاع نداشت بسیاری از مردم
تعجب خواهند کرد ولی اگر کسی از اوضاع سلاطین روم مطّلع باشد میفهمد که هرگز حرف راست بگوش ایشان نمیرسد
قرار سلاطین روم این است که خود بهیچ چه با مور دولت مدخلیّت ندارند و وزیری قرار میدهند و اختیار کل امور را
بدست او سپرده خود پیوسته بعیش و طرب مشغول میشوند و وزرا نیز بخواهش نفس خویش سعی و تلاش مینمایند که از برای
خود دوست جمع کنند که در وزارت برقرار شوند و دولتی بینهایت گرد آورند تا بعد از وزارت بخوشگذرانی
در رفاهیت مشغول گردند و کسانیکه مقرّبان سلطان هستند از دو قسم بیرون نیست یا با وزیر دوست میباشند یا
دشمن اگر دوستند معلوم است هرچه او بکند در خدمت سلطان تصدیق خواهند کرد و اگر دشمن او یند شب و روز در
خرابی او خواهند کوشید پس در هر دو صورت راست ممکن نیست که بگوش سلطان برسد جمیع کارها بر او مشتبه کرده
خوب را بد و بد را خوب در نظر او بجلوه خواهند داد با این اوضاع سلطان روم چگونه میفهمد که لشکر روس از پولند
بیرون رفته یا نرفته و وزیر نیز چون پیوسته بکار خویش مشغول است حقیقت امور خارجی را نمیداند که بسلطان
معروض بدارد زیرا که دولت عثمانیه کسی را نیز بدول خارجه نمیفرستند تا از اوضاع ایشان اطلاع بهم رسانند

صورت مکتوب شارل بخدمت سلطان احمد ثالث

رفاهیت آسودگی

حقیقت مراتب را بنویسید همیشه اخبارات را از سفرای دول خارجه که همواره در اسلامبول هستند می شنوند خبر که
دشمن بدهد و حرفی که دشمن بگوید معلوم است که چه قدر نزدیک بحقیقت خواهد بود مورخ گوید که هر یک از حکما باعث خرابی
دولت عثمانیه را یک چیز دانسته اند و اکثر میگویند سبب انقراض دولت عثمانلو همان سفرا است که از جانب دول خارجه
در اسلامبول نشسته بامور جمیع امنای دولت را بدست آورده بوساطت ایشان منظور دولت خود را از پیش میبرند
و دولت عثمانلو بر خلاف ایشان از کار خود غفلت کرده از تدابیر دول یکسر غافل و بی خبرند روزی خواهد رسید که
از خواب بیدار گشته افسوس خواهند خورد و دست حسرت بدندان حیرت خواهند گزید لکن آن وقتی است که کار از کار
گذشته چاره و خلاصی نخواهد بود و میگویند هرگاه این دولت دوام بیاورد و باقی بماند نه از قوت خود خواهد بود بلکه دول
دیگر فیما بین خود هر کدام خیال علیحده داشته مصلحت چنان خواهند دانست که اسم این دولت باقی باشد چون
سلطان احمد کاغذ شرل را بخواند تعجب کرد که چگونه دولت روس خلاف عهدنامه کرده خود در این مدت خبر نداشته
همان ساعت یکنفر از معتمدان خود روانه پولند کرد که رفته آنچه بچشم خود ببیند برودی معروض بدارد مشار الیه بعد
از مشاهده عرض کرد که آنچه پادشاه سوید بخدمت شما نوشته جملگی راست بوده دولت روس لشکر خود را در خاک
پولند بیشتر از پیشتر کرده است چون این خبر بسلطان احمد رسید خواست همان روز گردن وزیر را بزند علی کومورلو
که تقرب تمام در خدمت سلطان داشت و با وزیر دوست بود سلطان را مشتبه کرده که وزیر از این حکایت بیخبر بوده است
حال هر چه بفرمائید آن طور خواهد کرد سلطان از کشتن او گذشته همان روز بحبس ایلچی روس مثال داد و احکام بجمیع
ممالک خود فرستاد که تدارک دویست هزار نفر لشکر را دوباره ببینند و خود روانه شهر ادرنه شد که در آنجا
بتعجیل امر لشکر را تمام کند در این اوقات اوگوست پادشاه پولند نیز ایلچی با تدارک و اوضاع تمام روانه اسلامبول
کرده بود که پیشکشی بخدمت سلطان بیاورد چون ایلچی اوگوست داخل سرحد عثمانلو شد سلطان حکم کرد که او را
نیز گرفته محبوس نمایند چون این اخبار بدولت روس رسید مضطرب گشته در خفیه کس نزد وزیر اعظم فرستاد
که عاقبت این کار چگونه خواهد شد وزیر با علی کومورلو مصلحت کرده دولت روس را خاطر جمع نمودند که این همه غیظ و
حرارت نقل و حکایت خواهد شد تشویش نکنند که ما خویش رفع این غائله را خواهیم نمود بالجمله در هنگامیکه
سلطان در شهر ادرنه مشغول تدارک بود بامور علی کومورلو و یوسف پاشای وزیر خیال سلطان را زدند که این همه
اخراجات چه ضرور شده دولت روس باز آنچه خواهش شما ست بعمل می آورند جمعیتی که در پولند زمین
دارد همه را بسرعت تمام بولایت خود خواهد کشید بخت سلطان از این مقالات امتناع داشت بعد کم کم
گوش او پر شده سخنان ایشان را بسمع قبول اصغا نمود و بنای مصالحه شد علی کومورلو و وزیر اعظم که طرفدار و دوست
دولت روس بودند میدانستند که باعث این فسادها شرل است لهذا در این مصالحه قرار دادند که بعد از این شرل در

در خاک عثمانلو نماند هنگام بممالک خود مراجعت نماید سلطان احمد چون وعده کرده بود که شرل بطور خوبی از خاک خود
روانه کند لهذا فرمود بشرطی او را از ولایت خود بیرون میکنیم که ایلچی روس و پولک در اینجا مرا خاطر جمع کنند که شرل از
ولایت ایشان بطور سلامت و خوشی خواهد گذشت و ایشان خود در پیش من بطریق گرو بمانند چنانچه اگر چیزی
بسر او بیاید تلافی خون او را از ایشان بگیرم هر دو ایلچی قسم خورده التزام دادند که اگر خود شرل در ممالک ایشان
هنگام عبور جنگ و شرارت نکند کسی با او کار نخواهد داشت و اگر آسیبی باو برسد سلطان در عوض او گردن ما را
بزند بعد از آنکه سلطان خاطر جمع شد و از طرفین عهدنامه نوشتند سلطان عزیمت جنگ را موقوف کرده باسلامبول
مراجعت نمود و روز ورود نزد پاشای بندر خبر فرستاد که چگونگی را بشرل پیغام دهد پاشا حسب الحکم نزد
شرل رفته آنچه در ادرنه اتفاق افتاده بتفصیل عرض کرده گفت که بعد ازین خاطر جمع روانهٔ مملکت خود بشوید چندی
پیش از رسیدن این خبر از اسلامبول کاغذی از وزیر اوگوست که بخان تاتار نوشته بود بدست شرل افتاد باین
مضمون که اگر بحیلتی شرل را گرفته بدست لشکر ما بدهید در عوض این خدمت هرچه خواهش داشته باشد پادشاه پولند
از شما مضایقه نخواهد کرد شرل ازین کاغذ بسیار مشوش بوده نمیدانست که بسلطان روم چه جواب بدهد هرگاه
میگفت نمیروم میدانست که دولت عثمانلو از او خواهد رنجید و اگر میرفت میترسید که مبادا او را دست بسته
بدست دشمن خود بدهند بعض مورخین نوشته اند که کاغذ مزبور را جعل کرده بودند که شرل هراس کرده از ممالک
خود بیرون نرود و دولت عثمانیه از او رنجیده او را حکماً بیرون کند دلیلی که برای این آورده اند این است که اوگوست هرگز
راضی نمیشد برای اینکه شرل را دستگیر نماید و در عوض آن ایلچی او را سلطان روم در اسلامبول بقتل رساند لکن این
دلیل نیست زیرا کسی که بزور پول از خان تاتار شرل را میگرفت میتوانست از دولت عثمانیه نیز ایلچی خود را بگیرد بالجمله
حقیقت این مطلب بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که شرل از تشویش اینکه مبادا دستگیر خصم خود بشود بهانه میجست
که از خاک عثمانلو بدر نرود در جواب پاشا گفت که من مبالغ کلی قرض دارم هرگاه دولت روم صد و بیست هزار تومان
وجه نقد بمن ندهد روانه شدن من مشکل خواهد بود پاشا نیز این جواب شرل را بدولت خود نوشت چون این خبر بصدر اعظم
رسید زیاده از حد خوشحال گردید گمان او چنان بود که با این دستاویز شرل را تمام خواهد کرد فی الفور خدمت سلطان
رفته عرض نمود که با این همه التفات خواندکار ملاحظه بفرماید که شرل چگونه رفتار میکند اکنون که بهانهٔ دیگر در دست
ندارد بفکر مداخل افتاده است سلطان روم بجای آنکه تغیّر فرماید در جواب وزیر فرمود که این مبلغ قابل نیست از اسم دولت
ما بسیار دور است که از مهمان خود چنین مبلغ جزئی را مضایقه کنیم حکم فرمود بیست و پنجهزار تومان نیز علاوه کردند
صد و چهل و پنجهزار تومان بفرستید که شرل با رضامندی و خوشحالی از خاک روم روانه شود فرمان بعهدهٔ خان تاتار و
پاشای بندر صادر گشته چاوش باشی مأمور شد که همراه فرمان تنخواه به بندر برود تا اینکه شرل معطلی دیگر نداشته بتعجیل روانه

صورت فرمان سلطان بپاشای بندر و خان تاتار

تو دمضمون فرمان این است چون نوشته بودید که مهمان ما شرل دوازدهم پادشاه ممالک سوید ایّام توقّف در مملکت ما
اندکی قرض بهم رسانیده از آن سبب لنگ و تأخیر در مراجعت او بمملکت خود واقع گشته و مبلغی از ما خواهش کرده
بودند علی هذا مبلغ بیست و پنجهزار تومان دیگر بر آن مبلغ افزوده صد و چهل و پنجهزار تومان همراه محمّد پاشای چاوش
باشی روانه فرمودیم که انشاءالله بعد از رسیدن آن مهمان عزیز ما را زیاده معطّل نداشته با کمال عزّت و احترام
تمام روانهٔ مملکت خود نماید و در باب عرض راه چنین قرار دادیم که شما و خان تاتار لازمهٔ دقّت و اهتمام را نمائید تا در
ممالک پولند نیز از برای مهمان عزیز ما خوش بگذرد و حادثه روی ندهد که خلاف عهدنامهٔ دولتین پولند و روم باشد
اگر چنانچه بقدر سر موئی در عرض راه بپادشاه ضرر و خسارت برسد و اگر راهی بوجود او راه یابد در ازاء آن ما از روزگار
ایلچیان و سرح پولند خواهیم در آورد قرار دادیم که در بلدان عرض راه آنچه سزاوار پادشاهانست بهمان قرار با عزیز
مهمان ما سلوک و رفتار نمایند و نیز اعلام میداریم که شما و خان تاتار هر دو با لشکر بسیار در رکاب ایشان مشغول انجام
خدمات او گشته تا بکمال وقار و آرام بسرحدّ ممالک خود برسد اگر خدا نکرده در بین منازل آسیب و چشم زخمی بر وجود
ایشان برسد یا حرکت خلافی از هر کس صادر شود جمله را از چشم شما خواهیم دید و نیز بدانید که هرگاه موافق دلخواه ما او را
صحیح و سالم بمنزل خود برسانید مراحم خسروانه و عطوفات ملوکانه در حقّ شما صد هزار بار خواهد افزود تحریراً فی ثانی
شهر شوّال سنهٔ ۱۱۲۴ هجری بالجمله چون محمّد پاشا با فرمان و تنخواه وارد شهر بندر شد پاشای شهر مزبور همانروز خبر بشرل
داد که آنچه از دولت علیه خواهش کرده بودید علاوه بر آن رسیده است و منتظر حکم سرکار شما هستیم که انشاءالله
بزودی روانه شویم شرل چون در آن اوقات کاغذ وزیر او گوست نزد سلطان فرستاده بود که بر ایشان معلوم شود
که دشمنان چه خیال دارند و چگونه با خان تاتار ساخته اند که او را گرفته محبوس نمایند لهذا منتظر بود که جواب از اسلامبول
برسد از این سبب بهانه میجست که چند روز دیگر توقّف نماید کسانیکه در خدمت ایشان بودند عرض کردند که ما در دست طلبکاران
تمام شدیم حال مردم شنیده اند که تنخواه از اسلامبول برای شما رسیده و میخواهید روانه بشوید از برای تنخواه خود مضطربند
بفرمائید که پول بگیریم و حق طلبکاران را بدهیم تا بفراغت مشغول جواب باشید شرل در جواب ایشان فرمود
که شما میدانید که من تا اکنون دخل و تصرّف در کار تنخواه و معامله نکرده ام حال نیز هرچه مصلحت میدانید آنطور نمائید من
شما را در این باب مختار کردم همینکه امنای شرل این جواب را از او شنیدند گروتسن نام خزانه دار او را نزد پاشا
روانه کردند که تنخواه را بگیرد و قرض طلبکاران را ادا نماید مشار الیه نزد پاشا رفته مطالبه نمود پاشا در جواب گفت که
من از جانب دولت حکم دارم که تا روز روانه شدن پادشاه سوید دیناری ندهیم روزیکه از رفتن ایشان خاطر جمع
شدم جمیع طلبکاران را احاضر نموده در یکساعت جمله را رد کرده بقیّهٔ تنخواه را بسرکار پادشاه می سپاریم و در رکاب
او روانه میشویم خازن گفت فرمایش شما درست است لکن ما در میان خود هزار گونه حساب و تدارک داریم هرگاه چند روز

پیش از روانه شدن تنخواه بما نرسد رفتن ما اشکال دارد هرگاه پادشاه نیز خواسته باشد که برود کسان او نمیتوانند بی
تدارک روانه شوند بالجمله پاشا بسیار تلاش کرد که پیش از روانه شدن تنخواه ندهد ممکن نشد بالاخره خازن بالطائف
حیل و دلائل موجّهه او را ساکت کرد که پیش دادن هیچ ضرری باو ندارد بلکه روانه شدن سرکار پادشاه آسانتر خواهد
شد پاشا ناچار مانده تنخواه را بخازن تسلیم نمود چون دو سه روز گذشت نزد شرل آمده عرض کرد که همه اوضاع
سفر حاضر و آماده است هر وقت میفرمائید روانه خواهیم شد شرل منتظر جواب کاغذ بود در جواب پاشا فرمود که من
هنوز نمیتوانم بروم باید بدولت روم بنویسم که صد و بیست هزار تومان دیگر از برای من بفرستند تا اینکه بجهت
اخراجات در عرض راه معطّلی حاصل نشود و بدنامی باسم من نرسد چون پاشا این سخن از شرل شنید بی اختیار اشک از
چشم بریخت شرل سبب گریه را از وی پرسید پاشا جواب داد که خانهٔ من خراب شد من حکم داشتم از جانب دولت
که تا روز روانه شدن شما دیناری ندهم بگفتهای خازن شما خاطر جمع شده تنخواه دادم فردا از برای این کار ریشهٔ
من از روی زمین کنده خواهد شد شرل فرمود که من در این خصوص بسلطان مینویسم و ایشان بجهت حرمت من
بحثی بر تو نخواهند کرد پاشا جواب داد که پادشاه ما این چیزها را نمیداند اگر تقصیری از کسی سر بزند بمحض شنیدن گردن او را
از تن جدا میکند اکنون چاره نیست مگر اینکه یکنفر از کسان خود بفرستید و نامه بسلطان مرقوم فرمائید شاید که در این
باب تقصیری بما وارد نیاورند و تنخواهی بجهت مصارف راه نیز از ایشان مطالبه کنید شرل استدعای پاشا را قبول
فرموده ساواری نام مترجم خود را روانه اسلامبول نمود و نامه بسلطان نوشت که شما مرا باطمینان تمام بمملکت خود
میفرستید از این جهت خان تاتار را همراه من روانه میکنید همان خان تاتار با من خصم بوده است و با اوکوست متفق و
دوست گشته که مرا بدست او بسپارد و بجهت دروغ نگشتن حرف خود که با پاشا زده بود صد و بیست هزار
تومان دیگر از سلطان خواهش کرد پاشا این نامه را با آدم خود همراه ساواری ترجمان کرده باسلامبول فرستاد ایشان
در حین ورود در عمارت صدر اعظم پیاده شده ترجمان عرض کرد که نامه از جانب پادشاه سوید بخدمت خواندکار
دارد باید بحضور برساند تا در جواب هرگونه صادر شود از آن قرار رفتار شود صدر اعظم چون این خبر را بشنید مضطرب شد که باز
شرل چه خیال کرده چه نوشته است بترجمان گفت که فردا بیا و جواب نامه را بگیر چون ترجمان رفت نوکر پاشا را طلبید
نوشتجات او را بخواند و از مطلب حالی شده در پیش خود گفت که این دفعه شرل تمام خواهد شد فوراً نزد سلطان رفته
عرض کرد که شرل باز نرفته است من تا حال مکرّر عرض کردم شما عرض مرا معلّل بغرض دانسته قبول نفرمودید انشاء الله
این دفعه بسرکار سلطان معلوم خواهد شد که کار این مرد در دولت علیّه افساد و شرارت است نوشته است که اوکوست
با خان تاتار ساخته است که او را بدست لشکر پولند تسلیم نماید اولاً چگونه میشود که اوکوست ایلچی بزرگ خود را در خدمت
خواندکار گرو بگذارد و از آن طرف چنان حرکت خلاف نماید مگر نمیدانند که شما متحمّل اینگونه حرکت خلاف نخواهید شد بمحض شنیدن

سفیر اورا حکم بقتل سفیر مائید بلکه دولت اورا زیر و زبر میکنید گذشته از این خان تاتار که نوکر سلطانست چگونه جسارت کرده
چنان خیانت در کار دولت علیه نماید بالجمله در آن روز وزیر فرصت یافته چنان سلطان را پر کرد که دل او بالکلیه از شارل
بریده شد همانساعت حکم فرمود که شارل هرچه آدم در پای تخت دارد جمله را گرفته محبوس نمایند تا اینکه بعد از این بفهمد
که با سلاطین روم شوخی نمیشود و فردای آن روز سلام عام کرده باین مضمون بضرب شارل پرداخت که من شارل تا من پادشاه
اسپانیا را هرگز نمی شناختم سببی نداشت که من اورا دوست بدارم و جهتی نبود که من از و احتیاط کنم چون در جنگ با پطر او
شکست خورده پناه بدولت اسلام آورده بود لهذا آنچه در قوه داشتیم در این سه سال و نیم برای او و وزرا و سرداران
و سایر کسان او محبت و مهربانی کردم تنخواهی از ما توقع کرد زیاده بر آنچه خواهش کرده بود دادیم که بولایت خود برود
و دو نفر نوکر معتبر خود را همراه او کردم که اورا بمملکت خود رسانیده مراجعت نمایند بعد از آنکه این همه را کردم حال میبینم
که هر روز بهانه پیدا کرده نمیرود و پیوسته در مملکت فساد مینماید امروز منظور ما از احضار کردن شما این است تا بگوئید
کسیکه بعد از این همه محبت چنان رفتار و حرکت ناشایست نماید سزای او چیست اگر حکم کنیم که اورا از قلمرو خود بیرون
کنند باعث بدنامی دولت عثمانیه است یا اینکه دول خارجه دیوانگی پادشاه سوید را فهمیده تقصیر را از و میدانند و
بحثی باو وارد نمی آورند جملگی عرض کردند که سلطان اینهمه التفات بی پایان که درباره شارل فرموده اند در قوه احدی
نیست الآن که او کفران نعمت کرده اینگونه رفتار با سلطان مینماید سلطان را واجب که بمقام تلافی بیایند هرگاه
مؤاخذه نفرمایند خلاف عدالت کرده اند شیخ الاسلام که حضور داشت عرض کرد که اولاً در قانون اسلام کافر را
محبت کردن ضرور نیست سلطان عادل که اینگونه عطوفت درباره او کرده اند دلیل خوبی و پاکی ذات ایشان است
چون آن کافر عصیان بپادشاه اسلام کرده است لهذا بسلطان واجب است که اورا مورد سیاست فرمایند طایفه
عثمانلو سخنان شیخ الاسلام را جملگی حجت میدانند سلطان چون این حکم را از و شنیده میرآخور خود را با یکنفر چاوش
باشی دیگر مأمور کرد که رفته بخدمت شارل را بخوبی و حرمت و اگر قبول نکرد بزور از خاک عثمانلو بیرون کنند میرآخور و
چاوش باشی حسب الحکم روانه بندر گشتند و بمحض ورود نزد شارل رفته حکم سلطان را بر او گفتند شارل که تا آنوقت
چنان سخن درشت نشنیده بود در جواب ایشان فرمود که هرگاه جرأت دارید حکم پادشاه خویش را جاری نمائید لکن
اینقدر بدانید که هرگاه دفعه دیگر از این حرفها در حضور من بگوئید شما را پاره پاره میکنم فرستادهای سلطان جرأت نکرده
از مجلس بیرون رفتند ولی قدغن نمودند که اطراف خانه اورا محاصره کنند و دیناری اخراجات ندهند و احدی
بکسان شارل چیز نفروشد شارل در آن اوقات بهمه جهت سیصد نفر همراه داشت چون دید که آذوقه ندارند از غایت
تغیر حکم فرمود بیست راس اسب را که پیشتر سلطان فرستاده بود همه را بکشند لشکر تاتار که در اطراف عمارت بودند
نعش اسبها را همانساعت کشیده بردند و از دولت شارل آن روز را خوش گذرانی کردند و طعامهای لذیذ پختند شارل وضع را اینگونه

دیده

باستیان منکر را گویند

دیده حکم بآدمهای خود نمود که اطراف خانه باستیان سازند و خانه را نیز بقدر مقدور مضبوط نمایند و حاضر جنگ باشند این قسم حرکت شارل عجب بود میخواست که با سیصد نفر در مقابل بیست هزار نفر تاتار و شش هزار عثمانلو جنگ نماید و در پیش خود چنان خاطر جمع بود که در آن کشاکش با کمال وقار نشسته ببازی شطرنج مشغول بشد چون یکدست بازی میکرد از اوطاق بیرون آمده بیرون را تماشا میکرد و دستور العمل میداد در آن هنگام مستر جفرای نام را دولت انگلیس نزد شارل فرستاده بود که هر طور باشد خیال او را بگرداند شاید بممالک خود مراجعت نماید چون دید که بجهت غرور خود بیجا تلف خواهد شد با یکنفر سردار و سمد استان گشته خواست که رفع این غائله و دفع این حادثه نماید هر دو نزد خان تاتار و پاشای بندر رفته بر آنها گفتند که این حرکت از برای شما قباحت دارد که با مهمان خود بمقام جنگ در آئید که با دم دنیاست دولت خویش را بی آبرو و بدنام خواهید کرد ایشان قسم خوردند که ما نهایت اخلاص را خدمت پادشاه سوید داریم و خود زیادتی میکند شما هر طور که مصلحت بدانید ما سر نخواهیم کشید فرستاده انگلیس گفت که شارل هم حق دارد و بر او چنین معلوم شده که خان تاتار با او دوست شده میخواهد که او را بدست دشمن بسپارد از اینجهت تشویش کرده نمیرود خان تاتار سوگند یاد کرد و طوری حرف زد که فرستاده فرانسه و سردار شارل هر دو خاطر جمع شدند که این حکایت بالمره دروغ و بی اصل بوده است پس ایلچی انگلیس از ایشان خواهش کرد که چند روز دیگر توقف نمایند و کار نداشته باشند تا اینکه یکنفر آدم روانهٔ اسلامبول شود تا هر گونه حکم مجدد از جانب سلطان برسد از آنقرار رفتار شود نخست پاشا و خان قبول نمیکردند که حکم پادشاه خود در دست داریم و احتیاج بحکم جدید نداریم ایلچی انگلیس گفت که حکم شما این است شارل را از خاک عثمانیه بیرون بکنید لکن در فرمان شما ننوشته اند که هر گاه پادشاه سوید ایستادگی نماید جنگ بکنید اگر ضرور باشد او را بکشید این حرف ایلچی انگلیس پاشا و خان را ساکت کرده راضی شدند که دوباره یکنفر باسلامبول رفته حکم جدید بیاورد فرستاده انگلیس و سردار هر دو خوشحال نزد شارل بازگشتند و از کردار خود ممنون بودند بخیال اینکه شارل در این خصوص زیاده از حد از ایشان راضی خواهد شد چون چگونگی را عرض کردند شارل با کمال تغیر در جواب فرمود که شما عجب مردمان بیغیرت هستید و از مردن میترسید با وجودیکه تا حال هیچ نقلی اتفاق نیفتاده است هر گاه پاشا و خان تاتار حکم بیرون کردن مرا در دست میداشتند چگونه قبول میکردند که دوباره حکم از اسلامبول برسد یقین اینهمه ساخته است و سلطان از این احکام خبر ندارد فرستاده انگلیس از رفتار شارل زیاده از حد رنجیده در پیش خویش عهد کرد که بعد از این بهیچوجه در کار او دخل و تصرف نکند همانساعت از حضور او بیرون رفت ولی سردار شارل مانند ایلچی انگلیس اضطراب نکرد زیرا که اینگونه حرکات شارل را بسیار دیده بود باز اصرار کرد تا اینکه شارل فرمود هر گاه میتوانی کاری کن که قدری آذوقه بما بدهند این بکار ما میخورد بالجمله سردار پیش پاشا رفته گفت که شارل قبول کرد که

شما کنفر از کسان خود بفرستید تا حکم جدید بیاورد و قدغن نمائید تا هر چه ضرور داشته باشیم مردم بها بدهند چند روز
از این گذشت که از اسلامبول حکم رسید که اگر شرل در رفتن اهمال کند و با شما جنگ نماید شما نیز در فرستادن وجنگ
او کوتاهی ننمائید هرگاه در حین جنگ او را بکشید از شما باز خواست نخواهد شد چون پاشا حکم جدید را ملاحظه کرد کس
نزد شرل فرستاد که فرمان جدید از اسلامبول رسیده یکی از معتمدان خود را بفرست تا آنرا بخوانند و شما را مطلع سازد شرل
مسیو فابریس را فرستاده و فرمان را بخواندند و پیش شرل باز گشته مضمون فرمان را معروض داشت شرل گفت این
فرمان را جعل کرده اند بروازبان من بپاشا بگو که من نخواهم رفت هر چه از دستش بر آید مضایقه نکند مشار الیه
بپای شرل افتاده بگریست و عرض کرد که این حکم شما باعث میشود که ما جملگی بجای عبث کشته میشویم شرل بگریه
او بخندید و گفت که مرد جبون بی عقل برو بتر کها بگو که اگر میل بجنگ دارند تشریف بیاورند مسیو فابریس بیچاره ناچار
مانده بیرون آمد و جمیع نوکران و سرداران را جمع کرده با ایشان گفت که این کار را چاره کنید و سعی نمائید که پادشاه از
خیال جنگ برگردد والاّ ما همه بی جهت و بی سبب تلف خواهیم شد جمیع اجزای مجلس باهم مصلحت کرده
چنان صلاح دانستند که چند نفر کشیش که شرل در این سفر همراه خویش آورده است نزد وی رفته این مدعا را از و استدعا
نمایند شاید او را از این خیال بگردانند کشیشها عرض کردند که در هیچ مذهب قرار نیست که کسی بزور خود در ملک
کسی بنشیند علاوه بر اینکه شما زور ندارید قلیل جمعیتی که از راه ارادت و صداقت در خدمت شما مانده اند
بی تقصیر و بیجا بکشتن دادن ایشان از انصاف و عدالت دور است شرل تغیر کرده در جواب ایشان فرمود که
من شما را همراه خود آوردم که نماز بخوانید نه اینکه وزارت و نصیحت بمن نمائید کشیشها از این سخن مأیوس گشته بر
گشتند بعد سرداران داخل اوطاق شده سینهای خود را بگشودند و جای زخمها را که در جنگها برداشته بودند نشان
دادند و عرض کردند که این جراحات دلیل است که در هیچ وقت ما از کشته شدن نترسیدیم و نمیترسیم و همیشه در راه
تو بجان دادن حاضریم این استدعا داریم که جان ما را از برای روز دیگر نگاه دار و آنروز بخویشتن نثار کن شرل در
جواب فرمود که من احتیاج ندارم که زخمهای شما را دیده و جرأت و رشادت شما را بشناسم میدانم که همیشه در
راه من جان میدهید خواهش من این است که در این روز گذشته شویم سرداران اینگونه جواب او را شنیده
خجالت کشیدند که دوباره در این خصوص گفتگو کنند جملگی قبول کرده گفتند که پادشاه مختار است و از ما در هر
مقام نثار کردن جان شرل از اینگونه جواب سرداران ممنون و مسرور گشته حکم فرمود که جمیع نوکران حاضر شده
موافق قانون لشکر کشی قسمت نمود هر کدام را در جائی قرار داده منتظر جنگ شد اکثری از کسان شرل مهتر و پیشخدمت
و پیشخدمت بودند چون جمیع نوکران او از علم جنگ آگاه بودند هنگام ضرورت بکار می آمدند دیگر محتاج بتعلیم
رسوم جنگ نبودند بالجمله پاشا و خان تاتار خبردار شدند که شرل سخن از هیچکس قبول نکرده خیال جنگ دارد

بنا بر این

ترکی دمورباش آهن سر

بنابرآن مجبور شده لشکر خویش را حکم دادند که بسوی خانه شرل یورش برند چندی طول نکشید که صدا و غوغای
ایشان بلند گشته دوازده هزار لشکر با ده عراده توپ و دو خمپاره از اطراف خانه شرل را گرفتند کرویتن
خازن شرل با دقت ملاحظه کرده دید که لشکر عثمانلو با اینکه قرار شان است که در وقت یورش بدشمن فحش میدهند
نسبت بشرل هیچ جهه بیحرمتی نمی کنند و بزبان عثمانلو گاه گاه میگویند که این مرد دمورباش است و خود را بیجا
تلف خواهد نمود کرویتن با جرأت تمام بیرون رفته به لشکر ینکچری رسیده گفت مگر شما غیرت و حمیت
خویش را فراموش کردید باعث اینهمه فساد پاشا و خان تاتار است و الا سلطان با پادشاه سوید کمال دوستی و
اتحاد دارد هرگز اینگونه احکام نفرستاده که مهمان خود را بزور از ولایت بیرون کنند ما سه روز از شما مهلت
میخواهیم که بولایت خود برویم طایفه ینکچری که همیشه از شرل نیکی دیده و همگی با نعام و خلعت او سرافراز
گشته بودند جملگی سوگند یاد کردند که با شرل جنگ نکنند و بازگشته پاشا را حسب الخواهش شرل
بمهلت دادن سه روز مجبور نمایند سرکردگان هرچه حکم یورش دادند لشکر قبول نکرده برگشتند و یکسر بخانه
پاشا رفته سه روز از او مهلت خواستند پاشا چون اوضاع را بدانگونه دید سه روز دیگر مهلت داد و پاشا
تغییر نکرده قول ایشان را تصدیق و تحسین نمود که فسادی در میان احداث نشود فردای آنروز جمیع بزرگان طایفه
ینکچری را نزد خود طلبیده فرامین و احکام سلطان را بایشان نشان داد و گفت که اگر پادشاه سوید بزودی
از بندر نرود فردا از من بازخواست میکنند و من نیز مجبور گشته حقیقت مراتب را باسلامبول مینویسم ریش
سفیدان ینکچری گفتند که پادشاه سوید تا حال خلاف قاعده رفتار نکرده سه روز مهلت خواستیم فردا
چند نفر از ما رفته قراول او را میکشیم روز سیم با کمال حرمت ورا از این مملکت روانه میکنیم هرگاه اینگونه حرکت
ما بگوش سلطان برسد یقین از ما راضی و ممنون خواهد شد پاشا گفت بروید و موافق گفتار خود رفتار کنید تا
هیچیک از شما بسیاست و بازخواست سلطان گرفتار نشود بزرگان ینکچری از خدمت پاشا مرخص شده بیست
سی نفر بسوی خانه شرل روانه شدند و هیچگونه اسباب و آلات حرب همراه نداشتند تا اینکه بشرل درست مشخص
شود که ایشان از برای دوستی آمده اند و با این وسیله شایسته انعام و خلعت گردند خازن شرل خواهش
سه روز مهلت را از پیش خود کرده بود و شرل خبر نداشت خیال خازن این بود که الی الآن آنچه پاشا و خازن
میگفتند جمله را شرل دروغ پنداشته بفکر رفتن نمی افتاد اکنون که با چشم خود دید که لشکر و توپ اطراف خانه را
گرفتند یقین خود بخود بفکر رفتن خواهد افتاد با این خیال نخواست که شرل بجنگ و قتال اقدام کند و جمعیت قلیل او
پراکنده و تلف شود وقتیکه بزرگان ینکچری وارد عمارت شرل شدند با وطاق خازن رفته اورا از تفصیل آنچه در
منزل پاشا گذشته بود مطلع ساختند که او نیز شرل را آگاه سازد و نیز گفتند با وجود اینکه احکام سلطان را

بخشیم خود می‌بینیم باز از وعدهٔ خود نکول نمیکنیم ولکن باید بدون حرف روز سیّم روانه بشوید والّا ما نیز مجبور گشته
حکم پاشا را بعمل می‌آوریم کروتس معطّل مانده نمیدانست که در جواب ایشان چه گوید و روز بود که اوقات
صرف میکرد که شاید شارل از این خیال بگرداند ممکن نمیشد آمدن لشکر بسر او در عوض اینکه چشم او را بترساند بتر کرده
قسم خورد که حکماً باید با لشکر عثمانلو جنگ نماید بعد از رسیدن بزرگان ینکچری چند نفر از سرداران همراه برداشته
نزد شارل رفته بسیار ابرام و التجا نمود که جنگ را موقوف کند ممکن نشده حکم به ینکچریان فرستاد که هر کاه دقیقهٔ
دیگر در آنجا بمانند ریش همه را خواهیم برید در میان طایفهٔ ینکچری اسم ریش بریدن بسیار قبیح است و فحشی بالاتر از
آن نیست همینکه این حرف را شنیدند نزد پاشا رفته عرض کردند که حال هرچه فرمایش داری بکن ما حاضر هستیم
که حکم ترا بعمل آوریم پاشا از جانب لشکر خاطر جمع شده حکم کرد که فی الفور شورش کنند و بخانهٔ شارل یورش
برند زیاده از دو ساعت طول نکشید که لشکر و توپخانهٔ عثمانلو اطراف خانهٔ شارل را گرفتند ایندفعه بمحض
ورود بنای جنگ گذاشتند نزدیک بدویست و پنجاه نفر سویدی در پهلوی خانه سر راه را گرفته بودند که لشکر
عثمانلو را از پیش آمدن مانع شوند شارل چون صدای توپ را شنید خواست خود را بایشان برساند همانساعت
سوار اسب شده با سرداران خود بجانب ایشان بشتافت لکن تا ورود او لشکر عثمانلو اطراف ایشان را
گرفته چند نفر از ایشان کشته و چند زخمدار کرده بقیّه را اسیر نموده چون شارل ایشان را در معرض تلف و محلّ هلاک
دید با سرداران خود بسوی عمارت معاودت کرد تا منزل خویش را محافظت نماید پیش از رسیدن شارل بقدر
دویست نفر ینکچری و تاتار از راه دیگر بعمارت او رسیده داخل خانه شده بودند بیست سی نفر ما بقی نوکران
شارل از هول جان مجبور شده در قرب در خانه با وطاقی جمع گشته درها را بسته بودند چون شارل بنزدیکی در خانهٔ
خود رسید دید که بقدر صد نفر اطراف خانه را احاطه کرده‌اند باتّفاق سرداران دست بشمشیر برایشان
حمله برده جمعیّت ایشان را از هم بپاشیدند تا خود را بدم در برسانیدند چون ینکچریان حکم از جانب پاشا و خان
داشتند که بقدر مقدور سعی کرده او را زخم نرسانند از این جهت بر سر او شلّیک نکردند یکنفر از ایشان که در بیرون
خانه بود چون دید که شارل داخل خانه میشود تفنگ خود را بجانب او راست کرد شارل جلادت نموده شمشیری بتفنگ
او زد که دم تفنگ از جانب خود در گشته خالی شد گلولهٔ تفنگ پارچهٔ از گوشت گوش شارل برد و بجنرال
هورت رسیده دست او را بشکست شارل همان کس را با شمشیر کشته داخل خانه شدند و با کسانیکه داخل
خانه شده بودند بنای قتال گذاشت در مدّت نیم ساعت بقدر سی نفر از ایشان کشته بقیّهٔ ایشان از روزنه
و پنجره‌های خانه خود را بکوچه انداخته خلاص شدند بعد از گریختن ایشان شارل دید که دو نفر در زیر رخت خواب مختفی
گشته‌اند یکی را با شمشیر کشت و دیگری از بسکه لابه و التجا نمود شارل از سر خون او گذشته فرمود ترا می‌بخشم بشرطیکه

هر آنچه بچشم خود مشاهده کردی بپاشا بگوئی بیچاره از هول جان عهد کرد و قسم خورد که فرمایش او را بعمل آورد شرل گفت که خود را
از اروسی بکوچه انداخته بگریزد بالجمله خان تاتار و پاشای بندر اوضاع را اینگونه دیده خجالت کشیدند که از برای چند نفر
سویدی زیاده بر آن آدم بکشتن دهند اوّل حکم بتوپچیان کردند که بعمارت شلّیک کنند و بعد با خمپاره خانه را آتش زنند شرل
حکم کرد که در خاموش نمودن آتش سعی کنند چون بنیان خانه از چوب بود ممکن نشده اندک اندک شعلهٔ آتش چهار سمت خانه را
بگرفت یکی از صالدات شرل چون دید که کم مانده است که جملگی از حرارت آتش تلف شوند عرض کرد که حالا وقتی است که باید
تسلیم شویم شرل در کمال تغیّر فرمود که عجب بی غیرتی است که جرأت اسیر شدن را دارد و با نیکنامی در آتش سوختن را که در حقیقت
حکایتی نیست تاب نمی آورد صالدات دیگر عرض کرد اعتقاد بنده این است که بیرون رویم و با ایشان بجنگیم اقلاً در عوض خون خود
چندی از خصم میکشیم شرل فرمود آفرین بر تو و در غیرت تو حیرت کردم و در شهر آباج و تریه تو خون اهل سوید دیدم البتّه بیرون
باید رفت و چشم از زندگی باید پوشید و در دفع دشمن باید کوشید لشکر عثمانلو از تحمّل ایشان بتابش آتش تعجّب میکردند و مرارت و
تلخکامی ایشان تا سقف میخوردند که شرل با بقیّهٔ کسان خود با هزار معرکه راهی پیدا کرده از میان آتش بیرون آمدند و هر کدام طپانچه در
دست چپ و شمشیری بدست راست گرفته خود را بسپاه خصم زدند و بقدر صد قدم اینهمه لشکر را پیش بردند شرل همیشه چکمه میپوشید
و چکمهٔ او مهمیز داشت در هنگام جنگ پایش بمهمیز بند شده بر زمین خورد فی الفور بیست نفر ینکیچری بروی او افتادند چون شرل دید که
از دست ایشان خلاصی ممکن نیست شمشیری که در دست داشت دور انداخت که اقلاً مردم سرزنش نکنند که ما او را با شمشیر
در دست گرفتیم پس بناچار تسلیم شد لشکر عثمانلو همینکه خبر گرفتاری شرل را شنیدند همه شاد و خرّم گشتند و باقی سرداران و نوکران
او را ضرور گرفتن نشد زیرا که ایشان را اگر ریز ریز میکردند از پادشاه خود جدا نمیشدند در حقیقت بلشکر عثمانیه نیز انصاف باید داد با وجود
شرل تنها ده پانزده نفر از ایشان کشته بود باز هیچ چیره دستی نکردند لکن قایم نگاه میداشتند که نگریزد چنین گمان میکردند که شرل
آدمیزاد نیست چیز دیگر است از عمارت خود تا بمنزل پاشا زیاده از پنجاه نفر او را گرفته بودند که مبادا از دست ایشان خلاص شود
بعد از آن گرفتن او ممکن نباشد بالجمله بدین قرار او را داخل خانهٔ پاشا کردند

شهر آباج و تریه نام دو ده است آنرا ترک جابان گویند

فصل هفتم در بیان اسیر گشتن شرل دوازدهم و رفتار دولت عثمانیّه با او و گرفتاری استانیسلاس که شرل او را پادشاه مملکت پولند کرده بود و اتّفاقات ممالک سوید در ایّام اسیری شرل و مراجعت او بمملکت خود و برگشتن طالع او و خوش بختیهای پطر کبیر

اسمعیل پاشا پاشای بندر در مدّت این چند روز که در شهر اغتشاش بود در بیرون شهر چادر زده و منزل گزیده بود که لشکر [illegible]
نجنبد چون دید که شرل را گرفته بمنزل او می آورند استقبال کرد و هنگام ملاقات بدین منوال با او تکلّم کرد که من خدا را شکر میکنم
که بسرکار پادشاه آسیبی نرسید اکنون که وجود مبارک پادشاه صحیح و سالم است هزار گونه سپاس پروردگار را بندگان

واجب و لازم میباشد من در تشویش این بودم که خدا نکرده بر وجود پادشاه نقصانی برسد و من مادام العمر در ندامت و خسران
باشم و پادشاه خود از این معنی مطلع و آگاه است که من هیچ چه در این کار تقصیر و اختیار ندارم بسیار سعی کردم و استدعا نمودم که
عاقبت کار باینجا نرسد شما قبول نکردید با وجود این هر گاه مجبور نمیشدم اقدام بر این کار نمیکردم بعد از دلجوئی و عذرخواهی بسیار
میرآخور خویش را گفت که اسب خود را بجهت پادشاه زین کرده او را با کمال حرمت وارد شهر و داخل عمارت بکن شرل در
جواب اینهمه عذرخواهی و مهربانی گفت که شما تصور نکنید که مرا باین زودی میتوانستید دستگیر نمائید هر گاه من آن سیصد
نفر میرسیدم اقلا بیست روز با شما جنگ میکردم پاشا دیگر جواب نداد تا اینکه شرل را روانه کرد شرل از بسکه خسته و مانده بود
بمجرد ورود در روی فرش چکمه در پا و سر برهنه بخوابید رختخواب پاکیزه را که پیش از وقت در اوطاق پادشاه حاضر کرده
بودند هیچ چه متعرض نشد نوکریکه حسب الحکم پاشا کشیک میکشید تعجب کرد که این چگونه پادشاه است که در روی فرش سر
برهنه خوابیده شبکلاهی برداشته بر سرش گذاشت شرل بیدار شده گفت که من چون پادشاه شما نیستم که بخوشگذرانی عادت
کرده باشم تو نترس همین سر را نمیخورم دوباره شبکلاه از سرش انداخته خوابید فردای آنروز پاشا حکم کرد که سرداران شرل را
نزد او ببرند در روز جنگ جامهای شرل جملگی پاره گشته و دست و پایش خون آلود بود وقتیکه سرداران او را در آنحال دیدند گریه
وزاری کردند لکن خود میخندید و ایشانرا دلداری میداد که این احوال هم یکنوع لذت دارد باید در دنیا همه حالتها تماشا کرد
بالجمله در آن ایام قرار دولت عثمانیه این بود که در جنگ هر چه از مال و اسیر دشمن بلشکریان دستگیر میشد جمله مال لشکر بود دولت
مداخله نمیکرد در جنگ بندر نیز جمعی از لشکر شرل دستگیر تاتار و ینگیچری بودند میبایست پول بدهند و ایشانرا از دست ینگیچریان
خلاص نمایند سرداران آنچه در نزد خود باقی مانده بود میان گذاشتند ایلچی انگلیس نیز دوستی دولت خود را ملاحظه کرده مبلغی
بایشان داد یکنفر فرانسه نیز که اسم شرل را شنیده بجهت سیاحت و تفرج ببندر رفته بود که شرل را دیده از احوال او مطلع باشد
او نیز هر چه بضاعت داشت بی مضایقه در آن راه گذاشته از لشکر عثمانلو اسیر خرید پاشای بندر چون دید که در مذاق شرل
پیشکشی بهتر از آن نیست لهذا او نیز بیست نفر از ایشان خریده بخدمت وی فرستاد بعد از دو روز پاشا پیغام داد که چون
خاتمه این کار بکارزار کشید پادشاه سوید خلاف رای سلطان رفتار کرده الآن اسیر دولت است لهذا مجبورم از اینکه
او را بحضور سلطان ببرم شرل گفت اکنون که من اسیر و بی اختیارم و ایشان در اجرای حکم سلطان ناچار بهر چه رای ایشان
قرار گرفته است مختار میباشند پاشا بعد از انجام تدارک راه شرل را همراه برداشته روانه شد سلطان احمد در آن
اوقات بجهت تفنن بشهر ادرنه رفته بود پاشا نیز راه ادرنه را پیش گرفت در عرض راه سردار شرل پاشا را گفت که این
درست نیست که شرل بی شمشیر باشد پاشا جواب داد که خدا نکند من شمشیر بدست او بدهم همینکه شمشیر بدست او
رسید اول ریش مرا میبرد با وجود این دقیقه دیگر شمشیر بسیار خوبی بشرل فرستاد پیوسته کار دنیا چنین بوده است و
بدولت و عزت آن اعتبار نیست هر لحظه عنان اختیار بدست یکی می سپارد روزی بود که جمیع اروپا از اسم شرل

میل زیند فلاک کار او را بجائی رسانید که یکنفر پاشا او را اسیر گرفت پاشا و خزانه دار با هم بسیار دوست گشته بودند و بعرض
راه همواره با هم صحبت میداشتند پاشا زیاد میل داشت بر اینکه تفصیل جنگهای شرل را بشنود روزی در بین گفتگو خزانه دار از
دست فلاک شکایت میکرد که چگونه چون شرل پادشاهی این طور تمام کرد پاشا از برای تسلی جواب داد که در میان پادشاهان
تنها شرل نیست که در دست عثمانیه اسیر گشته پادشاهان بسیار باین فلاکت گرفتار آمده بعد خلاص شده اند الآن پادشاه
پولند نیز اسیر است دیروز خبر رسید که او را نیز از بندر می آورند میباید از ما دور باشد من حکم کردم که او را از راه دیگر ببرند که
نزدیک شرل نیاید خازن از شنیدن این خبر متحیر و متعجب گردید که اسیر گشتن ستانیسلاس چگونه اتفاق افتاده است
فوراً نزد شرل آمده احوالات را بدان نفر که پاشا گفته بود بیان کرد شرل نیز تعجب کرده از پاشا خواهش نمود که یکنفر آدم
خود را نزد پادشاه پولند بفرستد تا خبر از برای او بیاورد پاشا قبول نموده شرل فابریس را بتعجیل روانه نمود که رفته خبر صحیح
بیاورد مشار الیه حسب الحکم روانه شده خود را بستانیسلاس رسانید دید که بقدر سیصد نفر لشکر بدور او جمع گشته بود
نخست او را نشناخته پرسید که پادشاه کجاست ستانیسلاس در جواب گفت فابریس مرا نمی شناسی مشار الیه خجالت
کشیده تعظیم کرد ستانیسلاس احوال سلامتی شرل را و سبب آمدن او را بتفصیل از او سؤال کرد چون اطلاع حاصل نمود
در سر سواری تفصیل حکایت خود را بدینگونه بفابریس بیان نمود بعد از جنگ پولتاوا که شما شکست خوردید روز بروز من
مغشوش شد تا اینکه اوکوست دوباره پادشاه گشت من بجهت پریشانی اوضاع و عدم مکنت و استطاعت بممالک
پومرانی رفتم که شاید امداد و اعانتی بامور شرل کرده باشم در آنجا پادشاه پروس نزد من آدم فرستاد که تو باین اوضاع
خود را تمام و شرل را بدنام خواهی کرد در عالم دوستی بیا این یکحرف را بشنو و از پادشاهی پولند دست بردار و کاغذی بده
که من بعد بخیال سلطنت نیفتی و پادشاهی اوکوست را قبول نمائی در این صورت من هم عهد میکنم که فیما بین دولت روس و سوئد
اصلاح دهم تا اینکه شرل بمملکت خود مراجعت نماید و بکمال جلال مشغول سلطنت خود باشد چون دیدم که نصیحت پادشاه
پروس بی غرضست و پادشاهی پولند از برای من عین مرض و سلطنت من بیشتر موجب مکث شرل در ولایت غربت گشته است
خواهش او را قبول کردم و وعده دادم که خودم رفته شرل را باین امر راضی میکنم که شاید انشاءالله دوستی دولتین صورت
پذیرد و این تفصیل را چند ماه قبل از این نوشته خدمت شرل فرستادم و استدعا کردم که قبول نماید شرل در جواب کاغذ
من این دو کلمه را بچاپار گفته بود برو بستانیسلاس بگو که اگر بعد از این اگر پادشاهی پولند را نمیخواهد ما نیز کسی را پیدا میکنیم
که طالب سلطنت آنجا باشد من چون مزاج او را بلدیت داشتم از این سخن مأیوس نشده بپادشاه پروس نوشته متعهد
شدم که این کار را تمام خواهم نمود و لباس و نام خود را تبدیل کرده از پومرانی با دو نفر نوکر روانه شدم که خود بخدمت شرل رسیده
بالتماس و استدعا خاطر شرل را بعزل خود مائل نمایم و خواهش دولت پروس را بعمل آورم که نزاع و قتال از میان
دولتین رفع شود و این اوضاع تغییر یابد و تمام مردم آرام بگیرد و اوکوست از آمدن من مطلع گشته در هر جا قدغن

کرده بود که مرا گرفته تلافی وافی و انتقام تمام حاصل نماید من با عجلت بسیار و مشقت بسیار از ولایت پولند گذشته وارد
مولداوی شدم چون خوش گذرانی و نیکی اوضاع شما را استماع کرده اطلاع بهم رسانیده بودم دیگر از خود متوجه نشدم
و از تغییر اوضاع شما غفلت داشتم چون داخل شهر یاش شدم حاکم مولداوی نزد من آدم فرستاده مرا طلبید من عذر
آوردم که با رخوت سفری سزاوار حضور نیستم دوباره آدم رسید که شما از کدام ملتید و آدم که هستید من خاطر جمع بودم
که بر کار اسم شرل را بهم بمن تهمت خواهند کرد گفتم که صاحب منصب سوید هستم و بخدمت شرل میروم چون این سخن از
من شنیدند بهمان ساعت مرا گرفتند و بیاق و قستاق پیش حاکم بردند مشار الیه چندین سؤال و جواب با من کرده یکدفعه
از جا برخاسته بمن تعظیم نمود من تعجب کردم و بتشویش افتادم که مبادا او مرا شناخته باشد پس حاکم خود صندلی
آورده بمن نشانید و گفت اگرچه سرکار پادشاه نمیخواهند که ایشان را کسی بشناسد لکن بنده شناختم شما ستانیسلاس پادشاه
پولند هستید من نام خود را انکار نتوانستم بی اختیار اقرار کردم گفتم بلی مگر شما حکمی از جانب سلطان در خصوص من دارید
گفت چون من از [illegible] پادشاه پولند را با سلطان کمال دوستی و اتحاد است و شما با او دشمن و از دوستان
شرل میباشید [illegible] شما را پیش پاشای بندر که از جانب دولت علیه مامور امور شرل شده است میفرستم
از آن شک [illegible] من این حکایت زیاده از حد خوشحال شدم پس دو روز در شهر یاش مانده روز سیم با کسان
حاکم مولداوی روانه بندر شدیم پیش از روانه شدن از حاکم مولداوی پرسیدم که چگونه مرا شناختی گفت که از پولند
ترکیب شما را بمن نوشته بودند که بمجرد دیدن شناختم چون بدو منزلی بندر رسیدم در آنجا خبر رسید که شما با دولت
عثمانیه جنگ کرده اید و شما را گرفته اند روزیکه من وارد بندر شدم شما یکروز پیش روانه شده بودید بهمان ساعت نزد پاشا
چاپار فرستادند که حکمی در خصوص من مرا ایشان را بفرستند مشار الیه در جواب نوشته بود که مرا از راه دیگر با درنه ببرند پادشاه بس
چون تفصیل احوالات را موافق خواهش خود شنید از خدمت ستانیسلاس مرخص شده در منزل دیم بشرل رسید و
حکایت ستانیسلاس را چنانکه شنیده بود روایت نمود شرل در جواب فرمود البته الان خود را بستانیسلاس برسان
و باو بسپار که مبادا با اوگوست مصالحه کند و هرگز از کار خود مایوس نشود که انشاءالله عنقریب جمیع مهام حسب المرام
انجام خواهد گرفت شرل بدینگونه کارها دلیر بود که در اسیری با اینکه نمیدانست که عاقبت کار او بکجا خواهد کشید باز غرور را
از دست نمیداد و چنان گمان میکرد که بعد از رسیدن او بشهر ادرنه سلطان تغیر کرده آنکسانرا که باعث این فساد گشته اند
خواهد کشت [illegible] و خواهد داد که دوباره برگشته اوگوست را معزول خواهد کرد و از دولت روس تلافی خواهد
[illegible] بود دولت [illegible] از حرکات شرل رنجیده بود که نگذاشتند که شرل داخل شهر ادرنه شود عمارتی را
[illegible] شهر و قسطنطنیه برای او منزل قرار دادند در روز ورود شرل جمعیت زیاد در شهر
[illegible] امیدند زیرا که اسم او در همه خاک روم چنان مشهور بود که بچه ده ساله نیز تفصیل احوال او را میدانست

شرل

شرل ازدحام مردم را در سر راه دید کلاه خود را بچشم کشید که کسی او را نگاه نکند و این طور داخل عمارت دمیرتاش شد
چند نفر دوستان شرل خواستند خدمتی بر او بکنند لکن تغیر سلطان را دانسته جرأت نمیکردند یکنفر ویلالونک نام فرانسه
که از اولاد نجبای قدیم فرنس و از عزت و دولت دور گشته در مملکت روم با انزوا و قناعت خاطر خود را مسرور داشته
ببضاعت قلیل روزگار خود را بسر میبرد مشارالیه جرأت عجیب داشت و از هیچ چیز ترس و واهمه نمیکرد و ایلچی فرانسه
نیز بجهت دوستی قدیم دولت خود با دولت سوید قرار دادند که آنچه از دستشان در امور شرل باید سعی و تلاش نمایند
چون از احوالات شرل اطلاع داشتند نخواستند که او را خبردار کنند زیرا که میدانستند که از کثرت کبر و شدت غرور از هیچکس
نصیحت قبول نخواهد کرد پس کاغذی از زبان شرل بدین مضمون بسلطان نوشتند که باعث اینگونه فساد وزرای سلطان
گشته اند مکتوبات مرا بحضور شما نرسانیده اند سرکار سلطان از عزم من اطلاع نداشته چنان تصور فرمودند که من بلا
اذن ایشان در خاک روم خواهم نشست لهذا تغیر فرموده حکم کردید که مرا بزور از خاک روم بیرون کنند من نیز
از شیطنت و افساد وزرا آگاه نگشته چنان خیال کردم که کاغذهای من بشما رسیده است منتظر جواب بودم که موافق
رای صواب و حکم مطاع شما رفتار کنم از تقلبات وزرا نقصی که بدولت علیه رسید این شد که تا دوام دنیاست در السنه
و افواه مردم روزگار مذکور خواهد شد که پادشاه سوید مهمان دولت روم بود و بجهت سی چهل نفر نوکر داشت دولت روم
لشکر بسر او کشیده و با او جنگ کرد و او را اسیر گرفت نیکخواهان شرل خاطر جمع بودند که اگر این مکتوب ملحوظ سلطان شود
بطرز و اسلوب دوستی و یگانگی با او رفتار خواهد کرد و مبلغ کلی میدادند که کاغذ مزبور را بزبان ترک ترجمه کنند کسی از ترس
وزیر جرأت ترجمه کردن نداشت آخر کسی را پیدا کردند که امنای دولت خط او را نمیشناختند و مبلغی گرفته ترجمه کرد
و ویلالونک فرانسه نیز قبول کرد که هر طور باشد کاغذ مزبور را روز جمعه هنگام عبور سلطان بمسجد بحضور برساند در آن زمان عریضه
بسلطان دادن امکان نداشت امنای دولت درک این معنی کرده بودند که شرل و کسان او ساکت نخواهند نشست علی هذا
تاکید اکید و قدغن شدید کردند که احدی از ایشان بنزدیکی سلطان نرود ویلالونک از این حکایت اطلاع داشته رخوت
خود را عوض کرد و رخت اهل یونان پوشیده صبح روز جمعه در قرب مسجد حاضر گشته منتظر ورود سلطان شد و از بیم
آنکه مبادا کسی از منظور او آگاه گشته ممانعت کند خود را بدیوانگی زده در میان گروه ینگچری که بجهت سلام در حول
مسجد پیش از ورود سلطان حاضر شده بودند رقص میکرد و گاهگاه چون مجانین راه میرفت و بمردم اشتباه میکرد
که مردم بالمره از دیوانه بودن او خاطر جمع گشته کار با او نداشته باشند چون سلطان نزدیک شد ینگچریان کسان
بیگانه را چوب زنان از سلطان دور میکردند ویلالونک را نیز میزدند که نزدیک بقرب سلطان نیاید مشارالیه التماس میکرد
که او را از تماشای سلطان مانع نشوند ایشان قبول نکرده او را بیشتر میزدند مشارالیه ناچار نعره کشید تا
اینکه سلطان رسیده پرسید که چه معرکه است ویلالونک فرصت یافته کاغذ را از جیب خود در آورد و بجانب

سلطان بلند نموده عرض کرد که پادشاه سوید نوشته است سلطان کاغذ را گرفته داخل مسجد شد لکن حکم کرد که مشار الیه
محبوس نمایند بعد از اتمام نماز بعمارت خود مراجعت نموده و پالونک را بحضور خواسته تفصیل احوالات از وی استفسار
کرده او را مرخص نمود چند روز بعد از این گذشته حاکم بندر و خان تاتار معزول شد و چندی نگذشت که وزیر اعظم را نیز معزول
کردند مورخین سوید نوشته‌اند که باعث عزل ایشان مکتوب شارل بود و بعضی نوشته‌اند که علی کومورجی موجب عزل
ایشان شد و بمکتوب شارل دخلی نداشت زیرا که بعد از عزل ایشان باز سلطان بامور شارل نرسید مگر اینکه باعیان دولت
نوشت که شارل من بعد اسیر نیست هر جا که دلش میخواهد کسی ممانعت نکند شارل نیز از عمارت دمیرتاش بیرون آمده در شهر
دیمه توکا که در نزدیکی ادرنه است سکنی نمود صدر اعظم که ملا ابراهیم نام داشت و با شارل خوب بود اخراجات از برای او
قرار داد لکن هر چه میداد جنس بود از جانب سلطان مرخص نبود که وجه نقد بدهد مگر قلیلی که بجهت ابتیاع شراب یا چیزهائی که
بیع و شری آنها خلاف مذهب اسلام بود میدادند که آنها بدست کسان شارل ابتیاع میشد اوقات توقف شارل در شهر
دیمه توکا هرگز از خانه بیرون نمی‌آمد و در خانه نیز همیشه تمارض کرده در میان رختخواب بود از برای اینکه کسی نزد او نیاید
و اگر کسی هم خواهش دیدن او را بکند بگویند که ناخوش است بالجمله در اوقاتیکه شارل بدین قرار روزگار میگذرانید اوضاع
مملکت سوید بالمره مختل و پریشان و بی سر و سامان مانده دشمنان از هر طرف از جمعیت آنجا تلف و از بلدان آنها متصرف
مینمودند جنارال استنبوک که جنگ و قتال و شرح احوال او را در فصل دیگر بتفصیل نوشتیم که چگونه در سکانی جنگ نمود ممالک
سوید را از چنگ لشکر دانیمارک خلاص کرد باز جنارال مزبور بقدر مقدور در ممالک پومرانی راه تصرف و عبور خصم را مسدود
کرده بود لکن تنها یکنفر با قلت و بی اوضاعی لشکر از عهدهٔ آن حشر نمیتوانست برآید اگر یکسمت را محافظت میکرد از سمت
دیگر افواج دشمن زور آورده منظور خویش را از پیش میبردند از آنجمله دول دانیمارک و ساکس با هم اتفاق کرده در مملکت برم نزدیکی
رودخانهٔ الب شهر ستاد را که یکی از شهرهای معتبر ممالک سوید بود محاصره کرده تصرف نمودند و لشکر سوید را که در آن شهر
بود جملگی اسیر کرده شهر را آتش زدند ستنبوک وقتی خود را بدانجا رسانید که کار از کار گذشته و آثاری از شهر مزبور باقی
نمانده بود سردار مشار الیه از رفتار این دو دولت زیاده از حد منزجر گشته خواست که با آن سپاه قلیل یکدفعه با ایشان حمله
کند دوازده هزار جمعیت داشت شش هزار از ایشان سوار جرار بود چنانکه در روز جنگ هر یکی ده نفر از دشمن شکار میکرد
زیاده از یکروز در شهر ستاد توقف نکرده با لشکر خود روانه شد و شب و روز را یکی کرده در مملکت مکلنبورگ بدشمن رسید
با وجودیکه مابین سپاه سوید و لشکر دشمن کویر سخت بود و عبور از آن اشکال داشت ستنبوک بتعجیل تمام از آنجا گذشته
فی الفور بنای جنگ گذاشت مدت پنج ساعت از طرفین نوایر قتال چنان اشتعال یافت که بتحریر و تقریر نمی‌آید ساعت
ششم لشکر دانیمارک و ساکس با اینکه بیست و پنج هزار نفر بودند شکست خورده رو بهزیمت نهادند ستنبوک را این تلافی وافی
کافی نگشته مصمم شد که در عوض شهر ستاد دیگر شهر را از ممالک دانیمارک آتش بزند تا اینکه آتش آن حسرت از دل اهالی سوید

توقّف شارل در شهر دیمه توکا

تمارض: خود را بیمار نمودن باشد

کویر: بیابان بی آب و علف را گویند

خاموش

خاموش گشته همه را غیرت و جرائت بیشتر شود پس از آنجا بشهر آلتنا ایلغار کرده بمحض ورود شهر مزبور را محاصره نمود و آن شهر
از معتبرین شهرهای دانیمارک و درکنار رودخانهٔ الب واقعست پادشاه دانیمارک شهر مزبور را قابل دانسته ترقی داده بود و چنانچه
غالباً تجارت ممالک دانیمارک در آنشهر میشد ستنبوک ساکنین شهر مزبور را پیغام فرستاد که یا فلان مبلغ را بدهند
یا اینکه شهر را آتش خواهم زد بزرگان شهر باهم مصلحت کرده دیدند که جواب دادن لشکر سوید برایشان ممکن و میسر نیست پس نزد
ستنبوک آدم فرستاده استدعا کردند که از مبلغ مزبور قدری کم کنند تا حکم مستحکم او را قبول نمائیم سردار قبول نکرد ایشان
هرچه اصرار کردند او ایستادگی نمود چون دیدند که چاره نیست دو روز مهلت خواستند که تنخواه را تمام و کمال بدهند خیال
ستنبوک پول نبود بلکه تلافی و انتقام بود از این جهت دو روز را مهلت نداده در اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۱۲۵ حکم کرد که شهر را
آتش زدند اتفاقاً همان روز وزیدن باد اشتداد داشت که در مدت یکساعت آنشهر بزرگ و کشور آباد تل خاکستر گردید
و اثری از آن باقی نماند اکثری از ایشان در جنگلها و بیابانهای آنسامان بسر بردند از شدت سرما و بی‌چیزی قرین هلاک و
دفین خاک شدند اوگوست و پادشاه دانیمارک کاغذها به ستنبوک نوشتند که زینهار اینگونه کردار تو از آدم دیندار
بعمل نمی‌آید از هیچکس اینگونه ظلم سر نمیزند که از تو در حق اهالی شهر آلتنا سر زد مشارالیه جواب داد تعجب از شما
دارم که رفتار خود را بالمره فراموش کرده مرا ملامت مینمائید و نسبت ظلم و شرارت میدهید و عدالت بفروشید
هنوز آتش شهر ستاد خاموش نگشته و آواز نفیر و نالهٔ مردم پومرانی بگوش می‌آید هرگاه پادشاه ما در میان مملکت
خود میبود و شما این قسم بی‌اعتدالی مینمودید چندان ملامت بشما وارد نمی‌آمد اگرچه در آن صورت شما را جرأت
نفس کشیدن نمی‌شد حال که فرصت یافته بدینگونه با ما رفتار میکنید چرا بقباحت اعمال خود ملتفت
نگشته از پی عیوب من بالا میروید هرگاه من یکشهر را خراب کردم شما در خیال این هستید که یک ملت را خراب
نمائید لکن این همه فائده نداشت مملکت بی‌سلطان در برابر دشمن پر زور و توانا چه میتواند کرد لاجرم روز بروز
ستنبوک را قوت کم میشد و در دولت کسی نبود که کاری از و برآید بعد از حکایت شهر آلتنا دول روس و ساکس
و دانیمارک اتفاق کردند که دولت سوید را بالمره از میان بردارند هرگاه شارل آن اوقات در مملکت خود بود
جواب دشمن را میداد و باز سلطنت خود را برقرار مینمود ستنبوک تنها آن استعداد را نداشت که جواب اینهمه
اعدا را بدهد هرچه در قوه داشت در راه ملت سعی و تلاش نمود بالاخره بی‌کس و ناچار مانده او را هم اسیر و مسلوب
الاختیار کردند بعد از و در مقابل دشمن کسی باقی نمانده از یکطرف دولت روس و از طرفی دول ساکس و دانیمارک
آنچه دلشان میخواست میکردند بسیاری از ممالک سوید بتصرف دول خارجه درآمد و در رجال دولت نیز
آنقدر قوت نمانده بود که دوباره لشکر فراهم آورده جواب دشمن را بدهد علاوه بر این دشمنان شارل در همه جا
مشهور کرده بودند که شارل در مملکت عثمانیه مرده است و الا این مدت متمادی در ولایت غربت چکار داشت

اگر حیات میداشت البتّه تا بحال بولایت خود برگشته مالک سلطنت خود میشد و ولایت را نیز صاحب میگشت
از تصرّف مردم بیگانه خلاص میکرد اینگونه دروغ و جعل بیشتر مردم را مأیوس و اوضاع را مختل کرده بود بزرگان
ملّت یکجا جمع شده مصلحت چنان دیدند که بجهت خلاصی مملکت و جمع کردن لشکر علاجی نیست مگر اینکه خواهر
شرل را وکیل ملّت کرده با دول خارجه مصالحه نمایند تا دولت خویش را نگاهدارند بعد هرگاه شرل زنده باشد خود
می آید و اگر مرده باشد باز خواهر او در جایش پادشاه شود و لیکن خواهر شرل چون اوضاع را این طور دید از
پریشانی دولت و نارضائی ملّت بترسید که مبادا در میان ملّت نیز اغتشاش شود بفطانت و استادی تمام
بزرگان ملّت را نگاهداشته تفصیل احوالات را ببرادر خود معروض داشت شرل جواب فرستاده خواهر را بدین گونه
خطاب فرمود که برو از زبان من بملّت بگو هرگاه پادشاه میخواهید چکمه پای خود را برایشان میفرستم تا در میان ایشان
پادشاه بشود و حکم نماید القصّه چند روز نکشید که ملّا ابراهیم وزیر جدید معزول شد و بعد از چند روز دیگر حسب الحکم
سلطان گردن او را زدند تقصیر آن مظلوم اینکه طرف شرل را میگرفت و بسلطان نصیحت میکرد که چون شرل اسباب
کار و صحنه روزگار کم بدست می افتد وجود او را غنیمت دانسته با دولت روس جنگ بکند و دشمنی چون روس را که هرگز
با صداقت رفتار نخواهد کرد از میان بردارد و اسم بزرگی در ایّام سلطنت خود بگذارد که در دنیا از او یادگار بماند علی
کومورچی که اوّل با دولت روس دشمن و بعد دوست شده بود بجهت این سخنان ملّا ابراهیم را در نظر سلطان خائن
دولت بقلم داد تا اینکه او را قتیل و بدگور او را نیز کردند تا آنزمان شرل امید امداد از دولت سلطان داشت که
قوّت و استعداد بهم رسانیده دولت روس و پولند را تمام خواهد کرد چون علی کومورچی وزیر شد بالکلّیه مأیوس
گشت و از اوضاع ممالک سوئد نیز باطناً در تشویش بود علی هذا مصمّم شد که بمملکت خود مراجعت نماید و مکنون
ضمیر خود را ضمناً با ایلچی فرانسه تحریر کرد او نیز با وزیر گفتگو کرده قرار شد که تدارک راه او را انجام دهد و یکنفر
چاوش باشی از جانب دولت روم مهماندار تعیین شد که با سیصد چهارصد سوار در رکاب او برود و سلطان
نیز هشت رأس اسب عربی با جمیع اسباب و شمشیری مرصّع از برای او فرستاد و لکن علی کومورچی از دادن
وجه نقد ممانعت کرد بالجمله شرل بعد از یازده ماه توقف در دیمه توکا بی حصول مدّعا بار سفر بسته در ماه شوال
سنه ۱۱۲۶ روانه شد در عرض راه چاوش باشی از برای حرمت پادشاه منازل را نزدیک کرده روزی سه فرسنگ
راه میرفت چون شرل از اینگونه حرکت او منزجر گشته حکم کرد که اقلّاً روزی نه فرسنگ بروند و هر روز خود از همه
زودتر بیدار شده دیگران را خبر میکرد و مهماندار عثمانلو احوالات شرل را دیده تعجّب میکرد که این چگونه پادشاه است
دولت نمسا از آمدن شرل اطّلاع یافته بهمه جا حکم و قدغن کرده بود که لوازم احترام و اعزاز تمام بعمل بیاورند
اهالی نمسا همه منتظر بودند که او را تماشا نمایند شرل از تدارک دولت نمسا خبردار شد چون ممالک ترانزیلوانی را

مأیوس شدن شرل از حمایت دولت عثمانلو و مراجعت وی بخاک سوئد

گذشت

گذشت و بسرحد ممالک نمسا رسید چاوش باشی را با جمیع لشکر عثمانلو مرخص کرده فرمود زیاده بر این بزحمات شما راضی نیستم پس منسوبان خویش را طلبیده لوازم دستور العمل بر ایشان داده خود از ایشان جدا گردیده بکیفر دورنیک نام سردار خود را همراه برداشته روانه شد و در بین راه لباس لشکر نمسا پوشید که کسی او را نشناسد و بطور چپری شبانه روز راه رفته از ممالک صعب المسالک دشمنان خود گذشته بدون اینکه کسی او را بشناسد وارد خاک خود گردید در عرض راه در منزل اوّل از بسکه اسب وامانده بودند چون پیاده شدند دورنیک از شدت خستگی غش کرد شرل که او را در این حالت دید از وی پرسید که چه قدر وجه نقد همراه داری مشارالیه گفت دویست تومان شرل گفت نصف آن را بمن بده و نصف دیگر را خود برداشته منزل بمنزل بیا دورنیک استدعا کرده سه ساعت مهلت خواست که بحال آمده در رکاب برود شرل قبول نکرده صد تومان را حکماً گرفت و از چپرخانه اسب خواست که بزودی روانه شود دورنیک در تشویش خود نبود لکن از شرل میترسید که مبادا در عرض راه خاصه در مملکت دشمن آسیبی بوجود او برسد پیش از آنکه اسب حاضر شود به بهانه بیرون رفته دو تومان پول بدست چپرضابط داد و گفت که این مرد عموی من است و هر دو از پی یک کار میرویم من ناخوش شدم و او دو سه ساعت صبر نمیکند که من بحال آمده هر دو باتفاق برویم اگر او از من زودتر برسد کار من خراب خواهد شد اکنون از تو توقع دارم که اسبی باو بدهی که در راه معطل شود و من سه ساعت دیگر که از اینجا روانه میشوم در سر منزل باو برسم چپرضابط گفت الآن باو یک اسب میدهم که بیشتر از یک فرسنگ نرود و ترا نیز سوار کالسکه میکنم که در راه باو برسی چون دورنیک خاطر جمع شد دیگر اصرار نکرد شرل در نصف شب با اینکه سردی هوا خبر از سختی زمهریر میداد و باد تند شدید میوزید و برف زیاد می آمد باز متحمل نشده روانه گردید دورنیک دو ساعت و نیم خواب کرده بحال آمد و چنانکه چپرضابط وعده کرده بود سوار کالسکه گشته روانه شد دو فرسنگ بمنزل مانده بشرل رسید دید که پیاده جلو اسب را بدست گرفته میرود خود را از کالسکه انداخته شرل را سوار نمود شرل از غایت خستگی در کالسکه بخوابید دورنیک پس از آن پخته و آموخته گشته تا خاک سوید در رکاب شرل برفت چون وارد بلده ستر السون از بلدان سوید گشتند وقتیکه شب از نصف گذشته و دروازها بسته بود شرل در زد و بزبان صدا کرده گفت از جانب پادشاه سوید چاپارم و از روم می آیم کار واجبی دارم باید الآن حاکم را ببینم مباشرین دروازه بسختی در گشودن دروازه اهمال کردند چون شرل اصرار بسیار نمود کسی را نزد حاکم فرستادند حاکم شهر مزبور جنرال دوکر سردار شرل بود چون شنید که از جانب پادشاه چپر آمده فی الفور حکم بدروازه فرستاد که چپر را نزد او بیاورند شرل وقتیکه داخل اوطاق دوکر شد مشارالیه در بین رخت خواب گفت که احوال پادشاه چه طور است شرل گفت نوکران بزرگ من نیز مرا فراموش کرده اند دوکر چون صدای شرل را شنید هوش از سرش پرید و چون دیوانگان خود را از رخت خواب بیرون انداخته بپای شرل افتاد شرل او را بوسه کرده فرمود دوکر شانزده شب است خواب نکرده ام

تو شبها باستراحت خوابیده امشب رخت خواب ترا از دست تو خواهم گرفت ذوکرخواست رخت خواب
بدیکر بیاورد قبول نکرد و بروی تو شک افتاد هرچه خواستند که چکمه از پای او در آورند ممکن نشد پاهای از شدت سرما
و کثرت پیاده کی ورم کرده بود چاره ندیده چکمه را پاره کردند پس از ساعتی طول نکشید که مردم از ورود پادشاه آگاه
گشته نیم ساعت بصبح مانده بود که جمیع خانهای شهر را چراغان کردند و بنای عیش و عشرت گذاشتند
شارل از بس خستکی ملتفت مردم نگشته روز صباح را تا شام با خواب تمام بسر برد دو کراز دورنیک پرسید
که پادشاه رخت همراه دارد یا نه چون معلوم شد که جمیع اوضاع او این بوده است که خود پوشیده فی الفور خیاط
حاضر کرده لباس متعدد درست کردند که هنگام بیدار شدن ایشان آماده باشد شارل چون از خواب بیدار شد
نخست لشکر شهر مزبور را خواست و بر امور آنها رسید بعد همراه حاکم بیرون رفته قلعه شهر را تماشا نمود و هر جا که خرابی
داشت حکم کرد که بزودی بسازند و بهمه جا چاپار روانه نمود که مردم از ورود خود با خبر باشند و تدارک لشکر ببینند و حاضر
جنگ شوند تا اینکه هر وقت حکم جدید بفرستد معطل نداشته باشند

فصل هشتم در بیان اوضاع اوروپ بعد از مراجعت شارل دوازدهم بممالک خود و عروسی خواهر شارل و بنای مصالحه با پطر کبیر و تفصیل جنگ شهر ستر السون و جنگهای نورژور و وفات شارل

خبر ورود شارل در همه ممالک سوید مایه خوشحالی و امیدواری شد ملت سوید با وجود اینکه زحمت بسیار و خسارت بیشمار
در هنگام سلطنت شارل کشیده بودند باز او را چون پدر و مادر دوست میداشتند زیرا که با چشم خود مشاهده میکردند
که هرچه از رعیت خود یا مردم دول خارجه میگیرد همه را در راه دولت خرج میکند و اوضاع خود از یکنفر سرباز بیش
نیست دول خارجه بر خلاف ملت سوید همگی مأیوس گشته و بکرات این مطلب را مشاهده و محسوس کرده بودند
که شارل آنکس نیست که بآسانی از جنگ دست بردارد میدانستند که تا جان دارد اوقات خود را بجنگ مصروف مینماید
از این جهت قرارات چند متفق گشته مصمم شدند که همگی در اتمام شارل اهتمام کنند و نام او را از صفحه زمین بردارند
در آن اوقات اوضاع اوروپ نیز طور دیگر شده بود شارل که پیشتر با دو سه دولت دوستی داشت ایشان نیز
ببعضی جهات از وی رو گردان شدند توضیح این مقال آنکه دو دولت فرانسه و انگلیس هر دو با هم دشمن بوده و آوازه
بزرگی و صلابت شارل گوش زد ایشان شده هر دو دولت با او مدارا میکردند چون دولتین با هم دوستی کردند
اوضاع شارل پریشان شد هر دو دولت از دوستی او تبرا نموده اظهار دشمنی کردند هر گاه خواسته باشیم که رفتار دول
خارجه را با شارل بعد از جنگ پولتاوا بتفصیل بنویسیم ضرور میشود که کتاب دیگر بتاریخ شارل علاوه نمائیم مجملی از آن مفصل
این است روزیکه شارل بولایت خود مراجعت نمود جمیع دول اوروپا او دشمن شده طالب انقراض دولت او بودند

نیخن بازکردو [margin gloss, beside line 2]

تبرا: بیزاری [margin gloss]

باوجود این شرل غیرت را از دست نداده نزد خود قسم خورده بود که تا دشمنان خود را تمام نکند و امور خویش را انجام ندهد
پای بپای تخت نگذارد لکن پیش از آنکه بنای جنگ شود خواست بخواهر خود عروسی نماید پس حکم بپای تخت نوشت
که تدارک عروسی را مضبوط ببینند چون همه چیز موجود شد خواهرش را بفردریک نام که یکی از شاهزادگان هسکاسل
بود و با طایفه خود از قدیم خویشی داشتند داده او را سردار جمیع لشکر خود گردانید در اوقاتیکه شرل مشغول
عروسی و تدارک لشکر بود دولت دانیمارک و پروس و ساکس بقدر سی و شش هزار نفر لشکر روانه سترالسون کردند
که شهر را محاصره نمایند پطر کبیر پادشاه روسیه نیز هر روز از خاک سوید تصرف مینمود از روز پولتاوا تا هنگام
مراجعت شرل پنج ولایت معتبر سوید را متصرف گشته باز شب و روز در کار بود و تصرف میکرد از یکطرف
لشکر زیاد بممالک فینلند فرستاده نصف آنجا را مسخر و در فکر نصف آخر بودند و از یکطرف کشتیهای زیاد در دریای
وضع شهر سترالسون
بالتیک فراهم آورده کشتیان دولت سوید را خراب میکرد جزایریکه از دولت سوید در دریای مزبور بود تسخیر مینمود
شرل ناچار در شهر سترالسون توقف کرده منتظر ورود دشمن شد شهر مزبور قلعه مضبوطی داشت که هرچه لشکر خصم
پی تسخیر آن شهر برود جملگی تلف گشته نقصانی بآنجا روی نخواهد داد شهر مزبور در کنار دریای بالتیک واقعست
از یکسمت دریا او را نگاه داشته و از یکسمتی دریاچه بزرگی حصن حصین آن گشته از برای گذرگاه خصم راهی ندارد
بیاید از آن راه بیاید و بشهر رخنه برساند در دهنه آن راه نیز قلعه محکمی است که آنراه را نگاه میدارد و از طرف دریا نیز جزیره
دارد و جزیره مزبوره قلعه شهر شده است تا آن جزیره تسخیر نشود گرفتن شهر مزبور ممکن نیست لشکر دشمن در اواخر سنه ۱۱۲۷
وارد اطراف این شهر شدند چون دیدند که از هیچ طرف تصرف شهر مزبور ممکن نخواهد شد بعد از چند روز توقف روزی سربازی
در کنار دریا میان آب رفته دید که آب بالاتر از زانوی آدم نیست تعجب کرده فی الفور پیش واکر بارتم سردار خود رفته
آنچه دیده بود عرض کرد سردار نیز شگفت کرد زیرا که شنیده بود که دریای اطراف شهر سترالسون آدم را قد نمیدهد خواست
که خود بحقیقت آن برسد و در پیش خود گفت که اگر حرف سرباز راست باشد شهر را تصرف کردن چندان اشکالی ندارد
لهذا همراه همان سرباز روانه شد درست برآورد کرد دید که آنچه سرباز گفته راست بوده است بی اندازه خوشحال گشته
هنگام مراجعت سرداران دیگر را جمع نمود و آنچه با چشم خود دیده بود بایشان بیان کرد همه خوشحال گشته قرار دادند
که فردای آن روز بقدر دو هزار نفر از سمت خشکی بطرف شهر یورش برند و توپخانه را فرمان دهند که بطرف قلعه
شهر شلیک کنند تا لشکر شرل مشغول باشد و علی الغفله از سمت دریا داخل شهر شوند جملگی قول گذاشتند که بعد از آن
قرار رفتار نمایند علی الصباح هنگام ظهر از اردوی سپاه خصم بسوی شهر بیرون آمدند و توپخانه نیز مشغول
تسخیر شلیک
شلیک بود لشکر سوید از قلعه نگاه کرده دید لشکریکه می آید بهمه جهت دو فوج است بعد از تعجب بسیار خواستند
اندکی تأمل کرده وقتی شلیک نمایند که از دو فوج یکنفر خلاصی نیافته یکجا تلف شوند در این بین خبر رسید که لشکر

دشمن از جانب دریا شهر را بگرفت غیر از لشکر سوید اگر لشکر هر دولت میبود در آنحالت خود را گم میکرد و بالقطع شهر را
از دست میداد ولیکن سپاه سوید بعد از اطلاع اتفاق کرده حمله بسمت دریا زور آورده در اندک وقتی لشکر
خصم را مجبور کردند که دوباره خود را بدریا انداخته بگریزد بعضی از مورخین نوشته اند که اگر در آنروز شهر ستر السون
از دست اهل سوید میرفت بجهت بی احتیاطی شرل معلوم است که مورخین مزبور از کیفیت درست اطلاع
نداشته اند شرل هرگاه از جانب دریا خاطر جمعی داشت جهتش این بود که آب دریای مزبور هیچ وقت با آدم قد بلند
دشمن لابد بود که با کشتی بیاید خبط شرل این شد که نفهمید که هر وقت باد از جانب مغرب بتندی زیاد میوزید آب
دریای مزبور کم میشد و در مدت بیست سال یکدفعه بدین گونه اتفاق نمی افتاد از طالع شرل همانروز باد بشدت
وزیده آب کم شده بود در آن گیرودار این فقره بیاد کسی نیامد که شرل را خبردار کند تا اینکه دشمن اطلاع یافت و کم ماند
که شهر بسبب این خبط از دست برود چون سپاه دشمن از یورش آوردن و شورش کردن طرفی نبستند از برای
تصرف شهر مزبور علاجی ندیدند مگر اینکه از جانب دریا نیز با کشتیهای جنگی شهر را محاصره کرده خواستند از دو طرف
زور آورده شهر را بگیرند لکن جزیرهٔ روژن هنوز دریا را داشت و دشمن میدانست که آنجا را تصرف نکرده با کشتی بشهر
نزدیک شدن غیر ممکن است پس خواست که اول جزیرهٔ مزبوره را از میان بردارد و بعد با سهولت شهر را تصرف
نماید شرل نیز میدانست که اگر جزیرهٔ روژن بتصرف دشمن بیاید شهر بگیرو زدوام نخواهد آورد و خود نیز دستگیر خصم
خواهد شد زیرا که در این صورت جای گریز از سمت بحر و بر باقی نمی ماند شرل بسیار سعی و تلاش میکرد که جزیرهٔ مزبوره
از دست نرود کشتیهای دشمن بعد از سه ماه محاصره با دوازده هزار لشکر داخل جزیره شد شرل بهمه جهت در
آن جزیره دو هزار نفر جمعیت داشت و وجود خود را در میان لشکر واجب دانسته شخصاً بود که بنهانی بان جزیره آمده
بود چون لشکر خصم را پر زور و مقاومت خود را در مقابل خصم از حیز امکان بیرون دید لهذا خود را با تمام لشکر بقلعه
کشید و خواست نصف شب بمیان لشکر دشمن ریخته هرگاه ممکن باشد آنها را اتمام کند سرکردهٔ لشکر دشمن میدانست
که با شرل جنگیدن شوخی نیست باید احتیاط را از دست نداد بمحض ورود آنجزیره صاحب منصبان لشکر را نزد
خود طلبیده بایشان گفت که حالا وقت دیر شده نمیتوانیم با لشکر سوید بجنگیم ولیکن امشب بیدار باشید دور نیست
که شرل خود نیز در میان لشکر باشد و نصف شب هنگامه بسر ما بیاورد حکم کرد که همه سپاه بیکجا جمع گشته
اطراف مکان خود را خندق بکنند که اگر لشکر سوید در تاریکی شب حرکت نماید اقلاً چند ساعت معطل میشود
خیال شرل پیش خود این بود که سپاه خصم از جهت خستگی بمحض ورود در خواب خواهند بود چون ظلمت شب سیاه
جهان را فرا گرفت افواج سپاه را بعزم کینه خواهی دشمن حرکت داد چون بخندق رسید مأیوس گشته بسرداران خود
گفت که من هرگز برایشان این گمان نداشتم از قراریکه معلوم میشود دشمنان ما لشکر کشی را یاد گرفته اند اکنون میباید

که از خندق

شبیخون آوردن شرل دوازدهم بر سر دشمن در جزیرهٔ روژن

را از خندق بگذریم و امشب جنگ کنیم تا آنچه مشیت خواهد شد حکم بصالدات داد که از خندق بگذرند خود نیز همراه
ایشان بخندق فتاد صالدات بدوش یکدیگر سوار گشته از خندق گذشتند و داخل اردوی دشمن گردیدند سپاه
خصم از ورود ایشان آگاه گشته بنای شلیک گذاشتند در ابتدای جنگ شرل چنان حمله کرد که لشکر دشمن پانصد
قدم عقب تر نشست لکن بعد از ساعتی دیگر دشمن زور آورده لشکر شرل را مجبور کردند که دوباره از خندق گذشته
فرار کنند و خصم بتعاقب ایشان مبادرت نمود شرل اوضاع لشکر خود را پریشان دید حکم کرد که لشکر باز گردد و در
مقابل دشمن بجنگد پس دو ساعت دیگر با دو هزار نفر در برابر دوازده هزار لشکر جنگ کردند و آدم بسیار از دشمن کشته
شد و کم مانده بود که شکست بخورند که در این بین صبح روشن شده سپاه خصم قلت جمعیت شرل را دیده جرأت
بهم رسانیدند و از جانبین نوائر قتال چنان اشتعال یافته که صالدات از هر طرف چون برگ خزان تلف شد
جنارال گروتسن و اردو فع دورنیک سرداران شرل در آن میان کشته گشتند شرل از بدایت تا نهایت
آن هنگامه گاهی بشمشیر و گاه با تفنگ همراه سپاه خود مشغول جنگ بود و هرگز خود را پس نکشید تا اینکه افواج
صالدات از طرفین با نیزه پیش بهم برآمیختند در آن بین یکنفر صاحب منصب دانیمارک شرل را شناخت
و از زلف او گرفته گفت پادشاه سوید یا تسلیم شو یا اینکه الآن میکشمت شرل بی آنکه دست و پا را گم کند بچالاکی
دست بطپانچه برده چنان زد که صاحب منصب نفس ناکشیده افتاد و صالداتهای دیگر اسم پادشاه سوید را
از صاحب منصب مزبور شنیده دور شرل را گرفتند جنارال پونیاتوسکی خود را رسانیده شمشیر کشید و او را
از آن میان بیرون برد در آن بین گلوله از زیر پستان شرل خورده بیفتاد دوباره سی چهل نفر صالدات او را احاطه کردند
شرل چون خصم را در حول حوش خود بسیار دید رگ غیرتش بجوش آمد و از هول گرفتاری زخم و جراحت خود را فراموش
کرده برخواست و خود را بکنار کشید و با پونیاتوسکی دست بشمشیر از میان آن هنگامه در آمد چون دید که با آن جراحت
توقف او بی صورت است و در آن انجمن بچنگ دشمن خواهد آمد و پس از آن از جنگ بهره نخواهد برد باسب خود رسیده
سوار شد و تک و تنها بکنار دریا در آمد پیش از وقت چند فروند کشتی کوچک در آنجا حاضر و آماده داشت که در
روز بد و گاه مناص وجود پادشاه را گریزگاه باشد و او را خلاص نماید همانساعت سوار کشتی شده بشهر در آمد بقیه
سپاه سوید بقدر هشتصد نفر گریزگاه و مفر نیافته چهار ساعت دیگر جنگ کردند بالاخره خود را بقلعه کشیده
متحصن گشتند و بعد از دو روز ناچار مانده تسلیم شدند و ملالوئک نیز در میان آن جمع اسیر گردید پس از خدمتی که در
ادرنه بشرل کرده دست از او برنداشته با کسان او بمملکت سوید آمده بود در این جنگ نیز در رکاب او مشغول خدمت
بود که دستگیر شد بالجمله شرل بعد از ورود استرالسون آنقدر در آنجا نشست که حکیم زخم او را ببست اتفاق
گلوله سرد بوده زیاده از ده انگشت فرو نرفته بود چون زخم او رو ببهبودی نهاد از منزل خود بیرون آمده قلعه شهر را

وقوع جنگ مغلوبه فیمابین عساکر سوید و خصم دانیمارک

مناص گریز

بقدر مقدور مضبوط کرد لکن چه فائده که بعد از رفتن جزیرهٔ مزبور نگاه داشتن آن شهر از حیز امکان دور بود پس از دو روز
کشتیهای دشمن جانب دریا را بجز گرفتند و گلولهٔ توپ و خمپاره را علی الاتصال بمیان شهر و باره ریختند و در مدت
سه روز شهر را خراب کردند با همهٔ آن صدمه مردم آن صفحه هرگز اظهار رنجش و ابراز انزجار دربارهٔ شارل بکار نبردند
و پیوسته دریغ و افسوس ایشان بجهت شارل افزون می شد و میگفتند هرگاه ما دولت و بضاعت خود را در راه
پادشاه میگذاریم او جان خویش را از ما دریغ نداشته است لاجرم دفعهٔ دیگر لشکر خصم زورآور شده شهر را مسخر کردند
شارل دوباره با معدودی چند بسوی دشمن حمله برده شهر را خلاص کرد روزی اعیان و بزرگان شهر باتفاق صاحب
منصب بخدمت شارل آمده عرض کردند که من بعد خلاصی این شهر امکان ندارد میترسیم که پادشاه نیز دستگیر دشمن
بشود بعد از آن ملت ما بالمرّه تمام بشود هرگاه وجود شما سالم بماند باز مایهٔ امیدواری ما است شارل عرض ایشان را
قبول کرده شهر را تسلیم نمود ولی پیش از روانه شدن لازم دید که کاغذی بپای تخت بنویسد بدین مضمون که از رسیدن
شهر استرالسون بتصرف خصم دلگیر نشوند و تشویش ننمایند اکنون که وجود ما سلامت است انشاء الله تلافی خواهیم کرد
پس یکنفر میرزا همراه خود برداشته بخانهٔ دیگر رفت و مشغول نوشتن کاغذ بود که یکدفعه گلولهٔ خمپاره ببالای بام خانه
افتاده بام را سوراخ کرده بمیان اوطاق افتاده بترکید میرزای محرر از هول جان خویش را گم کرده و قلم از دستش افتاد شارل
تغیر کرده فرمود ما عنتا خوش شده میرزا عرض کرد که این گلولهٔ خمپاره بود که در میان خانه افتاد و ترکید شارل فرمود که گلولهٔ
خمپاره دخلی بنوشتن تو نداشت میرزا در حالی کردن آن مطلب عاجز شده با احوال پریشان و دستهای لرزان
و دل هراسان دوباره قلم بدست گرفت و کاغذ را تمام کرد شارل یکروز دیگر مانده حکم کرد که کشتی کوچکی از برای او
حاضر نمایند در نصف شب با ده نفر آدم از میان کشتیهای دشمن عبور کرده روانه شد چون بجزیرهٔ روژن رسیدند
از قلعهٔ آنجزیره شارل را نشناختند و بسر او شلیک کردند و گلولهٔ توپ بکشتی شارل خورده دو نفر نوکر او را کشت خدا
رحم کرد باد مراد وزیدن گرفت از اندک زمانی از محاذی آنجزیره عبور کرد کشتیهای جنگی دشمن از گریختن شارل مطلع
گشته چند فروند کشتی پشت سر او افتادند و در دریای بالتیک هرجا که کشتی روس و دانیمارک و ساکس بود خبر دادند
که اگر بکشتی شارل دچار شوند از گذشتن او مانع گشته او را گرفتار سازند شارل باد موافق را در همه جا پیدا کرده
از چنگ آن همه دشمن خلاص گشت و بشهر کالسکرونا که در نزدیکی پای تخت واقعست وارد شد اهالی ممالک سوید از
ورود او خوشحال شدند و یقین کردند که وی بپای تخت آمده امور دولت صورت خواهد داد لکن شارل در خیال خود
باقی بود که تا دشمنان خود را تمام نکند پا بپای تخت نگذارد زمستان را در سنهٔ ۱۱۲۸ در شهر کالسکرونا مانده حکم
کرد که از همه جای ممالک لشکر جمع کنند و از برای بهار حاضر جنگ باشند جمیع ملت شارل را از اول سلطنت تا انقراض
دولت او دوست میداشتند و در هیچ وقت خیانت برو نکرده چنان میدانستند که خداوند عالم اهالی سوید را بنا فریده است

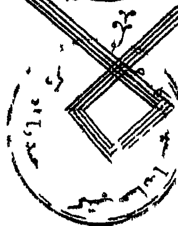
مگر از برای آنکه پیوسته در خدمت پادشاه مشغول جنگ باشند و در راه او کشته شوند ملت نیز زیاده از حد اخلاص
و ارادت داشته بخیال پادشاه خود شریک بودند میگفتند تا پادشاه جان ما را ضرور دارد جانها از و مضایقه نباید
کرد بعد از این حکم شارل در ولایت بسیار بجز زن و بچه و مردمان پیر احدی نماند مگر اینکه همگی صالدات شدند در بعضی
دهات مرد بیا نگشته زنان زراعت میکردند و معاش خود را میگذرانیدند در خزانهٔ دولتی دیناری باقی نمانده بود که
در مصارف لشکر خرج شود شارل مجبور شد که مالیات را زیاد بکند و آذوقه جمع نماید لهذا مبالغ خطیر بمالیات هر شهر
افزوده حواله کردند از آنجمله حکم کرد از هر پنجره و بخاری خانها مبلغی میگرفتند و در هر جا که آذوقه دکان میکرد همه را
گرفته در عوض تنخواه برات لاوصول میدادند و در هر جا مس و آهن سراغ کردند همه را از برای اسباب حربیه گرفتند
و در عوض پول برات لاوصول سند داده بمردم اطمینان میدادند اگر بجای ملت سوید هر ملت میبود و غیر از شارل
هر پادشاه میشد مردم یکی از این ظلمها متحمل نگشته یاغی میشدند زیرا که بچنین ظلم و جور عام هیچ ملت دوام نیاورد
اهالی سوید جمیع احکام شارل را انجام دادند و اجحافات و رای خلاف متحمل گشتند و باز خوشحال بودند و ملالی در
دل نداشتند زیرا که فهمیده بودند که هر چه میگیرد جمله را در راه دولت خرج میکند و خود چون یکنفر صالدات گذران
دارد بالجمله شارل در آن اوقات بارون گورس نامی را وزیر اول قرار داد مشار الیه مرد هوشیار و دانشمندی بوده کارهای
بزرگ دید از آنجمله خیال شارل را گردانیده او را باین وا داشت که با پطر کبیر مصالحه نماید این امر مشکل ترین امور دنیا بود زیرا
که تا آن زمان احدی این جرأت را نمیکرد که حرف مصالحه با شارل بزند این مرد صاحب خرد مزاج او را خوب شناخته
چنان او را راضی کرد که در قوهٔ هیچکس نبود از آنجمله بشارل عرض کرد که شما تصور بفرمائید که با جمیع دول جنگ کردید ایشان
نیز حق داشتند که هر وقت فرصت یابند با شما تلافی نمایند لکن با دولت انگلیس غیر از حرمت و محبت چه کرده بودید
که این قسم دشمنی با شما مینمایند از یکطرف خود را میان انداخته بهانه اینکه بکارها صورت دهد شهرهای برم و وردن را
بزور پول از دولت دانیمارک گرفت مصالحه نشده چه حق داشتند که شهرهای شما را خرید و فروش نمایند یک مملکت اتفاق
می افتد که ده مرتبه از دست دولتی میرود و باز برمیگردد هنگام مقاتله تا حین مصالحه مبایعه مملکت متنازع فیه
چه معنی دارد وقتیکه مصالحه شد آنوقت میتوان گفت که فلان مملکت مال فلان دولت است از طرف دیگر کشتیهای
جنگی خود را بدریای بالتیک فرستادن ایشان چه معنی دارد هرگاه از برای دوستی بود میبایست بما اعلام نمایند
معلوم است که خیال دشمنی دارند اگر این اوقات شما با دولت روس بنای دوستی و مصالحه بگذارید در دنیا دولتی
نخواهد بود که زورش بشما برسد و باز او گوست را معزول کرده میتوانید ستانیسلاس را در جای او پادشاه کنید این
فقرهٔ آخر از همه چیز بیشتر شارل را خوشحال کرد باعث آن شد که گورس را مختار نمود که مصالحه روس را تمام کند در آن اوقات
پطر کبیر نیز با دول انگلیس و پروس و ساکس دشمن گشته بود و سبب دشمنی آن بود که بجنگ پومرانی دول مزبوره نخواستند

که پطر نیز لشکر روانه کند میترسیدند از اینکه اگر پطر لشکر بآنجا بفرستد و فتح نماید دیگر پومرانی را از چنگ او
خلاص کردن کسی را ممکن نگشته بالکلیه مالک مملکت خواهد شد و در این صورت دولت ایشان منقرض خواهد
گشت اینگونه ممانعت ایشان موجب رنجش و افروختن غیظ خاطر پطر کبیر گردید و در معنی باعث تمام نشدن
دولت سوید شد زیرا که فیما بین دول مذکوره قرار شده بود که جملگی در اول بهار بالاتفاق داخل خاک سوید شده
دولت شرل را تمام کنند کورس وزیر شرل فرصت را غنیمت دانسته بدولت روس نوشت و خواهش مصالحه
کرد و دولت مزبوره نیز قبول کرده بنا شد که مصالحه را فیما بین دولتین بگذرانند هنوز گفتگوی مصالحه در میان بود
که شرل بیست هزار لشکر همراه برداشته روانه نوروژ شد این عزیمت شرل خالی از غرابت نیست زیرا که در آنحالت حراست
مملکت خویش در قوه نداشت چگونه بعزم تسخیر مملکت دیگری لشکرکشید بلی وسعت خیال شرل را کسی نداشت
چون پریشانی دولت خویش را ملاحظه کرد دانست که با آن بی اوضاعی در مقابل خصمان قوی استعداد جنگ ندارد
لهذا مصمم شد که از ولایت دیگر اوضاع بیاورد تا استعداد بهم رسانیده با دشمنان خود بمقاتله بپردازد مفصل این
مجمل آنکه در ممالک نوروژ دولت دانیمارک یازده هزار نفر جمعیت داشت چون خبر ورود لشکر سوید گوش زد ایشان گردید
جملگی در سرحد حاضر قتال و مهیای جدال گردیدند شرل چون با سپاه خود بسرحد رسید بمحض ورود حکم بجنگ فرمود و
بر ایشان چنان حمله برد و صدمه زد که یکنفر از لشکر دشمن خلاص نشد کسانیکه از هلاک جستند بقید اسار گرفتار گشتند
دولت دانیمارک بعد از اطلاع از این خبر وحشت اثر لشکر فراوان و کشتی زیاد فرستادند که دفع شر و رفع ضرر ایشان
نمایند شرل بعد از مشاهده استعداد دشمن مجبور شد که از خاک نوروژ بیرون آید و دوباره بولایت سوید مراجعت
نماید تا این دفعه بجمعیت و استعداد تمام بقلع و قمع دشمن قیام کند کورس وزیر جدید شرل تا آنوقت مصالحه را تمام
نکرده بود زیرا که وزیر پطر کبیر توقع زیاد میکرد و کورس از ترس شرل قبول قال و نتوانسته در آنمیان معطل و حیران بود
تا اینکه دوباره با شرل گفتگو کرده حکم گرفت که آنچه مصلحت داند در خصوص مصالحه بجا آورد شرل بعد از ورود بخاک
خود در قلیل مدت سی و پنجهزار نفر جمعیت فراهم آورده دوباره بممالک نوروژ مراجعت کرده بشهر فره دریچال که کلید
نوروژ حساب میشد بیامد و آنجا را محاصره کرد کاریکه لشکر سوید در آن سفر کردند در قوه هیچکس متصور نمیشد در
فصل زمستان چنانکه در آنجا از برودت هوا فصل تابستان بی بالاپوش گذران بجهت امکان ندارد شب و روز
در بیابان مشغول جنگ بودند شرل نیز در آن سفر چون صالدات در میان برف و یخ بیک بالاپوش میخوابید و
از آن احوال هیچگونه ملالی نداشت و بآن زحمات و مشقات خوشحال بود عیش او همواره آن بود که زحمتی که خود
میکشید و کاریکه خود میدید در قوه احدی نبوده باشد فی الحقیقه احوال او همان بود شنیده بود در مملکت سکانی زنی هست
جوهن دوتر نام که در مدت چند ماه غذائی بجز آب نخورده با وجود آن نمرده است خود نیز خواست امتحان نماید که

خود را نسخه

چند روز بی غذا میتواند زنده بماند لهذا پنج روز تمام بود غذا و آب نخورده روز پنجم صبح زود سوار شده بقدر دو فرسخ
اسب دوانید و بعد غذائی یاد خورد و بر احوالش تفاوت نکرد در هنگام محاصره فره دریچال در هفدهم شهر ذیقعده
سنه ۱۱۳۰ هجری یازدهم شهر سپتمبر صبح زود از خواب بیدار شده بتفحص باستیانها برفت میسو مقره نام فرانسه در میان
لشکر سوید مهندس بود با سیتیان اورسید چندین تقصیر بروی ثابت کرد مهندس در جواب عرض نمود که شما
هشت روز دیگر تامّل فرمائید و خاطر جمع باشید که شهر مال شماست شرل تغیّرانه گفت که خواهیم دید پس
بازوی خود را با ستیان تکیه داده بایستاد جمیع صاحب منصبان نیز در اطراف او بودند و از جانب
اردوی دشمن توپها را با چار پاره پر کرده شلیک مینمودند و گلولها از زیر گوش و بالای سر او میگذشت و او هیچ چه
متوحّش نگشته با سرداران خود مشغول صحبت بود در این بین گلولهٔ بزرگی بفرقش بخورد که فی الفور آهی کشید و بمرد
صاحب منصبان نزدیک وی رفته دیدند که تمام شده است پس بدون صدا نزد شاهزاده فردریک داماد شرل که سردار
آن همه و نگهبان آن زمره بود رفته او را از آن خبر وحشت اثر مستحضر نمودند فردریک بعد از افسوس و دریغ بیشمار
قرار داد که نعش پادشاه را با همان بالاپوشش راه بپوشند و در اضمار و اخفای آن بکوشند تا اجزای لشکر از
شنیدن آن خبر از هم نپاشند و آشوب و اغتشاش در آن میان برپا نشود صاحب منصبان و جمیع لشکریان حسب
الحکم سردار رفتار کرده او را بمنزل شاهزاده رسانیدند بدینگونه آن پادشاه جرّار و جهاندار نامدار بعد از ادای
مراسم نام و ننگ و کوشش در تحصیل بزرگی و اورنگ در سی و شش سالگی فیما بین صحرای جنگ عمر
خود را اتمام نمود و ملوک جهان جملگی در جای خود آرام گرفت لشکر سوید از فره دریچال
برگشته وارد خاک سوید شدند و خواهر شرل پادشاه سوید گشته با جمیع
دشمنان خویش قانون مصالحه پیش گرفت

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب
بسعی و اهتمام سید محمد طهرانی
سنه ۱۳۱۳ هـ



تحفة النظامية فی الفروق الاصطلاحية من القواعد العربية
میزان المقادیر مرحوم مجلسی
استبصار شیخ طوسی ره
من لا یحضره الفقیه صدوق قمی ره
دیوان شریف مرتضی جامع کتاب نهج البلاغه
منتخب للشیخ فخر الدین الطریحی
لسان الصدق فی الرد علی النصاری
نفحات الاسرار فی علم الرمل
منیة المرید فی آداب المفید والمستفید
تخمیس قصیدهٔ ملا کاظم ازری ره
تقویم المحسنین واحسن التقویم
مصباح فی علم المفتاح للجلدکی
جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه
قامعة اهل الباطل فی الرد علی من جرح عزاء مولانا الحسین
شرح دیوان امرء القیس
لواء الحمد در کیفیت ووقایع حجة الوداع
شرح تشریح الافلاک شیخ بهائی
مقتل ابو مخنف

انوار الشهاده در حاشیه مراثی وصال شیرازی
دعوة الحسینی در ادعیه واعمال ۲۴ ساعت شبانه روز
مثنوی نان وسرکه
قسطاس الاوزان فی تعیین النصاب با وزان البلدان
بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع
مثنوی تنبیه الخاطر فی احوال المسافر
مثنوی نان حلوای شیخ بهائی
سراج المنیر کمتر کتابی در اخلاق با بن جوزی نوشته شده
زاد المتقین در طهارت وصلوة وزکوة وخمس وحج
تاریخ خانم انگلیسی در بلوای هند مصور
کلمهٔ طیبه در اخبار واحادیث وحکایات صادقه
سرمایهٔ ایمان از ملا عبدالرزاق لاهیجی
جذوات میرداماد در حکمت الهیه
منهج الیقین در احادیث از فاضل گلستانه
کلمات مکنونه ملا محسن فیض ره
دیوان شمس مغربی
قصص العلماء
رسالهٔ نخبه